تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان

یا

سرنوشت گردان ودلیران

نوشتهٔ احمد کسروی

جلد دوم

تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان

بازماندهٔ

تاریخ مشروطهٔ ایران

نوشتهٔ

احمد کسروی

جلد دوم

مؤسسه انتشارات امیرکبیر
تهران، ۲۵۳۷

تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان

جلد دوم

کسروی، احمد
تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان (جلد دوم)
چاپ هشتم: ۲۵۳۶
چاپ نهم: ۲۵۳۷
چاپ و صحافی: چاپخانهٔ سپهر، تهران
حق چاپ محفوظ است.

گفتار چهاردهم

پیش آمد های گیلان(۱)

بارها گفته‌ایم که پس از آذربایجان گیلان دوم جایی بود که‌شورمشروطه‌خواهی در آنجا ژرفا داشت و گیلانیان از درون دل خواهان آزادی گردیده و در راه آن بکوشش وجانفشانی برخاستند ویاران بسیار نیکی‌برای آزادیخواهان‌آذربایجان درآمدند . انجمن ایالتی رشت همیشه بانجمن آذربایجان همدستی مینمود و از آغاز جنبش تا این زمان که روسیان در آنجا نیز بکار برخاستند گیلانیان کوتاهی از خود نشان ندادند و دغلکاران وپست نهادان که در تهران و دیگر جاها میان آزادیخواهان فراوان پدید آمدند در گیلان همچون آذربایجان کم دیده شدند .

روسیان از تابستان ۱۲۹۰ که محمد علیمیرزا را بایران آوردند چنانکه در آذربایجان دژ رفتاری مینمودند در گیلان نیز بکارشکنی ومردم آزاری برخاستند و چنانکه در جای خود گفته‌ایم‌درآنجا بود که‌نکراسف کونسول روس‌نامه‌ای‌بفرمانروای گیلان نوشت بدینسان که هرگاه کونسولگری «هریك از بلوایان را در هر لباس و درجه و بهر شغل و خدمت که باشد تبعه دولت امپراتوری روس بشمارد در هر خانه و دست هر کس باشد بدون مراجعه بکارگزاران اموردولت علیه (ایران) بملاحظه‌ضیق وقت در باب رسیدگی بصحت وسقم آن شخصاً بوسایل لازمه دستگیر نموده وتا اعاده امنیت عمومی محبوس خواهد نمود » ، و این برای آن بود که قفقازیان و دیگران

(*) آگاهیهای این گفتار از روی نوشته های وزارت خارجه است که در دسترس ما گزارده شده . آقای‌احمدطباطبائی ازروی آنها وباآگاهی‌هایی که خود می داردبرای این بخش ازپیش آمدهای گیلان‌نار بخچه‌ای نوشته که‌جداگانه‌یادر پیمان چاپ خواهد شد .

دلیری ننمایند تفنگ برداشته برای جنگ بامحمد علیمیرزا وهوا داران اوآماده‌شوند ومجاهدان همیشه در بیم گرفتاری باشند .

از این نامه اندازه دژ رفتاری نکراسف بدست میآید . اگرچه فرمانروا پاسخ دلیرانه باو داد و انجمن گیلان آسوده ننشسته تلگرافها بتهران فرستاد و ایستادگی از خود نشان داد ، و نیز دولت ایران با دستیاری سفیران خود در لندن و پترسبورگ رنجیدگی از این رفتارنکراسف نمود . ولی ازهیچیك نتیجه بدست نیامدواوهمچنان در گیلان ماند ورفتار خود را دنبال کرد .

سپس چون محمدعلی شکست خوردوروسیان خودبجلو آمدند وداستان‌التماتوم را بمیان آوردند ودر تهران و دیگر شهر ها مردم بشور وخروش برخاستنددر گیلان نیز در رشت و انزلی بازار ها را بسته‌ودر مسجد آدینه گرد آمده و ایستادگی ازخود نمودند . نیز چنانکه در تهران و دیگر شهر ها آغاز شده بود از خرید کالای روسی خودداری نمودند و در این باره سختی بسزا نشان دادند و روسیان هرچدقزاق‌وسالدات ببازار و پیرامون مسجد فرستادند و از در ترسانیدن درآمدند گیلانیان پروا ننموده ترس بخود راه ندادند . بلکه اینان بترسانیدن دشمنان آزادی برخاستند چنانکه روز سه‌شنبه بیست وهفتم آذر غلامعلی نام جوان گروسی حاجی محمد رضای کاشانی راکه از بازرگانان قند میبود وبا همه آن پیش آمدها ازداد وستد قند باز نمیایستادآماج گلوله گردانید . هنگام غروب که حاجی محمد رضا بخانه‌خودباز میگشت غلامعلی درسبزه میدان جلوش راگرفت وکارش را ساخت . ولی حاجی محمد رضا نمرد و گلوله ازشانه گرفته ازپشت بیرون رفت و چون اورابخانه‌ای درآن‌نزدیکی‌بردندتاجر باشی روس ومانندگان او برسرش گردآمدندوبدلداری پرداختند .

پیداست این دلیریها برروسیان بس سخت میافتاد و در چنان هنگامی که می‌خواستند مشت سختی بر آزادیخواهان ایران‌نواخته چشم همگی را ترسانندواندیشه شوم خود را در باره این کشور بکار بندند ازچنان دلیری چشم نپوشیدندی‌و گیلانیان غیرتمند را بی کیفر نگزاردندی .

پنجشنبه بیست ونهم آذر ماه که ازشب آن در تبریز بکار برخاسته‌بودند دررشت

و انزلی نیزدست اندرکارشدند . ما پیش آمد هر شهر را جداگانه مینگاریم :

در انزلی شبانه چند کسی بخانه ظهیر حضور فرمانروای آنجا ریخته اوراازپنج جا زخم زدند وچون دو تن از آنان دستگیر افتادند دانسته شدبانگیزش روسیان بچنان کاری برخاسته اند. فردا پنجشنبه دوساعت پیش از نیمروز عزیزبیگ سر کرده روسیان با یکدسته سالدات ببازار آمد وبمردم دستور میداد و میگفت : « دکانهای خود راباز کنید ، کسی بشما سخنی نخواهد گفت، نگهداری شهر با ماست » . بدینسان بچیر گی دستور ها میداد وچون بجلو مسجد رسید که مردم انبوه میبودند ودر آنجانیز بدستور دادن پرداخت مردم چیر گی او را برنتافتند و نخود فروشی چهار پـایه خود را بلند کرده برسر او زد . عزیز بیگ فرمان شلیك داد ودر زمان بیست ودو تن از مردم بخاك افتادند که برخی مردند و برخی زخمی شدند . مردم رو بگریز نهاده پرا کنده شدند . عزیز بیگ چند تن از کارکنان دولتی را دستگیر ساخت و در همان هنگام یکدسته قزاق از غازیان باینسو آورد که در کوچه ها رده کشیده بایستادند . نیز کشتی جنگی روس که از چند روز باز به بندر آمده ولنگر انداخته بود دهان توپها را بسوی شهر بر گردانید و آماده ایستاد که اگر جنبشی در شهر دیده شود به بمب باران پردازد . در همان زمان گرفت و گیر آغاز شد واگر خاندانهایی میخواستند از شهر بگریزند راه ندادند . از کسانیکه گرفتند حاجی علی توپچی بود که نخست از کارکنان قورخانه بوده و کنون در بازار دکان صرافی میداشت . بیچاره را بچوب بسته و بسیار زدند و باداره شهربانی ریخته آنچه تفنگ ودیگر ابزار جنگ بود برداشته بردند .

فردا نیز عزیزبیك رییس شهربانی وغلامحسین یاور ودیگران را که گرفته بود با خود برداشته بخانه ظهیر حضور برد و در آنجا آنچه دژخویی و پرده دری بود بـا ظهیرحضور که زخمی میخوابید و با دیگران دریغ نگفت و چند تن پاسبان که آنجا میبودند ازهمگی تفنگ وفشنگ باز گرفت واز آنجا رییس شهربانی ودیگردستگیران را همراه برداشته روانه بازار گردید و دکان حاجی علی را باز کرده دو تفنگ پنج تیر برداشت واز آنجا بمیان پشته بباغ معتمدالوزاره (*) رفته خواست اورا دستگیر کند

(*) آقای حسین کی استوان که اکنون در تهرانست .

ولی چون او نبود پس ازجستجو باز گردید و رییس شهربانی وغلامحسین یاور را پس از سخنان دلخراشی که بایشان گفت رها ساخت . در شهر جستجوی تفنگ و فشنگ همچنان پیش می رفت ونیز قزاق وسالدات در پی کسانی میبودند که بگیرند. کارگزار که چگونگی گزارش را بوزارت خارجه نوشته وما این آگاهیها را بیشتر ازنامه او برداشته ایم نامهای پانزده تن را می‌شمارد که می‌جسته اند تا بگیرند . از کسانی که شمرده نام‌های سیدرفیع آقا و امجدالواعظین را در اینجا می آوریم . نیز مینویسد : « سید رضا کرجی بان را کشته‌اند ».

پس ازاین پیش آمد رشته کار های انزلی در دست عزیزبیك میبود واوهمه روزه ببازار آمده چیر گیها مینمود و دژخویی دریغ نمیگفت . کارگزار در دوم محرم (دوم دی ۱۲۹۰) مینویسد :

> امروز یکشنبه دوم عزیز بیگ با چند نفر سالدات بازار آمده به اهالی حاکمانه میگفت درهمه جا قراول خواهم گزاشت دونفر سالدات در جلو او با تفنگ می رفت دیدن این بدبختی وفلاکت برای فدوی و مأموریت دولت بد ترین ذلت است حیات مردم دراختیار روسها مانده عاجلاتکالیف را معین نمایند که حکومت در انزلی با کیست سیم تلگراف را روسها مشغول داشته اند عرایض ازتلگرافخانه رشت عرض می‌شود ابوالقاسم .

درهفتم محرم (۷دیماه) برمز تلگراف میکند :

> حسین خان معتمد الوزاره وجمعی بیگناه راجستجوی میکنند بگیرند جمعی ازترس متواری‌شده گریخته اند اگر حسین خان رابگیرند یاتلف‌میکنند یا بروسیه تبعید بحبس خواهند فرستاد ابوالقاسم .

در هفدهم ربیع‌الاول (شانزدهم اسفند) مینویسد :

> مدتیست حفظ امنیت انزلی بعهده مأمورین نظامی روس است سالدات و رییس کل آنها در غازیان باغ سردار منصور منزل کرده دو سه نفر صاحبمنصب باچند نفر سالدات هم درانزلی دردو سه خانه منزل کرده‌اند. کماندان سالداتها مهر رسمی کنده که وسط آن علامت دولت روس و اطراف آن بازبان‌روسی اینطورمحکوك است (کماندان قرد انزلی)(☆) بعضیها که تفنگ شکاری داشته اند اجازه ازکماندان گرفته‌اند که کسی

(*) «فرمانده شهرانزلی».

متعرض نشود در این اجازه نامه همین مهر را زده‌اند . اطلاعاً عرض شد ابوالقاسم .

این پیش آمد انزلی است . نیز سر گذشت دوتن را که در آنجا بدار زدند خواهیم آورد . اما در رشت اینجا نیز خونریزی از روز بیست و نهم آغاز شد ولی یك روز پیش نکراسف بیك دژخویی برخاست که می‌باید ما نخست آن را یاد کنیم : روز چهارشنبه بیست وهشتم آذر بامدادان به بستگان روس آگاهی دادند که امروز کار - هایی در شهر کرده خواهد شد آگاه باشید ونترسید . ولی آنروز کاری رخ نداد جز آنکه هنگام پسین نکراسف بدرشکه نشست وبیش از صد قزاق پشت سرخودانداخت و بدانسان در شهر بتاخت و گردش پرداخت و چون بجلو چاپخانه «عروةالوثقی» رسید پیاده شده خود بدرون رفت و بقزاقها دستور داد ماشینها را بشکنند و از هم پاشند و بدینسان چاپخانه را نابود گردانید. این چاپخانه را حاجی رضا نامی ازآزادیخواهان نیك گیلان بنیاد نهاده بود و بیشتر روزنامهای گیلان در آنجا چاپ یافتی و حاجی رضا راد مردانه از بسیاری از ایشان پولی نگرفتی . دشمنی نکراسف با حاجی رضا از این راه بود و در همان زمان کسانی نیز بجستجو و گرفتاری خود او فرستاده بود . ولی چون مسیو را بینو کونسول ایرانشناس انگلیس (*) از دژ آهنگی نکراسف از پیش آگاهی‌یافته وحاجی رضارا به کونسولخانه خودشان خواسته ودرآنجانگاهداشته بود روسیان دست باو نیافتند واوجان بدر برد .

گیلان حال بس سختی میداشت وباگرفتاری دلخراشی که در باره تبریز گفتیم روبرو میبود . گیلانیان بنام غیرت ومردانگی بپا برخاسته و در برابر دشمن پر زور و بیدادگری همچون روس ایستادگی از خود مینمودند و آزادیخواهان چه در رشت و چه در انزلی برای جانبازی آماده شده بودند وانجمن ایالتی دلیری وکاردانی شایانی

(*) مسیو رابینو کنون گویا در مصر باشد . این مرد را همه میشناسیم که به تاریخ‌ایران نیکیها کرده و در همان زمان کتاب سیدظهیرالدین را در چاپخانه عروةالوثقی بچاپ می‌رسانیده و آشنایش با حاجی رضا از این راه بوده . شاید اورا یادداشتهایی در باره این پیش‌آمد های رشت و انزلی باشد و جای افسوس است که‌آنها را بچاپ نرساند و پراکنده نکند بویژه که اکنون آن پیش آمد ها از سیاست بیرون افتاده و جزرویه تاریخی نمیدارد .

از خود نشان میداد . ولی افسوس که درکار خود آزاد نمیبودند ودر چنان گیرودارى می‌بایست روز بروز با تهران گفتگو کرده دستور گیرند وبدینسان دستهای خود را بسته میداشتند . این از دلگداز ترین گرفتاریهاست که یکدسته درچنان حالی بمفت نابود شوند واز کوشش های خود جز زیان وبدنامی نتیجه نبرند . چنانکه در تبریز همین گرفتاری بود ، ولی در آنجا خوشبختانه نماینده دولت شاهزاده امان الله میرزا میبود واو خود جنگ دیده و آتش مردانگی در دلش زبانه میزد و چنانکه گفته‌ایم دلسوزی وغیرتمندی اومجاهدان تبریز را ازیکدام سختی رها گردانید . ولی‌در گیلان نماینده دولت ظهیرالدوله میبود که خود دررشت نشسته و پسرش ظهیر حضوررا به‌انزلی فرستاده، واین‌مرد راهمه می‌شناسیم که پیشوای‌صوفیان ویا بگفته خودشان «فقیرمولا» میبود وبودن او دررشت بسنگینی بار آزادیخواهان می‌افزود (*) . اگرچه او آلوده نبود وباروسیان راه نمیداشت و این درجای خود مایه خرسندیست لیکن در چنان هنگامی ناتوانی یك فرمانروا زیانهای بزرگی را دربر میتوانست داشت .

چه اندازه برمن ناگوار است که آنشور و خروش مردم گیلان را بنگارم و در پی آن بگویم روسیان بی‌آنکه بیش از یکفزاق از ایشان کشته شود شهر های رشت و انزلی را بدست گرفتند . این چیزیست که هر کسی چون شنود در باره آن شور و جنبش بدگمان گردد ، وراستی را اگر جنگهای دلیرانه تبریزیان با روس‌وآنچیرگی ایشان نبودی بایستی هر کسی ستایش هایی راکه از مجاهدان و آزادیخواهان‌ایران شنیده دروغ انگارد و به ایرانیان با دیده بدگمانی نگرد . ولی جنگ های دلیرانه مجاهدان تبریز با روسیان و آن سیلی سختی راکه بروی آنان زدند نمونه‌نیکی‌است که آزادیخواهان تا چه اندازه پیش آمده‌بودند . افسوس که پشت سر اینان یکدسته مردان دو دل و دورویی ایستاده ورشته کارها رادردست میداشتند اینست آنچه کوششها را هدر گردانیده . اینست آنچه جنبش آزادیخواهی را در ایران بآن نتیجه بسیار دلگدازی رسانیده .

(*)ظهیرالدوله در سوم آذر که روز پنجم پیش آمد بوده چگونگی را برای وزارت خارجه نوشته وما چون آنرا میخواهیم درچند جا نادرستی می‌یابیم ازجمله آنکه بجای پنجشنبه ۲۹ آذر که روز شلیك است چهار شنبه ۲۸ را آورده است و همچنین روزهای دیگررا بهم آمیخته واین نمونه کاردانی یك فرمانرواست .

روز پنجشنبه بیست ونهم آذر (همانروزیکه در تبریز جنگ بس خونریزی‌می‌رفت و در انزلی آن کارها رخ میداد) نکراسف خواست رشت را بی بهره نگزارد. نقشه او این بود که روسیان ناگهان اداره ها و جاهای استوار شهر را فراگیرندوپس از آن بگرفتن وبستن دست یازند و تفنگ وابزار جنگ هرچه پیدا کردند ازچنگ مردم بیرون آورند. پس از نیمروز ناگهان دسته‌انبوهی ازقزاق وسالدات بشهرریخته و برسر اداره های شهربانی و تلگراف وسرای فرمانروایی که پهلوی هم نهاده آمدند و همه آنها را گرد فرو گرفتند وبه جنگ وشلیك پرداختند. در همان هنگام خود نکراسف با دسته‌های دیگری بسبزه‌میدان‌آمده‌آن پیرامونهارا فرا گرفت. گیلانیان دست بجنگ نگشادند و از شهربانی بیش از چند تیر هوایی انداخته نشد وهر کسی برهانیدن خود کوشید. در سرای فرمانروایی یکدسته سواران تالش بسر کردگی سید اشرف می‌نشستند. اینان اندك جنگی کردند ویکتن قزاق را کشتند و دو تن هم از ایشان کشته گردید. ولی چون خود راتنها دیدند گریخته جان بدر بردند. روسیان همچنان شلیك می کردند و تا آنجا که ما دانسته‌ایم نه تن را کشته وسی و چهار تن را زخمی ساختند و بشهربانی و تلگراف خانه و سرای فرمانروایی دست یافته استوار نشستند.

آنروز بدینسان گذشت. فردا آدینه روسیان هر که از سربازان و پاسبانان دولتی را دیدند تفنگ از دستش گرفتند واگر یکی ایستادگی نمود سخت زدند. گذشته از اداره شهربانی وسرای فرمانروایی امروز جا های بلند دیگری را گرفتند ودر همه جاسنگر ساختند. نیز بدستاویز جستجوی ابزار جنگ برسر خانها رفتند. یکدسته قزاق گرد خانه میرزا کریمخان را گرفتند وچون کسی بجلوگیری بر-نخاست بدرون رفتند و آنچه تفنگ و فشنگ بود برداشتند و تاراج و زیان دریغ نگفتند. نیز با خانه های کسان اواین رفتار را کردند. بازار ها همچنان بسته‌ومردم ایستادگی مینمودند. انجمن پیش آمد را با تلگراف بتهران گفته چشم براه دستور میداشت. امروز کارگزار نامه‌ای بنام دولت به نکراسف نوشته انگیزه آن کار ها را پرسید ولی نکراسف پاسخی نداد.

شنبه یکم دی روسیان همچنان شهر را در دست میداشتند وچون‌اندکی ازروز گذشت حاجی صمد تا جرباشی روس با یکدسته قزاق ببازار آمدند و مردم‌را بیم داده می گفتند که اگر تا دوساعت پیش از فرو رفتن آفتاب دکانها را باز نکنید همه را شکسته و تاراج خواهند کرد، بدینسان بیم دهان بازار ها را میگردیدند. این آگهی مایه پریشانحالی مردم گردید وهمگی بردارایی خود ترسیدند. بااینهمه بازار ها را باز نکردند، امروز ظهیرالدوله با چند تن از سران شهر (از درباریان پیشین) به انجمن آمدند و همه پا فشاری مینمودند که بازار ها بازشود و چاره ای در برابر پیش‌آمد جز گردن گزاردن بزور بیگانه نمیدیدند، ولی آزادیخواهان‌خرسندی ندادند. بویژه با آگهی که تاجر باشی داده بوده. هنوزدر گیلان از پیش‌آمد تهران و از اینکه دولت التماتوم را پذیرفته ودر تبریز خونها ریخته میشود آگاهی نیافته بودند وامیدوارانه ایستادگی میکردند، از تهران پاسخی که میرسید این بود که دست باز نکنید و نوید می دادند که با دست سفارت جلو گیری از دژ خویی های نکراسف شود.

امروز نیز روسیان برسر خانه ها ریختند وآزادیخواهان را میجستند. میرزا حسین‌خان کسمایی (*) که از پیشروان آزادی بشمار میرفت و در آن چندگاه در مسجد آدینه همیشه گفتار هامی‌راندی ومردمانرا بپافشاری دربرابر بیگانه وامیداشتی امروز روسیان جستجوی اورا کردند وچون نیافتند بخانداش زیان وویرانی رسانیدند. نیز اسعد الحکماء وسعید دیوان را گرفته و در کونسولخانه نگه داشتند. امروز نیز کارگزار نامه بنکراسف نوشت و او سر بپاسخ فرو نیاورد. همو در نامه خود بوزارت خارجه مینویسد:

> بنا باعلان صبحی که داده بودند ریخته بازار که غارت کنند... و هنوز غارت نکرده‌اندگویا تانیمساعت دیگر دست بشرارت و غارت خواهند زد هیچ جرئت نیست کسی بیرون بیاید .. توی کوچه و بازار جز سالدات و قزاق احدی نیست تفنگ و فشنگ قراولهای تلگرافخانه را هم گرفته خانه هم هرچه داشته گرفتند عابرین هر کسی هست لخت و

(*) در بخش سوم تاریخ مشروطه یاد اوکرده‌ایم.

پریشان می کنند چاقو هم هست میگیرند اغلب نقاط شهر را الان آمده میگیرند و سنگر میکنند .

اینها پیش آمد های آغاز روز بود . هنگام پسین بار دیگر دسته انبوهی از قزاق و سالدات با سرکردگانی بگرد شهربانی و تلگرافخانه و سرای فرمانروایی آمدند و آن پیرامونها را ازمردم تهی ساختند و آنچه توپ و تفنگ و قورخانه دولتی بود همه را از قورخانه و دیگر جا ها بیرون آوردند و بهفده گاری بار کرده به کاروانسرای کامرانیه بردند و پس از این بود که شهربانی را رها کرده خودشان نیز رفتند .

روز یکشنبه دوم دی همان کار ها در میان میبود . امروز نیز کار گزار نامه نوشت وخواست خود بکونسولخانه رفته نکراسف را دیدار کند و به هیچیک پاسخ نشنید . انجمن پیاپی تلگراف بتهران میفرستاد ولی نتیجه‌ای نمیدید . دولت درتهران از سفارت انگیزه کارهای نکراسف را می پرسید و سفارت هر زمان پاسخ نا بجای دیگری می داد . یکبار می گفت : همه کار ها را فرمانده سپاهیان کرده و کونسول پاسخده نیست . بار دیگر می گفت : برای کونسول یکسره دستور از پترسبورغ داده شده .

روز دو شنبه نکراسف آگاهی پایین را بچاپ رسانیده درشهر پراکنده کرد:

درهشتم دکابر دسته که مصمم عداوت وضدیت باروسها بودند بملتزمین و مستحفظین قونسولگری سرریز و حمله نمودند از اوضاع پیش آمد این اتفاق و سرریز نمودن واضح شد که بودن اسلحه و سایر ادوات حربی در نزد اهالی و ذخیره محلی اسباب خطر است و بملاحظات اعادهٔ امنیت درشهر مباشرین حربی دولت روس در دهم دکامبر آنچه اسلحه در نزد اهالی و خانه ها و تظمیه پیدا نموده توقیف وضبط نمودند و خاطرعموم را قونسولگری امپراطوری آگاه و اعلان می نماید همه اقدامات از روی لزوم بعمل آمده و مخصوصاً بملاحظه تولید امنیت و دفع مخاطرات بوده و اکنون که تا یکدرجه منظورات را بر وفق مقاصد مذکور بعمل آمده دید قونسولگری امپراطوری اهالی را دعوت بمداومت حرفه معمولی خودشان مینماید و بایشان حمایت خود را از حیث حفظ مال و جان ایشان

وعده داده منتهای احترام را راجع بعقاید مذهبی آنها بعمل آورده و خاطر نشان می نماید شرافت مساجد ومعابد آنها همیشه منظور است .
قونسول دولت امپراطوری روس نکراسف .

۴۲ـ شادروان شاهزاده امان‌اله میرزا

این نمونه دیگری ازدروغهای بیشرمانه سیاسی است. دسته ای از مردم گیلان باین آگهی او پاسخ نوشته ولی چون نتوانستند آنرا در گیلان چاپ کنند بتهران برای روزنامه ها فرستادند ، لیکن در این هنگام روزنامهای تهران نیز آزادنمیبودند

و گویا آن چاپ نشد . نیز کار گزار رشت با نامه هایی که بکونسولگری انگلیس وعثمانی و دولتهای دیگر فرستاد پاسخ این دروغها را داد . همان روز سرای فرمان روایی را که تا توانسته آسیب زده بودند رها کردند و رفتند و امروز اندک آرامشی بود .

روز چهار شنبه پنجم دی(پنجم محرم) شادروان سید عبدالوهاب نماینده‌انجمن ایالتی بهنگامی که در تلگرافخانه با تهران بگفتگو می‌پرداخت یکدسته قزاق بآنجا ریختند واورا دستگیر کرده و بکونسولخانه بردند ودرآنجا بند کردند . نیز یوسفخان دستیار اداره شهربانی وسلیم خان رئیس اداره امنیه و فتح‌الله خان سر کلانتر را که باهم از رشت بیرون آمده وروانه تهران شده بودند تکراسف آگاهی یافته تلفون کرد که هرسه را در رودبار گرفتند و برشت باز گردانیدند وبکونسولخانه برده بادیگران بند نمودند . نیز شب آنروز مشهدی محمد زرگر باشی را ازخانه‌اش گرفته وبرده و بند کرده بودند . پیاپی کسانی را میگرفتند که برخی را رها می کردند و برخی را نگه میداشتند .

روز ششم یاهفتم دی آقا سیدعبدالوهاب رابا نه تن دیگری ازدستگیرشدگان همراه یکدسته قزاق روانه انزلی‌ساخته وازآنجا باکشتی بباکو بردند . کونسول‌ایران در باکو در تاریخ هشتم دی نامه پایین را بوزارت خارجه نوشته :

چنانکه تلگرافاً عرض شده دیروز صبح باکشتی روس ده نفر ازاشخاص معروف و معتبر انزلی که اسامی ایشان بموجب صورت معروض میشود از انزلی وارد بادکوبه نمودند و تحت الحفظ با یکدسته قزاق که از انزلی همراه بودند بحکومت محله (؟) برده بعد از تحقیقات بحبسخانه فرستاد وچاکر بعد از اطلاع نزد حاکم رفته و علت مسئله وجهت آوردن آنها را از انزلی بیادکوبه خواستار شدجواب دادکه دراین خصوص بهیچوجه مطلبی بما معلوم نیست چون چاکر دیدم که جواب مساعدی نشد لهذا مراتب را بژنرال قونسولگری تفلیس‌راپورت کرده مطلب را اطلاع‌دادم که اگر ممکن باشد ژنرال قونسولگری با جناب فرمانفرمای قفقاز حل مسئله نمایند و درخصوص فهمیدن علت گرفتاری واستخلاص این اشخاص اقدامات فرمایند فعلاً اشخاص معروض درحبس خانه درتحت نظارت سخت

محبوس اند و احدی را نزد آنها راه نمیدهند و از اهالی رشت وانزلی که در بادکوبه اقامت دارند در این خصوص خیلی هیجان دارند وهرروز درکونسولگری جمع شده در خصوص استخلاص آنها اصرار می‌نمایند و چاکر بیك قسمی آنها را امیدوار کرده و ساکت می‌نماید و از ژنرال قونسولگری تکلیف خواسته منتظر جواب است که بموجب دستور العمل ژنرال قنسولگری اقدام شود محض استحضار وزارت جلیله امور خارجه عرض و جسارت گردیده . صورت اسامی شخصیکه قونسول دولت بهیه روسیه از انزلی تحت‌الحفظ بیادکوبه فرستاده :

حاجی آقا خلیل رئیس بلدیه ، یوسفخان رئیس نظمیه ،آقا سیدعبدالوهاب مجتهد ، فتح‌الله خان ، سلیم خان رئیس امنیه ، حاجی اسماعیل ، حاجی علی ، شیخ علی اکبر واعظ ، دونفرارمنی.

بدینسان دستگاه آزادی از گیلان برچیده شد . پیداست که پس ازاین پیش آمد انجمن ایالتی از میان رفته و بازار ها نیز خواه وناخواه باز و همه رنجهای چند ساله هدر گردید . روسیان چه در انزلی و چه در رشت رشته کارها را بدست گرفتند . اگرچه از تهران آصف‌الدوله را بفرمانروایی گیلان فرستادند و عمید همایون در انزلی این نام را میداشت ولی اینانرا هیچگونه توانایی نبودی و روسیان بیکبارچیره شده رشته همه کار ها را در دست میداشتند وبرای آنکه اندازه چیرگی آنان دانسته شود آگهی راکه در بیستم دی جنرال گیخ در رشت چاپ و بدیوار ها چسبانیده‌در اینجا می‌آوریم :

بعموم اهالی رشت وانزلی اخطار میشودکه در هشتم و بیست ویکم (*) شهر حال دکابر درشهر رشت وانزلی برحسب تحریك اشخاص شریر به قشونها حمله‌ور شده وسرریز نمودند مقصرین بشدید ترین محکمه تفویض خواهند شد من باب عدم تکرارحوادث فوق وبرای محافظت اتباع روس از وقایع مذکور و من باب اعاده امنیت من با اردو اترباد برشت وارد شدم از برای انجام این منظور مطالب ذیل را مطالبه میکنم :

(*) روسیان تا پیش از شورش بلشویکی درسال‌شماری‌تاریخ .ولیوسی‌رابکار میبردند که ده واند روز دیرتر از تاریخ گریگوری میبود واینست گاهی ناگزیرمیشدند هردو تاریخ را یاد کنند . در اینجا نیز جنرال روسی همان رفتار رانموده . پیش آمدرشت وتیریز وانزلی در بیست یکم دسمبر۱۹۱۲ بوده که از روی تاریخ یولیوسی هشتم دسامبرشمرده‌میشده وروسیان دسمبر را «دکابر» نامند .

اول ـ هیچکس از خانه خود با اسلحه خارج نشود . کسی که باین حکم اطاعت نکندفوراً خلع اسلحه خواهد شد واسلحه ضبطمیشود وبعدباندازه ملاحظه حال گناهکار مذکور جریمه خواهد شد یا توقیف و یا محبوس می‌شود و بضد کسی که امتناع و ضدیت کند استعمال آلات حرب خواهد شد .

دوم ـ از خانه وپنجره و درب و پشت بام و دیوار هر گاه فقط یک تیر هم از روی مقصود بد خالی شود سخت ترین اقدامات راجع بآن‌بعمل خواهد آمد ـ حتی تیرباران شده یا اینکه منهدم خواهد شد.

سیم‌ـدرنزد کسانیکه ذخیره اسلحه وبمب وسایر قواء محترقه‌است درموعد هفت روز تحویل اردو راسا یا بوسیله حکومت گیلان بدهند . امتناع کنندگان ازاین‌حکم محکوم‌بحبس درمحبس میشوند وصاحبان چنین خانه با بودن عدم اطلاع وندادن اخبار بار دوم جریمه خواهند شد.

چهارم ـ کانیکه میل دارند با خود اسلحه داشته باشند مراجعت به اتریاد نموده تا بلیط مخصوص معینه را برای اینکار دریافت نمایند . از صمیم قلب میل دارم تا زمانیکه اردوی ما درگیلان هستند بما لازم نشودکه‌از روی منتهی سختی اقدامات کنیم .کلیتاً بسته بقوه عاقله شما ها که اهالی رشت وانزلی هستید خواهد بود درصورت اتفاق برعکس کلیه مسئولیت پیش‌آمد های بد بسته بشما ها ودر دست شماست .

۲۰ محرم جنرال گیخ

دولت ایران با دست سفیر خود در پترسبورغ رنجیدگی بسیار از نکراسف و کارهای او نمود و کوشید که اورا از گیلان بردارند و ببازپرس وداوری کشند ولی نتیجه‌ای بدست نیامد . آن ده تن راکه بباکو فرستادند تا دیری درآنجا نگهداشتند و سپس بادستور پترسبورغ بگیلان باز گردانیدند که باکسان دیگری که‌پس‌از بردن ایشان گرفته بودند بداوری کشند وبرای ترسانیدن چشم مردم بکیفر رسانند . آنان را چون بر گردانیدند حاجی آقا خلیل‌چون برادر شریعتمدار بود رهایش کردند ولی میبایست در گیلان نماند وباروپا رود . این شریعتمدار یکی ازملایان توانگر رشت و نزد روسیان ارجمند می‌بود ودر این هنگام نیکی‌او بدوتن از گرفتاران رسید ، زیرا چنانکه گفتیم روسیان حاجی آقا خلیل را رها کردند ونکشتند . نیز پس ازچندروز

آقا سید عبدالوهاب رابمیانجیگری شریعتمدار رها کردند . می‌بایست اونیز در گیلان نماند وباستانبول رود لیکن بازماندگان را ببازپرس وداوری سپاردند .

ما داوری روسیان را در تبریز دیده‌ایم ولی در اینجا راه اندك بهتری را پیش گرفتند . در تبریز جز پرسشهایی از گرفتار به چیز دیگری نیاز نمیدیدند ولی در اینجا گواهانی نیز آماده کردند ، گواهانی که سوگند به قرآن خورند و گواهی دروغ دهند گناهیکه بآنان میگرفتند این بود که روز بیست ونهم آذر دررشت یا در انزلی شلیك بسپاهیان روس کرده اند و از رشت و از انزلی کسانی را برای دادن چنان گواهی برانگیختند و اینان چون مسلمان می بودند نخست بآیین مسلمانی دستمان گرفتند و در یك امامزاده سوگند بقرآن خوردند که دروغ نگویند وسپس‌به نزد داوران باز گشته بدلخواه روسیان گواهی دادند . ما از اینان نامهای برخی را از نوشتهای وزارت خارجه و از دیگر جاها بدست آورده ایم ودر اینجا یاد می کنیم. از رشت : ضیاءالعلماء ، حاجی آقا کریموف ، میر ابوطالب خان دریابیگی ، حاج صمد خان تاجر باشی، نایب رحمان ، شاه جان یخ‌فروش. از انزلی: کربلایی مؤمن‌داداشوف، مشهدی کاظم علیوف ، حاج رضا علیوف ، حاج علی عباس رمضانوف ، ابراهیم معمار . اینان برخی از مردم قفقاز وبستگان روسیان وبرخی از مردم خود گیلان میبودند.از رشت یکی هم رییس تلگرافخانه گواهی داد .

باری در نتیجه رسیدگی چهارتن را ازرشت ودو تن را ازانزلی کشتنی‌ساختند. بدینسان : یوسفخان و صالح خان و کاظمخان و شریعتمدار گرگانرودی ازرشت ، و حاجی علی توپچی و فیروز کرجی بان از انزلی آن چهار تن را روز دوازدهم بهمن (سیزدهم صفر) ، در بیرون رشت در زمین ناصریه بدار زدند و پس از آنکه زمانی آویزان ماندند پایین آورده وبدرون کیسه‌ای انداخته ودرچاله‌ای که کنده بودندبزیر خاك کردند . گزارش راکارگزار بوزارت خارجه چنین مینگارد :

۱۴ صفر ۱۳۳۰ استخراج تلگراف رمز رشت

دیروز یکساعت قبل ازظهر شریعتمدار گرگانرودی ویوسف خان‌سرتیپ معاون سابق نظمیه وکاظم خان کمیسر سابق وصالح رسد باشی سابق

ژاندارم را به‌ترتیب ذیل درمیدان مشهور به ناصریه بدار کشیدند مشارالیهم را با دو عراده از قونسولگری بمحل مذکور آورده یکنفر صاحبمنصب تقصیر نامه آنها را می‌خواند ومحمد آقای کسمایی مستشار قونسولگری خطاب به مقصرین ترجمه بفارسی می‌نماید ملخص آن اینست که بشهادت دوازده نفر که قبل از وقت ادای شهادت قسم یاد کرده‌اند اشخاص مذکور بطرف قشون روس تیر خالی کرده وچهار نفر قزاق کشته اند و آقای سید عبدالوهاب را بطور یقین و دو نفر دیگر را هم افواهاً دیروز رها کرده اند و شنیده شد که دو نفردیگر را به انزلی برده اند که درآنجا مجازات بدهند .

۱۴ صفر نمره ٦٦ اسحق

هرچه در این باره گفته شود کم است . درجاییکه خود روسیان بر سراداره‌ها آمده اند ونخست آنان بشلیك برخاسته اند و از سپاه ایشان بیش ازیکقزاق آنهم با دست سواران سید اشرف کشته نشده و خود آنان نه تن را بخاك انداخته‌اند بدینسان داستانرا وارونه میگردانند وکارکنان اداره ها را بنام آنکه برسر روسیان ریخته اند و شلیك کرده اند و چهار تن قزاق کشته‌اند گناهکار میگیرند ودوازده تن نیز از مسلمانان پس ازسوگند بچنان دروغی گواهی داده خون چهار تن بیگناه را بگردن می گیرند !

آنچه ما از اینان دانسته‌ایم می‌نگاریم : یوسفخان را نوشتیم که دستیار اداره شهربانی بوده وچون با دوتن ازرشت میگریخته از رودبار یا ازقزوین باز گردانیدند. پیکره‌ای که ازو دردست است میرساند جوان خوشرویی بوده . کاظمخان کلانتری کوی کیاب را در رشت میداشته و چنین میگویند که پس از پیش آمد روز بیست و نهم آذر بمدبر الممالك نامی که بنزد نکراسف آمد و رفت میداشت پناهید و او از نکراسف زینهار برایش خواسته و همراه خود بکونسولگری برده درآنجا با دستور نکراسف بند گردید . صالح خان از مجاهدان و او نیز ازکارکنان اداره ژاندارم رشت می‌بود . او را هم‌میگویند پس از پیش آمد به میرباقر خان نامی پناهید وسر گذشت وی همان بود که سر گذشت کاظمخان . ازشریعتمدار چیزی نمی‌شناسیم .

محمد آقا کسمایی که نامش برده میشود برادر میرزا حسینخان کسمایی بوده.

ولی این خود را بروسیان بسته‌ونویسنده و ترجمان کونسولگری می بوده و باز پرس گرفتاران را او انجام میداده . زمین ناصریه که کشتنگاه این چهار تن بوده و سپس تنهای آنان را دربر گرفته چنانکه میگویند کنون در دست بیمارستان رشت است و جاییکه خوابگاه آن چهار تن میباشد بمیان بنیاد های بیمارستان افتاده است وروی آنرا گل‌کاری کرده‌اند .

اما حاجی علی و فیروز آنان را بانزلی فرستادند و گویا روز سیزدهم بهمن (یکروز دیرتر از کشتن آن چهارتن) بود که در آنجا بدارشان زدند . حاجی علی را چنانکه گفتیم نخست ازشمار کارکنان قورخانه ایران بودوسپس درانزلی‌دکان‌صرافی میداشته وچون آزادیخواه دلیری بوده روسیان بودنش را نمیخواسته‌اند و گفتیم که عزیز بیك همان روز نخست دژ رفتاری او را دستگیر کرده و چوب بسیار زد . سپس هم اورا به رشت فرستاد که بندش کردند و پایان کارش این بود که برسر دار رفت . از فیروزآگاهی نمیداریم .

دیگر گرفتاران برخی چون هوادارانی میداشتند رها گردیدند و چند تنی که واعظ زاده استانبولی وامجدالواعظین ومیرزا غلامحسین مغازه و ابراهیم پیراهن دوز باشند چند ماه همچنان دربند ماندند تاآنکه آصف‌الدوله بفرمانروایی گیلان آمد و آنانرا از کونسولگری گرفته خود ازشهر بیرون راند (*)

یکدسته را نیز بخواهش روسیان شهربانی گرفته از شهر بیرون کرد . نیز یکدسته که خود گریخته و بتهران و دیگر جا ها آمده بودند روسیان از دولت خواستار شدند که پنجسال بگیلان بازنگردند. ما در میان نوشته های وزارت‌خارجه نامه ای از سفارت روس در باره این کسان می یابیم که بهتر می دانیم آن را در اینجا بیاوریم :

مراسله سفارت روسیه مورخه۲۲صفر ۱۳۳۰

جناب اجل اکرم افخم دوستان استظهاری مکرم محترم ـ دوستدار با کمال احترام در تکمیل مذاکرات شفاهیه بین خود و جناب مستطاب‌عالی

(*) از اینان آقای واعظ زاده اکنون در ارومی زندگی میکند . امجدالواعظین در تهرانست . از آن دیگران آگاهی درستی نمیداریم

و برای اینکه دیگر در گیلان شورش و اغتشاش تجدید نشود زحمت‌افزا شده خواهشمنداست مقررفرمایند احکام لازمه‌صادر گردد. اشخاص‌مفصلة‌الاسامی راکه اقدامات سابقه آنها واضحا مدلل میدارد که توقف‌آنها در

۴۳-این پیکره ها بسال ۱۲۸۹ درارومی برداشته شده وازدست راست بچپ : سردارارومی ، اجلال‌الملک تقی‌زاده،حاجی میرزاعلینقی گنجه‌ای‌را نشان میدهد. آنسال تقی‌زاده پس از کشته شدن بوبهائی ازتهران بیرون‌رفته و از راه‌آذربایجان روانه استامبول می‌شد. شادروان حاجی میرزا علینقی‌آقا هم درارومی رییس عدلیه می‌بود .

گیلان لابد باعث اغتشاش دائمی و اختلافات خواهد شد از رشت و انزلی جاهای دور دست درایران یا خارج ازایران تبعید نمایند .

از انزلی : رفیع شرازی - غلامعلی خان امین الرعایا - معتمدالوزاره -

حسین جان قربانف - حنیف حمال باشی - ملاشیخ باقر - ملا آقا - شیخ محمد زیم‌بری - ضرغام‌السلطنه - هامبارسوم ملك سرکیسانس

از رشت : احمد علیخان برادر میرزاکریمخان - میرزا حسینخان کسمائی- میراحمد امام - افصح‌المتکلمین - محمدکاظم تبریزی - میرزا علی محمد بصیرالرعایا - میرزا محمدعلی رئیس‌روزنامه کنکاش - رحیم شیشه بر - احمدکلاه دوز - دکتر ابوالقاسم - غلامحسین رصایف - میرزا محمدی - میرزا عبدالغفور توکلی- عزت‌الله کمیسر - سید جلال شهرآشوب - مبصر- الملك - آقاگل تبریزی - میر حاجی‌آقا تبریزی - یوسف خان عمو - محمد رضاصاحب مطبعه‌عروة‌الوثقی- حاجی‌میرزا محمد رضا - نایب‌الصدر- شیخ سعید - آقا بزرك - حاجی شیخ رضا لاکانی - نرسیس نرسیسیانس.

تمام اشخاص مفصله مزبور باید برای مدت ۵ سال از گیلان تبعیدشوند .

علاوه براین لازم است که قدغن شود در ظرف مدت مزبور اشخاص ذیل بگیلان نروند :

میرزاکریمخان - سردارمحیی - عباسخان‌برادر مشارالیها - عمیدالسلطان- باشاخان - نواب‌الملك - میرزا محمد علی رضایف - اسکندرآقا کمیسر- سید یحیی ندامانی ناصرالاسلام - عیسی‌خان منشی سردار منصور- ایوان یگازار یانس - میسان گازاریانس - امام جمعه رشت - سید عبدالوهاب

اگر ازگیلان رفته باشد والا باید او را تبعید نمود و اشخاصی راکه‌باید تهدید سخت نمود از این قرارند: امام جمعه انزلی - شیخ محمود - آقا شریف - حاجی‌شیخ حسن حسینی- شیخ محمدلنگرودی.

ازقبول این اقدام واجرای آن احترامات خواستاراست دوستدار رامستحضر فرمایند. دراین موقع احترامات فائقه را تجدید مینماید .

گفتار پانزدهم

کشاکش مجلس و دولت

کنون بتهران بازمیگردیم وبا آنکه داستان التماتوم و کشاکش مجلس ودولت راتا بسته‌شدن مجلس در بخش سوم تاریخ مشروطه نوشته‌ایم برای پیوستگی سخن دوباره آن داستان را بکوتاهی دراینجا می‌آوریم ودر این میان آنچه را که در آنجا ننوشته ایم خواهیم نگاشت (*). چنانکه گفته‌ایم چون دولت ایران بالتماتوم نخست روسیان گردن گزاشت دانسته شد یك التماتوم بس سخت تر دیگری درپی میباشد وروزچهار شنبه هفتم آذر ۱۲۹۰ (هفتم ذی حجه ۱۳۲۹) آن التماتوم رسید. دولت روس از کشور آزاد ایران سه چیز را میخواست : ۱) مستر شوستر و مستر لکوفر از کار های ایران بر کنار باشند. ۲) دولت ایران پس از آن کسی را از بیگانگان برای کارهای خودبی آگاهی دودولت نخواهد . ۳) در رفت لشگر کشی روسیان را که سپاه برشت آورده بودند بگردن گیرد . هم بایستی درچهل وهشت ساعت (ازنیمروز چهارشنبه‌تانیمروز آدینه) پاسخی که می‌خواستند داده شود و گرنه قزاق و سالدات بسوی قزوین پیش خواستندی آمد .

چون این داستان در بیرون پراکنده گردید مردم چه در تهران وچه در تبریز و رشت ودیگر شهر ها بشوریدند وهمه بیك آواز خواستار ایستادگی گردیدند . روز پنجشنبه همچنان مردم‌درشور وخروش‌میبودند ونمایندگان‌مجلس بویژه‌آذربایجانیان ودموکراتیان بیکار ننشسته نشستها برپا کردند و گفتارها راندند وهمه را برای ایستادن ونترسیدن آماده ساختند .

(*)در آنجا در یاد کردن روزها اندك لغزشی هم رو داده .

روزآدینه نهم آذر ماه درتهران یکروز بیمانندی بود . زیرا میبایست تا نیمروز پاسخ التماتوم داده شود وسرنوشت ایران روشن گردد. میبایست پیش ازنیمروزمجلس برپا شده در باره پیش آمد رأی دهد . در آغاز امروز مجاهدان با دستور یفرمخان علاء الدوله را کشتند. زیرا این مرد خودکامه کهن با کسانی‌ازدشمنان مشروطه‌اززور-گویی وچیرگی روسیان میدان یافته برآن میکوشیدند که با دست روسیان محمد-علی میرزا را که این زمان در استراباد میزیست بتهران آورند و نامه ای برای این درخواست بسفارت روس نوشته بودند که بدست شهربانی افتاد . یفرمخان در این شور و خروش بر کنار ایستاده و چون سرپرست شهربانی بود تنها برآن میکوشید که‌شهر را در سامان وآرامش نگهدارد وجلو آشوبکاری یاران محمد علیمیرزا را گیرد و این کار را بشایستگی انجام میداد . همان روز مجاهدان بمشیرالسلطنه صدراعظم باغشاه محمد علیمیرزا که از همدستان علاءالدوله بود نیز تیر انداختند واو زخمی گردیده نمرد ، ولی برادر زاده‌اش که همراه بود کشته شد . هرچه هست این کارهای ایشان در چنان روزی بسیار بجا افتاد .

یکساعت پیش از نیمروز مجلس برپا شد . آقای حسن وثوق وزیرخارجه باسه تن دیگر از همکاران خود (آقایان ابوالحسن پیرنیا و حسن اسفندیاری و محمد علی فروغی) در آنجا بودند . وزیر خارجه بگفتار آمده چگونگی را باز نمود و یادداشت سفارت روس را بازخوانده از مجلس رأی خواست . مجلس دلیرانه‌آنرا نپذیرفت . از کسانیکه دراین نشست سخن راندند شادروانان شیخ محمد خیابانی و شیخ اسماعیل هشترودی وشیخ رضا دهخوارقانی‌بودند . شادروان خیابانی گفتار آرام ولی‌بس‌استواری سرود ودلیل ها برآن گفتار خود آورد . هشترودی سخنان تند و بسیار دلیرانه راند . دهخوارقانی بدوسه جمله بس استواری بسنده نمود .

مستر شوستر که این نشست تاریخی پارلمان ایران را بسیار پسندیده و ستوده پایان آنرا چنین مینگارد : « چند دقیقه پیش از نیمروز از همگی رأی خواستند . یك یا دوتن فرومایه ترسو از مجلس بیرون رفتند وخودرا کنار کشیدند . از دیگران نام هر کسی که خوانده شد بپا برخاست و آشکاره رأی خود را گفت و چون خواندن

نامهای نمایندگان بپایان رسید نتیجه آن شد که هریکی از آنان رأی خود را گفته و بی آنکه پروای آینده خود وخاندانش را کند اندیشه خود را آشکار ساخته بود همه نمایندگان بدشمن شمالی آن پاسخ رادادند که بیك توده نومید پامال شده‌می‌شایست توده‌ای که از آینده بیمناك تاریك خود نترسیده نگهداری آزادی وآبروی خود را برآن برگزید. همه نمایندگان خواهشهای روس را برگردانیدند» (*).

بدینسان مجلس شوری دلیری شایسته‌ای ازخود نشانداد هنگامی که‌درمجلس این رأی داده میشد تماشاییان اشك شادی از دیده میریختند. دولتی که ناصر الملك نایب السلطنه وحاجی نجفقلیخان بختیاری وزیران کابینه اوباشند بر آن بودند که ایران دربرابراین زور گویی‌نیز گردن فروآورد، وچون مجلس‌بدینسان‌ازدرایستادگی در آمد کشاکش میانه دولت ومجلس پیدا شد. وزیران همانروز کناره جویی نمودند (وخود بایستی نمایند)، ولی ناصرالملك آنان را نگهداشت. شور وخروش مردم روز بروز بیشتر میشد.درعراق آخوندخراسانی وحاجی شیخ مازندرانی بکوشش‌برخاستند و فتوی به پرهیز از کالای روسی داده وآنرا با تلگراف بهمه جا رسانیدند، وسپس با همه مجتهدان وملایان (بجز از سیدکاظم یزدی) براین شدند که آهنگ ایران کنند و این کار ایشان بشور وخروش مردم افزود. در تهران چهاردسته دموکرات واعتدالی و اتحاد و ترقی وداشناکسیون (ازآن ارمنیان) که میبودند دست یکی کرده برای ایستادگی دربرابر هرپیش‌آمدی بآمادگی کوشیدند.

این پشتیبانیها مجلس را استوار نگه میداشت. ازآنسوی ناصرالملك ووزیران همچنان پافشاری مینمودند که التماتوم پذیرفته شود، وچون از مجلس نومید شده بودند میخواستند مجلس را ازمیان بردارند، بدینسان که نمایندگان اعتدالی را که درنهان‌هوادار دولت‌میبودند بکناره‌جویی‌وادارند، وچون بارفتن آنان شماره‌نمایندگان اعتدالی کمتر از اندازه قانونی گردیدی از آنراه خواست خود را پیش برند. این را با نمایندگان اعتدالی گفتگو کردند ولی آنان از ترس مردم بچنان کاری

(*) ترجمه ازروی معنی شده واندك جدایی درمیانست *

دلیری ننمودند. از تبریز هم تلگرافی بنام رنجیدگی ازآن بدولت رسید واین بود از آن چشم پوشیدند.

بدینسان روزها میگذشت و کشاکش میانه دولت و مجلس پیش میرفت. نخست ازهر باره کفه مجلس سنگینتر مینمود. لیکن پس ازچند روزی کم کم کفه دولت رو بسنگینی نهاد. زیرا دراینهنگام دسته دسته سپاهیان روس باتوپخانه وفورخانه‌ازرشت بقزوین میشتافتند واین آگاهی که بتهرانیان میرسید یك آینده بیمناکی را درپیش چشم خاندانها پدیدارمیساخت. ایرانیان درجنگ با روس اگرهم‌به‌نتیجه‌ای‌توانستندی رسید پس از گزندهای بسیار دلگدازی توانستی بود. نیزچون التماتوم بهمداستانی دولت انگلیس آماده شده بودکارکنان ایشان درتهران همه بفرونشاندن جوش و تکان مردم میکوشیدند وپیداست که‌آنروز گفته های اینان‌بس‌کارگرافتادی. وانگاه‌حاجی علیقلی خان بختیاری (سرداراسعد) که درهمان روزها ازاروپا بازگشت، اونیزهوای دولت را داشت وبا پیشرفتی که سخن اورا میان آزادیخواهان میبود همه بکاستن از تندی ایشان پرداخت وبدینسان همه بختیاریان‌بسوی دولت‌رفتند ویفرمحان‌ومجاهدان اونیز پیروی نمودند. دراین میان ازنجف نیز مرگ آخوند را آگاهی دادند که هنگامیکه با مجتهدان وطلبه‌آماده سفر بوده‌ناگهان درگذشته است. اینهاچیزهایی بود که پیاپی رو داد وازنیروی ایستادگی مردم تهران کاست. ولی در تبریز و گیلان روز بروز برنیروی ایستادگی می‌افزود.

روز بیست وچهارم آذر ماه سفارت روس‌دوباره با دولت‌بگفتگو پرداخته‌آگاهی داد که چون سپاه درقزوین گردآمده اگرتا شش روز دیگرهمه خواهشهای ماپذیرفته نشود آهنگ تهران خواهند کرد. راستی هم اینست روسیان چون التماتوم دادند این اندازه ایستادگی را ازتوده ایران امید نمیداشتند واکنون بهتر میدانستند که‌اندکی نرمی‌نمایند وتابتوانند رشته‌راپاره نکنند. چه میدانستند که گرفتن تهران‌وبرانداختن آزادی ایران اگرهم آسان باشد دشواریهای دیگری را درپی خواهد داشت‌وگذشته از ناخرسندیهای‌دولتهای اروپایی ازخودکشور جنبشهای خونریزانه پدیدخواهدآمد. اینست میکوشیدند خواست خود را تنها با زور پیش نبرند و اندکی نرمی نموده به

نیرنگ هایی هم دست زنند نیزفرصت کار بناصرالملك وآقای حسن وثوق وهمدستان ایشان که هوادار پذیرفتن التماتوم بودند دهند . آن بود این زمـان مهلت شش روزه میدادند ودر آنمیان در خود تهران بکارهایی برخاسته وچون درآنمیان نان در تهران کمیاب‌شده وبکمچیزان سخت میگذشت‌کارکنان سفارت پولونان‌بایشان‌می‌بخشیدند و بدینسان مهربانی ودلسوزی ازخود نشان میدادند .

این بازگشت روسیان دولت را واداشت که روزبیست وهشتم‌آذر دوباره‌بامجلس پیش‌آمد را بگفتگو گزارد ووزیر خارجه بمجلس آمده باز زمینه را بمیان آوردواز مجلس درخواست که درباره پذیرفتن التماتوم با دولت همداستانی نمایند و کمسیونی برای گفتگو با روسیان وپایان دادن بکشاکش از میان خود بر گزینند . نیزپیشنهاد کرد که چون ازروی قانون کابینه ازکار افتاده وزیران دیگری بر گزیده شود . اگر چه این بار چندان تندی و گرمی ازنمایندگان دیده نشد و نمایندگان اعتدالی هوا خواهی دولت نمودند ، با اینهمه بیست ویك تن نمایندگان دیموکرات و کسانی از نمایندگان آذربایجان ودیگران که با همه دیموکرات نبودن در این هنگام بایشان پیوسته بودندهمچنان ایستادگی نشان‌دادند. برگزیدن‌کابینه دیگری رادیموکراتیان پذیرفتند ولی از گفتگو نتیجه بدست‌نیامد وخود ایشان چنین‌میگویند که‌ناصرالملك کارشکنی کرد .

روز بیست و هشتم ناگهان یفرمخان و مجاهدان درمیدان سیاست پدیدارشدند وچون آخرین روز مهلت وزمان بس تنگ میبود بالتماتوم چهار ساعته نمایندگانرا ناگزیر ساختند که با دولت همداستان شوند ودرنتیجه این فشار ایشان وتنگی زمان بود که همانروز مجلس درنشست نهانی باسی ونه رأی‌دربرابر نوزده رأی این‌راپذیرفت که کمیته‌ای از پنج تن بر گزیند ورشته را باو سپارد که بهمدستی دولت بـا روسیان بکنار آید . این رأی داده شد ولی کمیته بر گزیده نگردید زیرا ازدیموکراتیان‌هیچ کس بودن درآن کمیته را نپذیرفت .

شب‌بیست ونهم چنانکه نوشته‌ایم روسیان در تبریز بکار برخاستند و فردای آن جنگهای خونین درآن شهر پیش رفت . نیز در رشت و انزلی روسیان خونها ریختند .

چون این خبر ها بتهران رسید بیشتر آزادیخواهان بیکبارسست شدند وبجای‌آنکه ایستادگی را ازسر گیرند وبیاری برادران خود برخیزند از درسست نهادی درآمدندو ناشایستی از خود نمودند وهمانروز هنگام پسین دوباره مجلس برپا گردید ودرنشستی که تا نیم شب کشید آن پنج تن را بر گزید (یکی از ایشان سردار اسعد و دیگری شیخ ابراهیم زنجانی بوده) واینان همان شبانه گرد هم آمده وبپذیرفتن التماتوم‌روس رأی دادند وشبانه کارخود را بسفارتخانه‌آگاهی دادند .

بدینسان روسیان سخن خود را پیش بردند وپنداشته میشد داستان بپایان‌رسید وکشاکش فرونشست . ولی دولت چون چیره شده بود واین زمان در نتیجه گرفتاری تبریز و گیلان مجلس را بی پشت وپنـاه میدید از در کینه جویی در آمد ، و روز دوم دیماه (دوم‌محرم ۱۳۳۰) نشستی دردربار برپا گردید که وزیران وبسیاری‌ازنمایندگان مجلس (نمایندگان اعتدالی) و دیگران درآنجا بودند . نخست آقـای حسن وثوق وزیرخارجه گفتار درازی ازحال کشور وایستادگی مجلس رانده نکوهش بسیار کرد و پس از آن یادداشتی را که ازپیش نوشته وبا دستینه همه وزیران آماده کرده بودند بناصر الملك دادند . در این یـادداشت نیز نکوهشهای فراوان از دسته دموکـرات و نمایندگان مجلس که در برابر التماتوم روس ایستادگی نموده بودند میرفتودرپایان درخواست بستن مجلس از نایب‌السلطنه میشد . ناصرالملك درخواست آنانرا پذیرفته فرمان بستن مجلس را داد و بکار بستن آن فرمان را به یفرمخان واگزاشت که اونیز همان هنگام پسین یکدسته از زیردستان خود را فرستاده نمایندگانـرا از بهارستان بیرون راند ودر آنجا نگهبانان گماشت که کسی راراه ندهند . روسیان بهنگامیکه‌در تبریز با دست سالدات وقزاق مجاهدان وآزادیخواهانرا سرگرم جنگ ساخته بودند در تهران با دست ناصرالملك ووثوق‌الدوله ریشه آزادی رامیکندند . چنانکه گفته‌ایم از پارسال سر وزیر حاجی نجفقلی خان بود ودیگر وزیران که چند بار رفتندوآمدند وجا بجا شدند این زمان بدینسان میبودند : حسن وثوق وزیـر خـارجه . غلامحسین بختیاری (سردارمحتشم) وزیرجنگ ، احمد قوام وزیر داخله ، ابراهیم حکیمی وزیر مالیه ، ابوالحسن پیرنیا وزیر پست وتلگراف ، محمد علی فروغی وزیرعدلیه. وزیری

داخله را خود حاجی نجفقلیخان میداشت . بدینسان مجلس دوم بسته گردید و بهتر گوییم دستگاه مشروطه برچیده شد . باید دانست التماتوم روس وبسته شدن مجلس و پیش آمد های دیگری که باآن توام بود یکی ازنشاندار ترین داستانهاست و بگفته اروپا «سنگ سرپیچی» درتاریخ ایران پدیدمی آورد . زیرا چنانکه خواهیم دیدنتیجه‌های بسیاری آنرا درپی بود و پیشرفت تند توده ایران را که ازهفت سال بازآغاز شده بود بیکبار ایستانیده آنرا بسوی بازپس گردانید . اگرچه مجلس یکم نیزسر گذشت خونین داشت ومحمد علی میرزا آنرا با توپ بست و کسانی ازنمایندگان وسران آزادی را بخون غلطانید ولی آن سر گذشت را با این جدایی بسیار است . آن پیش آمد باین تیرگی و تاریکی نبوده بلکه اگر راستی رابخواهیم آنچیرگی محمد علیمیرزا بسود آزادی درآمد . زیرا چون جنبش مشروطه خواهی درایران درآغاز خود بآسانی پیش رفت وپای آزمایش بمیان نیامد راهبران نخستین آن جز مردان سختی ندیده و تن آسانی نبودند وبسیاری ازرویه‌کاران ودغلکاران بآنان آمیخته بودند ومحمد علیمیرزا چون مجلس یکم را بهم زد می‌باید گفت آن مشروطه خواهان کم ارج را پراکنده گردانید ونتیجه‌آن شد که درسایه‌شورشی که برخاست وجنگ هایی که روداد دسته‌های انبوهی‌مردان پا برجای‌کارآمد پیدا شدند که با جانفشانیهای‌مردانه خود مشروطه را دوباره بنیادنهادند وبرای‌نگهداری آن‌آماده ایستادند . ولی دراین پیش‌آمدروسیان آنمشروطه خواهان‌کار آمد وجانفشانرا ازهم پراکندند وبجای ایشان یکدسته‌مردان سست نهاد وخود خواه را بکار گماردند که همه بزیان ایران وبسود بیگانگان‌بودند. یك کلمه بگوییم روسیان یك تیشه‌کاری بریشه‌آزادی ایران فرودآوردند وزمینه‌برای سه بخش کردن اینکشور که پیمان نامه۱۹۰۷را با انگلیسیان از بهرآن بسته بودند آماده ساختند. اگربخواهیم مانندی برای‌این داستان درتاریخ نزدیك‌ایران‌پیدا کنیم باید شکست عباس میرزا را ازروسیان و پیمان‌نامه ترکمانچایی را یاد نماییم . زیرا در آنشکست گذشته ازآنکه دولت ایران کوچك وناتوان گردید ودر میان دولتها از جایگاه خود افتاد در درون کشورهم درمیان توده نومیدی سختی پدیدآمد واندیشه‌ها بسیار کوتاه وپست گردید . بدانسان که آب چون جلوش بسته گردید وازرفتن ایستاد

بد بووتباه گردد، یك توده نیزچون خودرا زبون یافت وراه امیدش بسته گردیدناگزیر اندیشه‌ها پست گردد و تباهی‌های بسیار درمیان مردم پیداشود . پس ازشکستهای‌پیاپی عباس‌میرزادربرابر روسیان وبسته شدن پیمان نامه‌ترکمانچایی که شکست‌ناصرالدین‌شاه دربرابر انگلیسیان ورها کردن هرات نیزپشت سرآن آمد بیکبار راه امیدبروی مردم ایران بسته گردید و گرد زبونی بروی توده نشست وبدتر از همه حال کارکنان دولتی بود که ازآن پس کمتریکی در پی سود خود نبودی وپروای‌کار وسود کشور می‌نمودی واگر کسی خواستی نیك باشد وپروای توده و کشور نماید و از در جانفشانی درآید با دشواریهای بسیار روبرو گردیدی واین بود که‌درآن یکدوره که ازآخرزمان فتحعلیشاه تاآغاز مشروطه کشیده ایران یکدوره نومیدی سختی را گذرانیده و نتیجه آن پرورده شدن یکدسته ازمردان درباری‌وکارکنان دولتی شده بود که همگی آنانرا میشناسیم‌وازکارهای ننگینشان‌آگاهیم جنبش آزادیخواهی آن دوره راپایان‌رسانید وراه پیشرفت وامیدی بروی توده بازگردانید واینست درآن چند سال گذشته از همه چیزاندیشه‌ها تکان خورد وایرانیان گرد زبونی ودرماندگی ازخود دور افشاندند و آن کارکنان درباری آنچنانی دستهاشان از کار کوتاه گردید ، و اگر کسانی در سایه دو رویی و دغلکاری خود را بمیان این جنبش انداختند ناگزیر شدند اگر چه در بیرون و برای پرده کشیدن بچشمهای مردم باشد بسود ایران کوشند و دلسوزی از خود نمایند .

ولی چون روسیان این مشت را نواختند وجوش وتکان هفت ساله توده راازمیان بردند دوباره رشته‌کار ها بدست سررشته داران کهن که بسود بیگانگان بیشترمیبودند تا بسود ایران افتاد وخواهیم دید که اینان چه نیکو بندگیها بدو دولت نمودندوچه آتشی در کشور درسایه ناشایستی آنان افروخته گردید . ازآنسوی دوباره نومیدی‌بس سختی بتوده چیرگی یافت وباردیگر اندیشه ها بکوتاهی گراییده خویها به‌پستی رو آورد ، ودرنتیجه اینها بود که ازمردان نیکو وغمخوار اگرهم کسانی بازمانده بودند خود را بکنار کشیدند و این زمان یکدسته دیگری، دسته سود جو وناشایستی بجای ایشان آمدند وچون‌هنوز نام مشروطه(نام دروغی آن) درمیان میبود بدستاویزروزنامه

نویسی و آزادیخواهی ودسته بندی بمیدانداری پرداختند و اینان در اندك زمـانی در تهران بسیار فراوان شدند وچنان جا گرفتند وشیوه سودجویی ودغلکاری خودرا رواج دادند که چون پس ازچند سالی جنگ جهانگیر اروپا پیش آمـد و فشار روسیان در

۴۴ـیکدسته ازروسیان درباغشمال

ایران کمتر گردید وسپس نیز بیکبار آنان ازایران پا کشیدند ودوباره دستگاه آزادی درچیده شد اینگروه ودغلکاریهای اینان همچنان بازماند و کسی نتوانست آنهـا را کنار گرداند وما این را خواهیم دید که یکی از بیمناك‌ترین زمانهای ایران آندهسالی

است که کشور پس ازالتماتوم روس (تا سی‌وسه‌سال‌پیش ازاین) گذرانید ودرآن‌ده‌سال درتهران رشته‌کارها در دست یکمشت دغل وسودجو بود و در حـالیکه سراسر کشور بآتش آشوب وناایمنی میسوخت و اینان درتهران در راه سود های بس کوچك خود کشاکش وهیاهو را ازاندازه میگذرانیدند ودرهمان دوره است که روزنامهای تهران ننگین ترین رویه را بخود گرفته است . اینها همه نتیجه شوم التماتوم روس بوده و ما اینها را درجای خودروشن خواهیم گردانید .

ما درخواست روسیانرا ازالتماتوم وسختگیری بازنموده‌ایم . یك کلمه‌باید گفت روسیان چون بخشی از ایرانرا در زمان فتحعلیشاه برده وبازمانده آن نیزچشم‌دوخته بودند ازاین روهمیشه اینکشور را ناتوان ودرمانده میخواستند وبازشدن چشم مردم و تکان توده را بخود هموار نمیکردند . اینست پیش‌آمد مشروطه را بزیان خوددانستند واز گام نخست ازدر دشمنی وکارشکنی درآمدند . بویژه پس از آنکه دسته مجاهدان پیدا شدند وآن جانبازیها را ازخود نمودند وروسیان دانستند که چه سنگ بزرگی‌در راه پیشرفت سیاست آنان درایران وآسیا پدید می‌آید . اینست پس از افتادن محمد علیمیرزا که دسته‌ای بنام دموکرات درتهران وتبریز پیدا شدروسیان ازآن خوشنود گردیده براین شدند که با دست کارکنان خود آندسته را در راه نابودی مجاهدان‌بکار برند واین بود دشمنیها میان آنان با مجاهدان انداختند . لیکن سپس دیدنـد دسته دموکرات با همه آلودگی بیشتر سردستگانشان خود سنگ دیگـری در راه سیاست ایشان خواهند شد واز کوششهای اینان درراه پیشرفت کارهای ایران سخت رنجیدند. بویژه پس‌ازآنکه‌مستر شوسترودیگرامریکاییان‌بتهران‌آمدند ونمایندگان دموکرات در مجلس هواداری بی اندازه ازایشان نمودند و آنانرا بهر گونه کوشش و کار دلیر گردانیدند .

اینها چیزهایی بود که همچون خار بچشم کارکنان سیاسی روس میخلید . این بود شکیبایی ننموده وچون پیش‌آمد های اروپا و پیوستگی نوینی کـه پس از بستن پیمان۱۹۰۷ باانگلیس‌پیدا کرده‌بودندفرصت‌بدست ایشان میداد برای ناانجام گزاردن کارهای‌آزادیخواهان، درتابستان۱۲۹۰ محمد علیمیرزا را دوباره بایران آوردند و آن

آشوبها را در چند گوشه کشور پدید گردانیدند ولی چون نیروی آزادیخواهان همه آن آشوبها را فرو نشاند این زمان خودشان یکسره بکار بر خاستند و کار های مستر شوستر را بهانه گرفته یکی پس ازدیگری دوالتماتوم دادند، و لشگر تا قزوین پیش آوردند. در همهٔ این کارها دولت انگلیس (نه توده آن) همداستان و همدست روسیان می بود واین بود خاموش ایستاده ومیانجیگری نیزدریغ گفت . این خواست روسیان بود .

امادولت ایران، پیداست که درآنروز با پاشید گیهای بسیاری که در کشور بود دولت بجنگ با روسیان یارانداشت و اگر کار بجنگ میکشیدی بیگمان شهر ها و آبادیهای ایران گزندبسیارمیدیدی واگر هم‌درانجام کوشش‌ایرانیان‌فیروزدرآمدندی چنانکه گفته‌ایم آن فیروزی بسیار گران بسرآمدی . از این رودولت از انجامیدن کار بجنگ بسیار می پرهیخت . چیزی که هست در چنان پیش آمد هایی روا نتوان شمرد که یکتوده بی‌هیچگونه کوشش وجانبازی کردن بزور گویی بیگانه گزارده‌پس غیرت ومردانگی برای چه زوریست ؟! وانگاه زور گویی که پایان ندارد ویکتوده که بی‌هیچ ایستادگی کردن بزور گویی همسایه گزاشت باید نابودی خود را درپیش‌چشم دارد . درچنان هنگامی شایسته خردمندی‌اینست که دلیری‌وایستادگی رابادوراندیشی وخودداری توأم گردانند ، بدینسان که برای جنگ و جانبازی آماده گردند تا دشمن بیکبار چیره نباشد و در زور گویی اندازه نگه دارد . از آنسو نیز درآشتی را بیکبار بسته نگردانند تا بتوانند هنگامیکه دشمن نرم گردید با او بکنار آیند . چه‌بسانیاز افتد که یك یا دوجنگ بسیار دلیرانه‌ای کنند و پس از آن روی نرمی وآشتی نمایند. ناصرالملك و وزیران اونیز می‌بایست از این راه پیش آیند و از گام نخست زبونی و درماندگی ننمایند ، آنان می‌بایست باسران آزادی وبا نمایندگان پاکدلانه‌همدست وهمراز باشند ودر برابر زور گویی روس‌بکرده ایستندوتامیتوانستند دلیری‌وایستادگی نشان دهند تا بتوانند بیك آشتی آبرومندی دست یابند . ولی ما می‌بینیم آنان این کار را نکرده واز در دلسوزی وهمدستی نیامده اند بلکه از گام نخست روی دشمنی نشانداده اند و ایستادگی غیرتمندانه وبسیار بجای دموکراتیان ودیگرانرا نپسندیده

و آنرا کینه‌ای دردلهای خود ساخته‌اند . بهترین دلیل این دشمنی و کینه توزی‌آنان بستن مجلس میباشد که هیچ نیازی بآن نداشتند . ازآنسوی یادداشتی که وزیران‌به ناصرالملك نوشته وبستن مجلس را ازو خواسته‌اند ازسراسر آن دشمنی پدیدار است و ما گفته هایی را درآن می‌بینیم که‌هم دروغ وهم بسیار زیان‌آور بوده است . زیرا چنانکه گفته‌ایم ، درجنگها وخونریزی‌هایی که میان روس‌با مجاهدان در تبریزورشت و انزلی رو داد روسیان میکوشیدند که بگویند مجاهدان پیشدستی کرده اند و این دعوی دروغ را دستاویز بردن آذربایجان و گیلان سازند و گفته‌ایم که ثقةالاسلام و امان‌الله میرزا بیش ازهمه برسراین‌سخن جان خودرا باختند وما می‌بینیم وزیران‌در نوشته خود از راه دیگری آن دروغ را پیش کشیده اند وبی باك وبی‌پروا عنوان‌بدست روسیان داده اند. زیرادرآن نوشته پس ازنکوهشهاییکه ازایستادگی های‌نمایندگان مجلس (نمایندگان دیموکرات) در برابر التماتوم روس مینمایند وآنرا یك دشمنی با دولت نشان میدهند روبناصرالملك چنین میگویند : « والاحضرت از آنچه گفتیم خواهند دید که پیش آمد های تبریز و رشت گزندهاییست که دشمنیها ونافرمانیها با دولت آنرا پدید آورده و تلگرافها وانگیزشها که از پایتخت شده مایه آنها شده ». ما می‌پرسیم‌آیا این سخن درست است ؟! اگر راستی رابخواهیم آن ایستادگی‌های‌تبریز بود که بتهران دل میداد ، نه آنکه نمایندگان تهران تبریز و رشت را بایستادگی انگیزند . ازآنسوی‌آیا جنگ تبریز و خونریزی رشت نتیجه تلگرافهای‌پایتخت‌بوده؟! در تبریز آنهنگامیکه روسیان سراسر اداره ها را گرفتند وبر کوچه هاو گذرهاریخته بآهنگ باز گرفتن ابزار جنگ از مجاهدان دست اندر کار شدند آیا مجاهدان جز جنگ ومردانگی چه توانستندی کرد ؟! یکدسته مردان جانباز و غیرتمند در برابر چیرگی‌وزور گویی‌بیگانه جز کشتن و کشته شدن‌چه‌چاره دیگری توانستندی‌داشت؟! آیا آن کار بد بوده ؟ ! وانگاه آیا آنرا تلگراف های تهران پدید آورده بوده ؟ ! آیا وزیران چشم میداشتند که تبریزیان و رشتیان پس از آنکه هفت سال لاف جانبازی در راه کشور زده بودند در برابر زور گوییهای روس بی‌هیچگونه تکان وآوازی گردن فرومیاوردندی وبرای نگهداری خود یا بنام غیرت ومردانگی بهیچ کوششی بر نمی ـ

خواستندی ؟! آیا این شایسته بود که وزیران بنام کینه جویی ازیکمشت دیموکرات ازسود کشور چشم پوشند ؟!

اینها ایراد هاییست که ما بناصرالملك وهمدستان اومیگیریم وهمیشه درتاریخ بازخواهد ماند . این کارآقای ناصرالملك ووزیران او که بخیره مجلس را بستند آن داستانرا بیاد ما میآورد که چند ماه پیش هنگامیکه روسیان تازه ازایران رنجیدگی مینمودند مسیو نراتوف جانشین وزیر خارجه روس با مستر اوبـرون نماینده سیاسی انگلیس در پترسبورغ درباره کارهای ایران گفتگو کرده واز نیرومندی مجلس شورای ایران وبیداری آن درکارهای سیاسی رنجیدگی نموده میگفت : «باید مجلس انجمنی باشد که بکارقانونگزاری پردازد (ازسیاست بر کنار باشد)» نیزمیگفت : «باید مجلس سنا بازنموده اختیارنایب‌السلطنه را بیشتر گردانید» .

در روز هـاییکه هنوز مجلس ایستادگی مینمودوزیر مختار روس در یکی از تلگرافهای خود به‌پترسبورگ چنین میگوید :

«اگر دولت ایران با پذیرفتن همه التماتوم خرسندی ما را فراهم آورد باز ما باید ازپیشرفت سپاهیان خود سود جسته بهره مندیهای خود را در ایران در زمان های آینده بیکرویه ایمنی بخشی آوریم . مجلس و این گونه فرمانروایی (مشروطه) پس از آنکه وام‌گرفتن از ماراکه گفتگو های دیپلماسی درباره‌آن بپایان رسیده بود نپذیرفت‌دیگرجای امیدی باز نمی‌گزارد... باید بیرون کردن شوسترنوام باشدبا دیگرشدن‌فرمانروایی (حکومت) ... پس از این پیش آمد باید در ایران یك فرمانروایی باشد که با دولت روس دوست ، وبا انجام گرفتن همه گفتگوها بسودآندولت همداستان باشد »(*) .

این تلگراف آشکاره میرساند که روسیان گذشته از آنچه که در بیرون و بنام التماتوم از کشور آزاد ایران می‌خواسته اند درنهان نیز درخواست هایی میداشته‌اند، وما چون این تلگراف رابا بستن مجلس وپیش آمد های‌دیگری پس ازآن‌می‌سنجیم ناگزیر میشویم باور کنیم که میانه سررشته داران آنروزی با روسیان سازشهایی بوده و آنان بهمه خواهشهای همسایه نیرومند گردن نهاده بوده‌اند .

(*) این تکه از مهنامه آینده شماره ۲۲ برداشته شده .

دراین باره راستی آنست که ناصرالملك و مانندگان ایشان کـه پدرانشان و خودشان در دربار خودکامه قاجاری پرورش یافته بودند چون همواره توده را زیر دست خود دیده و همواره فرمان رانده بودند این برخود هموار نمی‌ساختند که ازهمان‌توده زیردست مردانی سر برافرازند وبا آنان ازدر همسری در آیند و در کار کشورداری و فرمانروایی از اندیشه های خود سخنی گویند . اینان آن نبودند کـه به نیرومندی کشور وسرفرازی توده واینگونه چیزها ارج گزارند و در راه رسیدن بآن از آرزو ها وخوشی‌های‌خودچشم پوشند وبرادرانه با توده همدستی نمایند، واگربسیاری از ایشان باروپا رفته و درس خوانده ویا با اروپاییان آمیزش داشته وآگاهی اندوخته بودند از این آگاهی خود بجای آنکه معنی درست کشور و کشور داری را بشناسند و بمعنی توده واندازه نیروی آن پی برده این بدانند که باید در ایران نیز توده را بتکان آورد و بسوی‌پیشرفت‌راه انداخت ازدیدن شکوه ونیروی‌اروپاییان خود را باخته وازسنجش پریشانی و ناتوانی ایران با توانایی وبسامانی دولتهای اروپایی بیکبار دچـار نومیدی گردیده وچنین دانسته بودند که ایران رااز رفتن بزیر یوغ‌همسایگان گزیری‌نیست، و این پندار زهرناك را در دلهای آلوده خود پرورش داده ودشمن بدخواه کشورخویش گردیده‌بودند .دراین باره ناصرالملك ازهمه پیش بوده ، چندانکه گاهی ازبازنمودن پندار بیهوده خویش خودداری نمی‌نموده و هنوز زنده اند کسانیکه آنرا از زبان وی شنیده اند . در باره بدخواهی او با مشروطه ایران نوشته‌ای ازخودش در دست‌میباشد. بدینسان که چون درسال ۱۲۸۵ (۱۳۲۴) شادروانان بهبهانی و طباطبایی درراه گرفتن مشروطه‌میکوشیده‌اند وهنوز نتیجه‌بدست نیامده بوده‌اینمرد نامه بس درازی‌بشادروان طباطبایی نوشته که هم اکنون دردست می‌باشد (*)، ودرآن ایرانیان راشایسته‌داشتن مشروطه ومجلس و آزادی نشناخته آنرا زود میشمارد وهمه می کوشد که طباطبایی و دیگرانرا از راهیکه می‌پیمودند باز گرداند و دستاویزیکه میدارد اینست کـه در ایران مردان دانشمندآگاه ازدرخواستهای زمانه (همچون خود او !) نیست‌وتانباشند

(*) در مهنامه آینده شماره ۲۲چاپ شده . (مقصود شماره ۲۲ مجله پیمان است ـ ناشر)

مجلس شوری و آزادی سودی نخواهد داشت واین بهانه‌ایست که همیشه و در همه جا هواداران ستمگری وخودکامگی داشته‌اند .

این درون وراز آن کسانست ، واینکه بااین بدخواهی بمیان مشروطه درآمده بودند ازراه سود جویی ورویه‌کاری میبود وبسیاری ازآنان آهنگ کار شکنی و دشمنی نیز در دلهای خود میداشتند وما می‌بینیم که چون جای خود را استوار کرده و رشته کارها را بدست گرفته‌اند بدینسان دشمنی نیزنموده‌اند . از بزرگترین لغزش مشروطه خواهان بوده که اینان را بمیان خود راه داده اند و این جز نتیجه ساده دلی ایشان نبوده .

اینها چیزهاییست که بوده ودرآنهنگام مردم نفهمیده‌اند ، ولی ما در جستجو-های تاریخی خود بآنها برمی‌خوریم وناگزیریم برای روشنی سخن آنها را باز نماییم . چیزیکه هست درباره کابینه باید گفت همه وزیران دست درکار نداشته اند و آنچه ما شنیده‌ایم وباور می‌نماییم اینست که وزیری که یکسر با سفارتخانه روس گفتگو می-کرده وتنها سخن او در پیش ناصرالملك پیشرفت داشته آقای وثوق وزیرخارجه بوده ودیگران بیچون وچرا پیروی او مینموده اند . هم در باره سردار اسعد و یفرمخان و آزادیخواهان که هواداری از پذیرفتن التماتوم نمودند گذشته ازآنکه اینان نتیجه ایستادگی را جنگ و نتیجه جنگ را بد میدیدند (چنانکه در بخش اول این را آورده‌ایم) می‌باید گفت درآغاز کار فریب نوید های دودولت راخوردند وچنین‌دانستند اگر ایران گردن بالتماتوم گزارد روسیان سپاه خود را ازقزوین باز گردانند و بار دیگر ایران را بآزادی خود گزارند ، وناصرالملك که مجلس را بست باین عنوان‌بود که بزودی نمایندگان برگزیده شوند ومجلس دیگری باز گردد . ولی سپس که پی به آهنگ دشمن بردند این هنگام فرصت را از دست داده بودند . در باره بختیاریان سخن دیگری نیز هست و ما خواهیم دید که آنان از این سپس بسیار آلوده و بدنام گردیدند .

بسخن خود باز میگردیم : چنانکه گفتیم روز دوم دیماه (دوم محرم ۱۳۳۰) هنگام پسین یفرمان ناصرالملك یفرمخان در مجلس رابستونگهبانان بآنجا برگماشت

که کسی را راه ندهند ، ودر شهر «حکومت نظامی» با دست یفرمخان برپا گردید.نیز همانروز «مجمع ادب» راکه کانون دیموکراتها بود بستند و آنانرا ازهم پراکندند. همچنین دیگرکانونها رابستند واز گرد آمدن مردم جلوگرفتند . روزنامهٔ «ایران‌نو» راکه زبان دسته دیموکرات بود چند روز پیش بسته وروزنامه «ایران نوین» که‌بجای آن چاپ می‌یافت ازاین هم جلوگرفته بودند وسپس که «راهبر ایران نو» آغاز شده وروز سی‌ام‌آذر (یا روزیکم دی) آگاهیهایی که ازجنگ روسیان در تبریز و ازبیداد-گریهای آنان رسیده بوده درشماره‌خود نوشته وپراکنده کرده بود همانروز نسخه‌های آنرا هرکجا یافتند باز گرفتند واکنون که بدینسان دست وپای دموکراتیان را می-بستند بیکبار روزنامه راازمیان بردند وازچاپخانه هانوشته گرفتند که هیچروزنامه‌ای از آنان را بچاپ نرسانند .

بدینسان‌کابینه حاجی نجفقلیخان چیره گردیده وکارهای خود را پیش می‌برد. در اینهنگام یکی از خواستهای دولت بود که پیش آمد های تبریز مایه شورش‌تهران و دیگر جاها نگردد وجلوگیری ازپراکنده شدن هرگونه آگاهی میکرد .

فردا سوم دیماه دموکراتیان وهمدستان ایشان آخرین ایستادگی خودرانشان دادند . بدینسان که با آنکه ازبسته شدن مجلس آگاه بودند بگاه آهنگ‌بهارستان نمودند وچنین میخواستند که اگر توانند بدرون روند ومجلس را برپا کنند ولی دررا بسته دیدندوراهی نیافتند وبا هم نهادند که در خانه مصطفی خان نوایی (نیرالسلطان) که ازنمایندگان مجلس واز شمار دیموکراتها می‌بود گرد آیند ودر آنجا مجلس را برپا کنند ولی چون بیش از پنجاه واند تن ازنمایندگان گرد نیامدندو بااین اندازه مجلس برپا نمیشد چنان خواستند که جوش وخروشی در شهر پدید آورند اینست از آنجا بیرون آمده روبسوی بازار آوردند. انبوهی از دیموکراتیان میبودند و چون ببازار سمساران رسیدند برآن شدنددرآنجا گفتار هایی رانند . مردم بس‌انبوهی گرد آمده وبازار ها راچه ازاینسو وچه ازآنسو پر کرده بودند . دراینجا نیزازنمایندگان آقایان شیخ اسماعیل هشترودی و شیخ محمد خیابانی یکی پس از دیگری بگفتار برخاستند . نیز آقای سلطان احمد راد (معتمدالممالك) وآقای مصطفی کاظمی که از

دسته دموکرات می‌بودند (آقای رادازنویسندگان ایران نونیز بشمار می‌رفت) گفتارها راندند . مردم ازبستن مجلس ودیگر کارهای کابینه خشمناك میبودند و جوش و جنب بسزایی نشان میدادند وبسیاری ازآزادیخواهان تپانچه‌وابزار جنگ باخود میداشتند. ولی در این هنگام یفرمخان با سواران خود ببازار آمده واز هرسو گرد ایشانرا فرو گرفته بود . اگرچه از گفتار وسخنرانی جلوگیری نمیکرد ولی پیدا بود که اگراز این اندازه بگذرند کار بخونریزی خواهد کشید . یفرم اگرچه بسوی دولت رفته واین زمان آن یفرمخان سردستهٔ شورش وآزادیخواهی نبود ولی شایستگی وکاردانی خودرا ازدست نداده واین‌کارهای خود را بشایستگی بسیار انجام میداد ودر چنان هنگامیکه سراسر شهر شوریده ودسته های گونا گونی بتکان آمده‌ودستهای گونا گون‌درانگیزش مردم بکار میرفت این مرد کاردان آنرا ایمن نگه میداشت وبهیچ آشوبی ره نمیداد . این درخور افسوس بود که این کارها بادست یفرمخان انجام گیرد ومجلسی که درسایه جانبازیهای دلیرانه‌اووهمراهان آزادیخواهش گشاده شده بود با دست اوبسته گردد . چیزیکه هست این زمان کار ازکار گذشته و این چیزها که انجام گرفتنی بودچه‌بهتر که با دست یفرمخان انجام میگرفت . زیرا وزیران پس از آنکه آن سازش‌را کرده بودند اگر شورشی هم ازآزادی خواهان پدید آمدی وآشوبی در تهران برخاستی‌چه بسا از قزوین،سالدات وقزاق بتهران خواسته شدی وشورش وآشوب با دست آنان فرو خوابیدی واین ننگ دیگری بودی . یفرمخان بـا همه این کارهاییکه میکـرد رشته نیکنهادی را ازدست نمی‌هشت و مهربانی دریغ نمیگفت و ما خواهیم دید که سپس‌پی بفریب خوردن خود برده وسخت پشیمان و دلتنگ می‌بوده .

چنانکه مستر شوستر نوشته وزیران در این هنگام بخود میترسیده‌اندو کسانی از آنان تفنگچی بگرد خانه خود گمارده بودند ، نیز دو هزار سوار بختیاری که این زمان در تهران بودند دسته دسته در خیابانها میگردیده اند. همه اینها دلیل است که ازشورش دموکراتیان وهمدستان ایشان می ترسیده اند . ولی چنانکه گفتیم آنان از در شورش‌نیامدند وهمینکه گفتارها رانده شد پراکنده گردیدند،واین آخرین‌نمایش

ایشان بود . پس ازآن تا چند روزی درمسجد شیخ عبدالحسین که نزدیك بهمان بازار سمسارانست گروهی گرد می‌آمدند و کسانی برسر منبر گفتار هایی می راندند ولـی

۴۵ـشادروان کربلایی علی‌آقا مسبو

اینها چیزی نبود که نتیجه ای برخیزد و یا درخور پروا باشد . لیکن چنانکه مستر شوستر نیز نوشته درشهر های دیگر مردم چگونگی رانیك نفهمیده وهنوزنومیدنشده

بودند واینست تا چند روز دیگر تلگرافهای پیاپی از آنها بدولت میرسید که‌از بستن مجلس رنجیدگی نموده وازنکوهش و گله خودداری نمی‌نمودند . پیداست که اینها اثری نتوانستی داشت وپس از آنکه تبریزکانون شور وخروش ازپاافتاده بودازشهرهای دیگر هیچ کاری برنخاستی ، و این بود که چون داستان تبریز پراکنده گردید از همه جا آوازها برید .

گفتار شانزدهم

پس از بسته شدن مجلس

پس از بسته شدن مجلس نخستین کار وزیران آن بود که مستر شوستر ومستر لکوفر را ازکارهای خود بردارند . مستر لکوفر چون انگلیسی می بود و روسیان تنها نبودنش را درشمال میخواستند این بود اورا از تبریز باز گردانیدند و پس از زمانی در جنوب بکار گماردند . ولی مستر شوستر می‌بایست از کار خزانه داری بیکبار بر کنار باشد واز ایران بیرون رود . روز سوم دیماه (روز فردای بسته شدن مجلس) نامه‌ای با دستینهٔ همه وزیران باو نوشته چگونگی راآگاهی‌دادند . شوستر ناگزیر بودبپذیرد. ولی چون در بارهٔ جانشینی او نیز گفتگو پیش‌آمد ، زیرا نمایندگان دو دولت ایران را دراین باره هم آزاد نگزاردند و مورنارد بلژیکی راکه ازسالها در ایران ودر کار های دولتی بوده وهمچون نوز وبسیاری ازهمشهریان خود از کارکنان‌سیاسی روسیان بشمار میرفت بجای مستر شوستر بخزانه داری ایران پیشنهاد کردند . دولت ایران ایستادگی نشان میداد وچون گفتگو در میانه میرفت مستر شوستر کارها را بدست یکی دیگر از امریکاییان بنام مستر کرنز سپرده خود را کنار کشید و آماده بیرون رفتن از ایران گردید . لیکن دراین میان دولت‌ایران‌خزانه داری مورنارد را پذیرفت و مستر کرنز کار ها را بدست او سپرد . شوستر نیز پس از آنکه کار های خود را انجام داده و پولهایی که می‌خواست از دولت گرفت روز بیستم دیماه از تهران روانه گردید و چون خود اواین ها را بگشادی نوشته ما باین کوتاهی بسنده مینماییم .

ولی کارتنها بستن‌مجلس وبیرون کردن شوستر نمی‌بود وناصرالملک‌وهمدستان او در راهیکه برای خود پسندیده و پیش گرفته بودند با دشواری هایی روبرو میبودند

که می‌بایست آنها را نیز یکسو گردانند تا آسوده راه خود پیمایند . زیرا چنانکه گفته‌ایم در این هنگام ازیکسو محمد علی میرزا در استراباد درنگ میداشت وهنوز از پا ننشسته وآرزوی تخت و تاج راازسر بیرون نکرده بود واز این‌پیش‌آمد التماتوم و زور گویی روسیان او وهوادارانش امیدواری پیدا کرده و این پیش آمد ها را بسود خود می‌پنداشتند ودر پی آن خود رافیروز می‌شماردند . گذشته‌ازدسته های ترکمانان و دیگران چنانکه گفته میشد ، سه هزارتن تفنگچی قفقازی بر گرد سرمحمد علی می‌بودند ، واو دوباره بکوشش برخاسته بود ودر روزهایی که کشاکش درمیان دولتو مجلس سخت تر گردیده وسالدات وقزاق روسی که در قزوین گردآمده بودند هرزمان در تهران بیم پیش آمدن آنان میرفت یاران محمد علی ازاین گرفتاری فرصت‌جسته تا سمنان و دامغان پیش‌آمدند واگرجلو گرفته نشدی باشد که تا تهران پیش‌آمدندی لیکن بفرمخان فرصت بیشترنداد ومنتصرالدوله رابادسته‌ای ازمجاهدان‌روانه گردانید که سر راه بایشان گرفتند وباندك جنگ بازشان گردانیدند .

از آنسوی سالارالدوله که پس از شکست درنوبران‌تا بروجرد گریخته ودرآن پیرامونها تا پیدا شده بود درهمان روزها فرصت جست و دو باره آهنگ کرمانشاهان کرد و بآنجا دست یافت (گویا روز ۲۶ آذرماه) و دو باره بشورانیدن کردان و لران تاراجگر پرداخت .

دولت می‌بایست اینها را ازمیان بردارد . ازآنسوی صمد خان که‌بسرخودبشهر تبریز درآمده وبدانسان دژخویانه فرمان می‌راند باین اندازه بس نکرده آشکاره دم از هواداری محمد علی میزد وخود را دست نشانده او می‌شمرد و بیباکانه برآن میکوشید که بگیلان و زنجان نیز دست یابد وسپاه برسرتهران فرستد ، چنانکه رشیدالسلطان نامی را با یکدسته تفنگچی بانزلی فرستاد (وگفتیم که کونسول روس تفنگ ازایشان گرفته بازشان گردانید) . نیز دسته های سواره برسر زنجان فرستاد واینان اگرچه بشهر دست نیافتند در بیرون آنچه توانستند تاراج وچپاول و ویرانی دریغ نگفتند . درماههای دی وبهمن در تهران هرزمان سخنان گزافه آمیز دیگری درباره صمدخان وآهنگ او بتهران پراکنده میشد ودولت را ناآسود میساخت .

گذشته از اینها دولت میبایست مردم را آرام گرداند وخشم ایشان‌رافرونشاند. زیرا یك توده که از هفت سال باز در تکان بوده وبآزادی ووارستگی کشور دلبستگی پیدا کرده بود بیگمان براهیکه ناصرالملك ویاران او پیش گرفته بودند خرسندی ندادی ودیر یا زود بجنبش هایی برخاستی . اگرچه دراین هنگام تبریز که کانون همه شور ها و خروش ها می‌بود از میان رفته و گیلان نیز پی او را گرفته بود ، و در تهران آزادیخواهان آنچه می توانستندی کوشیده و این زمان‌بخاموشی گراییده بودند با این همه خواست دولت بجا نیامده بود و ازرهگذر توده باز بیمهایی‌میرفت.

یك‌کاریکه در آن میان رخ داد وبر بیم دولت افزودآمدن علمای عتبات‌بکاظمین وهیاهوی ایشان میبود که می‌بایست آنانرا ازآن جوش وجنب پایین آورد و بر سر جایشان باز گرداند وبهرحال نگزارد آواز ایشان بگوش مردم رسد . ما این داستانرا اندکی گشاد تر مینگاریم : چنانکه گفته ایم چون روسیان التماتوم دوم را دادند و مردم درهمه جای ایران شوریدند وگمان میرفت که دولت وتوده یکدل و یکزبان در برابر آن زور گویی ایستادگی خواهند نمود در نجف آخوند خراسانی و حاجی‌شیخ مازندرانی که ما بارها غیرت ومردانگی ایشان را ستوده‌ایم براین شدند که با پیروان خود بایران آیند وهمه مردم را یکدل ویکزبان بکوشش وایستادگی برانگیزند ، و این کار ایشان با آن گمانیکه میرفت‌بسیار بجا بود واگر دولت وتوده یکزبان‌بودندی وآنان نیز بدانسانکه امید می‌رفت‌بایران‌آمده بودندی یك نتیجه بسیاربزرگی‌بدست آمدی . وچون آخوند وحاجی شیخ پاپیش گزاردند همه ملایان‌دیگر ازنجف‌وکربلا وکاظمین از بزرگ و کوچك همدردی و پیروی نمودند . جز ازسید کاظم یزدی که از نخست با مشروطه خواهی دشمنی نشانداده وهواداری ازمحمد علی‌میرزا نموده بود و این هنگام نیز باآنکه گفتگو ازروس وایران درمیان میبود نه ازمشروطه ومحمدعلی میرزا همچنان پاپس گزاشت وراستی اینست که روسیان بادست کارکنان خود اورارام خویش گردانیده بودند .

آخوند ویارانش برآن بودند که روز چهارشنبه بیست ویکم آذر (۲۱ ذیحجه ۱۳۲۹) ازنجف روانه شوند . ولی چون پاره‌ای چهارشنبه را برای‌سفر نیك‌نمی‌شماردند

چنان نهادند که روز سه‌شنبه بیرون آمده و آهنگ مسجد سهله کنند وشب رادرآنجا بسر داده فردا روانه شوند . ولی شب سه‌شنبه نزدیك بامداد ناگهان آخوند رادرد دلی گرفت ، کسانش پی پزشك فرستادند وخود بآن شدند که فردا از رفتن چشم پوشند و چگونگی را بمردم آگاهی دهند شادروان آخوند خرسندی نداد و همچنان اندیشه رفتن میداشت ودستور بسیج میداد و افسوس که دیری نگذشت ناگهان درددل سخت‌تر گردید و پیش از آنکه آفتاب درآید اودر گذشت .

این رخداد رشته کار را ازهم گسیخت و کسانیکه باربسته وآماده سفرشده بودند ناگزیر گردیدند بار گشایند وهمه درکار خود درماندند چنانکه گفته‌ایم این پیش‌آمد در ایران نیز بدکارگر افتاد ومایه دلسردی بسیاری ازآزادیخواهان شد و کسانی گمان بردند که اونمرده وبا زهراورا کشته اند واین بود درهمه شهر ها ختمهای بسیار با شکوهی درچیدندوسوگواری بمرگ اورا بادلسوزی بگرفتاریهای کشور بهم آمیختند درنجف نیزپیاپی ختمها گزاردندوچون بپایان رسانیدندبراین شدند که ازسفر بازنمانند و دوباره بسیج راه دیده وروز یازدهم دیماه ازنجف بیرون آمدند . این زمان سر دسته ایشان حاج شیخ مازندرانی میبود ، و این شادروان در پاکدلی وغیرتمندی ودلبستگی بایران کمتر از آخوند بشمار نرفتی . ولی باید گفت در کارها توانایی باندازه آخوند نمیداشته وسادگی ونا آگاهی دست و پای اورا می‌بسته . از آنسوی کسانیکه بنام همراهی گرد اورا گرفته بودند بدیشان بیش ازنیکشان میبود . ما نیك میدانیم که این گروه که درآغاز جوانی ازخانه و خاندان خود دور افتاده وهر یکی بیست سال و سی سال درنجف یا در کربلا با سختی ها بسر می‌بردند جز یك آرزو دردل نمیداشتند وآن اینکه روزی بیایدومردم اورا مجتهد شمارند و«حجةالاسلام» یا«آیت‌الله»خوانند وگروهی از مردم رشته «تقلید» اورا بگردن اندازند برای یك چنین آرزویی بیست سال سختی می کشیدند . چنین کسانی بهیچ کار بزرگی نتوانند بر خاست و اگر هم برخیزند بآسانی فریب خورند وازپانشینند . دراین پیش‌آمدنیز اگرچه شورمشروطه‌خواهی وایراندوستی درآن چند سال دراینان نیزکارگر افتاده بود وبسیاری راستی را میخواستند کاری انجام دهند با این حال بیگمان هریکی بیش ازهمه دربند خود و

آرزوی خود میبود وهمه گوش بدهانها می‌داشت که او را بچه نامی میخوانند وچه جایگاهی درمیان دیگران باو میدهند . اگرهم گرد میبودند دلهاشان پراکنده می بود و بسیاری ازایشان پس از آنزمان‌ناپاکی خود را نشان داده‌اند ومن چون‌از کسی نام نمی برم بیاد اینان نیز نمی‌پردازم .

باری هفدهم دیماه ملایان بکاظمین رسیدند . شماره ایشان تا بسی تن از ملایان بنام و چند صد تن ازطلبه میرسید . دسته انبوهی ازایرانیان نجف و کربلا نیزباآنان میبودند . بغدادیان پیشواز با شکوهی کردند ، لکن چنانکه خوانندگان میدانند تا این هنگام روسیان در ایران کار های خود را کرده و خواست خویش را پیش . برده بودند ، تا اینهنگام التماتوم پذیرفته شده و مجلس بسته گردیده و تبریز و گیلان از مجاهدان تهی شده و ثقةالاسلام با همراهان خود (ودو دسته دیگری پس از ایشان) بدار رفته بودند . اینان بسیار دیر کرده بودند ، واگر هم‌کاری ازدست ایشان خواستی بر آمد زمانش گذشته بود واگر دراین هنگام ایشان بایران درآمدندی بیگمان‌جز مایه شورش وآشوب نبودندی. هرچه هست دولت میبایست آنانرا باز گرداند .

اینهاست دشواریهایی که ناصرالملك وهمدستان اودربرابرمیداشتند ومی‌بایست چاره نمایند ، و پیداست برای هر کاریکه میخواستند انجام دهند بپول نیازداشتند و ما میدانیم که از پارسال دولت بتنگدستی افتاده واین زمان بیکبار دستش تهی می‌بود واین بی‌پولی سختی کارها را هرچه فزونتر میگردانید .

گذشته از همه اینها روسیان دژخویی و زور گویی را چندین برابر گردانیده وبدولت ایران کمتر ارج‌میگزاردند چه درآذربایجان وچه در گیلان آن بیدادگریها را مینمودند وبا اینحال در روزنامهای خود گناه را بگردن ایرانیان انداخته و خود را بیگناه باز مینمودند و چون آگاهیهایی ازیکجا بدولت میرسید بیش از آن نمی‌توانست که نامه ای بسفارت روس یا انگلیس نویسد و گله نماید و پیداست که هیچ اثری ازآن بدیدار نمیشد . روسیان پیش از آن گفته بودند هر زمانی که ایران خواهشهای آنانرا پذیرفت سپاه از ایران باز گردانند و ناصرالملك وهمدستان او نیز این نویدرا باورکرده بودند ولی اینهنگام باآنکه همه خواهشها پذیرفته شده وسپس

مجلس نیز بسته گردیده ومجاهدان و دیموکراتیان از میان رفته بودند که همه اینها بسود ایشان انجام گرفته بود باز از بردن سپاه خویش باز می ایستادند و بهانه های دیگری پیش می‌آوردند ، ودراینجا بود که وزیران اندکی بخودآمده وخطای خویش را درمی‌یافتند وپشیمانی آشکارمیکردند .

کنون ببینیم دولت با این دشواریها چکرد . نخست ازتوده وحال آن سخن‌رانیم. چنانکه گفتیم‌درتهران‌دولت بختیاریان ودسته بزرگی‌ازمجاهدان‌را بسوی خود کشیده بود وبا دست اینان برسر دیگران میکوفت . کاردانیهای یفرمخان دراین هنگام کمك بسیاری بدولت رسانید . فرمانیکه ناصرالملك برای بستن مجلس نوشت هم درآن نوید باز کردن مجلس نوین را میداد و در همان زمان فرمان برگزیدن نمایندگان نوین را پراکنده کردند . روزنامه های دیموکرات و دیگر روزنامه ها را کـه از میان بردند روزنامه آفتـاب و مانند آن را بجایش گزاردند . اینها همه بـرای فریب مردم می‌بود .

داستان دارکشیدن ثقةالاسلام و مانند آنرا توانستند پنهان داشته و نگزاردند بگوشها رسد وبدینسان شورش مردم را جلو گرفتند . راستی هم اینست کـه جز از آذربایجان و گیلان‌وتهران درشهرهای دیگرایران‌آزادیخواهی چندان ریشه‌ندوانیده بود که این زمان برپا ماند ومردم ایستادگی توانند .

اما ملایان کـه بکاظمین رسیده بودندو بیم میرفت آواز ایشان بایران رسد و تکانی پدید آورد دولت با اینان رفتاری کرد که می‌سزیدند . بدینسان که تلگراف‌های پیاپی فرستاد و عبارتهای خوش آیند ایشان ـ از «حضرات‌آیات ادام‌الله‌ظلالهم» و «برکات انفاس و توجهات مقدسه» و «مقامات عالیه ارکان عظیم اسلامیت» ومانند اینها ـ بکاربرد وهمچون کودك فریبشان داد .

روز نخست کـه اینان بکاظمین رسیدند چون از حال ایران آگـاهی درستی نمیداشتند وخود نمیدانستند بکجا میروند وبرای چه می‌روند ناگزیر درآنجا درنگ کردند . دراین میان تلگرافهای استانبول آگاهی ازسرگذشت ثقةالاسلام ودیگران داد و پیداست که بسیاری ازاین آگاهی ترسیدند و پایهاشان سست گـردید و چون

برادر ثقةالاسلام همراه ایشان‌بود درآنجا ختمی بنام‌او گزاردند . دراین میان‌تلگرافی از تهران از دولت بادست کونسولگری ایران‌رسید که پس‌ازخوش گوییهایی‌خواستار شده بود آنان ازآمدن بایران‌چشم پوشند وچنین نوشته بود که دولت برای‌جلوگیری از نابودی کشور سیاست نرم رفتاری پیش گرفته است و آمدن شما بایران آنـرا بهم خواهد زد.ملایان‌چون درکارخویش‌درمانده ونمیدانستند چکار کنندازاین‌یك تلگراف اندیشه دیگر کردند و بدولت چنین گفتند که آمدن ما بکاظمین بآهنگ ایران نه از بهر آن بوده که ایرانیانرا بجنگ روس برانگیزیم ، بلکه برای این بوده که آنان را بهمدستی بایکدیگروفرمانبرداری‌بادولت برانگیزیم‌واکنون که‌دولت‌باآمدن‌ما بایران همداستان نیست از آمدن چشم میپوشیم . بدینسان سه ماه بیشتر درکاظمین ایستادند و هرچند زمان یکبار تلگراف کرده ازدولت پرسشها می کردند ودولت‌پاسخهای‌فریب‌آمیز می فرستاد و نتیجه که از این کار گرفته شد آن بود که ملایان یکرشته تلگرافهای بیهوده ای باینسو وآنسو پراکندند وکسانیکه برای شورانیدن مـردم و انگیختن آنان بیاری مجلس شوری وجنگ باروس از خانه خود بیرون آمده بودند برآن کوشیدند که مردم را بآرامی وخاموشی در برابر پیشامد و فرمانبرداری بدولتی که التماتوم روس را پذیرفته و بکام دل آنان مجلس را بسته بود وادارند وایلها را که بیم‌نافرمانی ایشان‌میرفت بتلگرافهای پیاپی‌بفرمانبری دولت بخوانند. چنانکه گفته‌ایم چون داستان التماتوم پیش آمد مردم در تهران و دیگر جـا ها از کالای روسی پرهیز نمودند و درجنوب این رفتار را با کالای انگلیس پیش گرفتند وچنین شناخته شده‌بود که این دستور از علمای نجف رسیده‌است، وچون انگلیسیان ازاین پرهیز مردم زیان میدیدند و گله ها مینمودند در این هنگام فرصت یافتند و بمیانجیگـری دولت از ملایان کاظمین خواستار شدند که مردم را بباز گشت از آن پـرهیز وادارند و آنان اگرچه آندرخواست را نپذیرفتند ولی چون پاسخ میدادند که ما تـاکنون دستوری برای پرهیز کردن از کالای بیگانگان نداده ایم تا دستور بـرای بـاز گشت از آن دهیم ، بهمین عنوان تلگرافها بهمه شهرها فرستادند و بدینسان خواست انگلیسیان انجام یافت .

دولت در تلگرافهای خود گناه را بگردن مفسدین که خواستش مشروطه خواهان بود می‌انداخت ونوید ها میداد که بزودی درنتیجه سیاست بخرداند ای که پیش گرفته کشور را ازسپاه بیگانه تهی خواهد گردانید . ودراین باره برخی‌ازملایان تهران را (*) با خود همدست گردانیده بود که با تلگرافهای دروغ‌آمیز خود کار را بدولت آسان میگردانیدند . بدینسان حاجی شیخ عبدالله ودیگران سه ماه وچندروز در کاظمین ایستادند و از سادگی و چشم بستگی (وبسیاری هم از بلهوسی وآزمندی) دست افزار خودی وبیگانه گردیدند کسانی از آنان نیز فرصت یافته خودرابتهران رسانیدند و از نوازشهای دولت بهره یافتند و یا از همانجا جایگاهی برای خود در دستگاه دولت باز کردند . (**)

اینست رفتاریکه دولت برای آرام گردانیدن توده وبر گردانیدن علمای نجف پیش گرفت . اما دودولت ، اینان شور آزادی خواهی را در ایران فرونشانده و حالی‌را که برای ایران آرزو می کردند پدید آورده بودند وهمه خرسند می‌ایستادند ولی انگلیسیان از بو ن محمد علی‌میرزا در ایران بیمناك می‌زیستند و راستی هم اینست که بودن محمد علی میرزا درایران مایه دلیری هواداران اوشده آشوبهایی پدیده‌ی‌آورد چنانکه‌درهمان زمانها درمشهدآشوب سید محمد یزدی(طالب الحق) ویوسفخان هراتی پیش آمد که روسیان برای خوابانیدن آن گنبد مشهد را بتوپ بستند و آن رسواییها رخ داد . روسیان از اینهاسود می‌جستند ولی‌انگلیسیان ناخرسندی‌مینمودند این بود با دولت روس در پترسبورغ بگفتگو پرداختند که بهمدستی ایشان محمد‌علی را به بیرون رفتن از ایران وادارند . پیداست که روسیان از درون خرسندی نمی دادند ولی در بیرون بروی خود نیاوردند و خرسندی نشاندادند وچنین گفتند که باید برای او سالانه‌ای از دولت ایران گرفت ، وپس از چیزهایی که درمیان خود نهادند با دست نمایندگان خود در تهران بدولت ایران پیشنهاد نمودند که با محمدعلیمیرزا

(*) یکی از آنان سید محسن برادر صدرالعلماء بود که چند سال پس از آن در تهران کشته گردید

(**) نظام‌الدین زاده نامی که خود همراه ملایان‌بوده وپیش آمدها را از نزدیك دیده کتابچه‌ای بنام « هجوم روس بایران زمین ونهضت روشنای دین بکاظمین » پرداخته که دربغداد چاپ شده وما این داستانها را از کتاب اوآوردیم

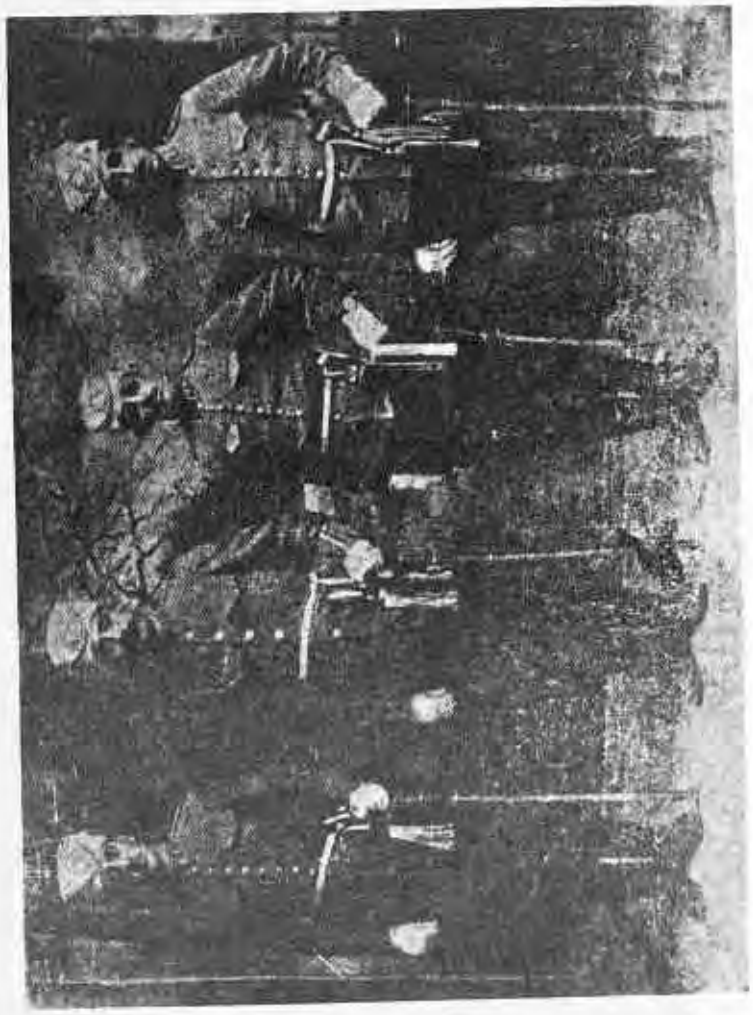

۴۶- میرعلی اکبر خان خیابانی
اسد آقاخان
میرزا نورالدخان بکائی
حسن‌خان مسو زاده

راه گفتگو باز شود و دولت اورا به بیرون رفتن از ایران وادارد و کونسول روس در استراباد میانجی باشد .

از آنسوی چون از چند سال پیش یکی از آرزوهای دو دولت این بود که باز وامی بدولت ایران دهند ودر این میان هر چه میخواهند بگردن دولت بگزارند و گفته‌ایم که مجلس شوری جلو این کاررامیگرفت ، نیز گفته‌ایم که یکی‌ازچیزهاییکه دو دولت را برمجلس شوری خشمناك گردانید همین جلوگیری ازوام می‌بود ،وچون این هنگام مجلس در میان نبود براین شدند که دوباره آن آرزو را دنبال کنند و با آگاهی که از تنگدستی دولت ایران واز ناتوانی‌آن میداشتند به پیشرفت‌کارامیدوار گردیده‌سنگین ترین درخواست ها را پیش آوردند . بدینسان که پس از گفتگو ها در میانه لندن و پترسبورگ در بیست وهشتم بهمن ماه(۱۸ فوریه۱۹۱۲) دوسفارتخانه نامه ای بدولت ایران فرستاده پیشنهاد های پایین را نمودند :

۱ ـ برای آنکه دست دولت‌ایران بیکباربسته نباشد دو دولت می‌توانندهریکی صد هزار لیره وام دهند . بدینسان که روسیان رسد خود را ببانك روس و انگلیسیان ببانك شاهنشاهی سپارند وآن دوبانك حسابی بنام دولت ایران باز نمایند .

۲ ـ بآن وام سالانه صدی هفت سودافزوده شود .

۳ ـ آن پول با نگرانی خزانه داری (مرناردبلژیکی) و همداستانی دوسفارت در جاهایی که دولت ایران میخواهد بکار برده شود وبهرحال بخشی ازآن برای‌ایمنی جنوب بکار رود .

چنین خواستند که در برابر این دستگیری دولت ایران نیز چیزهای پایین را بگردن گیرد :

۱ ـ سیاست خود را با پیمان نامه ای که دو دولت درسال ۱۹۰۷ بسته بودند سازگار گرداند (روسیان را در شمال و انگلیسیانرا در جنوب در کارهایی که بسود خود میکنند آزاد شناسد) .

۲ ـ همینکه محمد علی‌میرزا وسالارالدوله از ایران بیرون رفتند از سپاهیان نابسامان (که فداییان باشند) افزار جنگ گرفته و آنانرا پراکنده سازد .

۳ ـ با دو سفارت در باره چگونگی پدید آوردن یك سپاه بسامان کوچکی بسکالش و گفتگو پردازد .

۴ ـ بامحمدعلیمیرزا درباره بیرون رفتن وی‌ازایران‌بگفتگو پردازدو بهمراهان او آمرزش همگانی (عفوعمومی) دهد .

اینست پیشنهاد هاییکه دولتهای همسایه بدولت ایران مینمودند و بپاداش یك دستگیری بسیار کوچکی چنین چیزهای بزرگی را درخواست مینمودند . شما چون نیك اندیشید این درخواستها سنگین تر وننگین تر از آنهاست که باالتماتوم پیشنهاد کرده بودند وآنشور وخروش رادرایران پدید آورد. بویژه داستان سازش دادن‌سیاست دولت با پیمان نامه ۱۹۰۷ که خود خرسندی دادن بدوبخشی ایران میانه دو همسایه میبود ما گفته‌ایم که روس وانگلیس آن پیمان نامه را درمیان خود بی آگاهی از ایران بستند و چون آنرا آشکار گردانیدند دولت رنجیدگی‌سختی نمود وتوده‌بیزاری ازآن نشاندادند ، روزنامه ها گفتارها نوشتند . اکنون دودولت با نرمی وآرامی آنرا بگردن دولت ایران می گزاردند .

درخواست دوم که پراکنده ساختن مجاهدان باشد پرده از روی یك رازی بر میدارد ، وآن اینکه دودولت ازپیدایش مجاهدان نا خشنود میبودندواین دسته‌مردان غیرتمند وجانباز را که ناگهان از میان توده بیرون آمدند و در اندك زمانی‌یك‌نیروی بزرگ و توانایی شدند بزیان کار خود میدانستند . واین بود همیشه از در کار شکنی می‌آمدند ، وهواداران خود را بکاستن از ارج ایشان وامیداشتند . اینکه ما می‌بینیم کسانی از پیشروان از گام نخست بمجاهدان روی سرد نشان میدادند ونام تاراجگر یا مردم آزار بروی‌ایشان میگزاردند ، وسپس چون محمدعلیمیرزا برافتاد ونیازی‌بجنگ و جانبازی نماند بجای ارجشناسی ازآنان و گرامی داشتن سخت خوارشان داشتند و تا توانستند بهیچ‌کار راهشان ندادند ، ودر برابر آنان دسته دیموکرات راپدیدآوردند، و دشمنی بمیان ایشان انداخته داستان پارك اتابك را پیش آوردند ـ این کار ها اگر هم با دستور نمایندگان دو دولت نبوده بهر حال بسود ایشان بوده است . در اینجا هم می‌بینیم از درخواستهاییکه می کنند آنست که باز ماندهٔ آنمردان

غیرتمند نیزازمیان‌رودوجای‌بیمی برای‌آنکو دولت باز نماند ، وبرای آنکه پرده پروی خواست زهرآلود خود کشند نام«سپاهیان نابسامان»بروی آنان میگزارند .درجاییکه مجاهدان از همه سپاهیانیکه آنروز دولت میداشت بسامانتر می‌بودند و اینست در جنگها آنهنر های ارجدار را مینمودند . اگر خواست دو دولت جلو گیری از نا بسامانی بودی بایستی بر انداختن نایب حسین کاشانی و دیگر راهزنان را در خواست نمایند .

و چون درخواست سوم را نیزبدیده گیریم بایدیك کلمه بگوییم‌میخواسته‌اند با دادن دویست هزار لیره از هرباره رشته کار های کشور را بدست گیرند وشما آنرا ببینید که دولت از پذیرفتن اینها سر بازنزد و در پاسخی که در ۲۹ اسفند(۲۰مارس) بآن نامه داد همه آن پیشنهاد ها را با اندکی کم وبیش بگردن گرفت . این‌بوداندازه ناتوانی دولت . این بود نتیجه ای که ناصر الملك و همدستانش از کار و رفتار خود می گرفتند .

امامحمد علی میرزا ، از گفتگوهاییکه با وی می رفت بآنسان که‌کار کنان دو دولت میان خود نهاده بودند این نتیجه بدست آمد که دولت ایران ۷۵ هزار تومان سالانه باو پردازد وچون محمد علی میگفت برای پرداختن مزد وماهانه ترکمانان و قفقازیان بپول نقدی نیاز دارد برآن شدند که ۷۰ هزار تومان از همان‌پولیکه روس و انگلیس بحساب دولت ایران ببانك ها سپرده بودند به محمد علی بپردازند ودربرابر هرساله ۱۰هزار تومان ازسالانه او کم گزارند . نیز دولت آمرزش همگانی بهمراهان او داد .محمد علی نیزچون ازپیشرفت کارخود نومید شده بود وروسیان نیزازپشتیبانی او باز میایستادند از اینرو ماندن در ایرانرا بیهوده دیده باردیگر بخاك روس رفت(در ۱۸اسفند) . بدینسان ترسی ازرهگذر او باز نماند وهوادارانش نیزبجای خودنشستند. چنانکه گفته‌ایم صمد خان که در تبریز مردم را بخواستن او واداشته بود وملایان تلگرافها به پترسبورگ و لندن می‌فرستادند همه آنکوششها بی نتیجه ماند و او نیز ناگزیرشد تن بنومیدی دهد .

بدینسان ناصرالملك و همدستان او گردن بزور گوییهای دوهمسایه می‌نهادند

و چون محمد علی‌میرزا را از ایران بیرون کردند از رهگذر او وهوادارانش‌بیاسودند و چنانکه گفتیم از کوششهاییکه صمدخان درتبریز برای باز گشت محمد علی‌به‌تخت و تاج مینمود و ملایان با دستور او تلگراف بلندن و پترسبورگ می‌فرستادند خود دو دولت جلو گرفتند و دولت از سوی او نیز دل آسوده گردید . لیکن سالار الدوله در کرمانشاه همچنان میایستاد و آنزمان که در تهران گفتگو ها میانه دولت ایران و نمایندگان روس وانگلیس پیش میرفتبو‌امحمد علی میرزا سخن از بیرون رفتن او از ایران در میان میبود در کرمانشاهان وآن پیرامونها پیش آمد های دیگری‌پدیدار و میانه سالارالدوله ویار محمد خان برسر آنشهر جنگ و خونریزی در کار میبود ، و چون داستان سالارالدوله بس دراز است‌واو با همه بی‌ارجی مایه کشته شدن دو تن از گردان ارجمند آزادی (یفرمخان ویار محمد خان) گردیده گفتگو از آنرا بگفتار جداگانه وا میگزاریم .

پس ازسازش دولت با روس و انگلیس ناخشنودی مردم از دولت بیشتر گردید و در آغاز های اردیبهشت داستانی در تهران پیش آمد وآن اینکه شهربانی دسته‌ای از آزادیخواهانرا پیدا کرد که زبان یکی کرده ومیخواسته‌اند شورش پدید آورند و اینست همگی را دستگیر ساخته بند کرد وچون ایشان از دسته های گوناگون‌بودند هر دسته ای را جداگانه بجایی فرستاد . بدینسانکه مستعان الملك ومیرزا محمد علیخان مغازه و چند تن دیگر را که از دسته اتفاق و ترقی بودند بمازندران فرستاد. سردار محیی وبرادرانش میرزا کریمخان وعمیدالسلطانرا با ناصرالاسلام ندامانی که از دسته اعتدال میبودند روانه یزد گردانید . ولی اینسان چون بقم رسیدند آگهی از آشوب نایب حسین‌کاشانی ونا ایمنی راه یزد یافته در آنجا درنگ کردند . وچون فردا آقای سید جلیل اردبیلی و منتصرالسلطان و سلیمان میرزا وکسان دیگری که‌از دسته دیموکرات بودند و آنان هم بایستی به یزد روند بقم رسیدند با سردار محیی و همراهان اوسخن یکی کرده تلگراف بتهران فرستاده چگونگی آشوب راه را باز نمودند ، و از تهران دستور رسید که تا ایمن شدن راه در قم بازمانند واین بودهمگی در آنجا ماندند .

شهربانی میرزا احمد قزوینی و حاجی میر باقر آقا وشیخ رضا دهخوارقانی و سید حسین گزازی را نیز همدست آنان می شمرد و در جستجو بود که دستگیرشان

۴۷ ـ این پیکره آقاعمواغلی را که یکی ازسردستگان مجاهدان بود نشان میدهد. درپیش آمد چیرگی روسیان و سمد خان او نیز پنهان شده بود و چون پس از یکسال بیشتر ناگزیر شده از نهانگاه بیرون آید این پیکره در همان زمان برداشته شده .

نماید ولی چون نهان شده بودند به آنان دست نیافت . و حیدالملك وحسین قلیخان نواب که از دسته دیموکرات بشمار میرفتند روسیان از آنان نیز ناخشنود می بودند

ولی چون پشتیبان میداشتند باروپا فرستاده شدند .

ناصرالملك این پیش آمد را بسیار بزرگ میشمرد و چون آهنگ رفتن باروپا میداشت آنرا عنوان دیگری برنجیدگی خود از ایرانیان میساخت . ولی پیداست که چندان بزرگ نبوده وجز کسان اندکی پا درمیان نمیداشته‌اند .

گفتار هفدهم

جنگهای با سالارالدوله و کشته شدن یفرم خان

چنانکه گفته‌ایم پیش آمد التماتوم وچیرگی روسیان وبسته شدن مجلس دو، دور نوینی را درتاریخ مشروطه ایران باز نمود و نتیجه های بسیار بدی را در پی خود میداشت . یکی از آن نتیجه ها اینکه ازارج دولت در دیده گردنکشان کاسته وآنانرا که در هر گوشه فراوان میبودند بگردنکشی و آشوب کاری دلیر تر گردانید . دراین زمان که ما گفتگو از آن میداریم دربسیاری از گوشه های کشور نا ایمنی بر پا بود و ما اگر چه سخنی از آنها در اینجا نمیرانیم ولی داستان سالارالدوله که خواهیم نگاشت اندازه ناتوانی دولت را خواهد رسانید .

چنانکه گفتیم در آخرهای آذر ماه ۱۲۹۰ که مجلس و دولت گرفتارپیش‌آمد التماتوم میبودند و کشاکش با هم مینمودند جوان آشوب طلب قاجاری فرصت یافته بار دیگر برسر کرمانشاهان تاخت و آنجا راکه بی پاسدار می‌بود بدست گرفت . اعظم‌الدوله که رشته فرمانروایی آنجا را داشت در کونسولخانه انگلیس بستی نشست . سپس چون کار التماتوم یکسره گردید و دولت رشته کار ها را بدست گرفت برآن شد که او را درکرمانشاهان نگزارد و اینست عبدالحسین میرزای فرمانفرما را که چند ماهی بنام فرمانروایی آذربایجان درقزوین وزنجان درنگ کرده وتازه بتهران‌باز گشته بود نامزد فرمانروایی آنجا گردانید . ولی چون سپاهی که همراه او رود نبود نا گزیر دست بدامن مجاهدان یازیدند ویار محمد خان را با سیصد تن‌ازمجاهدان بر گزیده‌با توپ وشصت تیر ازپیش روانه نمودند .

یار محمد خان را خوانندگان نیك می‌شناسند . اینمرد دلیر با آندسته اندك

روانه گردید و با آنکه پیرامونیان سالار الدوله کمتر ازهفت هزار نمی بودند باك نکرده‌آهنگ ایشان کرد وچون روزهفدهم بهمن به‌بیستون چند فرسخی کرمانشاهان رسید آنجا را ازدست کسان سالار باز گرفت وسپس شبانه به پیشرفت پرداخت . در کنار قره سو و بر سر پل آن نیزجنگهایی رخ داد و در اینجا بود که حسینخان کرمانشاهی برادر خوانده یارمحمد خان باچند تن دیگر ازمجاهدان کشته گردیدند. با اینهمه یارمحمدخان ویارانش ازپیشرفت باز نایستادند وخود رابر سرشهررسانیدند. روز هجدهم همه جنگ می‌رفت و مجاهدان گام بگام پیش می‌آمدند تا بهمه‌جادست یافتند . سالار الدوله با همراهان خود (از داود خان کلهر ، سردار مظفر و دیگران) نایستاده بگریختند .

بدینسان یار محمد خان با دسته اندکی شهر را بگشود و این نمونهٔ دیگری‌از اندازهٔ آزمودگی وکاردانی مجاهدان میباشد . اعظم‌الدوله که درکونسولگری‌انگلیس می‌نشست یار محمد خان اورا بیرون آورده رشتهٔ کار های شهر را بدست او سپرد . در شهر آرامش و ایمنی نمودار گردید ومردم بکار پرداختند . وچون بسیاری از کسان سالار گریختن نتوانسته ودر شهر مانده بودند و گرفتار میشدند مجاهدان چند تن از ایشانرا بکشتند. شرف‌الملك رییس ایل‌جاف راکه بخانه یکی ازملایان پناهنده‌شده بود با برادر زاده اش گرفتند و بکشتند . نیزچون ملایان کرمانشاهان با سالارالدوله همراهیها کرده بودند و نوشته هایی از ایشان بدست افتاده با دستور یار محمد خان چند تن را دستگیر کردند و پس از رسیدگی در انجمنی آقا محمد نامی را از آنان روزبیست ودوم بدار زدند .

چنانکه گفته‌ایم این زمان علمای عتبات درکاظمین میبودند وبا دولت‌بتلگراف گفتگو میداشتند . چون داستان گرفتاری ملایان کرمانشاه بایشان رسید تلگراف کرده از دولت رهایی آنانرا خواستار شدند و دولت پاسخی بتلگراف ایشان داده که پیداست یار محمد خان و کار های اورا دوست نمیداشته و اینکه او را بکرمانشاهان فرستاد جزازراه ناگزیری‌نبوده وخود نابودی اورا میخواسته‌است ومااینك‌آن‌تلگراف را دراینجا می‌آوریم :

تلگراف مبارك دائر بمراقبت دولت در تحفظ آقایان و کرمانشاهان و لزوم جلب قلوب در موقعی که اخبار موحش کرمانشاهان و ترتیبات خودسرانه بعضی از منتخبین دولت رسیده بود زیارت شد البته مسلك فعلی دولت حاضره حسن سلوك باداخله و مسالمت با خارجه است صحیحاً در انظار مبارك بااین وصف معلوم است که این پیش‌آمدهای گوناگون در اصقاع مملکت در این موقع باریك درنظر هیئت دولت بچه درجه غیر مقبول بلکه منفور است واین جسارت های استقلال شکن را دولت مثل سایر عقلاء عالم بطریق قطع مستند بهمین حرکات ناگوار یك مشت تجدد پروران صوری میداند اینست که بانهایت جداولیای دولت حاضره درصدد قطع این ریشه که مادةالمواد هر فساد مملکتی است بر آمده و در خصوص واقعه کرمانشهان هم مباشرین این ترتیبات را احضار و البته در صددمجازات خواهند بود مقصود این است اولیای امورحالیه خوب ملتفت هستند که تمام این مفاسد از نفاق قلوب فراهم شده وشب وروز مشغول جلب و تغییرمسلك سابق هستند و انشاءالله بزودی شر این اشرار که اینطور انضجار مردم را فراهم آورده‌اند خوهد شد .

نمره ۸۵۰ (هیئت وزراء)

یاری سالارالدوله چون ازشهر بیرون رفت در ماهیدشت و آن پیرامونها درنگ کرد و پیکها بمیان کردان و لران فرستاد و از آنان یاری خواست و در اندك زمانی دسته های انبوهی برسر خود گرد آورد . یار محمد خان گذشته از مجاهدان خود گروهی از سربازان کرمانشاهان وبرخی داوطلبانرا نیز بگرد سر آورده و رویهمرفته تا هزار تن در پیرامون خود میداشت .

ولی این اندازه در برابر دسته های انبوه کردان درخور سنجش نبود . یارمحمد خان بفرمانفرما آگاهی فرستاده ازو یاری خواست وبتهران نیز تلگرافها کرد وخود باستواری شهر کوشید . روزهای نخست مردم به امیدآنکه فرنفرما از پشت سرمیرسد هواداری از یار محمد خان مینمودند و بسیاری ازسران کردان خودداری نموده به سالارالدوله نپیوستند . لیکن چون از فرمانفرما آگاهی‌نرسید وقورخانه نفرستاد واز تهران پاسخی بدرخواستهای یار محمد خان ندادند مردم نومید گردیدند وسالارالدوله بسیار نزدیك آمد .

یار محمد خان خود را تباخته میکوشید . از شب دوم اسفند جنگ درپیرامون شهر آغاز شد ، فردا بامدادان کردان بسنگر های شهر تاختند مجاهدان ازسنگرها دلیرانه میجنگیدند ولی کسانیکه از مردم شهر به ایشان پیوسته بودند ایستادگی ننمودند و سنگرهای خود را رها کرده به کردان پیوستند وبدینسان راه شهررا بروی آنان باز کردند. کردان پیش‌آمده جاهایی رابگرفتندودست بتاراج گشادند.مجاهدان برآنان تاخته پس از جنگ خونین بازشان گردانیدند . تا شام همچنان جنگ پیش می رفت و انبوهی از مجاهدان بخاك افتادند . یار محمد خان چون از نگهداری شهر نومید شد با چند بار قور خانه و با چهل تن کما بیش از مجاهدان بیرون گریخت و بدینسان جان بدر برد . بگفته کتاب آبی کشتگان از دو سوی بیشتر از چهار صد تن بودند .

فردا سوم اسفند سالارالدوله با همراهان خود بشهر درآمد و کردان دست‌بیغما گشادند وجز یکی دوجا سراسر شهر را از بازار ها وخانه ها تاراج کردند . بسیاری ازمجاهدان گریختن نتوانسته ودرشهر باز مانده بودند، کردان هر که را ازآنان و از سربازان دولتی گرفتند زنده نگزاردند.

چنین میگویند : یکصد و چهل وسه تن را در یکزمان کشتند و بسیاری از ایشان را چند تن بهم بسته و نفت ریخته و آتش زدند . چیز هایی می گویند که نا شنیدنیست .

روز چهارم اسفند باز کسانی را دستگیر کردند و کشتند ، اعتلاءالدوله‌کارگزار محمره (*) او نیز گرفتار شده بود نابودش کردند. روز پنجم اسفند دسته‌ای‌ازسربازان را که گرفتار کرده بودند کشتار کردند . نیز اعظم‌الدوله را که در چند فرسخی شهر دستگیر ساخته بودند با دوپسرش روز هفتم اسفند نابود ساختند. بدینسان سالارالدوله در راه هوس های دیوانگی خود خون میریخت . مجلل السلطان پیشخدمت محمدعلی میرزا که کارهای اورا در آذربایجان نوشته‌ایم اینزمان بسالار الدوله پیوسته وپیشکاری

(*) در بازگشت از محمره بآشوب کرمانشاهان دچار شده ودرآنجا مانده‌بود وچون یار محمد خان بشهر در آمده او نیز بنام آنکه از بستگان دولت است در کارها با او همدستی نموده بود

اورا میداشت ودر این جنگ همراه او میبود . شنیدنیست که فرمانفرما که از تهران بآهنگ کرمانشاهان بیرون آمده بود چون این داستانرا شنید از همانجا که بود بتهران باز گردید .

سالارالدوله از این فیروزی برامید و آرزو افزوده برآن شد که دست بجاهای دیگری یازد . چنانکه گفتیم در همین روزها گفتگو در میان دولت با محمد علی میرزا بپایان رسیده ومحمد علی آماده باز گشت بخاك روس میشد . انگلیسیان ازکار-های سالارالدوله نیز ناخرسندی مینمودند واین بود از روسیان خواستار شدند که اورا نیز از ایران بیرون کنند وبادولت بگفتگو پرداخته چنین نهادند که اگر سالارالدوله پند پذیرفت و بی جنگ و خونریزی ایرانرا رها کرده باروپا رفت دولت بگردن گیرد که سالانه دوازده هزار تومان باو داده شود (ششهزار تومان برای خودش در اروپا و ششهزار تومان برای خانواده اش در ایران) و بکونسولهای خود در کرمانشاه دستور فرستادند که با او گفتگو کنند . ولی سالارالدوله آنرا نپذیرفت و چنین پاسخ داد که اگر محمد علی میرزا چشم از تاج و تخت ایران پوشیده کنون نوبت اوست که پادشاهی را برای خود خواهد و با زور بازو بدست آورد . ولی چون نمیخواهد بیشتر از آن خون ریخته شود آماده است که بدولت فرمانبرداری نماید . ولی باید دولت فرمانروایی-بلکه بهتر گویم پادشاهی -یك نیم ایران را که آذربایجان و همدان و کرمانشاهان وخوزستان ولرستان وعراق وخمسه باشد باو واگذارد وسالانه باندك باجی ازاو بسنده نمایند و اگر این درخواست را نپذیرفت او ناگزیر است که خودرا پادشاه‌خوانده‌وسپاه برسرتهران کشد . این بود پاسخی که جوان بلهوس‌قاجاری به‌پیشنهاد کنسولها میداد . راستی اینست که روسیان دست به پشت اومی کشیدندواین زمان رشته کارهای او در دست مجلل السلطان بود که از دیر باز زیر دست روسیان‌کار کرده ونیك‌آزموده شده بود . روسیان میخواستند همیشه آشوبی‌درمیان باشد که‌بهانه پیدا کرده سپاه خودرا بهمه شهرهای شمالی‌جا دهند وازآنسوی درجنگ‌هایی که‌پیش میآید بازمانده مجاهدان کشته شوند ودولت نیزهرچه ناتوانتر گردد. برای این‌سالار-

الدوله رابرسر پانگه میداشتند وماخواهیم دید که‌داستان این جوان سبکمغزقاجاری تا کجا کشید وچه رسواییها ازآن پدید آمد .

تا نیمه های فروردین ۱۲۹۱ سالارالدوله در کرمانشاهان میبود و چون دولت بدرخواست او پاسخی نداد و کونسولها آگاهی دادند که خواهش او پذیرفتنی نیست‌از گفتگو نومید گردیده برآن شد که خود را پادشاه خواند وبازلشگر برسرخود گرد آورد وچون بهار رسیده و راهها بازشده بود روانه کردستان گردید که سران کرد را با خود همدست گرداند . دولت تنهاکاریکه کرد آن بود که‌همدان رااستوار گردانید.

۴۸ ـ شادروان آقا کریم اسکندانی

از اینسوی فرمانفرما راکه هنوز فرمانروای کرمانشاه نامیده میشد ولی در تهران میزیست واداشت که با سپاهی ازقزاقان ایرانی‌وسواران دولتی با توپخانه روز هیجدهم فروردین‌ازتهران‌آهنگ کرمانشاهان کرد . فرمانفرما در راه دیر کرد و بیست واندروزه بهمدان رسیدواین هنگام‌مجلل‌بادسته‌هایی‌از کردان تا نزدیکیهای آنجا پیش‌آمده‌بود. سالارالدوله هنوز در کردستان بود که همدانرا بیم میداد و بآنجا تلگراف فرستاده آگاهی‌میداد که والی پشتکوه ودیگر سران کرد با او همراه شده اند و او بزودی بکرمانشاه باز گردیده آهنگ همدان خواهد کرد ومجلل را از آنجا فرستاد که بر سرهمدان آید .

فرمانفرما ازهمدان روانه گردیده در چند فرسخی آنجا با مجلل و دسته های

او روبرو گردیده و روز چهاردهم اردیبهشت درمیانه جنگ رخ داد ، جنگی که مایه رسوایی برای دولت گردید . زیرا پیرامونیان فرمانفرما باندك کارزاری شکست‌خورده و بیکبار روبگریز نهادند وخود اونیز گریخته جان بدربرد ، و کردان فیروزدرآمده قورخانه ودارایی آنانرا با سه توپ بزرگ شنیدر بدست آوردند . فرمانفرما چنانکه خود او بتهران آگاهی داد یك زیرکی بسیار بجایی نمود وآن اینکه پیش از گریز دستور داد گلن گدنهای توپ را برداشتند تا دشمن نتواند ازآنها سود جوید (!)

سالارالدوله از این فیروزی که بسیار آسان بدست آورد بر پندار افزود و او و پیرامونیانش دلیرتر گردیدند . از اینسوی درتهران چون‌ازچگونگی آگاه گردیدند ناگزیر شدند دست بدامن مجاهدان و بختیاریان زنند . یکدسته از فداییان که در عراق میبودند بتلگراف دستور دادند که زودتر خود را بنزد فرمانفرما رسانند ، نیز بدسته‌ای ازبختیاری که درزنجان درنگ میداشتند آن دستور را دادند. خودیفرمخان برآن شد که بهمدان رفته رشتهٔ فرماندهی را خود بدست گیرد .

ولی‌اینهنگام یك داستان دیگری درمیان میبود وآن‌اینکه دستهٔ‌داشناکسیون که یفرمخان یکی از آنان بوده وسپس بجایگاه بالاتری رسیده بود از پیش آمد ها ناخشنود گردیده و میانه آنان با یفرمخان نیز رنجشهایی پدید آمده بود . دسته داشناکسیون که از سال دوم مشروطه ایران با شورش همراهی نموده و گروهی از بستگان خود راکه یفرمخان وکریخان و دومان نیز از آن ها بودند ، بهمدستی با مجاهدان واداشته بود چنانکه گفتیم‌درپیش‌آمد التماتوم‌همراه دسته های دیموکرات و اعتدال و اتفاق وترقی پذیرفتن التماتوم را روا نمیشماردند وبرای جنگ وایستادگی میکوشیدند . وچون یفرمخان هواداری از پذیرفتن التماتوم نمود وسپس نیز مجلس‌با دست او بسته شد و آزادیخواهانرا که گرفتند و از تهران بیرون راندند همه این کارها بدستیاری او انجام‌گرفت کمیته داشناکسیون از این رفتار های خودسرانه او بیزاری نمود و از در خشم و رنجیدگی درآمد ولی یفرمخان پروا نکرد و با آنان نیز رفتار دیگر کرد وبرای ترسانیدن چشم‌همگی شش تن ازارمنیان راکه نادرستی‌نموده بودند درمیدان مشق بدار کشید وبیکبار راه خودکامگی پیش گرفت . کمیته بژلاتین

نوشته‌هایی دربارهٔ اوپراکنده نمودوفداییان‌ارمنی رابه کناره گیری‌از گردسراو واداشت . این بود فداییان در کار خود در ماندند و بهرحال سخت دلسرد گردیدند . بویژه پس از آنکه دولت ایران یادداشت روس و انگلیس را که یکی از بند های آن پراکنده گردانیدن مجاهدان می‌بود پذیرفت و پیداست که این بهمه مجاهدان سخت برخورد .

پیش ازآنکه شکست فرمانفرما روی دهد یکدسته ازفداییانرا از سرراه عراق بیاری او فرستاده بودند ولی آنان در سلطان آباد ایستاده و بتهران چنین تلگراف کردند که ما تاکنون در راه آزادی میکوشیدیم وجانفشانی مینمودیم و اکنون اگر دولت میخواهد بازبکوشیم باید چند درخواست را از ما بپذیرد : ۱) گفتن و نوشتن آزاد باشد ۲) مردم بتوانند در یکجا گرد آمده و گفتگو کنند ۳) حکومت نظامی تهران برداشته شود ٤) آزادیخواهان را که بیرون رانده‌اند باز گردانند ٥) مردم برای برگزیدن نمایندگان برای مجلس‌سوم آزاد باشند .

دولت ناگزیر شد نوید دهد که تا یکماه دیگر درخواستهای‌آنان انجام‌خواهد گرفت . وچون دراین میان شکست فرمانفرما رخ داد بهتر دانستند که خود یفرم را فرستند وچنانکه گفتیم بآنان نیز دستور دادند زودتر خودرا بهمدان رسانند .

یفرمخان میدانست که ناخشنودی کمیته‌نباشد فداییان به‌جنگ نخواهندرفت و زور آزمائی دراین باره سودی ندارد واین بود پیش ازآنکه ازتهران بیرون رود با کمیته از دردلجویی درآمد وپس ازاین آشتی بود که روز هجدهم اردیبهشت با ده تن مجاهدان ارمنی از تهران روانه گردید و با اتومبیلهایی که برای سفر نایب السلطنه باروپا آماده شده بود سه روزه خود را بهمدان رسانید و چنانکه از توانایی او چشم داشته میشد بکارها رویه درستی داد وسالارالدوله این زمان از کردستان باز گشته ولی خود او در کرمانشاهان میایستاد ورشته کارهای جنگی همچنان در دست مجلل میبود و او چون آمدن یفرم را شنید اندکی‌پس کشیده درچند فرسخی سنگرها پدیدآورده واستوار می‌نشست . فرمانفرما نیز دربهار لشگرگاه میداشت .

یفرمخان روز بیست وهشتم اردیبهشت با دسته خود که میانهٔ هشتصد ونهصدتن

می‌بود ازشورین روانه بهار گردید وشب را درآنجا مانده بامدادان بیرون‌آمده‌آهنگ سنگرهای دشمن کرد وچون به‌آنجا رسید جنگ در گرفت و دشمن سنگر ها را رها کرده تاسه فرسخ ونیم پس نشست وبار دیگر جنگ دردیه شورجه در گرفت ودراینجا بود که بهنگامیکه مجاهدان فیروز گشته و دشمن را ریشه کن مینمودند یفرمخان درنتیجه بیباکی خود کشته گردید .

این پیش آمد توانستی همهٔ رنجها را هدر گرداند ولی کارآزمودگی مجاهدان وتوانایی کریخان که بیدرنگ رشته کارها را بدست گرفت جلو هر نابسامانی را گرفت ومجاهدان دوباره بجنگ درآمده آنچه از سنگر ها باز مانده بود بگرفتند . لیکن پس از پایان جنگ که مجاهدان گرد تن خون‌آلود سردار خود را گرفته میخواستند اورا بسوی تهران راهی گردانند ناگهان مجلل از فرصت سود جسته با سه هزار تن برسر ایشان تاخت ولی کریخان فرصت سود جویی باو نداده و در زمان مجاهدان را بسامان آورد و بجلوگیری تاخت کردان برخاست و آنان را پس نشاند . بسیاری از آنان کشته گردیدند وجنگ با فیروزی اینان بپایان رسید .

دراین باره در کتابهای فارسی آگاهی درستی نیست (*) ولی روزنامهای‌ارمنی که درآنهنگام چاپ میشده آگهی بسیاری در باره آن نوشته اند و ما اینك نگارشی راکه یکی ازیاران خود یفرمخان وآورندهٔ مردهٔ او بتهران نوشته ودر همان زمان در روزنامه آرشالوس چاپ شده دراینجا ترجمه نموده وبآن بسنده میکنیم .

مینویسد : پنجم مه (**)(بیست وهشتم اردیبهشت) از شاهورین (شورین) همدان راه افتادیم‌سوی بهار که لشگر گاه فرمانفرما درآنجا بود وچون بآنجارسیدیم که از شهر دو فرسخ دور است در زمان پدرجان (***) همه را گرد آورد وازنقشه جنگ گفتگوشد . پدرجان میخواست فرمانفرما درجنگ دست ندارد . شب رادربهار

(*) آن زمان در تهران روزنامه آفتاب بیرون می‌آمدکه ما نسخه آنرا دردست نمیداریم .

(**) از روی تاریخ‌بولیوسی نوشته که ارمنیان و روسیان آن زمان میداشتند . از روی‌تاریخ گریگوری که دیگر مسیحیان بکار می‌بردند و امروز ارمنیان وروسیان هم پیروی از ایشان می‌کنند روز هجدهم مه‌بوده . اینکه در کتاب آبی نوزدهم نوشته درست نیست . تاریخهای آن‌کتاب بیشتر نادرست است ودر خودداستانهانیز دستبرد بسیاررفته . (***) یفرمخان‌را میخواهد که فدائیان همگی‌هایریك «پدرجان» میخواندند .

بسر رساندیم . فردا روز ششم مه (بیست و نهم اردیبهشت) ساعت چهار بسوی دشت جنگ روانه شدیم .

دو فرسخ ونیم راه رفتیم تا سه سنگر بزرگ دشمن که با سنگ ساخته بودند پدیدار گردید وچون به ۲۷۰۰ متری رسیدیم پنج دستگاه توپ بکار گزاردیم که سه تای آنها شنیدر و دوتا اتریشی بود .

پدرجان فرمان شلیك داد و بیست دقیقه نکشید که دشمن از همه سنگر ها بگریختند . این زمان کری‌را با دسته ترکان (مجاهدان) از دست چپ و گیورگی را از دست راست فرستاد (*) و ما با خود پدرجان از میانه بدشمن تاختیم و آنان را دنبال کردیم تا دیه شورجه که از آغاز نبرد گاه سه فرسنگ ونیم دوری میداشت .

عبدالباقیخان چاردولی‌با سیصد سواره خود دراین دیه سنگرداشت وما همانکه رسیدیم آنرا ازهرسو گرد فرو گرفتیم .

پدرجان با یك توپ برسر دیه گلوله میباریدوما بدیه نزدیکتر می‌شدیم‌وچون چندان نزدیك شدیم که بیم رسیدن گلوله ها بما میرفت آتش را خاموش گردانید . از دیه ایستادگی سختی می‌نمودند . اسب مرا با گلوله زدند . نریمان را هم زخمی کردند و چون خواستند اسب دیگر بمن نزدیك کنند آنرا هم زدند . دراینجا من‌به پدرجان گفتم پدرجان دربایست نیست شما بدرون دیه آیید . شما دراینجا باشید ما رفته‌کار را بپایان‌می‌رسانیم . نخست خرسندی نداد ، ولی سپس بزمین دراز کشیده گفت خوب من کمی هم‌فرسوده ام در اینجا دراز می کشم تو برو آنچه می‌خواهی بکن .من با هفتاد و هشتاد تن بدیه نزدیك شدم . ابراهام وهوهانیس نزد اوماندند . در دیه پس از آنکه نیم ساعت جنگ شد دشمن همه در خانه عبد الباقی گرد آمدند و در آنجا ایستادگی بیشتر نمودند . ما نزدیك شده درآنخانه دزوار راشکستیم ودراینجا بود که دو تن ازما کشته گردید .

پدرجان چون آگاه میشود که ازما بسیار کشته شده می گوید : «ابراهام‌زود

(*) درجنگهای نه و ده روز دیگر یار محمد خان وبختیاریان نیز بوده‌اند ولی در اینجا نامی از ایشان برده نمیشود ومانمیدانیم راستی‌چه بوده .

خود را به گریشارسان» و او باچند تن از ارمنیان خودرا بما رسانید .

ابراهام از او دور شده و نشده از سوی دیگر نیز خود او می آید . ما در درون دیه می‌بودیم وافزار های جنگی دشمن را گرد می‌آوردیم پدرجان چون می‌شنود که دشمن خود را سپرده ازسوی دیگر دز می‌آید از دشمن بیست و پنج تا سی تن دربرج بلندی می‌بودند و ما میدانستیم . می‌بینند چند مردی پیش می‌آیند وبایشان نزدیك می‌شوند ، نخست دکتر شهراب را می‌زنند ، یکی از ارمنیان که نزد پدر جان بود نزدیك میشود که مردهٔ دکتر را بکشد او را هم می‌زنند . این هنگام خود پدر جان می‌خواهد نزدیك شود هوهانیس (درشکه‌چی) از دست او کشیده میگوید : «نمی‌بینی هر که میرود میزنند ؟! کجا میروی ؟!» (یفرمخان) خشمناك شده یك سیلی بروی‌او می‌زند و پیش میرود . ولی بمردهٔ دکتر نرسیده از رویش می‌زنند (ازپشت گوش چپ خورده و از گونه راست بیرون می‌آید) . نکول سردسته میخواهد نزدیك شود ومردهٔ پدر را بکشد اورا هم می‌زنند .

ماکار را نزدیك بپایان آورده بودیم ولی هنوز ببرج نرسیده بودیم. من‌خواستم بیرون بیایم و چگونگی را بپدرجان آگاهی دهم ، کری را دیدم از من پرسید : «پدرجان کجاست ؟» من نیز از او پرسیدم . ما نمیدانستیم پدرجان افتاده است . از اینسو و آنسو کسان بسیاری آمدند و هیچیکی نمیخواست بمن و بکری آگاهی‌دهد، لیکن همه میدانستند . سرانجام یکی از تفنگچیان که نمیدانست ما از چگونگی ناآگاهیم آنرا بما گفت ، آنگاه کری بمن وبدیگران دلداده گفت : «هرگز نومید نشوید و بخود دل دهید تا کینه پدر خود را بازجوییم کنون زمان نومیدی نیست ، از پشت سر من بیایید» . این گفت و یکسر بسوی برج رفت بی آنکه باکی کند، ما نیزهمه پی اورا گرفتیم ودریکدقیقه همه آنانرا که دربرج می‌بودند دستگیر کردیم. (دراینجا هم سه تن‌ازما از ارمنی وترك کشته‌شدند) در میان دستگیران سر کردهشان عبدالباقیخان نیز بود که درآشکار نیز بارانش کردیم .

پس از آن رفتیم ومردهٔ پدرجان راآوردیم وبرآن بودیم که بتهران فرستیم که نیك رسد . لیکن در آنهنگام پاسداران ناگهان آگاهی دادند که دشمن تاختن‌آورده

است . کری زود برخاست و سپاه را بسامان گزاشت وما برسر سه هزار تن دشمن که بفرماندهی مجلل بودند تاختیم ودرنیمساعت سپاه پر زوردشمن را همه پایمال کردیم .

۴۸ـفوجعلیخان ومشهدی بافرخان
این پیکره در سال ۱۲۸۷ هنگام گشادن خوی‌برداشته شده

فراموش کردم بنویسم که پدرجان درساعت چهار پس از نیمروز گلوله خورد و این‌تاختن مجلل درساعت پنج بود .

درساعت شش بود که باکری چنین نهادیم که‌بیدرنگ مردهٔاورا بتهران‌فرستیم. کری بمن گفت : « جز از تو را نسزد که این را ببرد » از شورجه تا همدان ۸ فرسخ

است . با درشکه که مرده را درآن گزارده بودیم بسختی درساعت سه پس از نیمه شب بهمدان رسیدیم .

هفتم ماه مه روز دوشنبه با درشکه روبتهران راه افتادیم ودر هشتم ماه اتومبیلها بما رسید . نهم رسیدیم بتهران .

در آن جنگها ما صد و پنجاه تن دستگیر کردیم و دویست و پنجاه تن کشتیم. ازما کشته شد و زخمی گردید سی تن . پنجاه سر نیزاسب .

تا اینجاست آنچه بارون گریشا درآرشالوس نوشته است . بدینسان یکی از سرداران بنام شورش آزادی از میان رفت . این مرد چند نیکی وفزونی را ، از دلیری و کاردانی ومردانگی و پاکدرونی و مهربانی ، در یکجا میداشت . دلیرانی ، یا بهتر گویم ، گردانی ، که در شورش آزادیخواهی پدید آمدند و بنام گردیدند ، از ستار خان و باقر خان و حیدر عمواغلی و معزالسلطان وخود یفرمخان و دیگران ، اگر بخواهیم بسنجشی میان آنان پردازیم وبرای هریکی جایگاهی نشان دهیم بایدستار خانرا یکم و این مرد را دوم شمرده و سپس دیگران را بیاوریم . این مرد در دلیری و جنگ آزمودگی بستار خان نزدیك ، و در باز چشمی و بلند اندیشی با حیدر خان همپایه میبود .

یفرمخان بآزادی ایران نیکیهای بسیار گرانبهایی انجام داد .در گشادن قزوین و تهران ، و در جنگ با پسر رحیمخان وبا شاهسونان ، ودر جلوگیری از پیشرفت ارشدالدوله کاردانی و توانایی بسیاری از خود نشان داد و باید تاریخ ایران همیشه نام او را نگهدارد . این جوانمردان که درآنروز شورش توده پا بمیان نهادند و با دلیری و جانفشانی آن کارها را کردند ، با آنکه نیرنگبازیهای بیگانگان ورشکبری بسیاری از خود ایرانیان نگزاشت ارج آنان دانسته شود وجایگاهشان شناخته باشد ، لیکن راستی زیر پرده نماند و ما خشنودیم که پس ازسی سال بدینسان نیکیهای آنانرا باز می نماییم .

این یك نیك بختی بود که فرصت افتاد و کسانی از ستارخان و یفرمخان وباقر خان و حسین باغبان ومیر هاشمخان و ثقةالاسلام وعلی مسیو و صد دیگری نیکی

وپاکی خود را بهمه نشان دادند ، وآن بدبختی بود که فلان زاده ها و فلان‌الملك ها وبهمان‌السلطنه ها در چنان هنگام فرصتی جزبدی وناپاکی ازخود نشان ندادند .

در ارجمندی یفرمخان وتوانایی او این بس که زیر دستانش اورا بسیار دوست داشتندی وچنانکه گفتیم فداییان ارمنی اورا «پدرجان» خواندندی ، یکدسته مردمان غیرتمندی که تفنگ بدست گرفته وچشم ازجان پوشیده درراه کشور وتوده بجانبازی بر میخیزند دلهای آنان آیینه پاکی برای نیك وبد باشد و کسی تا براستی نیك و ارجمند نباشد دردلهای آنان‌جانکند چه‌بجا می کند روزنامه آرشالوس که‌مجاهدان و فداییانرا پس از مرگ یفرمخان «سپاه بی‌پدر» می‌نامد وچنین مینویسد :

«سپاه بی‌پدرشده بر گرد مردهٔ او حلقه زدند وهمگی سوگند خوردند که کینه اورا بازجویند ، وچنان کوشند که همیشه پدر سپاه میکوشیدی» .

روزنامه های ارمنی ستایشهای بسیار ازو واز کارهایش کردند ، ودریغ‌وافسوس فراوان نموده‌اند، و من همه‌آنها را بجا میدانم .آری ازیفرمخان لغزشهایی هم‌سرزده . زیرا چنانکه گفته‌ایم باستارخان از در دشمنی درآمد ودر پیش آمد پارك اتابك بیش از همه او کار کرد . نیز در داستان التماتوم بسوی دولت گرایید و با نیرویی که در دست میداشت بیاری هواداران پذیرفتن التماتوم برخاست ، وبادست او بود که‌مجلس بسته شد وکانونهای آزادی خواهی ازمیان بر خاست ، و روزنامه ها نا پیدا شد . نیز با دست اوبود که چند دسته آزادیخواهان دستگیر و از تهران بیرون رانده‌شدند. اینها بدیهای یفرمخان است وهیچگاه نباید پوشیده‌داشت . چیزیکه هست اوهیچیك از این کار ها را ازروی نا پاکدلی ویا از راه سود جویی نکرد . در پیش آمد پارك ما روشن گردانیدیم که دستهای بیگانه درکار بود . این بیگفتگوست که هم بیگانگان وهم کسانی از سران آزادیخواهان چشم دیدن مجاهدان را نداشتند . آنان از راه بدخواهی و اینان از روی رشکبری . نیز بیگفتگوست که دسته دیموکرات را برای کاستن از آوازه مجاهدان و کنار کردن آنان بنیادنهادند ، وچون پس از پیدایش‌آن کسانی بایستادگی برخاسته دسته اعتدالی را پدید آوردند در کشاکشیکه برخاست و دامن مجاهدان ساده درون را نیز گرفت دستهای بیگانه در کار می بود که آتش دو

تیرگی را دامن‌میزدند . جای‌افسوس اینجاست که یفرمخان‌وحیدر عمواغلی‌ویاره‌محمد خان و دیگران از راز های نهانی آگاه نبودند ودر سایه نشناختن کسانی افزار دست آنان گردیده‌وبا ستارخان وباقرخان ودسته‌آنان دشمنی‌مینمودند. آنروزآگاهیهایی که ما امروز میداریم نبود و آن مردانی را که یکرو بسوی آزادیخواهان و یکرو بسوی لندن‌ویا پترسبورگ میداشتند یفرمخان وهمراهان اونمیشناختند .

در باره التماتوم نیزچنانکه گفته‌ایم یفرمخان و کسان دیگر بسیاری فریب نوید های دودولت را خورده وبراستی باور کردند که اگر دولت ایران‌آن سه‌خواهش را بپذیرد روسیان سپاه از ایران باز گردانیده و کشور را بخود واگذارند . گذشته از آنکه یفرمخان جنگ با روسیان را کار بس بیمناکی میدید و پس از همه اینها پیروی از اندیشه سردار اسعد که هوادار پذیرفتن التماتوم بود مینمود ، با اینهمه‌ما یفرمخان را گناهکار می‌شناسیم و دلیل این بهتر ازهمه بیزاریست که گفتیم کمیته داشناکسیون ازو واز کارهایش مینمود . لیکن این را هم میدانیم که خودوی‌پشیمان گردیده و این را دریافته بود که فریب خورده ، بویژه پس از پیش آمد یادداشت نمایندگان سیاسی روس و انگلیس که بیکباره پرده از روی خواستهای آن دو دولت در باره ایران برداشت و همه آنکسانیکه با اندیشه دولت در باره پذیرفتن التماتوم همراهی نموده بودند سخت شرمنده شدند . یفرمخان نیز شرمنده و پشیمان می‌زیست و بارها بر زبان‌می‌راند : « چگونه ما فریب دیپلوماسی دودولت را خوردیم!»وچندان نومید شده بود که از گفتگو در باره آینده ایران دوری میجست و گاهی میخواست از ایران بیرون رفته و در یك گوشه‌ای گمنام زیست کند . (*) و خود در این حال پشیمانی ودلخوری بود که بهمدان رفت وبدانسان کشته گردید .

این را نوشتیم که یفرمخان با آنکه خود راافزار دست دولت ساخته وفرمانهای آنها رابزیان‌آزادی بی کم وکاست بکار می‌بست بااین حال ازمهربانی باآزادیخواهان خودداری نمی‌نمود . آقای اردبیلی میگوید : مرا چون دستگیر کردند ونزدیفرمخان

(*) در سر سال مرگ یفرمخان تاریخچه کوتاهی ازو در روزنامه ایران کنونی چاپ شده که مابسیاری ازاین آگاهیها را ازآنجا برداشته‌ایم .

بردند شبانه پذیرائی ومهربانی بسیار نمود و گفت : « شما میروید من نیز از پی شما خواهم آمد» . از اینجا پیداست که با آنهمه رفتار جان سپارانه با دولت در باره خود بیمناك میبوده است . بیگمان اگر کشته نشده بودی نمایندگان دو دولت‌برای بر انداختن او راه دیگری پیش آوردندی وهرگز بزنده ماندن و بر سر کار بودن او خرسندی ندادندی .

در باره زادگاه وآغاز زندگانی او نیز چیز ها در روزنامهای ارمنی نوشته اند وکوتاه شده آنها اینست که یفرم در نزدیکیهای گنجه از مادر زاییده شده و چون بزرگ گردیده وجوان رسیده‌ای بوده بدسته‌ای از آشوبیان ارمنی پیوسته و همراه ایشان میخواسته‌اند بخاك عثمانی روند و در آنجا با آشوبیان ارمنی همراه باشند . ولی مرزداران روس همه را گرفته وبه سیبریا فرستاده اند ویفرمخان چند سال‌درآنجا دچار سختیها بوده تا روزی فرصت یافته وهمراه چند تنی ازآنجا بگریخته و بژاپون رفته وسپس درسال ۱۸۹۸ میلادی بایران آمده . دراینجا نیزنخست در تبریز بوده و از آنجا بسلماس رفته ودر سلماس چون بیم گرفتاری میرفته با زنی از ارمنیان که همچون او گریزان و ترسان میبود (*) بقرجه داغ گریخته ودر آنجا در دیه آغاغان دو تن با هم زن‌وشوهر گردیده‌اند و یفرمخان درآنجا بآموزگاری دبستان پرداخته. ولی سال دیگر دوباره از آنجا به تبریز ،واز تبریز بقزوین و رشت رفته‌اند و دررشت نشیمن گرفته‌اند . یفرمخان در آنجا بکوره پزی می پرداخت تا هنگامیکه در سال ۱۲۸۷شورش گیلان پیش‌آمدوویبنمایندگی‌از کمیته داشناکسیون یکی‌ازاندامهای « کمیته ستار» گردیده وزندگانی شورشی خودرا آغاز کرد .

اما مردۀ اوچون روزچهارشنبه دوم خردادآنرا بتهران رسانیدند کسانیکه‌برای پیشواز وپذیرایی ازسوی دولت و از ارمنیان ودیگران نامزد شده بودند در بیرون شهر درباغ مظفرالملك آنرا پذیرفتند واز آنجا بخانه خودش آوردند . فردا پنجشنبه سوم خرداد که‌بایستی آنرا تاخوابگاه جاویدانش (درحیاط دبیرستان ارمنیان)رسانند،

(*) مادام یفرم که سالها پس از شوهرش زنده می‌بود و در تهران میزیست و چند سال پیش از این درگذشت . این زن خود از آزادیخواهان وشایسته همسری یفرمخان بوده است .

همه اداره ها و بازار ها را بستند وهم دولت و هم مردم بپذیرایی و پاسداری بسیار

۵۰ - یفرمخان و کری خان دون ایستاده در وسط

شایسته ای برخاستند وخود یکی از روزهای تاریخی در تهران میبود . مرده را چون بیرون آوردند و بر روی توپی گزارده راه افتادند دسته های بزرگی از سپاهیان و از

نمایندگان اداره ها واز دیگران درپیش وپس آن راه می‌رفتند و تاجهای گل بیشمار با خود می‌بردند و چون از خیابان لاله زار بمیدان توپخانه در آمدند سه شلیك توپ کردند ودر آنجا گفتار هایی رانده شد وسپس ازخیابان علاء الدوله راه افتاده روانه شدند . در رسیدن بدبیرستان ارمنیان نیز دوشلیك توپ شد . در آنجا هم گفتار های فراوانی رانده شد .

روزنامهای ارمنی صفحه های بسیاری را با داستان این پذیرایی با شکوه سیاه ساخته اند ولی ما چون بچنین کار هایی ارج نمیگزاریم اینست باین‌اندازه بسنده‌می‌کنیم . ما می گوییم : ایکاش بجای این پذیرایی های پس ازمرگ یفرمخان‌درزندگی او ارجش را دانستندی وپاکدلانه با اودیگران از درهمدستی در آمدندی ! این خود از زشت ترین خویهاست که بازندگان همه رشك ورزند وهمچشمی نمایند ولی چون یکی مرد دریغ و افسوس آغازند و بمرده اش نوازش و پذیرایی نمایند . ما نیك میدانیم که هزاران کسان چشم دیدن یفرمخان و دیگر آزادیخواهان غیرتمند را نمیداشتند و مرگ آنان را بآرزو میخواستند و این پذیرایی ها جز ازراه رویه کاری نبوده است .

گفتار هجدهم

باز ماندهٔ جنگها و سرگذشت یار محمد خان

چنانکه گفتیم چون یفرم کشته شد کریخان جای او را گرفت . این مرد آنست که در زمستان سال ۱۲۸۷ با گروهی از فداییان ارمنی از قفقاز بیاری تبریز آمدند ، و در آن جنگها همراه میبودند و دلیریها مینمودند ، سپس چون جنگهای تبریز بپایان رسید کریخان در تهران بیفرمخان پیوست و از سرکردگان زیردست او گردید ودر سفر قرجه داغ همراه او میبود (باشد که درلشکرکشی بجلوگیری ارشد الدوله نیز بوده) . در این سفر نیز چنانکه دیدیم اوسرکرده دسته ای ازفداییان ارمنی ومجاهدان ترك می‌بود و چنانکه گفتیم دلیری وکاردانی بسیار بجایی ازخود نشانداد، که گذشته از آنکه بمجاهدان دل داده نگزاشت جنگ را نا انجام گزارند دلیرانه تاخت مجلل و کردانرا که از پیش آمد مرگ یفرم فرصت جسته بودند باز گردانید و آنانرا بشکست . این نتیجه کاردانی کریخان ومردانگی فداییان ومجاهدان بود که مرگ یفرمخانرا دستاویز برای بازگشت نگرفتند ومردهٔ او را بتهران فرستاده خود همچنان دربرابر دشمن ایستادند ، واز فردا جنگ را دنبال کرده روبسوی کرمانشاهان پیش رفتند تا روز پنجشنبه دهم خرداد بآنشهر رسیدند . ما از داستان این ده روز و جنگهایی که رودادهآگاهی درستی نمیداریم. این اندازه میدانیم که مجاهدان دراین جنگها آزمودگی و کاردانی شایان نشان دادند و همینکه چند فرسخی پیش رفتند پشت سر را استوار گردانیدند و خود در سایه این کاردانیها بود که با همه اندکی بردشمن فیروزی جستند و کردان را که بزرگ شدهٔ کوه و بیابان و آزموده جنگ و

گریزمیبودند ودر آنکوه ودشت توانستندی هر زمان ازسوی دیگری آیند شکسته و نومید ساخته پس گردانیدند، وسالارالدوله ومجلل چاره‌ای جزرها کردن کرمانشاهان و گریختن وناپدید شدن نیافتند .

در این باره گواهی نیکی از کتاب آبی دردست است . ما که گفتیم نمایندگان دو دولت مجاهدان را « سپاه نابسامان» نامیده و بیرون کردن ایشانرا از دولت ایران خواستار شده بودند در کتاب آبی دربارهٔ این جنگها چنین می‌نگارد : « آفتاب بخت سالار الدوله رو بفرو رفتن نهاد وسپاهیان دولتی (مجاهدان) فیروزی خودرا با دلی استواردنبال نمودند.مجلل السلطانرا گام‌بگام‌پس‌نشاندند واین چیزیست که درجنگهای ایرانی دیده نشده بود ».

در این جنگها یار محمد خان با مجاهدان خود وضیاءِ السلطان با دسته‌ای از بختیاریان هم بودند ودرتلگرافهایی که درباره جنگ صحنه بتهران فرستاده‌اندنامهای آنان نیز دیده میشود . فرمانفرما که همه جا با دسته خود ازدنبال اینان روان میبود همو در تلگراف خویش ستایش از دلیری وآزمودگی مجاهدان کرده است . در این جنگ ها یکی از پسران داود خان کلهر کشته گردید و خود او هم زخم برداشته سپس مرد.

بدینسان آتش آشوب سالار الدوله برای بار دوم با دست مجاهدان خاموش گردید و آرزوی پادشاهی در دل آنجوان سبکمغز ماند . دولت به این فیروزی‌بالیده و آنرا بهمه جا آگاهی داد وروزنامه آفتاب‌چیز هایی درآن بارهنوشت . سالارالدوله و مجلل که گریخته بودندمجلل‌سرازتبریزدرآورد که‌بنعمت آبادرفته در کونسولگری روس بستی نشست . مردك بدنهاد پس ازآن سیاهکاریها ناگزیر بود خودرا بنگهداری روسیان سپارد . روسیان چنین نمودند که او را گناهکار می‌شمردند و بکونسول روس در تبریز دستور دادند که اورا گرفته بخاك روس فرستد ، وچون دولت ایران خواست یادداشتی فرستاده سپردن اورا بدست خود ایران بطلبد سفیر انگلیس روا نشمرد و بدستاویزآنکه بدولت روس خواهد برخورد جلوگیری نمود .

اما خود سالارالدوله سراغش ازلرستان آمد که بایکدستگاه توپ و چند صد

تن از پیرامونیان به‌نزد یکی ازسران لر پناهیده است ، و این زمان آرزوی پادشاهی ازسر بیرون کرده و بپایمردی فرمانفرما فرمانروایی لرستانرا از دولت می‌خواست . ولی در همان هنگام از شورانیدن کردان ولران باز نمی‌ایستادوهوا خواهان اوتاچند فرسخی از کرمانشاهان را در دست میداشتند . فرمانفرما جز شهر کرمانشاهان و پیرامونهای آنرا در دست نمیداشت ، و با اینحال بشیوه فرمانروایان آنروزی در شهر چیرگی مینمود وبه «بست و گشاد» می‌پرداخت ، و با مجاهدان که او را ناشهر کرمانشاهان‌رسانیده بودند بی‌پروایی نشان میداد وبدستاویز آنکه دولت پول نفرستاده از پرداخت ماهانه ایشان باز می‌ایستاد . باشد هم که راستی را پول برای پرداختن ماهانه آنان نمیداشت ، ولی ما نیك میدانیم که فرمانفرما و مانندگان او دیدن این مردان غیرتمند را بخودهموار نمی‌ساختند و دل با آنان پاك نمیداشتند بویژه پس‌از آنکه اندیشه کار کنان سیاسی دو دولت را درباره اینان فهمیده بودند .

در نتیجه این رفتار او کریخان با ارمنیان و بختیاریان روز بیست ویکم تیر ماه از کرمانشاهان بیرون آمده بآهنگ تهران روانه گردیدند ودر آنجا جز یکدسته از مجاهدان باز نماندند . فرمانفرما هم پانصد تن کما بیش پیرامونیانی با خود میداشت ولی تنها از اینان کاری پیش نرفتی ، واندکی نگذشت که دوباره بیم از آهنگ‌سالار-الدوله بآنجا پیش آمد وچنین گفته میشد که والی پشتکوه با دسته انبوهی بر سر کرمانشاهان می‌آید. این بود کونسولهای روس وانگلیس بتهران تلگراف کردند و با میانجیگری سفارتخانه های خود خواستار شدند که دوباره مجاهدان به کرمانشاهان باز گردند . دولت درخواست آنانرا پذیرفته ناگزیرشدتلگراف به کریخان ودیگران فرستاد و بآنان دستور بازگشت کرمانشاهان داد ، وبرای دلجویی پول برای ایشان فرستاد ، و آنان فرمانبرداری نموده بکرمانشاهان بازگشتند .

دراینمیان‌هواخواهان سالارالدوله در کردستان‌آتش آشوب رافروزان‌میداشتند و گفته میشد خود او نیز بکردستان آمده . فرمانفرما که فرمانروایی آنجا را هم میداشت برآن شد که به سنندج رود و آنجا را بدست گیرد و آتش را فرونشاند ، و این بود روز بیست و چهارم مرداد از کرمانشاهان روانه گردید ولی از آنشهر بسیار

دور نشده بود که ناگهان داستان دیگری پیش آمد و آن اینکه یار محمد خان بادو تن دیگر ازسران مجاهدان ـ مسیب خان وحسینقلیخان ـ با سیصد تن از مجاهدان، بدستاویز رنجش از کریخان‌ودیگران ازلشگرفرمانفرماجدا گشته وبآهنگ‌باز گشتن بکرمانشاهان‌شبانه‌دوازده فرسخ‌راه‌پیموده‌با مداددوشنبه‌بیست‌وهشتم‌مرداد(پنجم‌رمضان) به بیرون شهر رسیدند و در آنجا لشگرگاه زدند و صد تن از ایشان بدرون شهر در آمدند . کسان فرمانفرما جلوگیری ننمودند و آنان سهام الدوله جانشین فرمانفرما را دستگیر کرده بلشگرگاه خود فرستادند وهمه زندانیانرا رهاساختند، ویکدستگاه توپ و آنچه قورخانه در شهر بود بدست آوردند . یار محمد خان رشته کارهارابدست گرفته آگهی چاپ کرده وبدیوار ها چسبانید در این باره که ناصرالملك وهمدستان او بدخواه ایران می‌باشند واینان بشورش برخاسته اند تادولت را ناگزیرازباز کردن مجلس کنند ، وبهمین معنی تلگراف بدیگر جاها فرستادند .

بدینسان یارمحمد خان بیك کار بسیار غیرتمندانه ای برخاست . باآنکه‌زمان گذشته و اینهنگام ستار خان پا شکسته بگوشه‌ای خزیده ، ویفرمخان زیرخاك رفته و حیدر عمواغلی ازایران بیرون افتاده ، و تبریز آن کانون غیرت بدست روسیان‌آمده ومجاهدان آنجا یکدسته جان باخته و یکدسته بخاك‌عثمانی گریخته بودند،بااینهمه چون کاری بود غیرتمندانه وجانبازانه ، وبهر حال مایه روسفیدی ایران بود می باید ارج آنرا دانست و ازستایش باز نایستاد . با همهٔ این دیری باز زمینه نیکی در میان می‌بود و انبوه مردم از زبونی که ناصرالملك وهمدستان او دربرابر دو دولت مینمودند و هرچه خواهش آنان بود بیگفتگو می پذیرفتند سخت رنجیده و آماده تکان می - ایستادند . قشقاییان وبرخی دسته های دیگری از چیرگی بختیاریان سخت آزرده و آشکاره دلتنگی می‌نمودند . یار محمد خان غیرت نموده و درفشی برافراشته بود ، ولی با بیسوادی‌وچشم بستگی هرگز نیارستی‌کاررا بجایی رساند اگر دراینهنگام کسانی از سردستگان آزادی از آنانکه سیاست میدانستند وسخنی‌می‌توانستندبکرمانشاهان شتافتندی و آنجا را کانون شورش گرفتندی وجانبازانه کوشیدندی (بدانسانکه در سال۱۲۸۷ستارخان و تبریزیان کوشیدند) چکارها که پیش نبردندی . ولی افسوس که

چنین کسانی در میدان نمی‌بودند وپیشروان آزادی پراکنده شدمو کسانی ازآنان نیز در اروپا پی‌کار های خود را میداشتند .

یار محمدخان تنها با دسته‌اندکی از مجاهدان میکوشید وشهر کرمانشاهان را در دست میداشت . روز دوازدهم شهریور سالارالدوله بادسته‌ای از کردان ودیگران بشهر درآمده باو پیوست . دولت ازنخست برای کاستن از ارج یار محمد خان نام هوا خواهی سالارالدوله بروی‌می گزاشت، وچون بدینسان سالاربکرمانشاهان آمدستاویز بهتر بدست دولت افتاد . ولی راستی اینست که یار محمد خان ویاران اوازدشمنی‌های دولت با آزادی و مشروطه بستوه آمده و بجلوگیری از آن میکوشیدند وبهمین نام تلگرافها فرستاده ازدولت بازشدن مجلس را خواستار میشدند ، وآن سالار الدوله بود که بیارمحمد خان پیوست وبرای پیشرفت کار خود با هواخواهان مشروطه همدستی نمود ، واین راست است که سالارالدوله این هنگام‌مشروطه خواهی ازخود نشان‌میداد، ویار محمد خان وهمراهان او، با اینکه مشروطه خواهی اورادروغ میدانستند ناگزیر شده با وی همراهی مینمودند .

ازاین‌آمدن سالاربکرمانشاهان دوباره دولت به‌ترس افتاد وازآنسوی فرمانفرما چون میخواست برسر این شهر درآید مجاهدان با وی همراهی نمی‌نمودند . ارمنیان و بختیاریان بار دیگر بسخن درآمده از رفتار دولت رنجیدگی مینمودند و دل با یار محمد خان و همراهان او یکی‌داشته باز شدن مجلس را میخواستند . دولت ناگزیر شد میرزا یانس را که از پیرامونیان یفرمخان بوده برای رام گردانیدن ارمنیان و دیگران بلشکرگاه فرمانفرما فرستاد . ولی میرزایانس‌خود باآنان همدست گردیده و همگی برآن شدند که نامه بنام رنجیدگی نویسند و بدولت و دیگر جاها فرستند و بدینسان نامه ای نوشتند :

«کابینه نیك میداند که یکایك لشگریان ازآغاز جنبش مشروطه هواخواه آزادی و وارستگی ایران بوده اند و برای این خواست است که دست از جان شسته و جنگها کرده و فیروزیها بدست آورده ایم . از گشادن تهران و گیلان و زنجان وقره داغ و اردبیل ومازندران و استرآباد و جنك با ارشدالدوله و سالارالدوله ومانند این . یکایك این لشگر دارای

یك اندیشه است و خود را برای هرجانفشانی آماده میداند وما بیگمانیم که کابینه نیز همین اندیشه را میدارد ولی هفت ماه پیش در نتیجه فشارهای همسایگان دولت ناگزیر شد مجلس را بست و لشگریان نیز چون‌آنرا ناگزیری می‌دانستند رنجیدگی ننمودندوبدولت در پیش بردن

۵۱ـ شادروان ضیاء العلماء با دایش حاجی محمدقلیخان

آن یاری کردند واین بود مجلس بسته گردید . لیکن کابینه نوید داد که پس از سه ماه آن را باز کند ، و کنون همین زمینه مایه نومیدی ما گردیده . یکایك سپاهیان و همه سرکردگان از بزرك‌وکوچك خواستار

باز شدن مجلس میباشند واز دولت خواهش می کنیم دستور های سخت دهد که بکار برگزیدن نمایندگان آغاز کنند و پس از کمی مجلس گشاده گردد که این کار ایشان مایه سپاسندی همگی ایرانیان بویژه لشگریان خواهد بود». دستینه: ضیاءالسلطان، میرزا یانس، شهاب‌السلطنه، کری، غفار قزوینی، سالارمنصور، جوادخان، غلامحسین‌خان، حبیب بهارالدوله و سی تن کسا بیش ازدیگران (*)

راستی اینست که کمیته داشنا کسیون در ناخرسندی که از رفتارناصرالملك وکابینه اومیداشت ایستادگی مینمود واین با دستور اوبود که میرزا یانس و ارمنیان بچنین نامه ای دلیری نشان میدادند. از آنسوی چون دولت نیازسختی بکار مجاهدان می‌داشت، همچنین‌کارکنان روس وانگلیس پیش‌آمد کرمانشاهان راآسان نشمرده بیم تکانهای دیگری در ایران میداشتند این بود بدولت فشار می آوردند. سران بختیاری این زمان حال دیگری پیدا کرده و در تهران و دیگر جاها بیش ازهمه خوشنودی انگلیسیانرامی‌جستند، چون پروای‌آنانرابه‌پیش آمد دیدند بکسان خوددرلشگرگاه فرمانفرما نکوهشها نوشتند و از درسخت گیری درآمدند و از آنسوی دولت باردیگر نوید باز شدن مجلس را داد ودر تهران آغاز به بر گزیدن نمایندگان گردید، و در نتیجه اینها بود که سرانجام بختیاریان ومجاهدان آماده همراهی با فرمانفرما گردیدند و میرزا یانس از همگی زبان گرفته برای رسانیدن آگاهی آهنگ تهران نمود.

لیکن یار محمد خان و سالار الدوله چون شنیدند فرمانفرما با سپاه آهنگ کرمانشاهان کرده اند در بیست و پنجم شهریور آنشهر را رها کرده روانه سنندج شدند. گویا آنجا را برای خود بهتر میدانستند. فرمانفرما و پیرامونیان او به کرمانشاهان در آمدند و از آنسوی یار محمد خان و سالار الدوله درسنندج استوار شدند. بدینسان دوشهر رابا هم‌عوض کردند. سالارالدوله باز کرمانشاهان را بیم‌میداد. و تلگراف بکونسول انگلیس کرده آگاهی فرستاد که بزودی برسر آنشهر خواهد

(*) این بخش بیشتر ازکتاب آبی انگلیس برداشته شده واین نامه نیز ازروی آنست که ما اندکی کوتاهترش گردانیدیم و پیداست که کلمه ها دیگرشده.

آمد. لیکن فرمانفرما تازه در کرمانشاهان استوار میشد که بار دیگر مجاهدان و بختیاریان از همراهی با او بیزاری نمودند وروز سی و یکم شهریور او را رها کرده بآهنگ بازگشت بتهران از کرمانشاهان بیرون آمدند و بتهران تلگراف فرستادند که تا مجلس باز نشود بجنگی نخواهند برخاست، می‌توان پنداشت که اینان جنگ بایارمحمد خان همراه دیرین خودرا دوست نمیداشتند ولی بیاری او نیز نمی شتافتند زیرا که کار اورا بی‌پایه می‌شماردند ویا از در همچشمی در می‌آمدند. بیچارگان‌پس از سالها جانفشانی در راه کشور بدینسان در کار خود درمانده نمیدانستند چه کنند و کدام راه را پیش گیرند ویکمرد غیرتمند وچشم بازی پیدا نمیشد که آنانراپشت‌سر انداخته بکوشش درراه رهایی کشور وادارد.

از آنسوی فرمانفرما بی اینان خود را ناتوان دیده سخت بیم می کرد و مردم کرمانشاهان نیز بتلاش افتاده بردارایی وخانه های خود می‌ترسیدند. باز نمایندگان روس و انگلیس‌بدولت فشار آورده خواستار شدند که باتلگراف مجاهدان‌وبختیاریان را به کرمانشاهان باز گرداند. این دلبستگی آنان بکار کرمانشاهان از بهر آن بود که می‌ترسیدندکار یار محمد خان رونقی گیرد و از دیگر جاها نیز آوازی برخیزد، و بیگمان دوست میداشتند که در این جنگها از مجاهدان هرچه بیشتر کشته شود تا چون نوبت گرفتن افزار جنگ از دست ایشان (که یکی از در خواستهای ایشان بوده) برسد چنان نباشد که ایستادگی توانند و دردسری پدید آورند. هرچه بوددر سایه فشار ایشان دولت دوباره دستور بازگشت به مجاهدان فرستاده ونوید باز کردن مجلس رادادوچون علمای کرمانشاهان نیز تلگراف بمجاهدان کرده وبازگشت‌آنانرا خواستار شده بودند مجاهدان دوباره بازگردیدند.

در اینمیان سالارالدوله ویار محمد خان روبسوی کرمانشاهان می‌آمدند. وروز یازدهم مهر یارمحمد خان با دسته‌ای ازمجاهدان و کردان بشهر نزدیك شدند.مردم خواستار بودند جنگ دربیرون شهر روی دهد و کونسول انگلیس نامه بیار محمدخان نوشته درخواست‌مردم را باو رسانید. فرمانفرما نیزنویدمیداد روز چهاردهم‌مهرازشهر بیرون رفته آماده جنگ ایستد. لیکن دانسته نیست چه رخ داد که شب سیزدهم مهر

پس از نیمشب یار محمد خان بجنگ آغاز کرد وبشهر درآمد و از اینسوی فرمانفرما و دسته او سرای فرمانروایی را سنگر گرفته از آنجا و از دیگر جاها بجلو گیری پرداختند . داستانرا نیك نمیدانیم ، همین اندازه باید گفت یار محمد خان فیروزانه پیش میرفت وبه بخش بزرگی از شهر دست یافت وچون روزشد همچنان کارزار بر پا میبود ویار محمد خان گام بگام پیش می‌آمد وبسرای فرمانروایی بسیار نزدیك‌شده بود که در آنجا ناگهان تیری بسرش خود و در زمان افتاده جان داد . این پیش آمد سه ساعت پیش از نیمروز بود و بیکبار رشته کار ها ازهم گسیخت . یاران یارمحمد-خان چه ازمجاهدان وچه از کردان همینکه کشته شدن اورا شنیدند نایستاده جان بدر بردند و کسانی از ایشان دستگیر افتادند. سالارالدوله که ازنبرد گاه دورمی‌ایستاد همینکه از چگونگی آگاه شد باهمراهان خویش بیرون جست . فرمانفرماویارانش پس از آنکه بسختی افتاده بودند گشایش یافتند و از تنگنا بیرون آمده‌شهر را بدست گرفتند و فیروزی خود را به تهران تلگراف کردند واز تهران نیز آنرا بهمه شهرها مژده فرستادند .

بدینسان یکی دیگر ازسرداران آزادی از میان رفت . ما ازآغاز زندگانی اینمرد آگاهی نمیداریم . گویا در کرمانشاهان گمنام میزیسته ، ولی‌چون به تبریز آمد و بمجاهدان پیوست در اندك زمانی بسیار بنام گردید . داستان او اینست که چون درخرداد سال ۱۲۸۷ محمد علی میرزا بباغشاه رفت و بسیج توپ بستن مجلس میکرد و مجلس بهمه شهرها تلگراف کرده از آزادیخواهان یاری میخواست یار-محمد خان با برادر خوانده اش حسین خان اسب خریده و تفنگ وابزار جنگ آماده کرده بآهنگ یاری مجلس از کرمانشاهان بیرون‌آمدند و گویا دوسه تن همراه می-داشتند ولی چون بقم رسیدند درآنجا شنیدند که محمد علیمیرزا مجلس را بتوپ‌بسته ودستگاه مشروطه را برچیده ، واین بود ناگزیرشدند اسبهای خودرا بفروشند وافزاز جنگ نهان کنند . ولی پس‌ازچندی شنیدند که تبریز ایستادگی نموده ودرآنجاجنگ برپاست، واین بود باپای پیاده ازبیراهه خود رابتبریز رسانیدند وبستارخان‌ودیگران پیوستند . از همه ایران ، از شهرهای بیرون آذربایجان تنها اینان بودند که بیاری

تبریز شتافته بودند . اینست ستارخان نوازش بسیار نمود ، و سپس چون دلیریها ، چه از یار محمد خان وچه از برادر خوانده اش حسینخان نمودار شد تبریزیان بسیار دوستشان داشتند ویار محمد خان یکی ازسرکردگان بنام گردید. در یکی‌ازجنگها او زخمی هم برداشت کهزمانی در بیمارستان میخوابید . ستار خان بار ها از دلیری و مردانگی اوستایش کردی وچون پس ازفرونشستن جنگهای تبریز روزنامه‌حبل‌المتین کلکته ستایشها ازسرکردگان مینوشت و نامی از یارمحمد خان نبرده بودخودستار-خان نامه ای بآن روزنامه نوشته دلیریهای یار محمد خانرا یاد نمود وستایش دریغ نگفت . نیز ما نوشته‌ایم که چون ستارخان باردبیل رفت یار محمد خان با دسته خود همراه او بود و در آنسفر بیمناك بود که حسینخان زخمی شد . نیزنوشته‌ایم که یار محمد خان بود که ستار خانرا به بیرون آمدن از اردبیل واداشت . پس از آن چون ستارخان بتهران آمد یار محمد خان نیز آمد ، وچون در تهران تقی زاده و دیگران بدسته بندی برخاسته و کشاکش اعتدالی ودیموکرات بالاگرفته بود این آتش‌دامن مجاهدانرا نیز گرفت ویارمحمد خان بسوی دیموکراتیان گرایید و در نتیجه آن گرایش بود که از ستارخان جدا افتاد وچنانکه گفته‌ایم در پیش آمد پارك اتابك‌او نیز همراه حیدر عمواغلی ویفرمخان ودیگران در دسته دولتیان میبودند . مردانی که یازده ماه همدوش یکدیگر در راه آزادی جانفشانی کرده وهمیشه برادر وار باهم راه رفته بودند ودر آن یازده ماه هیچگونه دو دستگی در میانه پدید نیامده بود همینکه چند روزی رشته کار های خود را بدست دیگران سپاردند بدینسان دو دستگی میانه ایشان پدیدآمد وخون یکدیگرراریختند . این بهترین دلیل است که اینان با همهٔ بیسوادی بسیار بهتر وشایسته ترازآن دیگران میبودند .

پس از پیش‌آمد پارك چون دولتیان بهانه پیدا کرده ومیخواستند همه‌اینگونه کسانرا از تهران بیرون رانند یارمحمد خانرا هم با خواری به کرمانشاهان‌فرستادند ودر آنجا بود تا هنگامیکه در تابستان ۱۲۹۰ داستان باز گشت محمد علیمیرزا بایران رخ داد ودر آنهنگام چون میخواستند دوباره همه آنانرا بتهران خواهند او را نیز خواستند و یار محمد خان در تهران می‌بود و بیفرمخان پیوستگی میداشت تا

چنانکه گفتیم فرمانفرما را فرمانروای کرمانشاهان کردند واورا با سیصد سواربرای بیرون کردن سالارالدوله فرستادند و او رفته سالار را از کرمانشاهان بیرون کرد و چنانکه گفتیم دراین پیش‌آمد بود که برادر خواندهاش حسینخان که اوخودازدلیران شورش آزادیخواهی بشماراست کشته گردید و خود یار محمد خان نیز پس از چند ماهی ازدنبال اوشتافت . اینمردان درروزیکه توده ایران‌بدلیران جانفشانی نیازداشت برخاستند و با دلیریها ومردانگیهای‌خود روی‌ایرانرا سفید کردند وسپس‌نیز بنیرنگ دشمنان ایران و کارکنان ایشان بخون خود غلطیده بزندگی بدرود گفتند ، واینست نامهاشان در تاریخ این توده بازخواهد ماند . بیخردانی بمن خرده میگیرند که چرا اینهمه ستایش ازایشان میکنم . لیکن من کسی نیستم که نیك وبد نشناسم و به سخن هر بیخرد رشکبری گوش دهم .

یار محمد خان از روزیکه شوریده بود دولت او را «یاغی» نشان میداد وهوادار سالارالدوله مینامید وچون کشته شد بتلگراف بهمه شهرها مژده فرستاد . ولی مردم ازشنیدن آن اندوهگین شدند واز رفتار دولت سخت رنجیدند .

از یاران یارمحمد خان حسینقلیخان ومسیب خان گریخته جان بیرون‌بردند. چنانکه در کتاب آبی‌نوشته رویهمرفته از مجاهدان بیست وپنج تن کشته‌شدند وهشت تن دستگیر افتادند .

اما سالار الدوله چون بگریخت نخست میانه همدان وقزوین دیده شد و سپس سراغ او را در نزدیکیهای تهران دادند و این تکانی در تهران پدید آورد ، زیرا چنین پنداشتند که دیموکراتیان اورا بپایتخت خواندهاندوخودشان بیاری اوخواهند شورید ، پس از دیری آگهی ازو از استراباد رسید . این دیوانه گریز پا داستان بسیار ننگین دارد ، روسیان اورا افزاری ساخته میخواستند درماندگی دولت ایرانرا بهمه نشان دهند این بود باو دل داده نمیگزاردند از پا نشیند ، و او که خود دلدادهٔ چنین نمایشهای ننگین میبود هر زمان از جایی سر بیرون می آورد . دولت ایران ناگزیر شد فرمانروایی گیلان را باو داد ، لیکن با این هم چاره کار او نشد . جوان گریز پای ناراجگر آرام ننشست و تا یاییز سال دیگر همچنان میدان داری می کرد

تاآنگاه خود از پا افتاد و به کونسو لگری روس در کرمانشاهان پناهید . دولت

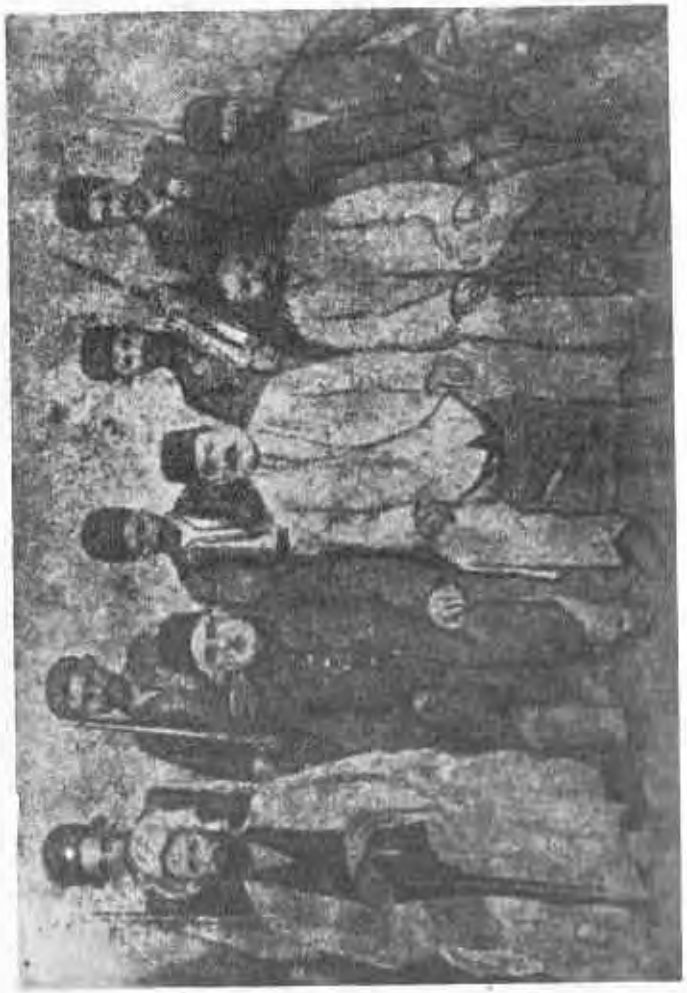

۵۲- مشهدی اسماعیل
مشهدی باقرخان
میرزا محمود سلماسی

ناگزیر شد او را به تهران آورد و در اینجا ماهانه‌ای برایش بگردن گرفت و روانه

اروپایش گردانید که هنوز در آنجاست (*).

اما بازماندهٔ مجاهدان چنانکه در خواست نمایندگان دو دولت بود اندکی پس از کشته شدن یار محمد خان از همه آنان تفنگ‌وفشنگ باز ستدند وازهم پراکندند و چون جز دسته اندکی بازنمانده بودند ایستادگی نتوانستند وجزاندك‌شورشی پدید نیامد. بدینسان دسته مجاهدان که از سال یکم مشروطه نخست در تبریز پیدا شده وسپس دردیگر شهرها بویژه در گیلان پدید آمده بودند ودر شش سال آ بمه کارهای ارجدار انجام دادند بخواهش بیگانگان بیکبار از میان رفتند . ما نیز بحس دوم تاریخ را در همینجا بپایان می‌رسانیم . در اینهنگام در تهران کارهایی رخ میداد و د دولت سعد الدوله را از اروپا آورده می کوشیدند اورا سر وزیر گردانند و با دست او بازمانده درخواست‌های خودرا پیش برندو دیگران دربرابر او کارهایی انجام میدادند. ولی ما اینهارا برای بخش سوم تاریخ نگه میداریم .

(*)چاپ اول این کتاب درسال ۱۳۱۷ انجام شده ، وماکنون نمیدانیم که اومرده یا زنده است ، «ناشر»

بخش سوم

۵۳ ـ اسماعیل خوبی

ای جوان با آزرم که دلیرانه بادشمنان کشور جنگیدی ومردانه بامرك روبروشدی،ایرانیان ترا فراموش نخواهند کرد ونام توهمیشه ارایه تاریخ ایران خواهد بود .

گفتار یکم

گرفتاریهای دولت

بخش دوم تاریخ را با پیش آمدهای کرمانشاهان و داستان کشته شدن یار محمد خان (در سیزدهم مهرماه۱۲۹۱)بپایان رسانیدیم واینك دوبارهرشته پیش‌آمدها را بدست میگیریم :

دراینهنگام نایب السلطنه ناصرالملك بهاروپا رفته وچون گفته‌میشدباز نخواهد گشت کسانی از عین‌الدوله ومستوفی الممالك ودیگران جای اورا آرزو میکردندواز هریکی دسته‌ای هواداری می‌نمودند ، درجاییکه ناصرالملك کناره نجسته بودوبایران خواستی بر گشت . در اینهنگام سازانوف وزیر خارجه روس بانگلستان رفته و ادوارد گری وزیرخارجه انگلیس رادیده وچنانکه رویترازپیش‌آگاهی میدادیکرشته از گفتگوهای دووزیر درباره ایران خواستی بود و ما نمیدانیم رفتن ناصرالملك برای نزدیك شدن بآن گفتگوها بوده ویا خود انگیزه‌ای جز گردش وآسایش نداشته . ناصر الملك چنین می گفته که کوششهایی بکار می‌برد ، ولی ما نمیدانیم چه بوده کوشش های او وهرچه هست نتیجه ای از این سفر او که بس بدرازی‌انجامید سراغ نمیداریم .

چنانکه گفته ایم بسته ماندن مجلس رنجش مردم را فزونتر می گردانید و ما دیدیم که یار محمد خان بهمین عنوان ازدولت رو گردانید و مجاهدان نیز از ارمنی ومسلمان بارها برسرآن با دولت بگفتگو برخاستند ناصر الملك هنگام رفتن از تهران سفارشهایی دراین باره کرده وسپس نیز از اروپا پیامی بکابینه فرستاد . این بود روزها سخن از باز شدن مجلس می‌رفت و چنین نموده میشد که بزودی باز خواهد

گردید. ولی چون روسیان خرسندی نمیدادند و بسیاری از وزیران نیز آنرا نمیخواستند در نهان از آن جلوگیری میشد و خواهیم دید که تا کی آنرا جلو گرفتند. روز بروز کارها سخت تر گردیده بر گرفتاریهای دولت می‌افزود. روسیان گفتگو از راه آهن جلفا و تبریز بمیان آورده و با نبودن مجلس امتیاز آنرا میخواستند و نماینده ای از پترسبورغ برای این گفتگو بتهران آمده بود. کابینه حاجی نجفقلی خان درکار خود درمانده وسخن از افتادن آن میرفت. نیز بختیاریان که ازچندی پیش چیره گردیده و پس از پیش‌آمد التماتوم برچیر گیشان افزوده و گذشته از آنکه در تهران بیشتر کارها را بدست گرفته بودند حکمرانی بیشتر از شهرهای جنوبی ایران راهم ایشان در دست میداشتند دراین زمان مردم ازایشان سخت رنجیده و گله وبدگویی می‌اندازه میکردند وافتادن ایشان رامیخواستند.

در این میان روس وانگلیس سعدالدوله را بایران آوردند. این مرد را گفته‌ایم در آغاز مشروطه یکی ازنمایندگان بنام مجلس و در کشاکشهایی که با محمدعلی‌میرزا میرفت از پیشروان آزادی خواهی و از سران توده بشمار می رفت و در تبریز ودیگر جاها او را بسی ارجمند می شماردند و در تهران «ابوالمله» اش مینامیدند. لیکن چند ماهی نگذشت که او از آزادیخواهان بریده بمحمد علی میرزا پیوست و یکی از بدخواهان پافشار مجلس گردید که در پیش آمد میدان توپخانه و آشوب قاطرچیان بیش ازهمه دست او درکار بود. سپس چون محمد علی میرزا مجلس‌را بتوپ بست وباتبریزو گیلان واسپهان جنگ و کشاکش پیش‌آمد سعدالدوله همچنان بامحمد-علی میرزا بود ودرآخرها به پشتیبانی دوسفارتخانه بسروزیری رسید ودراین زمان بود که بار دیگر بمشروطه گراییده محمد علیمیرزا را بپذیرفتن درخواستهای شورشیان و دادن مشروطه برانگیخت، وهمانا درسایه این رفتارش بود که چون محمدعلیمیرزا بر افتاد آزادیخواهان گزندی بوی نرسانیده بیرون کردنش از ایران بس کردند. ازآنزمان سعدالدوله دراروپامی‌زیست تااینهنگام بدرخواست دوسفارتخانه دولت پر گید که بایران بازآید، ودراین میان دانسته شد اورا برای کاری بایران می‌آورندوچنان می‌خواهند که سر وزیر گردد ورشته کار ها را بدست گیرد ومسیو سازانف و سر -

ادوارد گری هنگامی که در لندن فراهم بوده اند درباره سروزیری او گفتگو کرده‌اند و چنان نهاده شد که شرطهایی بسعدالدوله پیشنهاد شود وما در کتاب آبی می‌بینیم که وزیر خارجه انگلیس بسفیر خودشان درپترسبورغ تلگراف کرده میگوید هنگامی که سازانوف در لندن بوده باوی درباره سعدالدوله گفتگو کرده. می گوید:

« به اندیشه من باید شرط های سروزیری اواین باشد که نخست سعدالدوله بگردن گیرد که جلو پیشرفت کارهای دارائی ایران رانگیرد (راهنمائیهای دودولت رادربارهٔ کارهای دارائی (مالی بپذیرد). دوم باو زبان داده‌شود که در آن حال دو دولت و نمایندگان آنها در ایران ازاو و از همه حکمرانانی که خواهد برگماشت همراهی دریغ نخواهند داشت ».

با این شرطها وبرای چنان کاری بوده که‌اورا بایران میآورده اند وباین آهنگ و آرزو بود که او همینکه پا بخاك ایران نهاد بدلجویی از آزادیخواهان می کوشید و دلسوزیها بکشور ومردم ازخود مینمود ویك نتیجه که از آن رفتار او پدید آمد آزادی آقاسید جلیل اردبیلی و سلیمان میرزاودیگران بود که گفته‌ایم دراردیبهشت ماه شهربانی تهران آنانرا گرفته و در دودسته برای فرستادن به یزدروانه قم گردانیده و چون راه یزد در نتیجه آشوب نایب حسین کاشانی بسته ورشته آمد ورفت گسسته بود آنان این چند ماه را درقم می‌نشستند. سعد الدوله چون بخاك ایران رسید در گیلان در شهر انزلی ورشت گفتار هایی می‌راند ویکی هم چنین گفت: «برای چه آزادیخواهانرا گرفته اند و در بند نگه میدارند؟!..» این گفته اوچون بتهران‌رسید آن نتیجه را داد که کابینه بختیاری اردبیلی ویارانش را از قم بتهران آورد ودراینجا پس از آنکه چند شبی نگهداشت آزادشان گردانید.

باری سعدالدوله در نیمه های آبانماه (آخر های ذیقعده ۱۳۳۰) بتهران‌درآمد و برای خواستیکه میداشت بکوشش برخاست و اونه تنها سروزیری، نایب‌السلطنگی راهم برای خود میخواست وچنانکه خواهیم دید این‌یك گرفتاری دیگری برای‌ایران شد وپیش آمدهای ناپسندی پیش‌آمد.

یکی از گرفتاریهای دولت بی‌پولی او بود وبا آنکه بادو دولت پیمان نامه‌بسیار

ناپسند افتند ماه ۱۲۹۰ را درباره وام گرفتن بسته و بامید گشادگی دست بآن زورگوییهای بیرون از اندازه کردن گزارده بود باز ازتنگی دست وبی‌پولی‌بی‌اندازه در فشار میبود. رشته دارایی بدست بلژیکیان افتاده وآنان جز از دو سفارتخانه سخن نمی‌شنیدند وکمترین دلسوزی بایران که نان آنرا میخوردند ازخود نشان نمیدادند، وکار بجایی‌رسید که بختیاریان بمورنارد خزانه‌دارسخت گیریها کردند ودرخانه‌حاجی نجفقلیخان بد رفتاریها با وی نموده از پرده دری باز نایستادند. ولی از اینها چه سودی توانستی بود؟!.

چنانکه دیده ایم مجلس دوم یکی ازاندیشه هاییکه داشت پدیدآوردن دسته‌های نیرومند ژاندارم و ایمن گردانیدن راهها بود، و برای این کار سرکردگانی از سوید بایران خواست، وآنان هنگامی رسیدند که داستان بازگشت محمد علیمیرزا درمیان و مجلس و دولت گرفتار آن میبودند و پس ازآن داستان التیماتوم پیش‌آمد و بیکبار رشته ازهم گسیخته گردید، وآنکار چنانکه می‌بایست انجام نگرفت. راست است ژنرال یالمارسن ودیگرسرکردگان سویدی همچنان در ایران می‌بودند وبکارهایی نیز می کوشیدند ولی با سختی هایی که در میان بود نتیجه چندانکه می‌بایست بدست نمی‌آمد واین هنگام یکی‌ازگرفتاریهای دولت نا ایمنی راهها وفراوانی‌دزدان و راهزنان بود و چنانکه گفتیم در نتیجه آشوب نایب حسین‌کاشانی و پسرانش راه‌یزد بسته وآمد ورفت بریده شده بود وچون این نایب حسین یکی از سران بنام دزدان می‌باشد وسپس نیز ازآن نام خواهیم برد دراینجا داستانش را می‌آوریم:

این راهزن ازآغاز جوانی همدست برادرخود هاشم نام‌بدزدی وراهزنی‌پرداخته و چون هاشم گرفتار شده و از میان رفته او نیز گریخته و گمنام میزیسته و سپس هم بمیان فراسورانها درآمده وراهداری میکرده تا در آغاز مشروطه دوباره براهزنی می‌پردازد وبیاوری پسران خود و برخی همدستان دیگری بکاربرمیخیزد وچون در همان هنگام محمد علیمیرزا برای بدنام گردانیدن مشروطه ومجلس در همه جا دزدان و یغماگرانرا برمیانگیخت نایب حسین نیز فرصت یافته در اندك زمانی تفنگ و اسب و

دیگر افزارهای فراوان بدست میآورد ودویست سواره میاراید و بیباکانه پیرامونهای کاشان ویزد و طبس ونایین وجندق وبیابانك و آنسامانها را تا نزدیکی های قم وعراق میدان تاخت و تاز میگیرد ودستگاه بزرگی در میچیند و از پیش‌آمد جنگ درمیان محمد علیمیرزا و توده آزادی خواهان که سیزده ماه بیشتر در کار بود میدان یافته روز بروز به نیرو میافزاید و برمردم آن پیرامونها چیره گردیده یکسره فرمانروایی می کند. پس از برافتادن محمد علیمیرزا وبکارآمدن دولت نوین مردم بار ها بدادخواهی برخاستند وهربار دولت دسته‌ای ازبختیاریانرا برسر آنان فرستاد ولی در هیچ یکی کاری پیش نرفت‌ونایب حسین بجنگ‌نایستاده خود را بجای دوری کشید وهمینکه سپاه بازگردید اونیز بجای خویش بازگشت وستم وچیرگی بیشتر گردانید وکسانی را که بدخواه خود می‌شناخت کشت. چنین می گویند که کسانی از سران بختیاری هوادار اوبوده و افتادن اورا نمی‌خواسته اند واز اینرو درلشگرکشی هادلسوزی‌نشان نمیداده اند و هر بار پول هنگفتی ازدولت گرفته وکسانی را بکشتن داده و بیهوده آمده ومی‌رفته‌اند واین‌بود که با چیرگی‌دولت نوین‌آزادی ریشه دزدان کنده‌نگردید. در همان هنگام ها یکی از کسانیکه با دست نایب حسین کشته گردید حامدالملك مجاهد بنام تهران بود که چون بادسته‌ای برای گرفتن‌آنان رفته بود نایب‌حسین‌ناگاه گیرش گردانید وبکشت و بهمراهان اونیز دریغ نگفت.

پس از پیش‌آمد بازگشت محمد علی و داستان التماتوم نایب حسین بیکبار آسوده گردیده و بیباکانه بهرکاری برخاست ودر کاشان خانه ودستگاه پدید آوردوپول و دارایی فراوان اندوخت و برای خود و پسرانش لقب هایی از سردار اسلام و سردار جنگ وشجاع لشگر وسیف لشگر ومنصور لشگر گزاشت وهمچنین به‌پیرامونیان‌خود لقبهایی‌داد. یك کلمه باید گفت: دستگاه فرمانروایی درچید.

پس ازبسته شدن مجلس دولت دوباره‌برسر آنان لشگر نفرستاد وبیك‌کارشگفت دیگری برخاست و آن اینکه برای دلجویی فرمان حکمرانی کاشان وراهداری آن سامانها را به نایب حسین و پسرانش فرستاد ونطنز راهم برآنها افزود ولقب‌های‌سردار وسالار بایشان داد و این رفتار بسیار نابجا نه تنها ازبیدادگری و گردن کشی آنان

نکاست بر بیباکی‌شان افزود و این بار آشکاره بنام حکمرانی هر ستمیکه توانستند دریغ ننمودند و کاشان و آن پیرامونها را که چاپیده بودند نطنز را هم بحال آنها انداختند، چون دل آسوده گردیده بودند در کاشان سرا های با شکوه بر پا کردند و این بار تنها به پول و افزار و کاچال بس نکرده دست بزمین و آسیا و دهه های مردم نیز انداختند.

در این گرفتاری ازیکسو نیز سالارالدوله همچنان دیوانگیها مینمود، زیرا چنانکه گفته‌ایم در جنگ کرمانشاه اوهمراه یارمحمد خان می‌بود وهمینکه آگاهی از مرگ اویافت گریخته جان بدر برد و پس ازچند روزی اورا میانه همدان وقزوین دیدند وسپس ناگهان‌درنزدیکی تهران‌نمودار شد واین‌آگاهی آشوبی بتهران‌انداخت زیرا بسیاری گفتند دموکراتها که با دولت دشمنند اورا بپایتخت خوانده اند و خود نیز با وی همدستی خواهند نمود و گرنه چگونه شود که یك گریخته‌ای با پای خود تا نزدیکی پایتخت آید؟! از اینرو ترس در مردم پدید آمد. ولی این سخن ها پاك دروغ بود ودموکراتها هیچ آگاهی از سالارالدوله وکارهای او نمیداشتند. بهر حال از شهر یکدسته قزاقی برسر او فرستادند واینان اورانیافتند ودوسه روزدیگر آگاهی رسید که از راه شهر ستانك روانه نور و کجور گردیده و بمازندران پناهنده شده وباز آگاهیها رسید که در فیروز کوه وسمنان و دامغان او را دیده اند. پس از دیری باز آگاهیها از خواجه نفس و استرابادآمد، ودر این هنگام بود که روسیان بدستاویز میانجیگری بدولت پیشنهاد کردند که از گناه او چشم پوشیده و ماهانه ای برایش بگردن گرفته و او را به بیرون رفتن از ایران خرسند گردانند، ودولت ناگزیرشده آن پیشنهاد را پذیرفت و از کونسول روس در استراباد خواهش کرد که باسالارالدوله گفتگو کند و این شگفت که او این پیشنهاد را نپذیرفت وبازبتکان آمد وپس‌ازچند روزی باز آگاهی ازو ازنردین وسبزوار رسید.

دیوانه گریز پا نه‌آن میکرد که در جایی بجنگ ایستد ومردانه کار را یکسره کند ونه اینکه ازایران بیرون رفته خود را و دیگران را آسوده گرداند. بدینسان آواره میگردید وهرچند روز ازجای دیگری سردر میآورد و در این سرگردانیها از

کشتن و تاختن نیزخودداری نمی‌نمود وشومی کم نمیکرد.

این بود فهرستی از گرفتاریهای دولت. دراین میان یك پیش آمد نیك بیرون رفتن سپاه عثمانی از آبادیهای مرزی ایران بود. چنانکه گفته ایم از سال نخست مشروطه کشاکش مرزی میانه ایران باآندولت بمیان آمده و عثمانیان سپاه آورده و بخشی از خاك ایرانرا بدست گرفته بودند و درمیانه برخی خونریزیها نیز رو داده بود و از آنهنگام کشاکش در میانه پایدار بوده و از گفتگو ها و فرستادن کمسیون مرزی نتیجه بدست نیامده بود. دراین زمان عثمانیان گرفتاریهایی پیدا کردند، زیرا در طرابلس با ایتالیا جنگ میکردند وسپس نیز با دولتهای کوچك بالکان که‌دیگران بپا انگیخته بودند جنگ آغازید و این بود با ایران ازدرخوشرویی آمدند وبانهشی کشاکش راپایان رسانیده وسپاهیان خود را باز گردانیدند. این آگاهی درتهران و آذربایجان مایه شادی گردید. ما چون از چگونگی پیش آمد بیش از این آگاهی نمیداریم وخود باتاریخ مشروطه چندان پیوستگی نداشته باین کوتاهی یاد کرده ازآن در می گذریم.

گفتار دوم

پیش آمد های آذربایجان

اما آذربایجان چنانکه گفته‌ایم محمدولیخان سپهدار از تهران برای فرمانفرمایی فرستاده شد واوپس ازدرنگهایی که خواه وناخواه در راه کرد در آخر های مرداد ماه بتبریز رسید و چون روسیان عالی قاپو را برای او تهی نکردند محمد ولیخان ناچاردر باغمیشه در خانه های کلانتر نشست . صمد خان همچنان در باغ امیر می نشست و روسیان نه تنها برفتن او بقفقاز یا بمراغه که گفتگو شده بود خرسندی نداده و در تبریز نگاهش داشتند ازمحمد ولیخان خواستند که او را به پیشکاری آذربایجان بر - گزیند و رشته کارها را همچنان در دست او گزارد وسپهدار ناچار شده پذیرفت . نیز خواستند حکمرانانی که صمد خان بشهر های آذربایجان فرستاده و کسان دیگری که بکار گمارده بود در کار خود باز مانند . سپهدار ناگزیر شده این را هم پذیرفت . نیز خواستند نقیخان رشیدالملك را رییس لشگرهای آذربایجان گرداند و این را هم پذیرفت . باید این نقیخان را نیك شناخت ، همانست که در عالی قاپو در بند بود و روسیان اورا کشیدندو بردند. میتوان گفت که در بیشتر کارها آموزگار صمدخان او بوده. این زمان در آذربایجان پس ازمیلر و ودنسکی رشته کار ها در دست صمد خان و این نقیخان بود . یکی هم اقبال السلطنه ماکویی که خود با روسیان پیوستگی هایی می داشت .

بدینسان روسیان هرچه میخواستند سپهدار می پذیرفت . با اینهمه ارج یك فرمانروا باو نمیگزاردند و میلرو ودنسکی بهرکاری دست می‌یازیدند وسختگیری بر سپهدار را تاآنجا رسانیدند که ترجمان کونسولخانه را بباغمیشه بنزد او فرستادند و

پیام دادند که کسانیکه نزد شما می‌آیند چون سپاهیان روسی بآنان بدگمانند باید آمد ورفت نکنند .

روزنامه فکر که گفتیم یك ارمنی بنام الکساندر دیروارتانیانس آنرا بر پا کرده بود صمدخان ماهانه هفتاد تومان بلو یاری میکرد و این زمان الکساندر خود را کنار کشیده ویك میرزا حسن نامی آنرا مینوشت، وشنیدنیست که روزنامه ای بآن آلودگی، روزنامه‌ای که ستایشگر صمدخان خونخوار و هوادار چیرگی بیگانگان بر ایران می‌بود ، گفتار درباره « فنون مملکت داری » می‌نوشت ، و این نمونه‌ایست که در این توده چگونه سخن مفت گردیده و ناکسان ونادانانی آلودگیها ونادانیهای خود را بروی نیاورده با نیکان ودانشمندان بهمسری برمیخیزند وسخنانی‌را که‌از آنان فراگرفته اند طوطی وار بازمیگویند .

بدینسان روزها میگذشت وچنانکه گفته‌ایم پس از درآمدن محمد ولیخان صمد خان دست از آدمکشیها کشیده و باری از این باره آسودگی و خشنودی در میان می‌بود . اگر داستان حاجی حسینخان مارالانی و کریمخان رشیدالدوله را کنار بگزاریم باید از این باره از سپهدار خرسندی نماییم .

سپهدار با آنکه از فرنفرمایی جز نام آنرا نمیداشت از همان نام نیزسودهایی برمیخاست و گاهی نیز بکار مردم میخورد . یکی از پیش آمد های این زمان بیرون آمدن کربلایی حسین آقا فشنگچی وهمراهان او از شهبندریست . چنانکه گفته‌ایم پس از چیرگی روسیان یکدسته آزادیخواهان بشهبندری عثمانی پناهیدند وشهبندری بنگهداری آنان پرداخت ، روسیان از آن خشمناك شده وصمد خانرا برآن‌واداشتند که تفنگچیانی درنزدیکی های شهبندری‌بگمارد که‌اگر کسی از پناهندگان بیرون آمد فرصت نداده بگیرند . صمد خان این کار را کرد و عثمانیان از آن رنجیده‌بگله برخاستند و میانه استانبول و پترسبورغ و تهران تلگرافهایی آمد ورفت کرد .روسیان بشیوه خود دروغی ساخته گفتند مجاهدان که درشهبندر خانه‌اند با تفنگ بیرون‌آمده در کوچه ها میگردند وبرآنند که در شهر آشوبی برپا کنند و برای جلو گیری از آنست که صمد خان درآن نزدیکیها نگهبان میگمارد . این گفتگوها پیش‌میرفت و

در این میان برخی از پناهندگان برای خود راه پیدا کرده بیرون رفتند و نماند جز آقای فشنگچی با برادرش، ورفاییل نامی از ارمنیان با برادرش، وبارون استپانیان. از اینان فشنگچی رامیدانیم که باروسیان جنگ کرده واز آنان کشته ویك گناهکار بنام می‌بود. استپانیان نیز از آغاز جنبش مشروطه به آزادیخواهان پیوسته و چون کارش پیکره برداری بود درچند سال روزگار جنگ وشورش تبریز پیاپی از دسته های مجاهدان وسردستگان آنان و از نمایشها و ازسنگر ها واز خانه ها وبازارهای‌تاراج دیده وویران شده واز جنگها وکشتار ها پیکره ها برداشته و آنهـا را چاپ کرده و بدستها داده وبدینسان یك نیکی گرانبهایی را برای تاریخ مشروطه انجام داده بود، و خود دلبستگی بسیار بآزادی میداشت. اما رفائیل را نمیشناسیم.

سپهدار از روزیکه به تبریز رسید آقای شریف الدوله (*) کارگزار که همراه او آمده بود درباره این پناهندگان با صمدخان وسپهدار و شهبندر گفتگو میداشت ودر نتیجه چنین نهاده شد که سپهدار بنام‌فرمانفرمایی آذربایجان زینهار نامه‌بنام‌آن پنج تن بنویسد وآنان از شهبندری بیرون‌آمده از راه ساوجبلاغ وکردستان بخاك عثمانی روند. درمیان این گفتگوها استپانیان گریخته خود بیرون رفت (**) برای بازمانده زینهارنامه نوشتند وآنان‌ازشهبندری بیرون آمده تاساوجبلاغ وبوکان رفتند. ولی ازآنجا راه را برگردانیده‌آهنگ زنجان کردند که روانه‌تهران شوند، ازاینسوی کونسول روس از بیرون آمدن آنان آگاهی یافته وناخرسندی نمود، واین بودصمد خان بزنجان که برادرش سردار مؤید حکمران آنجا بود تلگراف فرستاده دستور داد که آنانرا چون رسیدند بند کرده نگزارد بجای دیگر روند. سردار مؤید آندستور را بکار بسته آقای فشنگچی وهمراهانش را که رسیده بودند نگهداشت وچگونگی را بتبریز آگاهی داد. از آنسوی در تبریز شهبندری وکارگزاری نیزآگاه شدند وآنان بر سپهدار وصمد خان سخت گیری کردند ونتیجه گفتگو ها این شد که صمد خان‌از

(*) آقای علی محمد بنی آدم که اکنون در تهران گوشه گیرند.

(**) بیشتری از پیکره هاکه ما در این تاریخ می‌آوریم یادگار آنمرد است، وچنانکه دانسته‌ایم او را پس از دیری در خاك عثمانی کشته اند.

آوردن آنان به تبریز چشم‌پوشیده ودوباره دستور به‌برادرش فرستاد که رهاشان گرداند وبدینسان آنان رها شده روانه تهران گردیدند.

این درماه آذر بود. در بیست وهشتم این ماه روسیان‌جشن نامگزاری‌امپراتور راگرفتند. بدینسان که پیش از نیمروز در سربازخانه با بودن همه سران اداره هـا نمایش جنگی دادند وشب را نیز در باغ شمال جشن ومیهمانی برپا کردند که سران اداره‌ها را هم خواندند، باآنکه این هنگام محرم۱۳۳۱ فرا رسیده وهمانروز تاسوعا بشمار می رفت و تبریزیان بشیوه همه سالـه بکار ها و نمایش هـای سوگوارانه پرداخته بودند.

در دیماه بار دیگر تکان ننگینی در تبریز نمودار گـردید. تکانی کـه آنرا نیرنگسازی روسیان، وخود خواهیهای سپهدار و سعدالدوله، و پوچ مغزی ملایـان تبریز پدید آورد، تکانی که سرچشمه آن پترسبورغ و تهران میبود و آلودگی و بد-نامیش بهره تبریز گردید. چگونگی آنست که چون سعدالدوله درتهران‌به‌برانداختن کابینه بختیاری می کوشید که خود کابینه دیگری پدید آورد وبلکه باآرزوی‌بالاتری برخاسته وجایگاه ناصرالملك را برای خود میخواست، ودراین باره ها درنهان‌روسیان باوی همراز میبودند، زیرا بختیاریان وناصرالملك راهواخواه انگلیس شناخته‌وآنان نیز افتادن اینها رامیخواستند وبرای همین کار بود کـه سعدالدوله را بتهران آورده بودند. از اینسوی سپهدار نیز از ناصرالملك رنجیده وازبختیاریان دل پردردمیداشت و خود همدرد سعدالدوله بود و از اینرو با سعد الدوله نامه بهم نوشته و سخن یکی کرده بودند و سپهدار آن دژرفتاریها و نا پاسداریها که در آنچند ماه از روسیان‌دیده بود همه را فراموش کرده همیخواست با همدستی آنان کینه ازبختیاریان وناصرالملك جوید، در نتیجه اینها بود که در نیمه های دیماه در تبریز حاجی میرزا حسن مجتهد و امام جمعه و دیگر ملایان پیش افتادند و بازار ها را بندانیدند و مردم را بمسجد و تلگرافخانه کشانیدند و بعنوان اینکه ناصرالملك و کابینه حاجی نجفقلیخان را نمی-خواهیم بتهران و لندن و پترسبورغ به تلگراف فرستادن پرداختند و چون سپهدار و صمد خان و روسیان همگی با آنان همراز میبودند دل‌آسوده هیاهو و غوغا راهرچه

بزرگتر گردانیدند و بر تلگرافخانه کسانی گمارده و از فرستاده شدن تلگراف های رمزی جلوگرفتند و اداره ها را ناگزیر از بسته شدن کردند، و چون شریف‌الدوله ایستادگی از خود نموده و کارگزاری را نبست از وی رنجیده و آهنگ سختگیری و آزار کردند و چون نامه‌ای که بوی نوشته‌اند نسخه‌اش در دست ماست برای نمونه در اینجا آنرا می‌آوریم :

«کارگذاری مهام خارجه کل مملکت آذربایجان ـ در این چند روز که عموم‌طبقات اهالی این شهر ورؤسای دوایردرتلگرافخانه اجتماع داشته و دارند و دوایررسمی نیز به تعطیل قائل شده ولی جنابعالی بعلاوه اینکه کارگذاری راتعطیل ننموده هیچگونه مساعدت و همراهی هم باهیئت جامعه اهالی مقاصد آذربایجانی نفرمودید. چون از امروز که ۲۷محرم است آذربایجانیها هیئت حاضره دولت رابمرکزیت‌و رسمیت نشناخته و در امور مملکتی مداخله نخواهند داد لهذا اخطار میشود که جنابعالی هم از امروز نباید دخالت در امور کارگزاری مهام خارجه داشته‌باشید. عموم حاضرین تلگرافخانه . مهر حاجی میرزا حسن مجتهد ومهرامام‌جمعه ومهر های دیگران .»

از باریك بینی دراین نوشته و پاره جمله های‌آن پیداست که خواست‌روسیان تنها بر انداختن کابینه بختیاری وسروزیر کردن سعدالدوله نبوده واندیشه های‌بسیار شوم دیگری را دنبال نموده و چنین میخواسته اند که با دست خود مردم آذربایجان آنرا پیش برند ، وشما پوچ مغزی ملایانرا بینید که خواست‌آنانرا نمی فهمیدند و یا اگر می فهمیدند پست نهادانه همراهی با آن‌نشان میدادند. کسانیکه خودرا«جانشین امام» وسررشته دار کارهای جهان دانسته و بمشروطه‌ومجلس شوری گردن ننهاده‌بودند بدینسان پوچ مغزانه افزار دست بیگانگان میشدند ، اینست نتیجه شوم خودخواهی.

این نامه را نزد سپهدار بدست کارگزار دادند و سپهدار بیکبار خود را بر کنار گرفت. کارگزاری بسته شد وکارگزار تلگراف بوزارت خارجه فرستاده کناره جویی خواست ولی از تهران خواهش او را نپذیرفتند و علاءِ السلطنه وزیر خارجه که همانروز ها گفتگو ازسر وزیری او میرفت چگونگی را با سفارت روس گفتگو کرد و از سفارت تلگراف بکونسول تبریز کرده و دستور دادند که به پشتیبانی و نگهداری کارگزاری

کوشد . این بود کونسول نامه بکارگزاری نوشت وچنین آگاهی داد که اگر کسانی بگزند وآزار برخیزندوکار بسختی رسد جنرال کونسول‌سپاهیانی فرستاده‌بجلوگیری خواهد کوشید و بعنوان آنکه کار های بستگان روس در زمین نماند خواهش باز-

۵۴ ـ صمد خان

کردن اداره را کرد و این بودکارگزاری پس از آنکه سه روز بسته بود باز شده بکار پرداخت . ولی فردای آنروزاز کونسول نامه دیگری رسید که درآن بکارگزار چنین

می گفت : باید نگهداری شما را سپاهیان ایران و فرمانفرمای آذربایجان بکنند . سپاهیان روس هنگامی توانند شما را نگهدارند که بجنرال کنسولگری آمده پناهنده شوید . بدینسان ازنوید پشتیبانی‌ونگهداری پیشین شانه‌تهی می کرد . همینکه‌داستان این نامه پراکنده شد و آشوبیان آنرا دانستند در زمان دسته‌ای را برسرکار گزاری فرستادند که بآنجا ریخته هایهوی آغاز کردند و کارگزار را ناگزیر کردند که باز اداره را بسته دست از کار بکشد وخود نیزاز تبریز بیرون رودوسخت گیری وبدنهادی بی اندازه کردند . کارگزاری دوباره ازکار افتاد و آقای شریف الدوله دو روزه مهلت گرفت که از تبریز بیرون رود . در همهٔ این کارها دست روسیان در میان بود و بودن شریف الدوله را که گردن به نیرنگهای آنان نمیگزاشت درآذربایجان دوست نمی‌داشتند و بدینسان بیرون کردن اورا میخواستند . در این جست و خیز ها از کسانی که پا در میان میداشت ومردم بیسر وپا را برسر کارگزاری می‌آورد فخر المعالی پسر صدر المعالی بود که چون پدرش درمسجد و تلگرافخانه ازسر جنبانان می‌بود پسرش نیز در بیرون باین کارها برمیخاست و این همانست که سپس با گلوله آزادیخواهان کشته گردید چنانکه ما آنرا خواهیم آورد .

در اینهنگام در تهران کابینه کهن در افتادن و کابینه نوین در پدید آمدن بود. ازتلاشهای سعدالدولهٔ نتیجه برای اونشد وعلاءالسلطنه سروزیر شده وخوداو به‌سپهدار چنین تلگراف کرد :

«کابینه جدید از آقایان معظم شاهزاده عین الدوله وزیر داخله ؛ آقای مستوفی الممالك وزیر جنگ ، آقای وثوق‌الدوله وزیر خارجه ، آقای قوام‌السلطنه وزیرمالیه، آقای مشیرالدوله وزیرعلوم، آقای مؤتمن‌الملك وزیر تجارت ، آقای ممتازالدوله وزیر عدلیه ، آقای مستشار الدوله وزیر پست و تلگراف ، ریاست وزراء با این بنده بدون پرت فوی تشکیل ...»

آشوب تبریز و آن هیاهوی ملایان و کهنه پرستان بیش‌از این نتیجه‌نداد که کسی از بختیاریان در این کابینه نباشد . در تهران بهیاهوی اینان ارج بیشتر گزارده می پنداشتند راستی را انبوه مردم با ملایان هم آوازند و می ترسیدند که چنانکه در

تلگرافها بیم داده میشد ترانه جداسری آذربایجان آغاز و یا کار بخواستن محمد-علیمیرزا کشد و اینست بسیار بیمناك می‌ایستادند ، و از ترس آنجا بود که‌بختیاریان بیکبار پا ازمیان کشیدند . ولی راستی اینست که در آن هیاهو جز دسته ملایان و کهنه پرستان پا درمیان نمیداشتند و دیگران اگرهم بازار ها را بسته و در مسجد و تلگرافخانه گرد می‌آمدند ازروی ناچاری می‌بود ، وملایان و کهنه پرستان نیز کسانی نبودند که برسر یك چیزی ایستادگی توانند و با یکدیگر همدل و همزبان باشند . اگر راستی را بخواهیم روسیان همه اینها را افزار کار خود گرفته همچون عروسك می‌رقصانیدند و چون در تهران در برگزیده شدن وزیران خواست خود را پیش بردند و داستان به پایان رسید باینان نیز روی سرد نشان دادند و بحال خودشان گزاردند که چندی هم هیاهویی در آورند و اینست درباره کارگزار خانه هم پس ازچندروزی دوباره بنگهداری از آن برخاستند و سپهدار را واداشتند که یکدسته قزاق ایرانی برای نگهداری آنجا از سرقزاق خواست و بدینسان باردیگر کارگزاری باز شد واز روزشنبه بیست وهشتم دی ماه (دهم صفر ۱۳۳۱) بکار پرداخت .

اما ملایان و همدستانشان تا دوهفته دیگر باز در کار خود می بودند تا کم کم بازارشان سرد گردیده وسر انجام بی آنکه شرمی کنند وسر پایین اندازند پراکنده شدند ومردم آزاد گردیده بازار ها را باز کردند . سپهدار نیز در تبریز نمانده و بنام آنکه دچار دردسینه شده وباید بدرمان و چاره کوشد خواستار رفتن باروپا گردیده و از دولت پرك خواست و روز نوزدهم بهمن از تبریز به‌آهنگ جلفا روانه گردید که از آن راه باروپا رود .

چنانکه گفتیم فرمانفرمایی او جز نام نبود ولی آن نام نیزسودی داشت ، و این زمان که از آذربایجان بیرون میرفت برای آنکه آن نام ازمیان‌نرود بصمد خان عنوان جانشینی خودش را داد و بدینسان صمد خان بادولت ستگی پیدا کرد وخودبا ناتوانی دولت وبا آن پا فشاری روسیان در باره نگهداشتن وی در آذربایجان چاره‌جز این نبود که کردند . در این باره هم آقای شریف‌الدوله کوششهایی بکار میبرد و برام گردانیدن صمد خان و گرایانیدن وی بسوی دولت ایران می‌تلاشید . میتوان گفت:

صمد خان نیز این زمان اندکی بخودآمده واین میدید که‌کار بآن‌آسانی که پنداشته بود نیست و امید هایی که وی به پشتیبانی روسیان بسته بوده همگی شدنی نیست و این بود که پندهای‌شریف‌الدوله‌راپذیرفت ودل‌تیره‌اش‌تکانی خورد.ازتهران‌فرمانفرمایی آذربایجانرا بنام محمد حسن میرزا گردانیده و صمد خانرا پیشکار نامیدند و بهمین عنوان در تبریز کارگزاری صمد خان را بکونسولگریها شناسانید . این کاربس‌ازنیمه اسفند بود ، وچون دو هفته گذشت و نوروزسال ۱۲۹۲ فرا رسید صمد خان بشیوه فرمانفرمایان و حکمرانان تلگراف شاد باش بنام احمد شاه بتهران‌فرستاد وبدینسان در گردنگزاری وفرمانبرداری کوبید . از تهران گرمرویی نشان دادند وبتلگراف او هم خود شاه وهم برادرش محمد حسن میرزا وهم عین‌الدوله‌وزیر درونی پاسخ دادند و نیز نویدفرستادن یك‌شمشیر گوهر نشانده (مرصع) بوی دادند. صمد خان‌این‌تلگراف را بچاپ رسانیده همچون آگهی در شهر پراکنده گردانید. نیزنسخه های آنرا بهمه اداره ها فرستاد . نیز روزنامه توفیق که این زمان بجای فکر بیرون می‌آمد در شماره ۱۲ خود تلگرافی را که صمد خان در باره (مستمریات) بعین‌الدوله فرستاده و پاسخی را که او داده بود در میان ستونهای خود بچاپ رسانید وشادی ازآن نشان داد . اینها می‌رسانید که صمد خان رام گردیده ورو بسوی تهران بر گردانیده و این چیزی بود که مایه شادی مردم می گردید که ازپشت سر آن به نیکیهایی امید می‌بستند .صمد خان بداستان شمشیر ارج می گزاشت وچون از سالیان دیرین خلعت پوشان در باغ «صاحبدیوان» (دربیرون تبریز نزدیك بسرراه تهران) روی دادی وآن‌باغ درشورشهای سال ۱۲۸۷ ویران گردیده بود صمد خان دستود داد آنرا باز بسازند واز هر باره به بسیج یك جشن و پیشواز با شکوهی پرداخت و چون اردبیلی را در این باره یادداشت شیرینی است آنرا بدانسان که نوشته خوداوست دراینجا می‌آوریم :

« بعد از نشر اعلان وتوزیع روزنامهٔ مزبور ازطرف آقای شجاع الدوله حکم بتعمیر عمارت خلعت پوشان که ازمرور زمان قریب بانهدام و مشرف بویرانی گردیده بود صادرشد، بنایان‌چابك دست وسبك‌پای ونقاشان چیره دست وهنرور مشغول به‌تعمیر ومرمت کاری شدند، دردور وبر عمارت مزبور از هرطرف خیام بااحتشام وسراپرده‌های

مجلل برافراشتند، خود حضرت حکمران کل من باب بازدید وسر کشی یکدفعه‌هم سوار شده تشریف فرمای خلعت پوشان گردیدند از برای روز استقبال خود و حامل شمشیر مرصع مزبور تشریفات قراردادند، بکدخدا های محلات شهر حکم صادر شد که در روز خلعت پوشان هر کدام بیرق خود را در راسته خیابان نصب کرده خود کدخدا با تمام من‌تبع‌خودزیر بیرق قرار گرفته رعیت خود راازدست راست ودست‌چپ جاده برصف بدارد وهر کدام از کدخدا ها علی مراتبهم و استعداد محلاتهم پول‌جمع کرده وسه رأس گوسفند قربانی خریده هنگام عبور حضرت اشرف قربانی در زیر پای مبارکش ذبح نمایند . چونکه از ده سال باین‌طرف این گونه خلعت پوشانی‌هامنسوخ گشته وحرکات وحشیانهٔ فراشان ویوزباشیان با آن لباسهای کذایی و کلاههای گنده و کلفت (نظیر دلو چوبین که باآن آب ازچاه درمیاورند) وبا آن سرداریهای«بوزمه» دار که بکمرش هزار چین میزنند وشلوار های گشاد و فراخ لیفه که از پارچه قره ـ مندوله دریای و با گیوه های طهرانی هر کدام چوبی بدست گرفته اول در سر دسته میرغضب با لباس سرخ دربر و خنجر خونین بزرگ در کمر و کفش های یمنی قیطان‌و گلفه دار درپای پوشیده چوبی بلند و دراز از ترکه های درخت سنجد دردست گرفته در اول صف براه افتاده با صدای کریه ودرشت فریاد میکند : « بیا ، برید (*)»سایر فراشان دفعتاً واحده صدابصدا داده میگویند: «برید: گیدایرلی دوریربه‌یر، کی‌عبانون قوللارین ، جلو گید» چون از چند سال باینطرف اینگونه حرکات را اهالی تبریز ندیده بودند لهذا طالب بودند که یکدفعه ... «آمدن بادخاموش شدن چراغ »ازتاریخ صدور دستخط تلگرافی ... الی یومنا هذا روز ها وهفته ها وماههامیگذرد نه‌ازشمشیر مزبور اثری ونه ازحامل آن خبری است با آن گرمیت که دربباریان ایالت کبری مشغول صحبت واقدامات هنگام ورود شمشیر مزبور بودند بالمره دهان خودرا بسته‌اند کانه که هیچ اینگونه وقوعات اتفاق نیفتاده است ».

تا اینجاست یادداشت اردبیلی . آنچه راکه این درباره چگونگی خلعت‌پوشان (یا بگفته تبریزیان خلعت گشان) وپیشواز در زمان خودکامگی نوشته همه‌راست‌است

(*) برید بجای «بروید» است .

و هنوز زنده اند هزاران کسانیکه آنرویه های زشت را دیده اند و بیاد میدارند . چنانکه این مینویسد بسیج جشن و پیشواز که صمد خان میدید تا انجام ماند و از رسیدن شمشیر نشانی پدید نگشت و این دانسته نشد که از تهران شمشیر رانفرستادند ویا از آنجا فرستادند و در تبریز صمد خان رسیدن آنرا پنهان داشت (*) . آنچه دانسته شد این بود که روسیان از گراییدن صمد خان بتهران وداستان تلگراف دربار بسیار رنجیدند. بویژه‌ازاینکه صمد خان آن تلگراف راچاپ کرده ودرشهرپراکنده نموده و آن مایه امیدی برای مردم گردیده بود . بر صمد خان سخت گرفتند وچون دانستند این کارها درسایه کوشش شریف‌الدوله بوده‌ازوبیشتر رنجیدند ودشمنی‌نمودند و صمد خان چون پس از آن سیاهکاریها که کرده بود نتوانستی بیکبار دست از دامن روسیان بردارد ناگزیر از در پوزیدن درآمده وهمانا در نتیجه اینها بوده که داستان شمشیر بدانسان پایان یافته است .

در همانروز ها روسیان حاجی میرزا مسعود پسر بزرگ حاجی میرزا حسن مجتهد را بداوری بستگان خود (قاضی روس) بر گزیدند ، و این با آنکه‌کار کوچکی بود وحاجی میرزا مسعود که بخود میبالید و گردن می کشید خود نگهداری دفتر زناشویی وزایش ومرگ یکمشت بستگان روس را باو سپرده بودند ، هرچه بود می ـ رسانید که روسیان درپی دلجویی از کارکنان خود میباشند ونیز بدست زدن بکار های آذربایجان پرداخته‌اند .

باز همان روزها یك داستان زشت تر دیگری پیش آمد وآن اینکه روز بیست ویکم فیورال(۱۴اسفند ۱۲۹۱)روز پیدایش‌خاندان رومانوف ویکی ازجشنهای‌روسیان میبود وچون این‌زمان سیصد سال ازآغازفرمانروایی آن‌خاندان میگذشت درروسستان جشن بزرگی خواستندی گرفت . در آذربایجان نیز مردم را بهمبازی درآن‌واداشتند. در تبریز بادستور صمد خان بازار ها راآراستند وچراغان کردند وروسیان درعالی‌قاپو میهمانی داده وصمد خان و دیگران را بآنجا خواندند و پیداست که بی‌زگان درآنجا

(*) بهنگام نوشتن این نکته آقای بنی‌آدم را دیدم ودر باره رسیدن ونرسیدن شمشیر پرسیدم ایشان هم بیش از آنچه ما نوشته‌ایم آگهی نمیدارند •

چه کردند وچه گفتند . روزنامه توفیق که زبان صمد خان‌بود در گفتگو ازاین جشن وشادی دوستون خود را سیاه گردانیده وسخنانی نوشته که هر تکه اش بتنهایی بهای خون نویسنده اش بوده ، و ما تکه‌ای را برای نمونه می‌آوریم . زیر عنوان «جشن‌و عید بزرگ» مینویسد :

« نظر بر حصول رفاهیت برای اهالی آذربایجان که بواسطه مراحم و اقدامات‌خیرخواهانه‌کارگذاران دولت‌بهیه‌روس در اینمدت‌یکسال اتفاق افتاده عموم‌اهالی‌تبریز با یك‌جشن‌فوق‌العاده وسرورلانهایه در بیست‌وهفتم ربیع‌الاول‌که روز تـأسیس امپراطوری سال سیصدم آن دولت محترمه است با بیدقهای مختلفه اغلب دکاکین وبازارهارامزین ساخته‌وبایکدیگر تبریکات وتهنیت‌ها اظهار مینمودند البته این مسرات و اشواق اهالی که‌با یك حالت محبت‌آمیز ظاهر می‌گشت بس موجب ازدیاد مرحمت ملوکانه اعلیحضرت امپراطوری‌گردیده برای استدامت ظل‌عطوفت‌ورأفت‌حضرتش مسبب ثانوی خواهد گردید اینك اداره جریده (توفیق) نظر برآنکه خودرا مرآت سر تا پانمای ملت می‌داند از جانب عموم اهالی تبریکات و تشکرات زایدالوصف اظهار داشته سپس تهنیت‌های خاصه‌خویش‌راذیلا عرض و اظهار میدارد ...»

این نمونه‌ای از پستی آن روزنامه است و هنوز سخنان ننگین‌تراز این‌نوشته. این نامه را «میرزا حسین خان‌معاون دیوان» نامی می‌نوشت ، و آن‌نیزهمچون«فکر» پستیهای خود را برو نیاورده «نشریح اشکال‌حکومت» می کرد و گفتار درسیاست می‌ـ نوشت ، وسربسر روزنامه‌های تهران گزارده و ایمنی آذربایجان و نا ایمنی دیگر گوشه های ایران را برخ آنها میکشید و همیشه بهانه ها جسته از امپراطور روس و از کونسول تبریز ستایشها می‌سرود ، واز دولت ایران بد مینوشت ، وبا آنکه ازتهران بصمد خان فشار آوردند وبستن آنرا خواستند و او فرمانبرداری نشان داد و زمانی آنرا بست باز بار دیگر بیرون آمد و بکار خود پرداخت . نزدیك بدوسال که برپا بود رسوایی از اندازه گذرانید . کار بجایی رسید که در شماره ۳۴ سال دوم پیکرهٔ شوم صمد خانرا چاپ کرده او را «حافظ دین وآیین اسلام ونادر زمان و ناپلئون ایران و نجات دهندهٔ پنج ملیون نفوس مظلوم آذربایجان» خواند. نامه‌ای باین روسیاهی کمتر توان یافت .

روزنامه های تهران که بآذربایجان میرسیدچون گاهی سخن از آذربایجان می راندند و بآذربایجانیها امید میدادند صمد خان از آنها جلوگیری کرد وآگهی در شهر پراکنده گردانید که کسی آنها را نپذیرد وندارد ونخواند . بااینهمه کسانی ازآزادیخواهان نهانی با روزنامهای تهران ودیگر جاها نامه نویسی میکردند وسیاه‌کاریهای صمد خانرا مینوشتند .

در آخر های خرداد ماه داستان گرفتاری آقا میرزا حسین واعظ پیش آمد ، اینمرد چنانکه نوشته‌ایم‌یکی ازپیشگامان آزادیخواهی ویکی ازواعظان بنام‌مشروطه بشمار میرفت ، زیرا در شهریور ۱۲۸۵ (رجب ۱۳۲٤) کـه یکدسته از تبریـز به کونسولخانه انگلیس رفته و بنیاد شورش را گزاردند میرزا حسین درمیان ایشان بود و ده روز که مردم در کونسولخانه بودند و کسانی در برابر آنان ایستاده و گفتار می‌راندند ومعنی مشروطه و آزادی را باز می نمودند یکی ازآنکسان همین بودوسپس چون مظفرالدینشاه مشروطه را داد و از شهر ها نمایندگان برای دارالشوری‌فرستاده میشد و در تبریز شور و تکان روز بروز فزونتر میگردید وچنان نهادند که چندمسجد بزرگ را درمیان شهر برگزینند وروزهای‌آدینه مردم در آنها گردآیند ودر هر یکی واعظی بالای منبر رود و بمردم سخن گوید چند تن را کـه برای اینکار برگزیدند بنامان آنان یکی شادروان شیخ سلیم و دیگری آقا میرزا جواد ناطق و دیگری آقا میرزاحسین بود . این درمسجدبزرگ‌میرزا مهدی بمنبرمیرفت ومردم‌در پای منبر این بیشترانبوه میشدند ومن نیك‌یاد میدارم که مسجد پر میشدی و در بیرون درنیز کسانی ایستادی ، وچون روزهایی بود که « مرکزغیبی » به‌پدید آوردن دسته مجاهدان می‌کوشید این واعظان هم بیشتر ازنفنگ گرفتن ومشق سربازی کردن و اینگونه‌چیزها سخن می‌راندند ، وتو گویی خداآواز گیرای‌میرزاحسین را برای‌پیشرفت‌کارمشروطه آفریده بود که بدانسان دلها را تکان میدادی .

کوتاه سخن درسالهای یکم و دوم مشروطه آقامیرزاحسین یکی ازپیشاهنگان بنام شمرده می‌شد ، ولی در سال سوم در آن جنگها و ایستادگیهای گـردانهٔ تبریز واعظان دیگری از شادروان حاج شیخ علی اصغر و آقا میرزا علی ویجویه و آقا میر

کریم پیش آمده و از میرزا حسین گرمی دیده نمیشد وپس ازآن نیز باآنکه‌نماینده انجمن ایالتی می‌بود جز سردی نشان نمیداد ، وچون در ۱۲۹۰ کشاکش التماتـوم پیش آمد وسپس با روسیان جنگ رخ داد آقا میرزا حسین بیکبار بر کنار می‌بود و چنانکه خودش باز گفته شبی که با روسیان جنگ رخ داد او درمیهمانی بوده که‌فردا از آنجا خود رابخانه می‌رساند وبیرون نمی‌آید تا هنگامی که روسیان چیره‌میگردند ومجاهدان از شهر بیرون می‌روند وروسیان بدستگیری این وآن می‌پردازند واوچون اینها را می‌شنود نهانی از خانه بیرون میرود ودر خانه یکی ازدوستانش پنهان میشود که زمان بس دیری در آنجا می‌ماند وبا همه جستجو کس پی بجایگاه او نمی برد و همگی می‌پندارند اونیز گریخته وازشهر بیرون‌رفته . اینست آقا میرزا حسین‌ایمن می گردد و باز بخانه خود باز گشته درنزد خانواده خود می‌زید ولی یك بیباکی پرده از روی کار او بر میدارد و ناگزیرش میگرداند که بیرون آید وبا پای خود نزدصمد خان شتابد .

چگونگی آنکه همسر او بارور می گردد و چون داستان نهان کـردنی نبوده مردم از آن‌آگاه میگردند و آقا میرزا حسین چنین می‌اندیشد که میانجی بنزدصمد خان فرستد و از او ایمنی گیرد وخود بیرون آید .

حاجی علی آقا کمپانی که صمد خان با خاندان ایشان آشنایی دیرین‌میداشت بمیانجیگری برخاست وصمد خان خواهش اورا پذیرفت و چنین نهاده شد کـه آقا میرزا حسین بیرون آید ونزد صمد خان برود ، ودر این میان آماده سفر گـردد که هرچه زود تر از آذربایجان بیرون رود . این نهش بکار رفت ولی پیش از آنکه میرزا حسین از تبریز بیرون رود روسیان از چگونگی آگاه شدند و بآزادی وی خرسندی ندادند و از صمد خان او را خواستند . صمد خان ناگـزیر شده او را بکونسولخانه فرستاد کـه چند روزی در آنجا نگاهداشتند و سپس گویـا روز هفتم تیر ماه بود کـه با یك دسته سالدات روانه خوی گردانیدند تا در آنجا در دادگاه بگناهش رسیدگی کنند .

این پیش آمد بر تبریزیان بویژه بآزادیخواهان بس سخت افتاد و دلسوزی بی

اندازه کردند و پس از داستان شیخ سلیم و دیگران کسی گمان رهایی در باره این نمی برد . کارگزار در باره او بکوشش برخاست و چگونگی را بوزارت خارجه آگاهی داد ، وزارت خارجه بسفیر ایران در پترسبورگ تلگراف کرده دستور داد که با دولت روس گفتگو کند ، سفیر بگفتگو پرداخت و از دولت روس چنین پاسخ دادند که دادگاه جنگی خوی بسته فرمانفرمایی قفقاز و در کار های خود آزاد است ، و با اینهمه کابینه دستور خواهد فرستاد که واعظ را از کشتن نگه دارند و بکیفر دیگر بس کنند ، و چنانکه از نتیجه‌اش پیداست این نوید خود را بکار بستند زیرا واعظ پس از آنکه چند ماهی در خوی در بند می زیست و روسیان باز پرسهایی ازو میکردند رهایش ساختند و او از همانجا روانه استانبول گردید و بدیگران پیوست . چنانکه خود او بارها با کسانی گفته هنگامیکه در خوی در بند بوده چون مرگ را در برابر خود میدیده و هیچگونه امیدی برهایی نمیداشته بهنگام بازپرس وداوری دیوانگی از خود نشان داده، و گویا چنین میداند که در نتیجه آن رها گردیده واز کوششهای کارگزاری و وزارتخارجه، واینکه روسیان کشتن اورا نمیخواستند آگاهی نمیدارد .

آقا میرزا حسین باآنکه در زندگانی بحالهایی افتاده و ما فراموش نکرده ایم که چون روسیان از آذربایجان رفتند و دوباره آزادی و آزادیخواهی در آنجا بر پا گردید و او نیز از استانبول باز گشت این بار دشمنی با مشروطه مینمود ودرمنبرها زبان از بدگویی باز نمیداشت و کنون نیز در تبریز رخت صوفیگری بخود پوشیده بااینهمه چون نیکیهای اودر آغاز مشروطه فراموش نشدنیست ما بدینسان سرگذشت اورا آوردیم .

بدینسان آذربایجان روز های سخت خود را می‌پیمود . پس از این پیش‌آمدها بود که روسیان بودن شریف الدوله رادرآذربایجان برنتافتند و سختگیری هایی برخاستند و چون در تهران نیز ازو بدگویی می کردند وزارت خارجه ناگزیر شد اورا بتهران باز گردانید .

گفتار سوم

کابینه علاءالسلطنه و کارهای آن

کنون بتهران باز میگردیم : چنانکه گفتیم درآخرهای دیماه (۱۲۹۱) کابینه حاجی نجفقلیخان افتاده و کابینه علاءالسلطنه، بی‌آنکه کسی از بختیاریان در آن باشد ، بروی کار آمد . این کابینه با دشواریهای کمتری روبرو نگردید و در گام نخست دو گرفتاری بزرگی را در برابر خود دید : یکی داستان امتیاز راه آهن جلفا و تبریز که گفتیم روسیان میخواستند و گفتگویش از پیش آغازیده بود ، دیگری داستان ناایمنی راههای جنوب و کشته شدن کاپتین اکفورد در شکار که انگلیسیان همان را عنوان کرده سختگیریها مینمودند و در پارلمان خود در این زمینه گفتگو بمیان میآوردند و یکی از نمایندگان پیشنهادمیکرد که برای سرکوب راهزنان دسته ای از هند فرستاده شود و دیگری پیشنهاد مینمود دسته ژاندارمی بسر کردگی انگلیسیان پدیدآورده شود و روزنامه تیمس دراین زمینه ها گفتار های پیاپی مینوشت شگفت آنکه لرد لامینگتون نماینده پارلمان وسرکمیته ایران که یکی ازهواداران ایران شناخته شده وچنانکه نوشته‌ایم مجلس دوم درنشست تاریخی خود در روز ۲٤ آبانماه ۱۲۸۸ در میان ارجشناسی ازبنیادگزاران آزادی ایران ازو واز همدستان او مستر لنچ و پرفسور براون ارجشناسی نمود پس ازپیش‌آمد التماتوم اوبایران آمده و گردشی کرده واین زمان تازه بلندن باز گشته بود و در زمانیکه امید هوا خواهی و یاوری ازو میرفت ناگهان اندیشه دیگر کرده واو نیزاز آشفتگی راههای جنوب سخن رانده وچنین میگفت سرکردگان سوئد باندازه انگلیسیان بهایران آشنایی نمیدارند

وایلها را که مایه آشوب میباشند نمیشناسند وپیشنهاد میکرد که بجای آنان از سر-کردگان انگلیس گمارده شود .

کابینه نوین می‌بایست پیش ازهمه باین دو گرفتاری پردازد و چاره کند روسیان چندان پا فشاری مینمودند که شناختن کابینه و پـرداختن پـولی را که از بابت وام خواستندی پرداخت بسته بگرفتن امتیاز می گردانیدند . کابینه ناگریز شد گـردن بدرخواست آنان گزارد و روز بیست وهفتم بهمن بنوشته امتیاز راه آهن جلفاوتبریز دستینه گزاشت وبا نبودن مجلس شوری‌چنین‌کاری را بانجام رساند . درباره گله‌مندی وسختگیری انگلیسیان‌هم ناگزیر شد بشماره ژاندارمهای‌فارس بیفزاید و از هر باره بایمن گردانیدن‌آنجا کوشد مخبرالسلطنه والی‌آنجا بکارهایی برمیخاست‌وانگلیسیان از کاردانی اوخرسندی مینمودند ، لیکن می‌بایست از تهران دسته های نوین ژاندارم فرستاده گردد . تااینهنگام ژنرال یالمارسن و همراهان او، با همه بی‌پولی وتنگدستی در سایه کوششهای خودویاوریهای مردم پیشرفتی‌در کار کرده وبنیادی برای‌ژاندارمری گزارده بودند . دولت پانصد تن ژاندارم آماده گردانید و با تفنگ و فشنگهای نوینی که تازه از کارخانه های آلمان میرسید آراسته وروزآدینه دوازدهم اسفند باشکوه بسیار روانه شیراز گردانید . نیز پس از چند روزی ژنرال یالمارسن خود با اتومبیل روانه آنجا گردید . اینان چون بفارس رسیدند بیدرنگ برسر لران بویر احمدی که کشتن کاپیتن اکفورد ودیگر راهزنیها وآدمکشیها بادست ایشان رو داده‌بودشتافتند و با جنگهای پیاپی دز های آنانرا بدست آوردند . از اینسوی دولت دسته پانصد تنی دیگری آماده گردانیده بـا توپ و مترالیوز در دو دسته روز هـای سوم و چهـارم اردی بهشت ۱۲۹۲ روانه گردانید . روز بروز ازفارس آگاهیهای خوشی میرسید .

سالار الدوله دیوانگیهای خودراپیش می‌برد وآن گرفتاری همچنان برپامیبود در آخر های بهمن آگاهی ازو از مزینان رسید که‌با چهل تن کمابیش بآنجاآمده، سپس‌آگاهی از سبزوار دادند که بآنجارسیده وحکمران نه تنها بگرفتن‌او برنخاسته خود شهر را باو واگزارده از این آگاهی دولت بخراسان بیمناك گردید ولی پس از چندی آگاهی ازو از بندر گز رسید که در آنجا نشیمن گرفته . نیز دانسته شد باز

گفتگو میانه او با دولت ، بمیانجیگری روسیان وبا پیشنهاد ایشان پیش میرود واین

٥٥ - حاجی‌اباخان اردبیلی با همراهان خود در رخت قزاقی

شگفت که سالارالدوله که درسر وزیری حاجی‌نجفقلیخان سه‌چیز برای‌خودمیخواست (آمرزش برای خودش و پیروانش ، باز گردانیدن دیه هایش ، پرداختن ماهی هزار

تومان)، اکنون بآن اندازه بس نمیکند وچنین میخواهد که از ایران بیرون نرود وبلکه دولت فرمانروایی یك شهر بزرگی را باو سپارد نیز دانسته شد که فرمانروایی رشت و گیلان را خواستار است

براین گفتگو روزنامه ها خرده گرفتند واز گیلان نیز تلگرافهای ناخرسندی رسید . بهر حال دولت ازسپردن یك شهری باو خودداری کرده و براین پافشاری نمود که او از ایران بیرون رود سالارالدوله چون پشتش بروسیان گرم بود گردنکشی بیشتر گردانید و بار دیگر بگرد آوردن ترکمانان پرداخت، وچون دسته هایی برسر خود گرد آورد بمشهد سر وآن پیرامونها دست یازید. نیز گروهی را برسرمازندران فرستاد وخود هم از پی روانه گردید و بی آنکه جنگی رخ دهد بآنجا دست یافت و بفرمانروایی پرداخت .

این آگاهی دولت را تکان داد و بیم بزرگ شدن کار میرفت . این بودسپاهی از بختیاری بسر کردگی سالار مسعود با چهار توپ بسیج کرده و روز ششم خرداد از تهران بیرون فرستادند ، ولی سالار همینکه آگاهی یافت در مازندران نایستاد و روانه گیلان گردید و چون از تنکابن میگذشت داستانی میانه اوبا کسان سپهداررخ داد ، بدینسان که خود سالارالدوله بکشتی نشسته از روی دریا میرفت ولی بستگان او که بایستی از تنکابن گذرند پسر سپهدار خرسندی نداد و پسر خود جعفر قلیخانرا که جوان نورس وبسیار دلیری بود با یکی از سرکردگان بجلو گیری فرستاد و در جنگی که رخ داد جعفر قلیخان با دسته‌ای ازهمراهان خود کشتهٔ گردید و چون این آگاهی به پسر سپهدار رسید بخونخواهی برخاست و با دسته انبوهی برسر آنان رفت، کسان سالارالدوله پراکنده شدند وخود او نایستاده از خشکی بلاهیجان شتافت و از آنجا شبانه برشت آمد ، و چون بیش از پنجاه تن بگرد سرش نبودند جای ایستادن ندیده فردا با شتاب بیرون رفت و تاراج کنان روانه خمسه (زنجان) گردید دررشت یکصد وپنجاه تن قزاق ایرانی میبودند واینانرا گرخواستندی اورا بآسانی گرفتندی ولی چون نمیخواستند وهوای اورا میداشتند با دستور هایی که دولت برای گرفتن او بهمه‌جا فرستاده بود کنارایستادند

این گرفتاری لکه ننگی بدامن دولت شده و روزی نمیگذشت که روزنامهای تهران نام دیوانه قاجاری را نبرند وناله ازدست او ننویسند و بدینسان رسوایی دامنه پیدا میکرد .

ازکارهاییکه دراین زمان در تهران رخ داد یکی گرفتن تفنگ از دست باز-ماندگان مجاهدان وپراکندن آنان بود . چنانکه گفته ایم این را نمایندگان دولت خواسته و دولت نیز پذیرفته ولی تاکنون بکار نبسته بود واینهنگام آنرابکاربست . پس از کشته شدن یفرمخان ویار محمد خان از مجاهدان جز دسته کمی باز نماند و بسیاری از آنان نیز پی کارهای خود رفتند ، و اندکی که بازمانده بودند بادستوردولت تفنگهای آنانرا بگرفتند ، ولی پنجاه تن کما بیش گردن ننهاده بنافرمانی برخاستند و از تهران بیرون رفتند ودیر زمانی درپیرامونهای قم و اراك سر می گردانیدند و با ژاندارمها ودیگران می‌جنگیدند تاناگزیر شده‌ازدر گردنگزاری درآمدند وتفنگهای خود را سپرده همراه گماشتگان دولت بتهران باز گشتند .

یك کار دیگر گرفتن سرسال برای یفرمخان بود ، بدینسان که روزدوم‌خرداد که یکسال از کشته شدن او می گذشت همسر اوبزم سوگواری ویاد آوری باشکوهی برپا کرد وچون روزنامه ها ازپیش گفتار هانوشته ومردم را آگاهانیده بودندانبوهی ازمردم از آزادیخواهان و دیگران درآنجا گرد آمدند وهم برسر خاك یفرمخان و هم در خانه او گفتار های فراوان رانده شد ونام آنمرد دلیر وداستانهایش بار دیگربر زبانها رفت وروزنامه ها پیکره اورا چاپ کردند .

یك‌کاردیگر کشته شدن‌شیخ محمود ورامینی‌بود . اینمرد که دربخش‌سوم تاریخ مشروطه بارها نامش‌را برده واین‌بازنموده‌ایم که یکی ازدشمنان‌بنام مشروطه می‌بود و درآشوب میدان توپخانه با دسته ای تفنگچی از ورامین آمد و بقاطرچیان ودیگران پیوست و بدینسان نام و آوازه پیدا کرد وبا آنکه یك آخوند روستایی بود نزدمحمد علی میرزا جایگاهی پیدا کرد ودر زمان «خرده خودکامگی» نیز از یاران اوبودوپس از آن در ورامین همیشه‌مایه آشوب میشد تا دولت ناگزیر گردید و او را دستگیر گردانید و بتهران آورد و در باغشاه نگهداشت ، و در آنجا می‌بود تا شب شانزدهم

خرداد نیمه شب آهنگ گریختن کرد و نگهبان آگاه شد و از پشت سر آماج گلوله‌اش گردانید.

نایب حسین و پسرانش درکاشان همچنان می‌ایستادند. گفتیم در کابینه پیش بجای لشگر فرستادن برسر ایشان حکمرانی کاشان و نطنز و نگهداری راه یزد و کاشان و اسپهانرا بآنان سپردند. کابینه نوین آنرفتار را دیگر نکرد وعین‌الدوله‌وزیر درونی پیوستگی با آنان بیشتر گردانید، تا آنجا که صد تن ازسواران نایب را با یك سر کرده بتهران خواست ونزد خود نگهداشت. بدینسان دزدان بی‌آنکه بیمی دارند دست‌ستم‌بجان‌ودارایی‌مردم‌باز کردند وازتاراج‌خانه‌ها و گرفتن‌پول وزمین وباغ‌و کشتن مردم خودداری ننمودند. از کسانیکه کشتند آقا علی نراقی‌پیشنماز کاشان بود.این ازخاندان بنام نراقی و خود جوان پارسایی بود، و چون بیدادگری نایب و کسانش‌را میدید دلش بحال مردم میسوخت نامه ای بنام دادخواهی نوشت و آنرا در تهران بنزد سید حسن‌مدرس فرستاد که بدولت برساند واین‌نامه بدست عین الدوله افتادوچنانکه گفته‌میشداونامه را بکاشان‌به نزدنایب‌حسین فرستاد. هرچه‌هست نایب حسین آقاعلی‌را بخانه‌خود خواند، آقاعلی‌چون گمان‌بدنمی‌برد رفت، ولی‌دیگر کسی‌اورا ندید وآگاهی ازاونیافت. بیچاره‌مادرش بدادخواهی برخاست ونامه‌های‌پیاپی‌بتهران‌فرستاد، ولی‌نتیجه‌ای بدست‌نیامد و کسی گوش‌بناله‌ودادخواهی‌اونداد زن‌داغدیده‌ششماه‌پیاپی‌نامه‌ها مینوشت. و چون دید نتیجه نشد خودنهانی‌بتهران آمد ودر اینجا ناله‌ودادخواهی ازسر گرفت. یکدسته از کاشانیان تهران همدست شده ویاوری او برخاستند و بنام ستمدیدگان کاشان ونطنز بدادخواهی کوشیدند ودرروزنامه ها گفتارهای بسیارنوشتند وستمگری‌های نایب حسین و ماشاء الله خان و بستگانشانرا یکایك باز نمودند و آشکاره از پیوستگی‌میان ایشان با عین‌الدوله ودیگران سخن راندند و پرده دری نمودند ولی‌هیچ نتیجه ای ندیدند.

در اینجا روزنامه حبل‌المتین را داستانی هست. این نامه که بیرونش بهتر از درونش بوده این زمان خود را بعین‌الدوله بسته و ازو هواداری مینمود و ستایش های بسیار خنکی می‌سرود، و چون این داستان پیش می‌آید خود را میان دودشواری می‌

بیند. زیرا ازیکسو آزردن عین‌الدوله را نمیخواسته و از یکسو بنام کاشانیگری از نا خشنودی کاشانیان پرهیز میجسته، و اینست چون ناگزیر شده و داد خواهی های آنانرا چاپ کرده بیك سخن بسیار بیجایی برخاسته. بدینسان که نوشته:

« برحسب فرمایش مولای متقیان علیه اسلام گویا اهل کاشان مستوجب کشیدن ظلمند ورنه‌دویست‌هزار نفراهالی چرانباید شریك جماعت‌انگشت شمار راازخود دور نمایند».

از مشتی مردم نهیدست چشم میداشته که بادزدان و راهزنان جنگجووخونریز گلاویز شوند. چه زشت است که آدمی بگناه خودپرده کشد و بکوشد آنرابگردن دیگران اندازد.

ناصرالملك یکسال بیشترمیگذشت که دراروپامیزیست وهنوز اندیشه‌باز گشت نمیداشت، ودر اینمیان دو تن از وزیران، مستوفی‌الممالك ووثوق الدوله نیزیکی پس ازدیگری باروپا رفتند. برای این سفرها انگیزه هایی گفته میشد ولی راست و دروغ آنرامانمیدانیم برای باز گشت ناصرالملك کوششهایی‌ازسوی مردم میشدوتلگرافهایی ازشهرها میرسید.

در اینهنگام باز جنبشی در مردم برای درخواست باز شدن مجلس دیده میشد و خواهشهایی از دولت مینمودند و اینست دولت ناگزیر شده آگهی در این باره بعنوان نوید درنیمه مرداد ماه‌پراکنده کرد. ازنامه‌ای که ناصرالملك پس‌ازباز گشت از اروپا بعلاءالسلطنه ووزیران نوشته (*) پیداست که ناصرالملك بازشدن مجلس‌را سخت میخواسته ودراین باره‌چه از پیش ازرفتن باروپاوچه‌ازآنجا یاد آوریها میکرده ولی وزیران آنرا نمیخواسته‌اند و بهانه هایی میآورده اند و در اینهنگام که در نتیجه درخواستهای مردم بار دیگر او از اروپا یاد آوری کرده وزیران ناخرسندی روس و و انگلیس رابهانه آورده اند وناصرالملك ناگزیر شده به‌پترسبورگ ولندن‌سفر کرده و با وزیر های خارجه دو دولت گفتگو کرده و خرسندی آنانرابدست آورده‌وبتهران آگاهی داده. این چیزیست که در نامه ناصرالملك گفته میشود ووزیران درپاسخیکه به‌آن داده اند این را دروغ وانمینمایند.

(*) یاد آن نامه ها را سپس خواهیم کرد.

ولی ما آنرا ساده نمی‌شماریم و این نه‌باور کردنیست که میانه ناصر الملک و وزیران جدایی در اندیشه بوده ویا ناصرالملك از درون دل هواداری از مشروطه می‌نموده . ناصرالملك ووزیران و نمایندگان دولت روس همگی با مشروطه دشمن بودند و از درون دل برافتادن آنرا میخواستند . چیزیکه هست چون نمیتوانستند بیکبار درخواست خود را بکار بندند میکوشیدند تا بتوانند بازشدن مجلس را بدیر اندازند و آنگاه کاری کنند که نگزارند از دیموکراتیان وآزادیخواهان دلسوز بآن راه یابند و چنان کنند که مجلس چون باز گردد این بار افزاری در دست دولت باشد . گذشته از این زمینه برای باز کردن مجلس سنا آماده می کردند که بدستیاری آن نیز از نیروی‌مجلس‌شوری‌بکاهند،چون‌ازدومجلس گذشته چشمشان‌ترسیده‌بودباین‌دوراندیشی‌هادرباره‌مجلس‌سوم میکوشیدند . درهمه اینهاناصرالملك‌نیزهمداستان‌بوده ، چیزیکه هست اوبستهماندن‌مجلس‌رابیشترازاین‌نمیخواست‌وآنرابسود نیکنامی‌خود نمیشناخت و آن یادآوریها وخود نماییها برای همین بوده .

باری در نیمه مرداد آگهی با دستینه عین‌الدوله پراکنده گردید که درآن‌نوید آغاز کردن ببر گزیدن نمایندگان را میداد ، بدینسان که در نیمه شهریور در تهران انجمن نظارت برپا و ببر گزیدن نمایندگان آغاز شود و در شهر های دیگر بیکماه پس از رسیدن دستور انداخته گردد . این آگهی که نویدی بیش نبود و ازخود آن بایستی دانست که بازشدن مجلس بآن زودیها نخواهد بود مردم از همان یك نویدبپا بر خاستند و جوش و تکان از خود نمودند . از آنسوی بد خواهان باز دیگر ببدگویی و دشمنی بر خاستند و برخی از ملایان باز درمنبر زبان بنکوهش مشروطه گشادند .

در آغاز های مهر ماه نایب السلطنه از راه قفقاز بایران رسید وازشگفتیهاست که از ایرانیان سخت میترسید و با بودن ژاندارم و پاسبان فراوان که به پیشوازش فرستاده شده بودند در رشت و قزوین از شهر دوری گزید و از بیرون شهر گذشت و بدینسان بتهران آمد . در باره انتخابات چنانکه نوید داده شده بود درشهریورماه در تهران انجمن نظارت بر پا گردید و بشهرها نیز دستور فرستاده شد . ولی چون در

تبریز بهمین‌دستاویز بار دیگر آشوبی برخاست (چنانکه خواهیم آورد) و در تهران نیز کوششهایی ازدسته دیمکرات ودسته های‌دیگر پیداشد، دولت چون‌ازدیموکراتها بیم‌میداشت وفیروزی آنانرا درکار انتخاب نمیخواست آشوب تبریز را دستاویز کرده از پیشرفت کار جلو گرفت وباز بر گزیدن نمایندگان نا انجام ماند .

در اینمیان کار سالارالدوله بپایان رسید ، چه او پس از گریختن از گیلان که روانه زنجان گردید درآنجا هانیزنایستاده خود رابکرمانشاهان رسانیدودر کونسولخانه روس بستی نشست . این بود روسیان بار دیگر گفتگوی او را با دولت کردند و چنین نهاده شد که دولت سالانه هشت هزار تومان باو بپردازد و دیه مراد آباد را نیز باو واگزارد و او همراه یکدسته قزاق ایرانی بتهران آید و از اینجا روانه اروپا گردد . پس از این نهش در مهر ماه او را بتهران آوردند و در زرگنده جای دادند و چند روزی در آنجا بود تا روانه اروپا گردید و بدینسان دیوانگی های ننگین او بپایان رسید .

شگفت آنکه چون اورا بتهران آوردند وبرخی روزنامه ها نماینده برای گفتگو با وی فرستادند نزد آنان دلبستگی بمشروطه و دلسوزی بکار توده نشان میداد و چنین میگفت : « من هیچگاه همراهی بااندیشه های محمدعلیمیرزا نداشته و هواداری‌ازو نمیکردم ، اگر هوادار اوبودمی هنگامیکه ارشدالدوله ودیگر سر کردگان محمدعلیمیرزا رو بتهران آورده وبسیار نزدیك شده بودند اگر من نیزدهیك سپاه خود را فرستادمی کاربردولت مشروطه دشوارشده و جلوگیری نتوانستی » . میگفت:«آخرین بار که بتهران نزدیك شدم سوگند خورده بودم که به پیشرفت کار مشروطه وآسایش مردم بینوا بکوشم » . بگفته روزنامه «بیطرف» این گفته ها ازوعنوانی جز«بیشرمی» ندارد ، مردیکه در راه دیوانگی های ننگین خود چند هزاربیگناه را بکشتن داده و آنهمه گزند بکشور خود رسانیده بود اینسخنان را میگفت .

چون درکار انتخابات فشار بدولت میآوردند در ماه آبان نشستی در دربار برپا کردند که نایب السلطنه وهمه وزیران و گروهی ازمردم دیگر در آنجا گرد آمدند ودرآن نشست نامه‌ای راکه نایب السلطنه بوزیران درزمینه انتخابات وبازشدن‌مجلس

نوشته وپاسخی را که وزیران بوی‌داده بودند هردورا بازخواندند .(*)ناصرالملك‌درنامه خود کوششهایی را که در راه بازشدن مجلس سوم بکار برده ویـاد آوریهایی را کـه پیاپی کرده بود باز مینمود و از وزیران میپرسید که با آنحال چگونه مجلس را باز نکرده اند ، وزیران در پاسخ دشواری کار و جلوگیر هایی که درمیان بوده باز نموده وبه بیگناهی خود کوشیده ودر پایان نوید میدادند که ازدوم ماه صفر (دو ماه دیرتر) بکار دادن تعرفه پرداخته شود. درآن نشست سید حسن مدرس نکوهشهایی بدولت کرد و درشتیها نمود و چون سپهدار بپرخاش برخاست کاربکشاکش انجامید ونشست‌بایك تلخی بسیار بپایان آمد . این بود حالت دولت ورویه کارهای او .

در دوم صفر (نهم دیماه) چنانکه نوید داده بودند درتهران تعرفه دادند و کاربر-گزیدن نمایندگان را آغاز کردند ویکماه کمابیش نگذشت که نمایندگان‌پایتخت برگزیده شدند و از آنها پیدا بود که دولت خواست خود را پیش برده و هواخواهان خود را برگزینانیده. با اینهمه چون از شهر ها بازبیمناك می‌بودند در آنها همچنان دست نگه میداشتند ودر هریکی جلوگیر های دیگر پیش‌میآوردند . نتیجه آن بود که ششماه بیشتر گذشت ویك نیم‌نمایندگان در تهران گرد نیامدند وبازشدن مجلس روندادمگر پس از آنکه جنگ جهانگیر اروپا برخاست وزمانی هم گذشت‌وماچون پیش آمد های زمان جنگ را در گفتار جداگانه خواهیم نوشت این گفتار را دراینجا بپایان میرسانیم تا بداستان تبریز وآشوب آنجا پردازیم .

آنچه در اینجا بایدافزود آنست که از این تاریخ تادر گرفتن جنگ جهانگیر اروپا که ششماه بیشتر درمیانه گذشت‌این چندگاه، از دیده سیاست کشور ،اززمانهای برجسته تاریخ ایران میباشد و نمایندگان دو دولت وکارکنان ایشان در اینهنگام‌در تلاشهای سختی بوده اند . زیرا جنگ را نزدیك دیده وهمدستی عثمانیان را با آلمان دانسته و اینست برای آینده خود در ایران زمینه سازگار آماده میکرده اند بویژه روسیان که از هرباره میکوشیده اند . در این میان میانه دو دولت نیز سردی افتاده و باز همچشمی هایی می‌نموده اند . ولی چون این تلاشها و همچشمی ها در پرده میرفته

(*) این نامه ها در روزنامه ها بچاپ رسیده و همانست که ما یادش کردیم .

ودر بیرون نشانی ازآنها نمودار نشده وبهر حال‌این داستانها بتاریخ سیاسی‌پیوستگی میدارد ما بآنها نمی پردازیم . کسانیکه میخواهند از آن داستانها کم یا بیش آگاه گردند کتاب کشف تلبیس راکه در چند زبان چاپ شده بخوانند . اگرچه خود آن کتاب نیز ازروی سیاست نوشته شده‌وهمه نوشته های آنرا استوار نتوان داشت‌لیکن باز بچگونگی پی توان برد .

گفتار چهارم

بازگشت صمد خان بگردنکشی

گفتیم دیرگاهی صمد خان گردنکشی ونافرمانی کم کرده با همهٔ پیوستگی‌های نهانی با روسیان خود راگمارده دولت ایران باز مینمود و با تهران کجدارومریز راه میرفت و از آدمکشی وسخت گیری بآزادیخواهان و ایراندوستان خودداری می‌کرد . این رفتار او بود تا داستان برگزیدن نمایندگان (انتخابات) رخ داد و این رخداد بار دیگر آشوبی در تبریز پدید آورد و رفتار صمد خانرا نیز دیگر گردانید و مایه کشته شدن چند تنی شد .

چگونگی آنکه چون در نیمه های شهریور از تهران دستور آمد که آگهی برگزیدن نمایندگان پراکنده شود و انجمن نظارت برپا گردد صمد خان از یکسو فرمان را بکار بست و بدستور او آگهی های چاپی بزرگ بدیوار ها چسبانیدند ، از یکسونیز کارکنان خود ا برانگیخت تاباآشوب برخاستند وآن‌آگهیها رافرو کندند و دور انداختند وسپس ببازار ها ریخته مردم را به بستن دکانها وتیمچه ها بازداشتند و در مسجد آدینه فراهم آمده به هیاهو و غوغا برخاستند . بدینسان بار دیگر شهر برآشفت وکارکنان روس و صمد خان بمیان افتاده با تهران نبرد آغاز کردند ،ملایان همه بمسجد آمدند ومجتهد و امامجمعه و آقا میرزا صادق وحاجی میرزاابوالحسن و دیگران تلگرافی نوشته بتهران فرستادند . بدین عنوان که مردم آذربایجان از مشروطه بستوه آمده اند و دیگر آنرا نمیخواهند و دولت هم باید ازآن چشم پوشد. این را فرستاده و دیگران را نیز بنوشتن وفرستادن تلگرافها باز داشتند . نیز حاجی

اسماعیل مدیر چلوار بزرگی به عنوان بیزاری از مشروطه ودارالشوری بمهر مردم میرسانید که به کونسولخانه ها فرستند .

در مسجد هر گونه گفتگو ها میرفت . این شیوه کهن بدخواهان مشروطه‌بود که نابسامانیها و آشوبها که از چند سال باز در نتیجه تکان کشور پدید آمده بودهمه را نتیجه مشروطه شمردندی و چنین نمودندی که مشروطه آشوب ونابسامانی‌راهمیشه با خود خواهد داشت وآدمکشیها و تاختها و تاراجها و آشوبها که خودشان کرده بودند آنها را نیز گناه مشروطه شمردندی و همیشه آنرا دستاویز برای بدخواهیهای خود گرفتندی . در اینهنگام نیز آنسخنانرا بر زبان میراندند ، چنین میگفتند پس از آنکه سالها کشور بهم خورده بود تازه شجاع الدوله آنرا بایمنی آورده و اگربار دیگر نام مشروطه بمیان آید و مجلس باز شود باز «اشرار» (مشروطه خواهان) سر برآورند و کشور را بهم زنند . بد نهادان با دست بیگانگان میرقصیدند و اینها رانیز بهانه گرفته بودند و بیشرمانه بتهران چنین پیام میفرستادند آذربایجانیان دیگر زیر بار مشروطه نخواهند رفت واگر دولت پافشاری‌نماید ناچار خواهند بودازایران جداشوند چنین‌سخن‌زشتی راکه نمونه بی‌شرمی ونادانی‌ایشان‌بود درروزنامه توفیق‌نیز می نوشتند .

این‌نامه سیاه بار دیگر فرصت یافته ولگام گسیخته وپستی‌ازاندازه‌میگذرانید و آزادیخواهان تهران و کارکنان دولت را پکدسته لامذهب نامیده بیم میداد که‌اگر دست از سر مردم بر ندارند صمد خان ناگزیر خواهد شد که آهنگ تهران کرده «لامذهبان» را از آنجا بیرون کند . در جاییکه ملایان آشکاره دولت بیدادگر روس را نگهبان اسلام میخواندند و در کونسولخانه رفته و رو بسوی قبله ایستاده و دست بآسمان برداشته و امپراتور را دعامیکردندازیك روزنامه نویس پست چه‌شگفتی‌داشت که باین گستاخیها برخیزد ؟!.

چندی بدینسان آشوب برپا بودولی چون دولت ایستادگی نشانداد وبصمدخان سخت گرفت بسیاری ازملایان‌جای پافشاری‌ندیده وازشهربیرون رفتند وجزامامجمعه کسی ازمجتهدان درشهر نماند وپیداست که صمد خان ازآنان رنجید ، لیکن‌مدیر-

التجار وهمراهان او مسجد را رها نکردند و همچنان ایستادگی از خود مینمودند . دولت چون میدانست پشت صمد خان بروسیان گرم است و جز با آگاهی از ایشان بچنان کاری برنخاسته بیم آن میداشت که روسیان پشتیبانی بیشتر کنند و آشوب را بجا های بالا تر رسانند و این بود که پیش آمد را بزرگ میشمرد و چنانکه گفتیم این یکی از انگیزه ها ، یا بهتر گویم از دستاویز ها شد که بکار انتخابات در تهران پیشرفت ندادند .

در این میان یك تکانی هم از آزادیخواهان پدید آمد وآن اینکه ترس را کنار نهاده نامه های بسیار بتهران برای روزنامه ها وآشنایان خودفرستادند واین فهمانیدند که آشوبیان جزدسته اندکی ازملایان ودرباریان کهن وبرخی بازرگانان ورشکسته نیستند وانبوه مردم آذربایجان رو بسوی دولت میدارند وازشنیدن مژده بازشدن مجلس بسیار شادند . راستی هم اینست که انبوه مردم از چیرگی روسیان واز آدمکشیهای صمد خان و نادانیهای ملایان سخت بیزار بودند و بسیاری از آنانکه پیش از آن خواهان مشروطه نبودنداین زمان آنرا میخواستند واز شنیدن آنکه باردیگر مجلس بازخواهد شد و کار ها بجای خود بازخواهد گشت بسیار شادمانی مینمودند ویك تکان آشکاری ازمردم دیده میشد . ملایان در آندوسال آبروی خود را ریخته ودیگر کمتر کسی از ایشان پیروی میکرد .

این نامه ها در تهران بسیار بجا افتاد و روزنامه ها که آنها را بچاپ رسانیدند همه دانستند که آشوب ریشه ندارد و آشوبیان جز مشتی سود جو نمیباشند و این بود دولت ایستادگی بیشتر گردانید .

صمد خان هنوز از رویه کاری باز نمی ایستاد و در یکم و دوم مهر ماه (۲۲ شوال) بود که تلگراف بتهران فرستاده و چنین نوید داد که دستور دولت را بکار خواهد بست ، ولی از اینسو بهیچ کاری برنخاست ، بلکه چون تکان مردم را دید بر آن شد که بار دیگر کسی را بکشد و چشم مردم را ترساند وبدبختانه این پشك بنام شادروان داداش بیك قره داغی در آمد که او را دستگیر کردند وروز نیمه مهر ماه (هفتم ذیقعده) بدار کشیدند وبدینسان بدلهای آزادیخواهان آتش زدند .

این داداش بیك از مردم قره‌داغ بوده ولی از دیرگاه درتبریز درکوی خیابان می‌نشست وچون جنبش مشروطه برخاست ودرتبریز جنگها پدید آمد اونیز بمجاهدان پیوست و چون قره داغیان جنگجو ودلیر باشند درجنگها دلیری های بسیارازودیده میشد وهمیشه پیش جنگ بودی و گاهیکه در امیر خیز و دیگر جاها جنگ‌رودادی اوسوار شده با دیگر قره داغیان که چند تن نزد سالار بودند خود را بآنجا رسانیدی‌و یاوری کردی و این بود سالار اورا از نزدیکان خود گردانید (*) درجنگ با روسیان نیز داداش‌بیك پادرمیان میداشت ودرآنجا نیزدلیریها میکرد و این بودچون‌مجاهدان بیرون رفتند اونیز همراهی کرد و تا استانبول با آنان رفت ، ولی سپس دانسته نیست کی بایران بازگشته و بخانه خود درآمده که درآنجا نهان میزیسته و کسی جای‌او را نمیدانسته تا در این روز ها یکی را برای ستردن موی سر و روی خود میخواهد و این موی ستر (سلمانی) از هواخواهان ملایان و صمد خان بوده و پس از بیرون رفتن چگونگی را بفراشباشی خیابان آگاهی میدهد و او بصمد خان آگاهی داده و با دستور او با فراشان بخانه داداش بیك می ریزند واو را دستگیر کرده نزدصمدخان میبرند و صمد خان که پی کسی میگشت که بکشد و چشم مردم را بترسانند از یافتن او خشنود می گردد وچنانکه گفتیم دستورداد اورا بدار کشیدند (**).

پس از آن دیگر کسی نام انتخابات نبرد و با آنکه دولت در آغازهای آبانماه تلگراف سختی بصمدخان فرستاد که یا دستور انتخابات رابکار بندد ویا ازفرمانروایی آذربایجان کناره گیرد سودی نداد و او بار دیگر رشته را با تهران پاره گردانید و از گفتگو هاییکه دولت با سفارت روس کرد نتیجه‌ای بدست نیامد .

راستی اینست که این زمان روسیان باز اندیشه دیگر کرده و در آذربایجان پای خود را استوار تر میگردانیدند و انگیزه آن چنانکه سپس دانسته شد نزدیک بودن جنگ جهانگیر و بیم روسیان از عثمانیان بود . از این زمانها تا رسیدن‌جنگ

(*) این آگاهی ازروی یادداشتی است که در باره داداش بیك آقای رسول مؤید از مراغه فرستاده .

(**) در آن روز ها یك یا دو کس دیگر بدار کشیده شده ولی ماآنها را فراموش کرده‌ایم ویادداشتی پیدا نکردیم .

جهانگیر یکرشته کارهایی از روسیان سرزده که جز استوار گردانیدن پای‌خودشان درآذربایجان معنی دیگرنداشته، چنین میخواستند کم کم‌همه‌کارهارا بدست گیرند و مردم را با نیرنگ بسته خود گردانند که اگر روزی رسید وآشکاره آذربایجان‌را بردند دیگر شورشی برنخیزد وغوغایی درمیان نباشد .

از کارهاییکه کردند یکی‌دست انداختن بکاربشهربانی بود که یکی‌ازبستگان

۵۶ ـ حیدر عمواغلی

خود را (یك ارمنی روسی) بنام «پرستاو» بآن اداره گماردند و سپس بهشبگردی نیز دست انداختند وچنانکه اعتمادالدوله دستیارصمد خان آگهی داد هرشبی‌یك‌افسری باسی تن قزاق شهر را میگردیدند و از مردم نام شب میخواستند . درشهر ها همه جا «آگنت» ها برای خود برگزیدند .

بدتر از اینها «زیر نگهداری» گرفتن توانگران و مالیات ستدن از ایشان بود ، بدینسان که گذشته از کسانیکه از قفقاز آمده و خود بسته روس بودند و در اینهنگام مالیات ایشان را کونسولخانه میگرفت کسانی از بستگان ایرانرا نیز که بآنان می گراییدند و درخواست پشتیبانی ونگهداری میکردند زیر نگهداری (تحت‌الحمایه) می گرفتند و مالیات ایشانرا هم کونسولخانه می‌ستد . این کار چند زیان در برمیداشت : یکی آنکه مالیاتی که‌بایستی بخزانه دولت‌درآید ودر کارنیرومندی کشور بکار رود بخزانه دشمن کشور میرفت ومایه نیرومندی آنان میشد . دیگری اینکه‌این کسان بروسیان گراییده زیر دست ، بلکه بهتر گویم افزار دست آنان میگردیدند که بهر نادرستی و پستی شان توانستندی راند . پس از همه اینسان چون خود را به کونسولخانه می‌بستند و زورمند میشدند و بهمسایگان و دیگران‌چیر گی مینمودند و از ستمگری باز نمی‌ایستادند ، وبه پشتگرمی دشمنان همشهریان خود را لگدمال میکردند ، و با اینهمه ستمگری کسی جلوگیری نمیتوانست و زور صمد خان هم بآنان نمیرسید ، این خوداز یکسو مایه نومیدی ایرانیان‌می گردید و نیرو های‌روانی آنان رادرهم میشکست و از یکسو توانگران دیگری رابنام نگهداری‌دارایی‌خودشان به پیروی کردن از ایشان و گراییدن بکونسولخانه وامیداشت ، و نتیجه همه اینها آن میشدی که روسیان با دست پست نهادان آتش غیرت و مردانگی را در دلهای آذربایجانیان فرو نشانیده ودر چندسال همگی آنان را زیر نگهداری کشند وچنان باشد که اگر روزی رسید وخواستند آشکاره آذربایجان‌را ازآن خود گردانندیگر آوازی از هیچکس برنخیزد .

کسیکه ندیده چه خواهد دانست که بسته یا در زیر نگهداری روس بودن در آن‌روز چه معنی‌میداشته ویکدسته پست‌نهاد به‌همین دستاویز چه چیر گی‌مینموده‌اند و چگونه گردن میکشیده‌اند وچگونه درفش روس‌را بالای درخانه خودمی‌افراشته‌اند، و چگونه بکلمه زشت «اف» در آخر نام خود می‌بالیده اند ، وچون ازیکی ازایشان دادخواهی میشده و فراش از اداره بیگلربیگی یا از دادگاه بخواندن او می آمده

«حاجی آقا» یا «حاجی‌خان» با چه بیباکی و گردنکشی پاسخ میداده: «باید مرا از کونسولخانه بخواهند».

کار بجایی رسید که بسیاری از زمینداران که بسته یادر زیر نگهداری روسیان نبودند ونمی خواستند باشند ناگزیر میشدند دیه یا زمین خود را بیکی از آنان بفروشند و یا ببهای کمی باجاره سپارند وبدینسان نگهداشتن آن توانند. این شیوه کهن روسیان بود که درایران وعراق ودیگر جاها ازبستگان خود نگهداری بیش از اندازه نشان دادندی و آنانرا بردیگران چیره گردانیدندی و پیداست که این برای آن بوده که همه مردم بسوی ایشان گرایند و بستگی آنان آرزو کنند، و اکنون در آذربایجان آنشیوه ورفتار را سخت تردنبال میکردند.

اکنون که اینها را مینویسم فهرستی درجلوم بازاست که از کونسولخانه روس آنزمان بدست افتاده ودر آن نامهای یکصد وچهل وسه تن از توانگران بنام تبریز و مراغه را می‌بینم که مالیات بکونسولخانه میپرداخته اند و چون بستگان خود روس را از آنان که در زیر نگهداری می بوده اند جدا گردانیده میبینیم تنها سی ونه تن از بستگان خودشان بوده و بازمانده همگی از ایرانیان بوده اند که مالیات بدولت روس می‌پرداخته اند. اگرچه ما پرده دری نمیکنیم و در اینجانامهای آنانرا نمیبریم ولی میباید دانست که این نه گناهیست که چشم پوشیدنی باشد. یك توده که با چنین نادرستی هایی در بارهٔ کشور خود بی‌پروایی نماید و از نادرستان‌چشم پوشد آنرا زندگی نسزاست. راست است که همگی آنکسان دریك پایگاه نبوده‌اند وچنانکه گفتیم یکدسته از روی پست‌نهادی وتنها برای آنکه بهم میهنان خودچیرگی نمایند ودست ستم باز کنند بآن برخاسته اند و پیشگام بوده اند ویکدسته دیگری برای نگهداری دارایی‌خود وجلوگیری ازچیرگی دیگران پیروی ازایشان کرده‌اند، هرچه هست همه اینان گناهکار و روسیاهند وباید هریکی باندازه گناه خود کیفر بینند. نادرستی بکشور و گراییدن بدشمن بی زینهار گناه کوچکی نیست که بیم‌از دست رفتن دارایی بهانه آن باشد. مردان گردن فراز وآزاده درچنین هنگامی‌پروای جان نکنند چه رسد بآنکه پروای دارایی کنند. میبایست اینان درس مردانگی از

ثقةالاسلام یادگیرند که یك نوشته را که روسیان ازو میخواستند مهر نکرد ومردانه با مرگ روبرو گردید. ازستارخان یادگیرند که چون کونسول روس بیرق برایش‌برد نپذیرفت و ازجنگ دست برنداشت. از میرزا جهانگیرخان و ملك‌المتکلمین وقاضی ارداقی یادگیرند که با آنکه در های سفارتخانه ها برویشان باز بود نرفتند و مردن رابآن برگزیدند. درشهریکه ثقةالاسلام وستارخان ودیگران آن‌مردانگیهارا کرده بودند بسیار ناسزا بود که کسانی باین نامردیها برخیزند.

شگفت اینستکه اینان چون گناهشان گفته نشده گمان گناهکاری بخود نمیبرند و بیشترشان که اکنون هستند و «اف» را «زاده» گردانیده‌اند چون گفتگو بمیان آید از ستارخان و مجاهدان بد گویند وآنانرا «اشرار» خوانند و در این چند سال که ما این تاریخ رامینویسیم وکارهای غیرتمندانه مجاهدان‌ودیگرانرا ارجشناسی مینماییم بارها شنیده ایم اینان در پشت سر خرده میگیرند. در توده‌ای که نیك و بد را پایه‌ای نیست چنین نادانیها کم نباشد.

شگفت تر اینکه بیشتر اینان دینداری مینمودند و کنون هم مینمایند و در آنروزها که خودرا بدامن‌میلر و ودنسکی انداخته‌بودند بیشرمانه یکی ازبهانه‌هاشان دینداری شان بوده وچنانکه گفته‌ایم چه اینان و چه ملایان آشکاره امپراتور روس را پشتیبان اسلام مینامیدند واز خدا فیروزی برای اومیخواستند، واین خودنمونه‌ایست که دین در نزداینان بچه معنی میباشد وچه حالی میدارد.

بدینسان روزها میگذشت، صمد خان چون از دولت بریده و بار دیگر دست بخون آزادیخواهان آلوده‌بود بروسیان هرچه بیشتر بندگی مینمود، وچون کونسول پیشین رفته ودراسفند ماه کونسول نوینی‌بجای اومی‌آمد صمد خان دستور دادبازارها را بستند وهمگی به پیشواز رفتند وخود او با دیگر سران اداره و دربار کهن تاپل‌آجی پیشواز کردند ودر آنجا در چادر هاییکه زده بودند پذیرایی بسیار ازاو کردند و با شکوه فراوان اورا بشهر آورده تا کونسولخانه رسانیدند. تا دیر زمانی گفتگوی این پیشواز بر زبانها میرفت و کسانیکه در آنجا بودند و رفتار صمد خان و دیگرانرا با کونسول نوین دیده بودند، داستانهااز پست‌نهادی آنان میسرودند. کسانیکه گردن

بجنبش آزادیخواهانه توده‌نگزارده وآن را کمی خودپنداشته‌بودند دربرابریك بیگانه چاپلوسی ازاندازه میگذرانیدند .

درهمان روزهایکداستان اندوهگین دیگری پیش آمد ، وآن گرفتن ودارزدن میرزا رحیم برادر شادروان شیخ‌سلیم بود . شیخ سلیم را خوانندگان نیك میشناسند وما سرگذشت‌دار کشیده شدن اوورهایی یافتن‌برادرش آقا کریم رادرجای‌خودنوشته‌ایم این میرزا رحیم برادر دیگر ایشان ، وهمچون شیخ سلیم از دستاربندان می‌بود که بمنبر رفتی ووعظ سرودی ، و در جنبش مشروطه چون برادرش یکی از پیشروان بود این نیز پا درمیان داشتی و در منبرها گاهی سخن ازستایش مشروطه و قانون گفتی ولی شناختگی بسیار پیدا نکرده و در شماره واعظان آزادی نبودی ، با اینهمه چون داستان دیماه ۱۲۹۰ پیش‌آمد وبرادرش شیخ‌سلیم دستگیرشد اونیز بخود ترسیدودرجایی نهان گردید ، وسپس از راهیکه ما نمیدانیم از ایران بیرون رفتا خود را بکربلا و نجف رسانید ودر آنجا نشیمن گرفت . وزمانی در آنجا بود وما نمیدانیم کی وچگونه بایران بازگشت . گویا پس از درآمدن سپهدار که گفتیم صمد خان دست از کشتار بازداشت واندك ایمنی پدید آمد اونیز شنیده وبه تبریز بازگشته . اینان بیش ازهمه آسیب زن وفرزند داری را میکشیدند ، بیچارگان پس ازآنکه سالها درشورش پادر-میان داشته وجانفشانیها کرده بودند چیزی اندوخته نمیداشتند و چنانکه گفته‌ایم از اینرو بود که در پیش‌آمد دیماه ۱۲۹۰ بیشتر مجاهدان وآزادیخواهان درشهرماندهو جان خود را به گزند انداختند و آنانکه رفتند در آن شهر های بیگانه همه اندوه خاندانهای بینوا وبی‌سر پرست خود را می خوردند و اینست ناگزیر شده باز گشت میکردند . بیچاره میرزا رحیم نیز بسیار بیچیز میبود و آنچه ما گمان میبریم همان بیچیزی و سختی زندگی اورا به‌تبریز کشانیده .

هرچه هست در این روزها که صمد خان دوباره بخونریزی پرداخته‌وآزادی-خواهان را دنبال می کرد او را هم دستگیر کردند وبزندان سپردند، وچون صمدخان از چندی پیش عدلیه ای برپا کرده بود خواست آنان را بازپرس ورسیدگی کنند و چون عدلیه در زیر دست او بود و کارکنان آن همگی از بد خواهان مشروطه بودند

نتیجه باز پرس و رسیدگی از پیش دانسته بود . بیچاره میرزا رحیم پس ازآنکه‌فشار وسختی‌ازبازپرس‌دید وسخنان‌زشت نیشدارشنید(*) سرانجام‌بپای‌دار«قویون‌میدانی» روانه شد وهمچون برادرش ودیگران قربانی راه عیرت گردید . من خود آویخته‌اورا

۵۷ ـ شادروان علی مسیو با دو پسرش

حسن حاجی خان

(*) ازکسانیکه دربازپرس و داوری او دست داشته یکی فخرالمعالی بوده که سخنان زشت و نیشداری ازو می‌پرسیده و بیشتر بهمین گناه بود که پس از رفتن روسیان از تبریز فخرالمعالی را کشتند ویکی دوتن دیگر را هم از شهر بیرون کردند . ولی کسان دیگری هم در آن سیاهکاری دست داشته اند که بیکباره بی کیفر مانده‌اند و هنوز زنده‌اند .

دیدم ، از مغازه های مجیدالملك میگذشتم مردم را دیدم بسوی قویون میدانی میروند ومی آیند، ودانستم باز کسی را کشته‌اند وچون رفتم در کناررود مردی را ازدار آویزان دیدم و چون نیك نگریستم شناختم که بیچاره میرزا رحیم است .

دراین باره‌هم دولت درتهران وپترسبورگ باروسیان گفتگو کرد وازخونخواری صمد خان رنجیدگی نمود وشگفت اینجاست که روسیان ازچگونگی ناآگاهی نشان دادند و آنرا از گردن خود باز انداختند .

از چیز هاییکه باید نوشت اینست که صمد خان در اینمیان سر گرم خانه ساختن می‌بود . بدینسان که نعمت آباد دو فرسنگی تبریز که ییلاق کونسولگری روس بود و صمد خان بخشی از آنرا خریداری کرده بود درآنجا کاخ باشکوهی برای خود میساخت و آن را با فرشها و کاچالهای گرانبها که از راه چپاول و آدمکشی بدست آورده بود می‌آراست و پیدا بود که با همه سالخوردگی هنوزازجهان سیر نیست و آرزو های دور ودرازی دردل میدارد .

گفتار پنجم

جنگ جهانگیر اروپا و پیش آمد های ایران

کنون بسر گذشت ایران در زمان جنگ جهانگیر اروپا میرسیم . درروزگار این جنگ با اینکه ایران خودرا بر کنار گرفت و بی یکسویی (بیطرفی) نمود در سایه ناتوانی دولت زیانهای بسیار دید وشمال وجنوب وشرق وغرب کشورمیدان تاخت وتاز سپاهیان خودی و بیگانه گردید و رشته کار ها بیشتر ازهم گسیخت . بویژه در آذربایجان که خونهای بسیاری ریخته شد وبیدادگریهای بسیار رخداد . اگر چه در میان آن جنگ روسیان ازخاك ایران بیرون رفتند و این خود نتیجه بسیارنیکی بود، لیکن گزند هایی که کشوربویژه آذربایجان درچهارسال روزگارجنگ دیدآن نیززیان بسیار بزرگی بود .

ما ازخود آن جنگ سخن نخواهیم راند . ازآن سخنان بسیار راندمو کتابهای فراوان در پیرامونش نوشته اند . ما تنها اینرا میگوییم که این جنگ یك پیش آمد ناگهانی نبود و از دیر زمان زمینه آن آماده گردیده وهمیشه بیم رو دادنش میرفت . ازدیرزمان دولتهای بزرگ اروپا بدو دسته گردیده وانگلیس وفرانسه وروس ازیکسو، و آلمان و اتریش و ایتالیا از سوی دیگر در برابر هم ایستاده وهمواره کشاکشهای سیاسی باهم میداشتندودر نهان وآشکار بآمادگی می کوشیدند، واین ناگزیر بخونریزی خواستی انجامید . درآن هنگام گفتگو بسیارشده ازاینکه کدام یکی ازدولتها جنگ را میخواست و آن را پیش آورد و هر سویی گناه را بگردن دیگری انداخته ، ولی امروز راز های آنروزی بیرون افتاده و ما نیك میدانیم که دولتهای بزرگ همگی

خواستار جنگ می بودند و هر کدام سودی را برای خویش از پشت سر آن امید می داشت .

چنانکه گفته ایم از چند ماه پیش در همه کشور ها بسیج و آمادگی بیشتر شده و این فهمیده میشد که بزودی آتش جنگ سرخواهد کشید و از هرسو پی بهانه می گردیدند ، وسرانجام بهانه نیز پیدا شد که کشته شدن آرشیدوك فرانز فردیناند ولیعهد اتریش و همسر او باشد که در روز ششم تیرماه ۱۲۹۳ (۲۸ ژوئن ۱۹۱٤) در شهرسراجوا با دست یکتن ازشورش خواهان سربی کشته گردیدند . چون ایندداستان رخداد دولت اتریش التماتوم سختی بدولت سرب فرستاده چند چیزرا از آن درخواست و پیدا بود که بهانه ای برای جنگ میباشد وبزودی آتش خونریزی درمیان آندودولت فروزان خواهد بود ، و چون دولت امپراتوری روس خود را پشتیبان توده‌های اسلاوی میشمرد برای‌یاوری بسرب بآمادگی کوشید وبه بسیج پرداخت و آلمانها نیزهواداری از اتریش کردند ، وانگلیس و فرانسه هم به‌یاوری سرب برخاستند ، وژاپن‌نیز باینان پیوست ، و پس از دیری عثمانی‌هم باآلمان همدست گردید .

اینها چیزهاییست که بارهانوشته شده ومابیش ازاین نیازنمیداریم که‌فهرست‌وار ماه وروز هریکی را بنویسیم: چنانکه گفتیم ولیعهد اتریش روز ششم تیر ماه کشته گردید . پشت سرآن دولت اتریش بسرب التماتوم داد وچون نتیجه ای نشد در پنجم مرداد آگهی جنگی فرستاد . پس از آن آگهی های جنگی پیاپی گردیده در نهم مرداد آلمان بروس ، و در دوازدهم آن آلمان بفرانسه و بلژیك ، ودر سیزدهم آن انگلیس بآلمان ، و در بیست وهفتم آن قرداغ باتریش ، در سی و یکم آن ژاپن بآلمان ، و پس از همه در پنجم آبان عثمانی به روس و همدستان او آگهی جنگ فرستاد .

چنانکه گفتیم دولت ایران در این جنگ بی‌یکسویی نمود وتا انجام آن‌نیز که چهار سال کمابیش کشید برکنار ماند ، لیکن دوچیز با این برکناری نمی ساخت و کار را بس دشوار میگردانید . یکی بودن روسیان درشهر های شمالی ایران که این خود بی‌یکسویی رابهم می‌زد وبی گمان بود که عثمانیانرا بایران خواهد کشید، بویژه

با نقشه‌ای که آلمانیان در باره افغانستان وهندوستان داشتند و شورانیدن آنجا را می‌خواستند و میبایست ازایران راه بآنجا باز کنند ، دیگری اینکه زور گوییها و دژرفتاریهای روسیان درهشت سال گذشته و همدستی انگلیسیان باآنان دلهای‌ایرانیانرا پر ازکینه آنان گردانیده و این از دشوار ترین چیزها بود که در این هنگام شور و آشوب جهان آرام ایستند . بویژه با عنوان «اتحاد اسلام» که ازسالیان درازپیداشده و آوازه‌آن بگوش همگی‌ایرانیان رسیده ودراینهنگام‌ترانه‌آن باشور دیگری سروده می‌شد وانبوه ایرانیانرا تکان میداد .

بد تر از اینها آنکه این دوچیز که با برکناری ایران نمی ساخت خود آنها نیز آخشیج یکدیگر می‌بود و هریکی ایرانرا بسوی دیگر می کشید ، زیرا بودن روسیان در شمال ایران و چیرگی آنان و انگلیسیان و اینکه ایرانرا تاب جنگ با آنان نبود چنین می‌خواست که ایران بسوی آنان گراید و با بستن پیمانی و گرفتن پولها و افزار هایی بیرون رفتن روسیانرا از ایران وبهم زدن پیمان نامه ۱۹۰۷ ومانند اینها را شرط کند ، ولی دل آزردگی توده از روسیان و همدستان ایشان و گراییدنشان به عثمانی چنان می خواست که ایران بسوی آلمان گراید و با آنان پیمانی بندد .

پیداست که اگر دولت توانابودی این توانستی که برهردوی اینها فیروزدرآید وسیاست برکناری خود را پیش برد ، ولی افسوس که چنین دولتی هم نبود و درچنین هنگام سختی هرکابینه که می‌آمدجز چند ماهی‌نمی‌ایستاد وبی‌آنکه کاری انجام‌دهد می‌افتاد واین شگفت که بار دیگر همانکسان بروی‌کار می‌آمدند و تنها باین بس می‌کردند که وزارتخانه خود راعوض کنند . نه‌آن میتوانستند که کاری کنند ونه اینکه خودرا بکناری کشند وما که اندکی از پس پرده ها آگاهیم نیك میدانیم که انگیزه این رفتار ایشان چه بوده . از آنسوی توده چون بجنبشی بر خاست و سر دستگان و پیشروان از تهران و دیگرجا ها بتکان آمدند جز درماندگی و کارندانی از خود نشان ندادند و باندازه دهیك جنبش آغاز مشروطه فیروزی نیافتند .

ما براست میداریم که‌کاربسی سخت بوده ودشمنان ایران سالها کوشیده ودولت

را ناتوان گردانیده و رشته کار ها را از هم گسلانیده بودند و چون کار را تا اینجا رسانیده بودند دیگر بیمی از ایران نمیداشتند تا گردن بخواهشهای آن بگزارند. در چنین هنگام سختی کسانی توانند کار از پیش برند که از خود گذشته و از روی جانفشانی بکوشش بر خیزند. از کسانی که در بند خود باشند همان بر آید که از مردان ایران بر آمده.

از این کارها یك چیز دانسته شد، وآن اینکه از یکدسته مردم پراکنده دل وسود جو هیچ‌کاری برنیاید ونتیجه تلاش و جست و خیز آنان جز رسوایی نباشد. هم دانسته شد که یکتوده باید خود نیك باشد تا بتواند از پیش آمد های جهان‌بهره‌مند گردد. برای یك توده پراکنده وآلوده ازپیش آمد های جهان هیچ سودی نباشد و همه چیز بزیان ایشان پایان یابد.

باری‌چون‌جنگ جهانگیرمی‌آغازید درروزهاییکه‌اتریش‌بسرب‌التماتوم‌فرستاده وسراسراروپا تکان خورده وهر زمان بیم جنگ می‌رفت درایران‌چون جشن‌تاجگزاری احمد شاه نزدیك می‌شددرسراسر کشور برای جشن آماده میشدند وانگیزه‌ای درمیان بود که میخواستند آنرا با شکوه گردانند. در سالهای پسین که روسیان چیرگی نموده ومجلس را بسته و رشته کار های ایرانرا ازهم گسیخته بودند چنین میخواستند در اینهنگام غیرت ایرانیگری بیشتر نمایند و دلبستگی بیشترنشان دهند وبدینسان شکست را درست گردانند. هرچه هست روز سه‌شنبه بیست ونهم تیر (۲۷شعبان) در سراسر ایران جشن با شکوهی برپا گردید وسه روز چراغان و شادی بود، در تبریز آزادیخواهان برای آنکه هستی خود را برخ روسیان و کارکنان آنان بکشند بجای سه روز شش روز بازارها را چراغان کردند وصمد خان با همه ناخرسندی بجلوگیری برنخاست و خود او نیز تلگراف «همایون باد» بدستینه «خانه زاد صمد سرباز مراغه شجاع‌الدوله» بدربار فرستاد.

یگانه نتیجه‌این تاجگزاری آن بود که زمان‌نایب‌السلطنگی‌ناصرالملك‌بپایان آید که هم خود او آزاد گردیده به اروپا شتابد وهم ایران از زیر بار منت های او بیرون آید و سبکبار شود. یك مرد زودرنجی که در چند سال روزگارنایب‌السلطنگی

خودهیچ‌کاربرای ایران جزهمداستانی با دوهمسایه وبستن دست و پای مردم انجام‌نداد وبا اینحال همواره ناخرسندی و دل آزردگی مینمود وهمیشه‌ازایران گریزان‌میبود، درحالیکه جایگاه خودرا بسیار میخواست و دست از آن بر نمیداشت و همیشه رنجیدگی نشان میداد.

درهمانروز هاجنگ اروپا سر گرفت وچنانکه گفتیم دولتهایکی پس‌ازدیگری بمیدان کارزارآمدند. درچنین هنگامی کابینه علاء السلطنه هم سست گردیده ودرکار افتادن می‌بود و نتیجه آنشد که در آخر های مرداد ماه مستوفی الممالك وزیر جنگ همان کابینه بسروزیری بر گزیده شد و کسانی راهم ازهمان وزارت پیشگان‌بر گزیده کابینه پدید آورد. از این پس ما آمدن ورفتن کابینه ها را پیاپی خواهیم دیدواینست نباید ارجی بآنها گزاریم وبه شمردن یکایك‌وزیران که همان کسان شناخته‌همیشگی خواهند بود پردازیم.

نخستین کار این کابینه برداشتن صمد خان از آذربایجان شد که خود یك کار ارجدار و نیکی بود. زیرا چنانکه گفته‌ایم پس از آنکه درشهریور ماه۱۲۹۲دستور انتخابات رسید صمد خان آنرا بکار نبست و بار دیگر از دولت بریده‌آشکاره نافرمانی نمود و برای آنکه چشم آزادیخواهان را بترساند داداش بك و میرزا رحیم را کشت وبا همه فشار تهران جلو انتخابات را گرفت و بیکبار خود را بدامن روسیان انداخته افزار دست ارلوف و ودنسکی گردید بهترین نمونه از بیشرمی او نوشته های‌روزنامه توفیق بود که هیچ گستاخی در برابر دولت دریغ نمی گفت. آری پس از دیری آن روزنامه از میان رفت ولی بجای آن «جریده اسلامی» بر پا گردید که با دست‌میرزا علیخان ادیب خلوت از درباریان کهن نوشته می شد و او نیز راه فکر و توفیق را می پیمود.

چنانکه گفتیم این زمان در تبریز از آزادیخواهان نیز تکانی دیده می شد و شنیدنیست که روزنامه ای با ژلاتین بنام «انصاف» نهانی چاپ و پراکنده می کردند و کارکنان صمد خان‌جایگاه آنرا بدست نمی‌آوردند. پس‌ازجشن تاجگزاری وآغازیدن

جنگ اروپا این تکان دیگر بیشتر نمودار بود . تو گفتیی مردم رهایی ازفشارصمدخان را نزدیك میدیدند .

ما از گفتگویی که میانه دولت باروسیان در باره برداشتن او رفته آگاهی نمی‌داریم ولی این میدانیم که روسیان ازصمد خان بآسانی دست برنداشتندی وهمانادرنتیجه پیش آمدن جنگ بوده که خواهش دولت ایرانرا پذیرفته اند . زیرا پس ازپیش آمد جنگ رفتار خود را اندکی بهتر گردانیده بدلجویی ازدولت ایران می کوشیدند . با اینهمه می‌بینیم بیکبار اختیار بدولت ایران نسپرده و آنرا در برگزیدن فرمانروایی برای آذربایجان آزاد نگزارده اند ونقیخان رشیدالملك (یا سردار رشید) را که‌هم از کارکنان ایشان بود وما در پیش بارها نامش را بردایم بجای او پیشنهاد کرده اند و دولت ناگزیر بوده بپذیرد . ولی چنین نهاده اند که چنانکه در زمان صمد خان بود فرمانروایی بنام محمد حسن میرزا باشد ونقیخان بعنوان جا نشینی (نایب الایاله) بکار پردازد .

پس از نیمه شهریور بود که این تلگرافها به تبریز رسید وصمد خان پس از آنکه سیزده ماه با چیرگی و خونخواری فرمان رانده و بدنامی و روسیاهی تاریخی برای خود آماده کرده بود خواه وناخواه‌ازکارکناره گرفت وبخانه ای که درنعمت آباد برای چنین روزی آماده کرده بوده روانه گردید وشنیدنیست که نه تنها او ایستادگی ننمود و فرمانبرداری نشان داد از علما ودیگر هوا خواهان وی آوازی بر نخاست و بلکه اینان پیش ازدیگران رو بسوی‌تهران‌آوردند وباتلگراف شادمانی وفرمانبرداری نمودند ومن برای‌نمونه بخشی از تلگراف مجتهد راکه بمستوفی‌الممالك فرستاده در اینجا می آورم :

> دستخط تلگرافی ... عزوصول‌بخشید چنانکه اشاره فرموده بودید اهل آذربایجان در دولتخواهی وشاه پرستی طاق میباشند و اگر در این چند سال کاملا اثر این شیوه مرضیه بظهور نرسیده البته نزد اولیای دولت ابد مدت عذر ایشان معلوم ووضع مملکت کما ینبغی واضح ومشهور است علاوه براینکه تخصیص آذربایجان باین موهبت‌عظمی مایه‌هزاران افتخار

> وتشکراست استخلاص اهالی ازفشاروضیق‌سابق‌حیات‌تازه بقالب‌روح‌ایشان داد ... دعاگوی حقیقی حسن بن محمد باقر »

از اینجا پیداست که آن آواز های تافرمانی با دولت و آشوب و هیاهو که در دیگر هنگامها از اینان سرزدی خود ازدیگران‌بودی . نقیخان رشته کار ها رابدست گرفت ، ولی همه چیز بجای خود میبود و برگزیدن نمایندگان که صمد خان جلو گرفته بود همچنان‌باز میماند و پیدا بود که روسیان‌خرسندی نمیدهند . هرچه‌هست مردم آزاد گردیده و دیگر بیم جان نمی‌رفت و آزادیخواهان جنبش وشور بیشترمی‌نمودند . روزنامهای تهران آزادانه می‌آمد وجریده اسلامی که‌آخرین روزنامه صمدخان بود دیگرنوشته نمی‌شد .

صمد خان در نعمت آباد هم ماندن نتوانست وبر جان خود ترسید و گویا روز یازدهم مهر بود که بشهر آمده روانه تفلیس گردید . کونسول روس و دیگران تا پل آجی همراهش رفتند و از آنجا هم یکدسته سواره برای پاسبانی باوی فرستادند .

چنانکه گفتیم دولت عثمانی در آبانماه پابجنگ نهاد ونخست باروس زدوخورد آغاز کرد . این پیش آمد در ایران تکان دیگری پدید آورد و ناگزیر بود که آتش جنگ را تا بدرون ایران کشاند ، زیرا عثمانیان از آذربایجان و کردستان گرفته تا خوزستان و خلیج فارس همسایه ایران میبودند ودر سراسر این مرزها با سپاه روس و انگلیس که بخاك ایران درآمده بودند روبرو می‌ایستادند وهیچ چاره نبود که بجنگ پردازند ، از این گذشته مجاهدان تبریز که در سال ۱۲۹۰ پس از جنگ با روس بخاك عثمانی پناهیده بودند بیشتر ایشان هنوز در آنجا می‌زیستند وناگزیر بودند که این زمان داوطلبانه بر سر روسیان بیایند ، همچنین کسانی از ایشان که در تهران و دیگر جاها میزیستند باندیشه کینه خواهی تکانی‌بخود دهند.از اینها گذشته چنانکه گفتیم داستان اتحاد اسلام از سالهاباز درایران بگوشها برخورده و این زمان درسایه همدردی ایرانیان با عثمانیان دوباره جنبشی بنام آن پدید آمده ودر همه جا مردم را میشورانید . واکنون پس از آنکه علمای عتبات فتوای جهاد دادند و خود نیز آماده

همراهی با سپاه عثمانی شدند ناگزیر بود که جنبشهایی درایران بویژه در میان ایلها پدید آورد .

در کردستان هنوز پیش از آنکه عثمانیان بجنگ در آیند جوش وجنش میان کردان پیدا شده و این زمان بسختی آن می افزود و در بسیار جاها کردان با دسته‌های سپاه روس که در خاک ایران میبودند بزد و خورد می پرداختند . نیز با آشوریان و ارمنیان که در آن نزدیکیها نشیمن میداشتند بدشمنی و خونریزی بر می خاستند .

ما همه اینها را در گفتار های آینده خواهیم نوشت ، و چون دراین تاریخ در همه جا بمجاهدان آذربایجان و بکار های ایشان ارج بیشتر گزارده‌ایم در اینجا در آخر گفتار باردیگر بآنان پرداخته وحال بازماندگان ایشانرا که این‌زمان‌دراستانبول و تهران ودیگر جاها میبودند باز مینماییم :

گفته‌ایم یکدسته از ایشان باستانبول کوچیدند و داستان ایشانرا نوشته ایم ، ولی ازسرگذشت همگی آنان در استانبول تا اینهنگام آگاهی درستی نمیداریم ، و تنها این میدانیم که با سختی و تنگی روز می گزارده اند وبسیاری ازایشان ازراه‌داد وستد و اینگونه کوششها روزی بدست می آورده اند . تنها برای امیر حشمت وزارت خارجه از تهران ماهی دوازده لیره می‌رسانیده، یکی ازآنان که آقای نورالله‌یکانی‌باشد داستان خود را چنین میگوید : .

« ما چون باستانبول رسیدیم من چون پول کمی با خود میداشتم برای آنکه بیکار نمانم با میرزا عفارخان (زنوزی) همباز گردیده بداد وستد پرداختیم ، بدینسان که ازیك آبادی نزدیکی ماست ودیگر خوراکها را خریده باستانبول بار می کردیم. زمانی چنین می‌بودیم تا در نتیجه پیش‌آمدی سرمایه را ازدست دادیم ، و چون دراین هنگام دولت عثمانی «مکتب پولیس» بازمیکرد داوطلبانه‌بآنجا رفتیم .رخت‌ونشیمنگاه و دیگر چیز ها را دولت میداد ، وما بایستی پول خوراك خود را پردازیم و چون ما نتوانستیم آنرا پردازیم ناگزیر شدیم مدرسه را رها کنیم ، سپس دولت عثمانی آنراهم خود بگردن گرفت ، وما مدرسه را بپایان رسانیدیم و گواهی نامه گرفتیم ولی چون

بسته ایران می‌بودیم کار بما ندادند و ما باز بیکار شدیم . در این میان یك چیز نیکی پیش آمد و آن اینکه چون در همانسال دولت عثمانی با دولت بالکان بجنگ‌برخاسته بود ابراهیم آقا با یکصد و پنجاه تن ازمجاهدان آذربایجان داوطلبانه باسپاه عثمانی همراهی کرده و در کارزار دلیری وچابکی بسیار ازخود نشانداده ونخستین سپاه اینان پا به شهرادرنه نهاده بودند، و دولت عثمانی بپاداش این دلیری وجانفشانی دودیه‌بلغاری که کسانش گزارده و گریخته بودند بایشان داده بود که در آنجا باخوشی و آسودگی میزیستند ، اینان چون ازحال ماآگاه شدند کس‌فرستاده ما را بنزد خود خواندند و چون رفتیم برادرانه ما را پذیرفتند و در آنخوشی وآسودگی همبازخود گردانیدند و در اینجا بودیم تا جنگ با روس پیش آمد وما بایران خواستیم‌آمد .»

اینست نمونه ای ازحال وزندگی آندسته ، و اینهنگام همه ایشان‌ازاستانبول آهنگ ایران کردند وما آنانرا خواهیم دید. اما دیگران که درایران می‌بودندوبیشتر در تهران می زیستند این هنگام ستارخان بهمدستی هشترودی‌ودیگران نشستی برپا کرده و گفتگو از رفتن بآذربایجان وجنگیدن با روسیان میکردند و خودستار خان با آنکه زخم پایش بهبود نیافته وناخوش میزیست آماده سفر می گردید که مرگش فرصت نداده‌ناگهان ازمیان برد . با اینهمه کسانی ازآقای‌میرزا حسین رشدیه‌وحاجی پیشنماز و ملاعلی ضرغام و دیگران آهنگ آذربایجان کردند . نیز کربلایی حسین آقا فشنگچی که تا این هنگام در شهریار می‌زیست بتهران آمده و او نیز آهنگ کردستان کرد .

در آذربایجان نیز آزادیخواهان و دیگران بتکان افزوده وبه آماد گیهایی می - کوشیدند وجنب وجوش روز بروز فزونتر میگردید . اینست روسیان بشمار سپاهیان خود افزوده ونگهداری نیزبیشتر کرده بودند و در روزهای نخست جنگ با عثمانی‌بود که در تبریز بکونسولخانه اتریش و شهبندری عثمانی ریخته کونسول وشهبندر را با کسان دیگر دستگیر نمودندوچون برسر کونسولخانه آلمان رفتند کونسول و زنش آگاهی‌یافته بکونسولگری‌آمریکا گریختند ولی کسان سپاری ازآلمانیان وبستگان

ایشانرا گرفته با دیگر دستگیران بقفقاز فرستادند و در همه شهر هـای آذربایجان این رفتار را کردند .

چنانکه گفتیم یکی از پیش آمد های اینزمان مرگ ستارخان بود . این مرد

۵۸ ـ ستارخان

دلیر از زمانیکه داستان پارك اتابك پیش آمده بود در تهران در خانه خود می نشست و با ماهانه‌ای که از دولت میگرفت زندگی بسر میبرد ، وبا آنکه در برابر دلیری و جانفشانی گردانه خود آن بد رفتاریرا از مردم دیده بود ودر این چند سال هنوز زخم

پایش کارمیکرد ، و از آنسوی در تبریز روسیان خانه اش راتاراج ویك برادر ودوبرادر زاده اش را بدار کشیدند با اینهمه گزند ها باز خود را نشکسته و دل آزردگی از توده نمینمود ودرپیش آمد ها خاموش نمی‌نشست و دراین هنگام بازاندیشه هـایی را دنبال می کردو گمان مرگ‌درباره‌اش نمیرفت تادربیست وپنجم آبان(۲۸ذیحجه۱۳۳۲) ناگهان حالش بر گشته بدرود زندگی گفت .

دولت ایران نوازش و ارجشناسی راکه اززنده او دریغ گفته بود از مرده اش دریغ نگفت ودرروز پنجشنبه بیست وهفتم آبان جنازه اورا بیرون‌آورده وباپاسداری‌های سپاهیانه که در آن ژاندارم وقزاق ودسته های پیاده وسواره بختیاری وشاگردان دبیرستانها همدست می‌بودند و گروه انبوهی از آذربایجانیان وتهرانیان دنبال ایشان راه می رفتند تا بخوابگاه جاویدانش رسانیدند و سپس با دستور دولت ختم باشکوهی بر پا کردند .

بدینسان نخستین سردارجنبش مشروطه ازجهان رفت، اینمرد درسی نخوانده و دانشی نیندوخته بود و گاهی هم کارهای نسزنده ازو سر میزد (چنانکه درسفراردبیل بد رفتاریهایی با مردم کرد) ولی خود مرد آراستدای ، و چند خوی نیك راکه دلیری و مردانگی وفروتنی وپاکدرونی باشد باندازه درست آنهادارامی‌بود ، ودرجانفشانیهای پر بهای تاریخی که در سال ۱۲۸۷و۱۲۸۸ در تبریز و آذربایجان کرد و یازده ماه در برابر سپاه محمد علیمیرزا ایستاد آزمودگی جنگی وکاردانی در نگهداری شهر وراه بردن مردم از خود نشان داد ، وگذشته از آنکه پس ازشکستن همه و از میان‌رفتن دستگاه مشروطه ، او تنها باده بیست تن ایستادگی نمود ودوباره مشروطه را بایران باز گردانید ولکه ننگی راکه ازسستی وکارندانی آزادیخواهان تهران وشکست آنان از یکمشت قزاق لیاخوف بدامن تاریخ ایران نشسته بود پاك گردانید، شهرتبریز رااز افتادن بدست سواران تاراجگر رحیمخان وشجاع نظام ، و آزادی خواهان تبریزرااز گرفتار شدن بچنگال محمد علیمیرزا بازداشت وبدینسان جربزه خدا دادی خود را درجای بسیار نیکی بکار برد .

در این زمان که خویهای ستوده بسیار بی‌ارج گردیده ورشك و خود خواهی

پرده بروی چشمها فروهشته بکسانی سخت است که این ستایشها را بشنوند . ولی‌ما از گفتن راستیها واز ارج گزاردن به‌خویهای ستوده ناگزیریم .

یکی از پیش آمد ها که می‌باید دراینجا یاد کنیم بازشدن مجلس سوم میباشد که روزشنبه سیزدهم آذرماه (۱۶محرم۱۳۳۳) رخ داد .

چنانکه گفتیم یکسال بیشتر بود که به برگزیدن نمایندگان آغاز کرده بودند وچون این هنگام زمینه آماده گردیده و از آنسوی درنتیجه پیش‌آمد جنگ و پیدایش شور وتکان در مردم دولت نه تنها باز شدن مجلس را زیان کار خود نمیدانست آنرا مایه سبکی بارخود می‌شمردواین بود این زمان با شکوه وشوری‌آنرا باز گردانید و خواهیم دید که این مجلس نیزهمچون مجلسهای دوم و سوم با دشواریهایی روبرو گردید . دراین مجلس آذربایجان نماینده نمیداشت .

گفتار ششم

در آمدن عثمانیان به آذربایجان

چنانکه گفتیم چون دولت عثمانی پا بجنگ نهاد درمرز های ایران در همه جا شور برخاست. زیرا ازیکسو کردان بنام‌جهاد یاباهنگ تاخت و تاراج‌سخت‌بشوریدند، و از یکسو مجاهدان ایران در چند جا بجنگ و کوشش بر خاستند . چنانکه امیر حشمت ویاران اوازمرز «بازرگان» بخاك ایران در آمده با روسیان به‌نبرد پرداختند و فشنگچی وهمدستان او ازسوی ساوجبلاغ‌بکوشش برخاستند. ازیکسو نیزسپاهیان عثمانی درچند جا پا بخاك ایران گزاردند . در پیرامون ارومی آشوب بیش از دیگر جاها بود و در چهارسال زمان جنگ جهانگیر این شهر بیش از همه شهر های ایران آسیب یافت .

در پیرامون ارومی گذشته از داستان روس و عثمانی کردان وآسوریان مایه گرفتاری دیگری بودند . کردان بتاخت وتاراج خو کرده همیشه چشم براه فرصتی می‌نشستند که بیرون ریزند وهرآبادی که بجلوشان‌آمد تاراج کنند .آسوریان نیز که ازسالیان دراز در زیردست مسیونرهای آمریکا و فرانسه کینه مسلمانان را دردل گرفته و پس از آمدن روسیان بایران خود را بایشان بسته بودند برای رسانیدن هر گونه گزند و آسیب بایرانیان آماده می‌ایستادند واین هنگام روسیان تفنگ و افزارجنگ بآنان داده بودند .

در مهر ماه که هنوز عثمانی بجنگ در نیامده بود کردان رشته ایمنی را گسستند وروز هشتم آبانماه بود که دسته های انبوهی از ایشان ناگهان از کوههای خود سرازیر شده واز مرز ایران گذشته و بآبادیهای خاك ایران ریختند وبی‌آنکه

جدایی در میان سنی و شیعی و مسلمان و آسوری گزارنده ده دیه را تاراج کرده واز کشتار نیز دست باز نداشتند . آسیب دیدگان پریشان و نالان بشهر ارومی ریختند و کردان تا دیری در آن پیرامون چیره بودند تا روسیان سپاه فرستادند و با خونریزی بسیار بیرونشان کردند . چنانکه روسیان میگفتند درمیان کشتگان کسانی را ازسپاه عثمانی دیده بودند .

در اینمیان دولت ایران با روس و عثمانی بگفتگو پرداخته ازروسیان‌خواست که سپاه خود را از شهر های ایران بازخواهند و بهانه بدست دیگران ندهند ، و از عثمانی خواهش کرد که از آشوب کردان و گرد آمدن سپاهیان درسرمرز ایران‌جلو گیرند . اینان پاسخ داده گفتنداگر روسیان سپاه خود رااز آذربایجان باز گردانند ما خواهش دولت ایرانرا بخشنودی خواهیم پذیرفت . ولی روسیان بهانه آورده چنین گفتند : ما سپاه خود را از آذربایجان باز گردانیده‌ایم وجزدسته های اندکی درآنجا نمانده وآنها نیز برای نگاهداری بستگان خودمان میباشند .

بدینسان خواهشهای دولت بی‌نتیجه گردید ، و عثمانیان‌کار خود را دنبال کردند و روسیان نیز نیروی تازه دیگری از سواره و پیاده وتوپخانه بآذربایجان آوردند و در چند جا که تبریز و خوی ودیلمان و ارو می‌باشد جایگاه خود را استوار گردانیدند و بمراغه وماکو وساوجبلاغ نیز دسته هایی را فرستادند . فرماندهی این دسته با ژنرال چرنوزوبف بود .

در اینمیان عثمانیان بجنگ بر خاستند و در میان ایشان با روسیان میدان کارزاری که از بالای قفقاز گرفته تا آخر آذربایجان میرسید باز گردید و در سراسر این میدان عثمانیان بتاخت و پیشرفت پرداختند . درآذربایجان چنانکه گفتیم‌جنگ از دوجا آغاز شد که یکی از مرز بازرگان واز سوی ارومی و دیگری ازمرز بانه و سوی ساوجبلاغ بود ، ودر هر دوجا پیشگام مجاهدان ایران و کردان بودندوسپاهیان عثمانی از پشت رسیدند . جنگ بازرگان و آنسوی را اززبان خود امیرحشمت(*) می‌آوریم . چنین میگوید .

(*)آقای ابوالحسن نیساری که اکنون درتهران می‌نشیند .

« من با همراهان خودم که حاجی میرزا آقا بلوری ومیرزا نورالله خان یکانی و هاشم خان‌ونصرت‌الله خان‌وفارس‌الملك ودیگران تا دویست‌تن‌بودند برواندوز رسیدیم و چون می‌خواستیم بروسیان شبیخون زنیم‌شبانه ارمرز بازرگان بخاك‌ایران‌درآمدیم و برسر روسیان تاختیم و درجنگی که‌رو داد روسیان شکست خوردند وپس نشستند . در اینجا بود که دسته های بزرگی از کردان بما پیوستند وشماره ما بسیار شد ، و ما دوباره روسیانرا دنبال کردیم و در موانه بار دیگر جنگ رخ داد و روسیان دو شبانه روزایستادگی نمودند واز دوسو بسیاری کشته گردید . در اینجا نیز ما فیروزدرآمدیم و روسیان پس نشستند. درموانه آسوریان و ارمنیان مسلمانانرا کشتار کرده بربچه‌ها و زنها نیز نبخشوده بودند و نمایش بس دلگدازی پدیدار بود . از اینجا ما نیز گفتیم هر که را از آنان پیدا کردیم زنده نگزاریم . ازموانه باز به پیشرفت پرداختیم و در سه فرسخی آنجا تپه هایی را روسیان سنگر کرده بودند و ما چون رسیدیم دو باره جنگ آغاز گردید ، در اینجا شماره ما بدوهزار میرسید ودراین جنگها که رخ‌میداد مجاهدان بویژه چند تن از ایشان که یکانی وفارس ونصرت باشند ـ دلیری بسیارنشان میدادند در اینجا نیز دو شبانه‌روز جنگیدیم و باز روسیان شکست خوردند و تا ابهر که جای سخت و میان دره است و از آنجا تا ارومی دو فرسخ بیش‌نیست پس‌نشستند. جنگ چهارم در ابهر رو داد و در اینجا هم ما فیروز آمدیم . روسیان خود را بشهر رسانیده بیاری اعتمادالدوله و دیگر هواداران خود شهر را استوار کرده بایستادگی پرداختند و در اینمیان جودت بیك والی وان با رشید بیك چرکس ازسرکردگان بنام ترك با دسته سپاه عثمانی رسیدند و در گرد شهر فرود آمدند و ما چون دیدیم اندیشه های دیگر در سرایشانست و چنین میخواهند که شهر را بنام دولت خود بگشایند از این بدخواهی سخت رنجیدیم و دیگر نمانده از آنجا دور شدیم . من با دسته ای ازراه موصل ببغداد رفتیم و از آنجا بتهران آمدم . ولی بلوری با چند کس به نزد عثمانیان رفت . پس ازما جودت بیك ورشید بیك تادیری در کنار شهر می‌بودند ولی کاری ازپیش نبردند و ازروسیان شکست خورده باز گشتند » .

این پیش آمد ارومی و پیرامونهایش بود . این داستان در آذر ماه پیش‌آمد و

شکست عثمانیان و بازگشت ایشان در هفتم دیماه بود . اما از سوی بانه و ساوجبلاغ چنانکه گفتیم از آنجا نیز فشنگچی ودیگرمجاهدان آذربایجان باهمدستی کردان با روسیان زد و خورد می کردند ودر این میان سپاه عثمانی نیز رسید . روسیان برای جلو گیری از آنها صمد خان را از تفلیس آوردند تا با دست او سپاهی از ایران پدید آورند .

صمد خان روزچهارم آذر ماه ناگهان بااتومبیل به‌تبریزدرآمده در کونسولگری روس پیاده گردید وهمانروز یا فردای آن روانه‌مراغه شده درآنجا بگرد آوردن‌سواره و پیاده کوشید وچون بسیاری ازسران مراغه و سراب وآن پیرامونها هواداروی‌بودند در اندك زمانی دسته های بزرگی فراهم گردانید واز اینسوی روسیان سالدات وقزاق بیاری او فرستادند و توپ وقورخانه نیز رسانیدند وبدینسان در نزدیکیهای‌میاندوآب لشگرگاه ساختند ودر برابر مجاهدان ایران و سپاه عثمانی که ازسوی ساوجبلاغ پیش می‌آمدند ایستادند . از آنسوی نخست نامه‌ای بصمد خان نوشته باو پند دادندو بسوی خود خواندند و چون نتیجه نداد ناگزیر پیش آمدند و در آخر های آذر ماه بود که دو سپاه بهم رسیدند وبجنگ پرداختند . چنانکه گفته میشد صمد خان و روسیان نزدیك بچهار هزار تن سپاه و ده دستگاه توپ باخود میداشتند بااینهمه‌چون کارزار آغازید چند ساعت بیشتر نکشید که شکست خوردند و پس از آنکه بسیاری ازایشان کشته گردید توپها رانهاده روی بگریز نهادند . ازکسانیکه کشته گردیدند یکی کونسول روس‌درساوجبلاغ‌بود. صمد خان‌جان بدربرده وخود را به تبریزرسانید . از آنسوی چون آگاهی از شکست ایشان بمیاندوآب رسید مردم از ترس آزار و گزند کردان خانه های خود را رها کرده با پای پیاده رو بتبریز آوردند ودسته‌انبوهی از زنان وفرزندان خود رابرود جغاتو انداختند وچون بیرون آمدن نتوانستندهمگی نابود شدند و کردان ازپشت سر رسیده میاندوآب راتاراج کردند وچیزی‌بازنگزاردند بدینسان میاندوآب ازشومی صمدخان وروسیان گزند بسیار دید .

فردا عثمانیان ومجاهدان آهنگ مراغه کردند وچون مردم اینشهر به پیشواز در آمده و خود راهنمای سپاه شده بودند دراینجا از تاراج جلو گیری وتنها به بیست

هزار تومان که بنام « اعانه » از مردم گرفتند بس کردند . نیز خانه های صمد خان و برادرش سردار مؤید و ذکریا تاجرباشی و پرویز خان سرهنگ (خود او در جنگ کشته شده بود) و چند خانه دیگر را آتش زدند وسردار مکری و بهادرالسلطنه چار-دولی را که گرفته بودند بکشتند . نیز قورخانه وافزارجنگ که صمد خان وروسیان‌در آنجا گزارده بودند بدست ایشان افتاد .(*)

درباره جنگ میاندوآب تلگراف عثمانی که به تهران رسیده چنین میگوید :

«عساکر عثمانی باتفاق عشایر ایرانی سمت شرقی ساوجبلاغ در موقع میاندوآب بچهار هزار عسکر روس که دارای ده عراده توپ بوده اند باالتصادف‌داخل محاربه شده ودشمن با جاگزاردن متجاوز از دو هزار مقتول ومجروح و مقدار عظیم توپ وتفنك وقورخانه فرار نموده‌اند » .

تا چندی عثمانیان در مراغه و روسیان در تبریز می‌نشستند وجزاین گمان‌نمی‌رفت که باردیگرجنگ ره‌دهد،ولی دراینمیان درقفقازدرنبردگاه «ساری‌قمیش»عثمانیان فیروز گردیده و پیشرفت بسیاری کرده بودند وروسیان درآنجا پس می‌نشستندواینست بدسته های آذربایجان نیزدستور پس نشینی دادند تاگردشان فرو گرفته نشودونخست در یازدهم و دوازدهم دیماه ارومی و آن پیرامونها را تهی کردند وچون آن داستان دلگداز دیگری دارد ما جداگانه یاد خواهیم کرد ، وسپس در هیجدهم یا نوزدهم آنماه از تبریز بیرون رفتند و کونسولهای روس و انگلیس و همه بستگان ایشان و یکدسته از ارمنیان وبسیاری ازملایان ودیگر هواداران روس با ایشان همراهی‌نموده با شتاب شهر را رها کردند . صمد خان که پس از شکست میاندو آب به تبریز باز گشته بود اونیزشتاب زده بیرون رفت (**).

شهر حال بس شگفتی داشت و پس از پنجسال اندوه و خواری نخستین بار بود که یك شور وشادی در مردم دیده میشد . سپاه روس و بیرون رفتن از تبریز ؟!. چیزی

(*) این بخش از آگهی‌ها از روی یادداشتی‌است که حاجی میرزا حسن شکوهی مراغه‌ای کرده . شادروان شکوهی خود ازپیشروان آزادیخواهی بود واز دست صمد خان گزند بسیار دید وما درجای خود نام و سرگذشت اورا نیاورده‌ایم .

(**) همین رفتن بود که دیگر بازنگشت . بدینسان که در تفلیس گرفتار سرطان گردیده و با سختی جان داد وبرادر زاده اش ازایران رفت و مرده او را بمراغه آورد و بخاك سپرد .

بود که هیچگاه گمان نرفتی ، و چون در این هنگام مجاهدان تبریزودسته های کرد و عثمانی از مراغه بیرون آمده وآهنگ شهر کرده بودند ومردم آنرا شنیدمو گریختن روسیانرا از رهگذر آن می‌شماردند واز انگیزه درست کارآگاهی در میان نبود ، از اینرو روسیانرا برای همیشه رفته می‌پنداشتند و گمان باز گشت نمیبردند ، وهمچون کسانی که از زندان بیرون آمده باشند بهمدیگر مژده داده شادمانی مینمودند .

فردای آنروز مجاهدان با یکدسته عثمانیان بشهر خواستندی آمد . مردم تا سرد رود به پیشواز شتافتند . نقیخان نایب الایاله و دیگران نیز همه پیشواز کردند . فرمانده ایندسته احمد مختارشمخال بود واز مجاهدان بلوری وفشنگچی باوی‌بودند. فردای آنروز کونسولگری های آلمان و اتریش و عثمانی را باز کردند و بار دیگر جشن‌با شکوهی برپا گردید ، چند روز دیگر بازمانده دسته های عثمانی باارکان‌حرب بشهر میرسیدند . ایشانرا هم با شکوه پیشواز کردند . بستگان روس و انگلیس و هواداران ایشان که گریخته بودند سردستگان در خانه آنان نشیمن گرفتند وکاخی را که صمد خان در نعمت آباد ساخته بود و با فرش و کاچال گرانبها آراسته بود با سرای کونسولخانه در آندیه تاراج وویران کردند .

روسیان تا نزدیکیهای مرند پس کشیده و در آنجا لشگر گاه زده ومی‌نشستند و عثمانیان در برابر آنان در صوفیان سپاه میداشتند . دو هفته بدینسان گذشت وجنگی رو نداد ، ولی چون روسیان در قفقاز شکست خود را درست گردانیدند و بعثمانیان فیروز درآمدند بچرنوزوبف‌فرمان دادند که درآذربایجان نیز بجا های خودباز گردند، و این بود در بیست وسوم دیماه بجنگ برخاستند و آنانرا از صوفیان بیرون راندندو فردا نیز در سوالان جنگ سختی کرده ودر آنجا نیز فیروز در آمدند . این آگاهی چون به تبریز رسید عثمانیان درنگ نکرده و بشتاب شهر را رها کردند و از راهیکه آمده بودندبباز گشت پرداختند ودرراه چون پراکنده‌میرفتند صمصام‌السلطنه‌چاردولی ودیگران از کشتن باز نایستادند . روز بیست و پنجم دیماه روسیان دوباره بشهر باز - گشتند و کسانیکه باآنان رفته بودند نیز باز گشتند و این‌بار بسیاری‌ازآزادیخواهان و دیگران ازشهر گریخته یا پنهان گردیدند .

کردان و عثمانیان که گریخته بودند در ساوجبلاغ گرد آمدند وآنجاراکانونی برای کارهای خود گرفتند . روسیان نیز از تبریز واین پیراه‌ونهسا بیشتر نرفته و در پیرامونهای مراغه ومیاندوآب صمصام چاردولی‌را دربرابر عثمانیان گماردند وبه‌اوپول و افزار جنگ دادند .

اماداستان دلگداز ارومی (یارضابیه کنونی) که گفتیم‌جداگانه خواهیم‌نوشت چنانکه گفتیم روز یازدهم دیماه بود که‌روسیان ناگهان بتهی کردن آنجا پرداختند وبکدسته از سپاهیان ایشان شهر را رها کرده روبسوی مرز پس نشینی کردند .فردا دوازدهم نیز بازمانده سپاهیان بیرون رفتند . ولی این پس نشینی آنان بایك پیش‌آمد دیگری توام بود که آن کوچیدن آسوریان و ارمنیان باشد . زیرا اینان که خود را بروسیان بسته و به پشتگرمی از آنان با هم میهنان خود بد رفتاری کرده ودرچند ماه آخر دست بخونریزی و تاراج نیز باز کرده بودند ، در اینهنگام بر جان‌خود ترسیده جای ایستادن نمیدیدند ، و این بود همینکه ازآهنگ ناگهانی روسیان آگاه‌شدند سخت بهم درآمدند و با آنکه هنگام زمستان بود بسیاری از ایشان چاره جز همراه شدن با روسیان و کوچیدن از ایران ندیدند ، و این بود با شتاب بکار برخاسته و زندگی خود را بهمزده و آنچه توانستند برد برداشته و آنچه نتوانستند باز گزاشته ونزدیك بده هزار تن از ایشان از مردو زن و بچه ازخود شهر و از آبادیهای بیرون براه افتادند ، وچون بسیاری از ایشان عرابه و چهار پا برای سوار شدن نداشتندبروی برفها و در توی گلها پیاده راه‌می‌رفتند و گاهی خوراك نیز نمی‌یافتند ، درمیان‌راه زنان و بچگان‌آسیب فراوان دیدند وبسیاری از ایشان تاب‌نیاورده ازپاافتادند . درلجنزارها بسیاری از چهار پایان نابود شدند . اینست آنچه ما «دلگداز» می‌نامیم . مردانشان کیفر خود را می‌یافتند ، کسانیکه هزار سال در کشوری آسوده زیسته وبا همه‌جدایی در کیش هر گونه مهربانی از مردم دیده بودند چه سزیدی که نمك ناشناسی نمایند ، و همینکه پای بیگانگان بکشور رسید بآنان گرایند و با هم میهنان خودبدخواهی نمایند و بدلخواه بیگانگان تفنگ بدست گرفته خون مردم ریزند ؟!. بچنین کسانی

کیفر سختی بایستی و آنچه میدیدند ومی کشیدند کم بوده وآنچه‌دل مرا بدردمیآورد حال زنان و کودکانست که گناهی نمیداشتند .

این در باره آسوریانست،ارمنیان دراین جنگ بسوی فرانسه وانگلیس گراییده و کمیته داشناکسیون در نهان پیمانی با آنها بسته بوده ، ما نیز ایرادی نمی گیریم و سخن ما در دشمنی است که با ایرانیان می‌نمودند . کسانیکه قرنها در ایران زیسته واز همه خوشیها و آسودگیها بهره مند شده بودند بدلخواه بیگانگان باهم میهنان خود دشمنی نشان میدادند . آندلیرانی که چند سال پیش در شورش آزادی خواهی ایران همدوش ایرانیان جانفشانی ها نموده بودند اکنون بجای آن بدخواهی ها بـا مردم مینمودند .

چنانکه گفتیم پس‌نشینی روسیان‌ناگهانی بود ، ازاینرو همگی مسیحیان آگاه نشدند و اگرشدند فرصت سفر نداشتند و از ۴۵۰۰۰ تن کمابیش که شماره آنان در آن پیرامونها بوده تنها ده هزار تن یا کمتر با روسیان همراهی توانستند و دیگران که بازماندند همینکه ازچگونگی آگاه شدند و از آنسوی آمدن کردان وترکان را می‌شنیدند در روستا ها خانه های خود را گزارده و با آنچه توانستند همراه آوردن از گاو و گوسفندوکاچال وخوراك رو بشهر نهادندوبباغ بیمارستان آمریکاییان‌درآمده ویا بسرای مسیونر های فرانسه پناهنده شدند تنها دو دیه گوك تپه و گلپاشان تهی نشد که داستان آنها را خواهیم دید .

ایرانیان در این هنگام نیز از دستگیری و مهربانی باز نایستادند وبسیاری از ایشانرا چه در شهر و چه‌در روستاها بخانه های خود آورده و بنگهداری کوشیدند و در سلماس با ارمنیان‌همین رفتار را کردند . ما بیشتراین آگاهیها را ازروی نوشته های مسیحیان می‌آوریم وهمین را خودایشان نوشته‌اند (*).

همینکه رفتن روسیان‌دانسته شد سپاه عثمانی که در نزدیکی‌ها بودند روبارومی

(*) پس از بازگشت روسیان بارومی (رضاییه) مسیو نیکتین نامی کونسول روس دفترچه ای بانگلیسی بچاپ رسانیده و پراکنده گردانیده که در آن گفتار هایی ازدکتر پاکارد امریکایی و ازفیلیپ پرایس نماینده روزنامه مانچستر گاردیان و از پول شیمون نامی گرد آورده شده. این آگاهیها بیشتر از روی آن گفتار هاست .

آوردند و پیشاپیش آنان کردان با انبوهی (سی هزار تن نوشته اند) از کوهستان‌فرود آمده و دسته‌ای از آنان در روستا ها پراکنده شده و بتاخت و تاراج پرداختند و یك دسته بزرگی رو بشهر آوردند و دو روز پس از رفتن روسیان بود که به‌ارومی رسیدند و چون اعتمادالدوله حکمران آنجا از همدستان صمد خان بوده ودر زمان‌حکمرانی خود بدلخواه روسیان رفتار کرده و خونهای بیگناهانرا ریخته و در اینهنگام‌همراه روسیان بیرون رفته بود.و کسی برای‌نگهداری شهر و جلوگیری از کردان نبود بی‌آنکه جنگی روی دهد بدرون آمدند و دست بتاراج گشاده و دو روز و دو شب بازار تاراج و آشوب را گرم داشتند تا از پشت سر رشید بیك فرمانده عثمانی بـا سپاه خود رسید و از تاراج و آشوب جلوگیری کرد و چند تن از کردان را باتیر کشت . تا چند روز که رشید بیك در شهر بود آرامش رویداد و مردم چه مسیحی‌وچه‌مسلمان آسوده بودند ولی چون روسیان پیش از پس نشینی خود خوی را گرفته و در آنجـا سپاه میداشتند رشیدبیك با دسته هـای خود بجلو آنان رفت و در سلماس لشگرگاه ساخت ودر شهر رشته کار ها بدست نوری بیك وراغب بیك که دو تن از سرکردگان بد رفتار عثمانی بودند افتاده اینان دست ستم باز کرده بمسیحیان سختگیری بی‌اندازه نمودند . ارشدهمایون سرشهربانی تا میتوانست بنگهداری مردم میکوشید .مسیحیان خشنودی بسیار ازو نموده اند ولی از راغب بیك و ازمجدالسلطنه که بعثمانیان‌پیوسته و دسته‌ای از مجاهدانرا برسر خود میداشت و از قوچعلیخان و دیگران بسیار نالیده وداستانهایی نوشته اند که نتوان‌بآسانی باور کرد. مانمیدانیم این داستانها تاچه اندازه درست است ولی برای آنکه بی‌یکسویی نماییم آنها را میآوریم .

مینویسند در گوك تپه دو هزار تن از آسوریان از این دیه و از آن دیه گـرد آمده بودند که زنان و فرزندان بکلیسا پناهنده شده و مردان با تفنگ در پشت بـام پاسبانی مینمودند ، کردان گرد آنجا را فرا گرفتند و در میانه زد وخورد برخاست و چون کردان انبوه بودند مسیحیان مرگ را در پیش چشم میدیدند و نومیدانه می‌کوشیدند . لیکن در این میان دکتر پاکارد امریکایی که با دو سه تن همراه از شهر بیرون رفته بوده ازچگونگی آگاه گردید و بجان خود نترسیده آهنگ آنجا کرد

و در سایه آشنایی ودوستی که با برخی ازسران کرد میداشت توانست جلو جنگ را بگیرد وبه درون دیه رفته و مسیحیان را دیده وآنانرابدست برداشتن ازجنگ‌ودادن تفنگ و فشنگ و بیرون‌آمدن از دیه واداشت وهمه را همراه خود بشهر آوردوجان دو هزار تن را بازخرید .

این داستان در روزهای نخست در آمدن کردان بود . سی واند روز پس از آن در خود شهر داستان دیگری رخداد . بدینسان که شصت تن از سرشناسان آسوری را که از سرای مسیونر های فرانسه بیرون کشیده و بند کرده بودند روزدوم اسفند (۲۲ فوریه) شبانه به بیرون شهر بردند وهمه را تیرباران کردند . تنها یکتن از آنان از مرگ رها گردید که با زخمیکه میداشت شبانه‌خود را به مسیحیان رسانیدوچگونگی را باز گفت .

دو روز پس از آن داستان گلپاشان رو داد . این دیه که آبادی آسوری نشین بزرگی بود چون ترکان بارومی درآمدند آسوریان نماینده فرستاده وبرای‌خودزینهار گرفتند و چند تن سپاه عثمانی را باخود بدیه بردند و بدینسان آسوده میزیستند تا اینهنگام شبانه قوچعلیخان با دسته‌ای از مجاهدان بآنجا رسیدند و بنام میهمانی در خانه ها فرود آمدند . ولی چون خوردند وآشامیدند از توانگران پانزده هزار تومان پول طلبیدند و چون ایشان نتوانستند این اندازه پول گرد آورند چهل و پنج تن را گرفته وشبانه بیرون برده وتیرباران کردند . از اینان نیز چند تن رهاشده‌وچگونگی را آگاهی دادند .

اینهاست آنچه فیلیپ پرایس خبرنگار مانچستر گاردیان ودیگران‌نوشته اند وما نیز آوردیم (*) . در اینزمان در سرای بیمارستان آمریکایی بیست هزار تن از

(*) پول شیمون نامی که در تابستان سال ۱۷۹۴ بنام نمایندگی از مار شیمون رئیس آسوریان درلندن بود این داستانها را باگزافه های بیشتری در روزنامه های انگلیس پراکنده نموده و دروغگویی را تا آنجا رسانیده که نوشته درگوک تپه کردان چند تن را آتش زده‌بسوزانیدند . درجاییکه داستان گوک تپه را هم دکتر پسا کارد وهم فیلیپ پرایس نوشته اند و آنان از چنین کاری هرگز نام نمی‌برند . داستان تاراج کردن آسوریان وآدم‌کشتن جلو ها راکه فیلیپ پرایس نوشته و در روزنامه چاپ شده این پول‌شیمون بآن ایرادگرفته وگفته‌آسوریان چون‌پیروان‌مسیحند نتوانند دست بتاراج بازکنند وماخواهیم‌دید که پیروان‌مسیح چه‌سیاهکاریهایی کرده‌اند . رفتن‌پول شیمون بلندن برای همین بوده که بااین دروغها اروپاییان را بدشمنی ایرانیان برانگیزد .

گریختگان زیست می کردند وچون جا بسیار تنگ شده و خوراك نیز کم یافته می‌شد کم کم بیماریها از تیفوییدومانندآن درمیان‌ایشان پدید آمد وآمریکاییان‌جلوگیری نتوانستند واز ایشان بشهر نیز رسیدو چه مسلمان وچه آسوری خانواده ها را فرا گرفت و انبوهی را بکشت . فیلیپ پرایس می‌نویسد : تنها از مسیحیان پنجهزار تن مردند و پیداست که از مسلمانان چند برابر نابود شدند .

اینهاست بخشی از گزند و آسیبی که شهر قشنگ ارومی (رضاییه کنونی) از رهگذر جنگ جهانگیر می یافت وخواهیم دید که چه گزند ها وآسیبهای دیگر در پی بوده .

در اینهنگام دولت ایران فرصت یافته میکوشید نیروی خود را در آذربایجان بیشتر گرداند وتا تواند دست روسیان را از کارهای آنجا کوتاهتر کند واین بود با گفتگوباروسیان چنین نهادند که محمد حسن میرزا برادراحمد شاه را که‌فرمانروایی آذربایجان بنام او بود هم بآنجا فرستند وروسیان آنرا بزیان خود ندیده خرسندی دادند و محمد حسن میرزا در بیست و هفتم بهمن از تهران روانه گردید و گویا در آخر های اسفند بود که به تبریز رسید و با پیشواز با شکوهی که مردم کردند بشهر آمد .

گفتار هفتم

دنباله جنگهای روس و عثمانی در آذربایجان

چنانکه دیدیم با همه بر کناری دولت ایران از جنگ اروپا آذربایجان یکی از میدانهای جنگ گردید وروسیان و عثمانیان هریکی نیمی از آنرا داشتند. نیز دیدیم روسیان چون درساری قمیش شکستی یافته وپس نشسته بودند درآذربایجان نیزسپاه خودرا از تبریز و ارومی پس کشیدند و پس از دوهفته چون دوباره درساری قمیش باز گشته بودند بژنرال چرنوزوبف نیز دستور باز گشتن دادند واو درسوی تبریز بجنگ برخاسته و عثمانیانرا از اینشهر بیرون راند، ولی درسوی ارومی ژنرال نظر بیگف که فرمانده سپاه خوی بود همچنان درآنجا نشست وبا عثمانیان بجنگی بر نخاست و بود تا روز نهم بهمن بهمدستی سواره و پیاده ای که از صوفیان بیاری او رسیده بودند بجنگ برخاست وعثمانیان را ازدیلمگان بیرون کرد وخود آنجا رانشیمنگاه ساخت.

پس از آن دوباره جنگ فرونشست و دو سوی در برابر هم آرام ایستادند و ما اگر درآخر اسفند ماه ۱۲۹۳ که هفتماه کمابیش ازآغاز جنگ میگذشت بآذربایجان نگریم وحال دوسو را بسنجیم روسیان با سالدات و قزاق و توپخانه های خود در جلفا و خوی تا نیمه راه قتور پهن شده و دیلمگانرا نیز در دست میداشتند و از آنسوی در شرق دریاچه ارومی مرند و صوفیان و تبریز را گرفته و تا مراغه پیش میرفتند. در برابر ایشان عثمانیان ارومی و پیرامونهای آنرا گرفته ودر مهاباد نیز دسته هایی از ایشان واز کردان واز مجاهدان ایرانی میایستادند.

تا آغاز سال نو ۱۲۹٤ در اینحال بودند. درفروردین این سال یك لشکر بزرگی که از استانبول فرستاده شده وچند ماه راه پیموده بودندبمرز ایران رسیدندویکدسته

از آنها در باش قلعه نشسته و دسته دیگر با فرماندهی خلیل بیك بارومی در آمدند. این خلیل بیك که سپس اورا «خلیل پاشا» خواهیم شناخت ازخویشان نزدیك انور-

۵۹ ـ بنیامین مارشیمون

پاشا و از ترکانی بود که در جنگهای آزادیخواهی ایران پا در میان داشته بودند وما در جای خود نام اورا برده‌ایم، چون او بارومی رسید دوباره درشهر آرامشی پدیدآمد

وکار ها بسامان گردید وچون چند تن پزشکانی نیز با اوبودند در جلو گیری از بیماریها نیز آمدن او کمك کرد .

خلیل بیك پس از چندی که در شهر نشیمن داشت وبکار ها سامان داد برای جنگ بیرون رفت و در این سفر مجدالسلطنه و مجاهدان ایران نیز همراهی کردندو در جنگی که رخداد بروسیان چیره در آمده وبار دیگر دیلمگانرا از ایشان گرفتند ودر آنجا لشگر گاه زده استوار نشستند ، در اینمیان دسته های سواره وپیاده از جلفا بیاری روسیان فرستاده شده بودند و چون رسیدند روسیان بر نیرو افزوده وبار دیگر آماده جنگ شدند و رو بعثمانیان آورده در مغانجق (یکفرسخی دیلمگان) لشگر گاه زدند . فردای آنروز که دهم اردیبهشت بود عثمانیان ازسپیده دم جنگرا آغاز کردند و بتاخت و فشار پرداختند . روسیان ایستادگی کرده آنانرا باز پس باز گردانیدند آنروز چهار یا پنج بار این تاخت و باز گشت روی داد و عثمانیان در هر باره گروهی را بکشتن دادند وکاری از پیش نبردند . فردای آنروز روسیان خواستندی تاخت کرد، ولی خلیل بیك شبانه سپاه خود رابرداشته وبارومی پس نشست واین درنتیجه‌نافیروزی بود که روز گذشته دچار شده و گزند بسیاری‌دیده بودند .

تلگراف روسیان که بتهران رسیده در باره این جنگ چنین میگوید :

« با یکعده کم ومعدودی که دیلمان را اشغال کرده بودیم بعد از دو روز جنگ بادو دویزیون عثمانی که درمیان آنها دویزیون اسلامبول که درتحت تربیت و فرماندهی صاحبمنصبان آلمانی بودند در۱۶ آپریل (۱۸ اردیبهشت) آنجا را تخلیه نمودیم .

بعد قشون دلیر ورشید ما با حملات متقابله عدیده مشعشعانه دشمن را هزیمت داده وآنها را مجبور نمود که ازدیلمان بطرف‌جنوب عقب بنشینند.

در این واقعه عثمانی ها بیش ازسه هزار و پانصد نفش در میدان حرب بجاگذاشتند .

امروز قشون ما مجددا دیلمان را اشغال و مریضخانه عثمانی را با تمام اجزایش ضبط وبدست آوردند» .

پیداست که در شماره کشتگان گزافه بکار رفته واز بودن سر کردگان آلمانی نیز دراین سپاه ما آگاهی نیافته‌ایم .

با این ناتوانی عثمانیان وشکستی که خورده بودند روسیان در جای خود نشسته وجلو نیامدندو بیست وچند روزبدینسان گذشت ، ولی درآخر های اردیبهشت‌عثمانیان آنرا کردند که چهار ماه پیش روسیان کرده بودند . بدینسان که ناگهان ارومی‌رارها کرده و بسوی خاك خود پس نشستند ومجاهدان نیز با آنان رفتند و این ازروی یك پیش آمد جنگی بود . این بار هم آسوریان و ارمنیان بیرون ریخته ودست بتاراج و آزار مردم گشادند و کینه ترکان و کردان رااز مردم جستند . فیلیپ پرایس که ایندستان را هم اونوشته میگوید رفتار اینان تنها یك کمی بهتر از رفتاردشمنانشان بود ، میگوید با دارایی مردم آن میکردند که دلخواه خودشان بود و از آنسوی جلوها (که آسوریان مرز عثمانی و یکدسته بسیار دژآگاهی بودند) با تفنگ‌بیرون ریخته در روستا ها بکشتن مردم نهیدست و بیگناه پرداختند (مااین جلو ها را نیك خواهیم شناخت) . در اینمیان گفتگو از آمدن روسیان می رفت ، لیکن ده روز کمابیش کشید تا نخستین دسته قزاق بشهر رسید ، و در آن چند روز شهر و پیرامونهای آن میدان تاراج وآشوب مسیحیان بود تا پس از رسیدن روسیان اندك آرامشی پیدا شد . اعتمادالدوله که با روسیان رفته بود هم با ایشان باز گشت و رشته فرمانروایی را بدست گرفت و باز بدلخواه روسیان با مردم سختگیری و بد رفتاری آغاز کرد .

بدینسان ارومی وپیرامونهایش پس از گزند وویرانی بسیار دوباره‌بدست‌روسیان افتاد ، ولی در ساوجبلاغ و آن پیرامونها هنوز عثمانیان و کردان و مجاهدان ایرانی می ایستادند .

در این زمان جنگ بزرگ اروپا درخاك فرانسه و درلهستان و گالیپولی و مصر و قفقاز و عراق بسختی پیش میرفت و پیداست که در برابر آن میدانهای بزرگ و خونین میدان کوچك آذربایجان بی ارج می‌نمود ، وهر کار آگاهی این میدانست که آلمان یا دشمنانش باید فیروزی را در میدان غرب بجویند و میدانهای دیگر همه شاخه های آن میباشد ، و بهر حال از پیشرفت یا شکست در آذربایجان نتیجه‌ای در دست نتواند بود ، و دراینهنگام که هریکی از دو دولت دسته هایی را ازسواره وپیاده

خود در اینجا نگه میداشتند هریکی از آندو در خاك خود گرفتار تاخت وتازدشمن ، وبباز گردانیدن ایندسته های سواره و پیاده بسیار نیازمند می بودند ، زیرا روسیان از پروس شرقی پس نشسته و کنون با سپاه آلمان در لهستان می‌جنگیدند . عثمانیان در نیم آبخوست گالیپولی در نزدیکی پایتخت بجلو گیری از تاخت سپاهیان فرانسه و انگلیس می کوشیدند ، پس برای چه ایرانرا رها نمی کردند ؟! باید گفت : این زد وخورد بیش از همه برای یك اندیشه سیاسی بود، زیرا چنانکه گفتیم‌عثمانی وآلمان میخواستند ایرانیانرا بروس وانگلیس بشورانند ویك‌دشمن دیگری برای‌آنان‌بتراشند سپس‌هم ازاین راه بافغانستان وهندوستان پیوستگی پیدا کنند وآنها را نیز بشورانند، از اینسوی روسیان می‌خواستند از پیشرفت اندیشه آنان جلو گیرند وباهنرنماییهایی ایرانرا ترسانیده و از شوریدن بازنشانند ، وچون دراینهنگام که گفتگو میداریم (نیمه بهار ١٢٩٤) دوباره از ایران آواز هایی برمی‌خاست و دولت ایران بار دیگر فشار آورده تهی کردن آذربایجانرا از ایشان می‌خواست ، و از آ ـوی پیش‌آمدهای زمستان گذشته که شکست میاندوآب و تهی کردن تبریز و ارومی بـاشد از آوازه ایشان در میان ایلهای آذربایجان کاسته وبسیاست ایشان رخنه رسانیده بود ، از روی این اندیشه ها بگرفتاریهای خود در لهستان ننگریسته برآن شدند که درآذربایجان بکار هایی برخیزند و این بود ژنرال نظربیگف که پس ازشکست خلیل بیك در خوی و دیلمگان نشسته ومیانه او با عثمانیان دوری پدید آمده بود یك تیپ دیگـری از قفقاز بیاری اوفرستادند وباو دستور دنبال کردن دشمن را دادند ، ونظربیگف‌نزدیك‌به نیمه تیرماه برسر عثمانیها رفته وبجنگهایی برخاست وتا دیر زمانی بازار تاخت و زد و خورد میانه دریاچه ارومی و دریاچه وان گرم بود و عثمانیان ایستادگـی نتوانسته پس می‌نشستند تا آنجا که میان دو دریاچه را بیکبار ازدست دادند وچون این‌جنگها بیرون ازتاریخ ماست بآن نمی‌پردازیم .

از آنسوی بهنگامیکه این کارها در ایران و خاك عثمانی رخ میداد فرماندهی قفقاز یك نقشه دیگری برای آذربایجان میاندیشید وآن اینکه نمـایشی از نیروی خود در میان کردان داده چشم آنانرا بترسانند ونام و آوازه خود را بجای پیشین‌باز

گردانند تا بدینسان‌آنانرا از گراییدن بعثمانیان (بار دوم) بازداشته بتوانندازاندازه سپاه خود در آذربایجان‌کاسته سالـدات و قزاق را بمیدان دیگر برند و رویهمـرفته جایگاه خود را در این پیرامون استوار تر گـردانند ، وبرای این چنان نهادند کـه گروه سوارانی را برای تاخت و نمایش بآذربایجان فرستند و بکار بستن آنرا بژنرال شاریانتیه نامی واگزاردند که گذشته از دسته های سوار که از قفقاز بـا خود بیاورد دسته هایی نیز از آذربایجان همراه برداشته آن نقشه را بکار بندد و چون در کتاب « تاریخ نظامی جنگ بین‌المللی (*)» گزارش این داستان با نامگزاریهای سپاهیانه نوشته شده و پیداست کـه از روی نوشتـه هـای خود روسیان آورده شده بهتر می ـ دانیم مـا نیز همان را بیـاوریم و سپس آگاهی های خود را بـآن بیفزاییم ، اینست آن گزارش :

« برای اجرای تاخت و تاز سواره نظام که فرمانده سپاه روس درپیرامون‌دریاچه رضاییه در نظر گرفته بود قوای ذیل : لشگرسوار قفقاز وتیپ۳قزاق (زابایکالسکی) بریاست ژنرال استویانوسکی تحت فرماندهی کل ژنرال شاریانتیه فرمانده لشگرسوار قفقاز مأمور گردیدند .

درنیمه دوم ماه‌آوریل (**) (دهه یکم اردیبهشت) تیپ۳قزاق (زابایکالسکی) وآتشبار۲ بفرماندهی ژنرال استویانوسکی ازحدودقارص بوسیله راه آهن بجلفاوتبریز اعزام گشت .

در آخر ماه آوریل انتقال لشگر سوار قفقاز بوسیله راه‌آهن بطرف‌جلفاشروع شد . لشگر مزبور مرکب بود از هنگ ١٦ دراگن (تورسکوی) هنگ ١٧ دراگن (نیژ گورودسکی) هنگ ١٨ دراگن (سورسکی) وهنگ ١ قزاق (خایبورسکی) و

(*) این کتاب نوزده سال‌پیش درتهران چاپ شده .

(**) روسیان تا آن زمان تاریخ یولیوسی کهن را بکار میبردند که سیزده روز از تاریخ گریگوری اروپا پس‌تر بـود و چون این آگاهی‌ها بیگمان از روی نوشته‌های روسیان برداشته شده در اینجا هم تاریخ یولیوسی بکار میرود و ما نیز همانرا گرفته ایم ، ولی در خود آن کتاب باین نکته پرداخته نشده و اینکه بجای «آپریل» روسی «آوریل» فرانسه‌ای آورده شده ، خود گمراه کننده خوانندگان خواهد بـود و کمتر کسی گمانش تاریخ یولیوسی خواهد رفت .

گردان توپخانه کوهستانی که جمعاً قوای سوار نظام ژنرال شارپانتیه عبارت از ۳۶ اسواران، ۲۲توپ و۸مسلسل روز۶مه (۲۸اردیبهشت) درتبریز تمرکز یافت.

قوای مزبور تا دهم مه در آنشهر توقف نمود تاقسمت تدارکات ووسایط بارکش را فراهم آورده و ترتیب حمل فشنگ را بوسیله شتر بدهند چه جاده‌های ارابه رو دیگر درپیش نداشتند.

۹ مه تیپ ۳ قزاق (زابایکالسکی) که جلودار بود ازتبریز حرکت کرد، ۱۰مه لشگر سوار قفقازحرکت نمود.

روز ۱۱ مه تیپ ۳ قزاق (زابایکالسکی) و روز ۱۳ مه لشگر قفقاز بنزدیکی میاندوآب رسیدند.

ایام ۱۲و۱۳مه تماماً صرف عبور اززرینه رود (رودخانه جغتو) گردید.

آب رودخانه مزبور درفصل بهار زیاد شده وعرض آن بسه کیلو متر میرسد. کداری وجود نداشت وتمام توده سوار نظام روس بوسیله شنا از رودخانه عبور کردند. برای حمل توپها، فشنگ، مهمات و مسلسل وغیره‌عده‌ای مهندس روی‌آن رودخانه پل قایقی تهیه کردند.

قوای سوار مزبور پس از عبور از رودخانه در نزدیکی میاندوآب توقف کرد و در سمت شاهین دژ (صایین قلعه) ومهاباد اقدام به اکتشافات نمود. روز ۱۵ مه قوای سوار بجانب مهاباد حرکت کرد ودر حدود امیرآباد بدستجات اکراد برخورد و آنها را بعقب رانده و تا تاریکی هوا عقب نمود.

روز ۱۵ مه قوای سوار پس از زد وخورد مختصری بااکراد شهر مهابادرااشغال کرد، در شهر تقریباً هیچ کس نبود، عمارت قونسولگری روس که اکراد آنرا آتش زده بودند مشغول سوختن بود. چند روز قبل از اشغال آنشهر قونسول روس سرهنگ یاس که در آنشهر مانده بود ازطرف اکراد بقتل رسیده بود وسراورا اکراد بالای‌نیزه دردهات وقصبات میگردانیدند.

روز۱۶ مه قوای سوارروس درناحیه مهابادتوقف نمود ودرسمت سردشت‌واشنویه اقدام باکتشاف کرد.

روز ۱۸ قوای سوار باشنویه نزدیك شد ودر آنجا کردان امنیه عثمانی واکراد قرار گرفته بودند. اکراد در آن نقطه مقاومت شدیدی ابراز داشته ولی بزودی‌روسها آنها را ازشهر خارج ساخته واکراد بسمت موصل فرار کردند.

قوای سوار روس روز ۱۹-مه نزدیك اشنویه توقف کرده در سمت‌مغرب وجنوب اکتشافات بعمل آورد و روز ۲۰ مه بسمت شمال حرکت و پس ازطی دو منزل راه وعبور از کوره راههای سخت کوهستانی برضاییه رسید ودر این شهر قریب یك هفته توقف نمود.

با این ترتیب قوای سواره نظام مأموریت خود راکه حرکت از کنار دریاچه رضاییه بود انجام داد.

حرکت توده سواره نظام روس با توپخانه و مسلسل زیاد ازمیان عشایر تأثیرات عمیقی بخشید و پس از آن تا مدتی در ناحیه آذربایجان یعنی در پهلو و عقب سپاه روس‌آرامش کامل برقرار گردید وبرای روسها زحمتی تولید نشد.

اینك روسها قادر بودند که از قوای اعزامی بآذربایجان بکاهند لذا تمام عده پیاده نظام آن قوا را بطرف ملازگرد روانه ساخته و این تقلیل قوا هیچگونه تأثیری در وضع آنها درشمال غرب ایران نبخشید.

چون قوای سواره نظام مأموریت خودرا انجام داده بودفرمانده قفقاز امرداد که قوای مزبور تماماً بناحیه وان حرکت کرده وبسپاه ٤ قفقاز ملحق شود.

این تاخت و تاز توده سوار نظام که ۸۰۰ ورست مساحت را طی نموده بود چون از روی دقت تنظیم شده بود لذا درموقع الحاق بجناح چپ سپاه ٤ قفقاز کاملاوضعیت مرتب ومنظمی را دارا بود».

تا اینجاست آنچه درآن کتاب آورده وچنانکه گفتیم چون از روی نوشته‌های خود روسیانست وشماره وچگونگی نیروی آنانرا در ایران با نامگزاریهای سپاهیانه نشان میدهد نوشته سودمندیست، ولی خامیهایی درآن پیداست ومی‌باید براین نوشته آگاهیهایی که ازخود آنشهر ها بدست‌آید افزوده گردد. این نمایش وتاخت‌روسیان در آذربایجان باین آسودگی وسادگی که نموده شده نبوده و روسیان در میاندوآب

وساوجبلاغ و دیگر جاها کسان بسیاری را کشته‌اند و از گزند باز نایستاده‌اند واین را برای ترسانیدن چشمها دربایست دانسته اند . ولی ماچون اینها را یکایك وجابجا نمیدانیم‌چیزی نمینویسیم. داستان کشته شدن کونسول روس درمهاباد هم گویا بی‌لغزش نیست ، زیرا مهاباد یا ساوجبلاغ اززمستان بدست عثمانیان ومجاهدان ایرانی افتاده‌و روسیان از میاندوآب بآنسو نمی گذشتند واین کونسول کجا بوده کـه کشته شود . گویا همان کونسول را میخواهند که چند ماه پیش در جنگ میاندوآب کشته شده بود و داستان اوست که باین رویه افتاده . ساوجبلاغ را باردیگر آنسو بدست گرفتند و تا چند ماه جنگها میانه روسیان باایشان میرفت وبارها آنشهر ازدستی بدستی‌افتاده و گزند بسیار دیده ولی ما داستان آنرا هم درست نمیدانیم .

روسیان بااین چیرگیها که بعثمانیان مینمودند کمی پس‌ازآن دوباره‌عثمانیان بتاخت و فشار برخاسته ودر قفقاز و کردستان روسیانرا پس راندند ، ولی آذربایجانرا روسیان نگه داشتند و خواهیم دید که روز بروز براستواری پای خود دراینجاافزودند، درخواستهای دولت ایران ویادداشتی که در این‌باره داد سودی نبخشید وباآنکه محمد حسن میرزا در تبریز مینشست ونام فرمانروایی میداشت روسیان همچنان‌رشته‌کارهارا ازدست نمی‌هشتند وبکسانیکه محمد حسن میرزا از تهران برای نشاندن درشهربانی و دیگر اداره ها آورده بود راه نمیدادند و کونسول روس همچنان مالیات از بستگان خودشان و زیر نگهداریها میگرفت ، واین مالیات با آنکه بنـام داده شدن بخـزینه ایران گرفته میشد ما ازداده شدن آن‌آگاهی نیافته‌ایم .

محمد حسن‌میرزا ونظام‌الملك پیشکار اوناشایندگی بسیار ازخود نشان‌میدادند ودر چنین هنگامی با یکدیگر دوسخنی میداشتند و ازآنسوی نقیخان (رشیدالملك) که از کارکنان روسیان میبود بیشتر رشته را دردست خود میداشت وبدلخواه‌روسیان کار میکرد . ناتوانی اینان تا بجایی رسید که اعتمادالدوله راکه از همدستان صمد-خان بوده واز زمانیکه بارومی رفته بسیاهکاریهای بسیاری بر خاسته وبدلخواه روسیان چندکس بیگناهی راکشته بود ازحکمرانی آنجا نتوانستند بـرداشت و نظام الملك هواداریها نیز ازو نشان میداد .

بدینسان روزها میگذشت ، در شهریور ماه جلو ها یا آسوریان خاك عثمانی‌با پاتریاك (بطریق) خود «مارشیمون» که ازجلو ترکان گریخته بودند بسلماس آمدندو بخاك‌ایران پناهنده شدند ، وچون ما ازاینان داستانهای بسیار خواهیم‌آورد وازتیره-هاییند که در پیش آمد جنگ جهانگیر شناخته شدند ونامشان بر زبانها افتـاد بهتر میدانیم در اینجا سخنانی از کیش ونژاد و گذشته آنان برانیم .

کسانی که تاریخ خوانده اند نامهای «آسوری» و«کلدانی» بگوش ایشان‌آشنا خواهد آمد . اینان از توده هـای سامی نژادی بودند کـه در نیمه غربی آسیا بنیاد پادشاهی‌ها نهاده وبخش بزرگی از تاریخ باستان را با داستانهای خود پر کرده اند و پیش از آنکه ایران (یامردم ایر) از میهن خود درسرزمینهای یخ بندان شمال‌بیرون آیند پیشرفت جهان در دست آنان بوده ، ولی سپس جای خود را به‌ایران (مردم ایر) داده وخود روی بنابودی گزارده‌اند ، وکم کم جزدسته های کوچك و پراکنده‌ای در اینجا وآنجا باز نمانده که ما اینك در کشاکشهای‌جنگ جهانگیر یکدسته‌ازآنان‌را در نزدیکیهای دو دریاچه شاهی ووان مییابیم که زبان وخط باستان خود (آسوری یا سریانی) رانگه داشته‌اند وباآنهامیگویند ومینویسند،ولی کیش باستان خودبت‌پرستی را ازدست داده و بهنگامیکه دین مسیح بایران رسیده مسیحی گردیده‌اند .

اینان همگی نژاد آسوری میداشتند ونام آسوری بهمگی آنان گفته میشده، ولی نمیدانیم نام «جلو» از کجا پیدا شده که آسوریان خاك عثمانی با این نام شناخته گردیده‌اند ونام «آسوری» بیشتر بآسوریان خاك ایران گفته شده . ما درباره این نام نوین آگاهی بدست نیاورده ایم ، هرچه هست ما نیز دراین تاریخ جدایی میانه آن‌دو نام خواهیم گزاشت .

نویسندگان اروپایی شماره اینان را نزدیك بدویست هزار تن نوشته انـد که چهاریك در ایران وبازمانده در خاك عثمانی می‌نشسته اند و چون کیش نستوری (*)

(*) نستوری یکی از کیشهای بنام دین مسیحی است کـه در زمان ساسانیان در رم پیدا شده و چون رومیان نستوری بنیاد گزار آن‌کیش را دور رانده و بـه پیروان او بسیار سخت می گرفته اند از اینرو بیش از همه در ایران و کشور های شرقی رواج یافته و خود دستگاهی در برابر دستگاه کاتولیك وارتودکس گردیده

میداشته‌اند بهیچیك از کلیسا های کاتولیك وارتودکس پیروی نکرده وخود کلیسای جدایی با زبان سریانی میداشته‌اند وپاتریارك خودرا بنام«مارشیمون (*)» خوانده و بس بزرگ گرفته ودرهمه کارها پیروی ازومیکرده‌اند.

آسوریان ایران در پیرامون ارومی در دیه ها نشسته واز مردم مهر و نوازش می‌یافته‌اند وزندگانی خوش و آسوده میداشته اند (**) تا در زمان قاجاری که مسیونرهای امریکا وروس وفرانسه بایران آمده‌اند وهرسه از ایشان در ارومی دستگاه بر پا کرده اند. درسایه کوششهای ایشان کسانی ازآسوریان از کیش نستوری بر گشته و به کیشهای پروتستان ویا ارتودکس ویاکاتولیك گراییده‌اند، واین مسیونرهاچنانکه شیوه ایشان بود، بآنان اندیشه های دیگری دمیده وبدشمنی باایرانیان برانگیخته‌اند و روزنامه هایی با زبان سریانی در ارومی بنام «جوخو» و «زاهریرا باهر» پراکنده می شده.

اما جلوهای خاك عثمانی آنان در دیه های خود درجنوب دریاچه وان زیسته و در پیروی از کلیسای سریانی پایدار مانده ورشته‌همه‌کارهای‌ایشان دردست‌مارشیمون بوده وخود مردم کوهستانی ودژآگاهی می‌بوده اند. مارشیمون که همیشه از یك خاندانی بر گزیده میشده دردیه «قوچانس» می‌نشسته.

این ها آگاهی از گذشته آنانست وچنانکه گفتیم چون جنگ جهانگیر برخاست و عثمانیان نیز بجنگ درآمدند آسوریان بروسیان گراییده و بنام مسلمان و مسیحی‌بکینه‌جویی‌وخونریزی برخاستند. سپس کردان ومجاهدان نیزازآنان کشتند وبدینسان در میانه خونخواری پیدا شد. در کار زاری که دولتهای بزرگ اروپا در راه سیاست های دور ودراز خود برانگیخته بودند دو دسته از ایرانیان هم خون‌یکدیگر میریختند وخواهیم دید که چه سیاهکاریها ازپی رسید.

(*) شیمون همان شمعون است که نام یکی از یاران مسیح بوده. «مار» کلمه سریانی و بمعنی پروردگار و ورجاوند میباشد.

(**) نمیدانم کجا خوانده ام که در زمان قاجاریان فوجی از اینان بوده که فوج سارا نامیده میشده وسید علیمحمد باب را درتبریز آنان نیز باران کرده اند.

اما جلوها پیداست که آنان نیز راه آسوریان را میرفتند و گفتیم که دژرفتاری بیشتر می کردند وچون‌دیه های ایشان بهم نزدیك‌است و از زمانهای پیش افزارجنگ میداشتند عثمانیان یکدسته از کردان برسرآنان فرستادند وسپس دسته‌ای سپاه‌روانه کردند وجلو ها بپشت گرمی جاهای خود بجنگ ایستادند و تا دیری ایستادگی‌می‌نمودند تا درماندند وبسیاری ازآنان کشته گردیدند وبازمانده زنان و فرزندان خود را برداشته وبینامین مارشیمون وخاندان اورا بمیان انداخته وروبسوی مرز ایران‌آورده و بسلماس‌درآمدند. دسته نخست بیست وپنجهزار کمابیش رسیدند وروسیان‌ومسیحیان ایشان را پذیرفته وایرانیان هم بجلوگیری برنخاستند.

چنانکه گفتیم این درشهریور ماه بود. بدینسان دسته های انبوهی‌ازمسیحیان در سلماس وارومی گرد آمدند و خواهیم دید که دولتهای مسیحی ومسیونر های کینه توز امریکا و فرانسه اینانرا چگونه افزار کار خود ساختند و بچه سیاهکاریهایی برخاستند. مارشیمون با روسیان و نمایندگان فرانسه وانگلیس وامریکا پیوستگیهایی میداشت، با اینحال پول شیمون نامی را از آسوریان بنمایندگی ازخود روانه لندن گردانید که در آنجا بکوششهایی برخیزد وسررشته داران لندن را از حال مسیحیان آذربایجان آگاه گرداند، وآن مرداست که‌درلندن نشسته ودروغهای بسیارپراکنده گردانیده، وشما آن را ببینید که تاکنون کسی‌پاسخ آندروغها ودروغهای بسیاردیگر را که سپس در باره پیش آمد های ارومی ازسوی مسیونر های‌آمریکا وفرانسه‌دراروپا و آمریکا پراکنده گردیده نگفته است و ما که اکنون باین نوشته بر خاسته ایم اگر بر نخواستیمی همه آنها در تاریخ جا گرفتی و ستمگران خونخوار ستمدیده شناخته شدندی.

جلو ها که دسته های بسیاری در ایران می‌زیستند چون بسیاری ازآنان لخت و گرسنه بودند وپولهایی که آمریکاییان وارمنیان ودیگران می‌پرداختندبهمه‌ایشان نمیرسید بیشتر در آبادیها پراکنده شده دارایی مردم را می‌ربودند وکسی جلوگیری نمی خواست یا نمی‌توانست. کار بآنجا رسید که در زمستان سال ۱۲۹۶ با پیشنهاد کارگزاری ارومی وزارت خارجه آگاهی در روزنامه های تهران پراکنده گردانیده

و از ایرانیان درخواست دستگیری برای آنان نمود و چون ما کارهای اینان را بامردم ارومی وسلماس خواهیم نوشت بجا می‌دانیم که در پایان این گفتار آن آگهی وزارت خارجه را دراینجا بیاوریم تا دانسته شود ایرانیان باآنان چه مهربانیهایی مینموده‌اند. اینك رونویس آن آگاهی :

درخواست اعانه از طرف وزارت امورخارجه

از کارگذاری ارومیه بوزارت امورخارجه‌راپورتی رسیده است که مفادآن اینست طایفه جلو که عده آنها بالغ برچند هزار خانوار میباشد برهنه و عریان دست ازمساکن خود کشیده‌ازخاك عثمانی بخاك ایران‌رو آورده‌اند از آن‌جمعیت چندهزار خانوار بطرف ارومیه و عدهٔ بسمت سلماس وخوی هجوم نموده و دریك حالت فقر و فاقه و پریشانی رقت‌انگیز زندگانی مینمایند و بواسطهٔ شدت استیصال واضطرار طبعاً بدعات وقصبات‌اطراف نیز متعرض و موجبات زحمت و صدمه اهالی را فراهم میسازند اگرچه از طرف مأمورین محلی برای جلوگیری از بروز این‌گونه وقایع اقدامات می‌شود ولی درمقابل چندین‌هزار نفر برهنه‌وگرسنه قوای محلی بهیچ‌وجه نمی‌تواند مؤثر واقع شود مردم آذربایجان نیز بواسطه صدمات‌وخسارات فوق‌العاده که دراین سنوات اخیره دیده‌اند قدرت بمساعدت وهمراهی بآن جمعیت را ندارند وزارت امورخارجه برای این که شاید بتواند بدبختی و هلاکت این بیچارگان و مزاحمت آنها را به اهالی تخفیف داده ووسیله مختصر معاشی برای آنها تهیه کرده باشد دفتراعانه دراداره طومانیانس باز نموده و از صاحبان همم عالیه متمنی است که در این کارخیر حتی‌القوه بحال مساعدت نمایند تا این جماعت بدبخت دراین زمستان فی الجمله مایهٔ معاشی تحصیل کرده و از سرما و عسرت با این حال اسفناك تلف نشوندو صدمه و زحمت آنها هم به اهالی وارد نشود وجهی که در تجارتخانه طومانیانس جمع‌شود وزارت امورخارجه بتوسط همان تجارتخانه بارومیه و خوی برات خواهد نمود که با اطلاع حکومت‌وکارگذاری و امین مالیه و دوسه نفر از علماء محلی بهر ترتیب که مقتضی باشد برای دادن نان و لباس به این فقرا مصرف نمایند.

گفتار هشتم

مجلس سوم و کارهای آن

بازشدن مجلس را درسیزدهم آذرماه ۱۲۹۳ نوشتیم و کنون ازکارهای آن و پیش‌آمدهای کشور درزمان‌آن‌سخن میرانیم. یکماه کمابیش نمایندگان بگذرانیدن اعتبارنامها می‌پرداختند و چون آنها گذشت ومجلس رسمی شد بایستی کابینه نوینی بروی کار آید. در این مجلس هم دیموکرات واعتدالی جدامی‌بودند. چیزیکه‌هست کسانی از دو دسته بهم پیوسته و بنام «ائتلاف» یکدسته بیشتری پدید آورده بودند که بکابینه بایستی «رأی اعتماد»دهند. اینان بمستوفی‌الممالك‌مروزیر پیشین گرایشی نشان دادند و او بگردن گرفت که دوباره کابینه پدید آورد وباآنکه وزیران‌فهرست داشتند و از چند سال بازجز کسان شناخته شده ای بوزیری نمی‌آمدندونتوانستندی بیایند باز مستوفی دوسه هفته را بنام برگزیدن آنان گذرانیده و سرانجام روز شنبه سی‌ام بهمن (۵ربیع‌الثانی ۱۳۳۳) کابینه خود راکه عین‌الدوله وزیر داخله آن بود بمجلس بشناسانید ویك پرگرام درازی پیش نهاد، وبا آنکه دسته بیشتر نمایندگان ازپیش گرایش بمستوفی نشان داده بودند و پس از شناسانیدن کابینه نیز درچندنشست گفتگو در پیرامون پرگرام کرده شد، با اینهمه در سایه دو دلی نمایندگان کابینه نوین پیشرفت نتوانسته واز همانروزهای نخست دچار بحران گردید وبی آنکه کاری انجام دهد از میان رفت. این بار نام حسن پیرنیا (مشیر الدوله) بمیان آمد و او بگردن گرفت که کابینه درست کند و بیست واند روز بدینسان گذشت تا روزیکشنبه بیست ودوم اسفند ماه کار انجام گرفته وکابینه او بمجلس آمد. لیکن زمان آن نیز کم بود و چندروز نگذشت که بحران نمودار گردید، ودر اینمیان بار دیگر سعد-

الدوله در میدان دیده‌شد که بدانسانکه روزنامه ها نوشتند بهمدستی کسانی میخواسته «کودتا» کرده و رشته کار ها را بدست گیرد ومجلس را بسته وبشیوه «دیکتاتوری»

پیکره ۶۰ — نوچملیخان — مشهدی باقرخان

ایرانـرا راه برد . ولی پیش از آنکه بکاری بـر خیزد چگونگی بیرون افتاد و کاری انجام نگرفت .

این بار نام عین‌الدوله بزبانها می‌رفت ودسته بیشتر مجلس به‌سوی اومی گرایید و این بود او بسر وزیری بر گزیده شده وپس از زمانی که ببر گزیدن وزیـران می - کوشید در نیمه های اردیبهشت (۱۲۹۴) کابینه خود را که وزیر داخله آن‌فرمانفرما

بود بمجلس آورد. لیکن زمان آن‌نیز کوتاه بود واندکی نگذشت که درنتیجه‌استیضاح که در مجلس از فرمانفرما در باره پیش آمد های قصر شیرین و کرمانشاهان (که ما آنها را خواهیم نوشت) کرده شد باز بحران پیش آمد، وهمچنان بود ونامهای‌مستوفی ومشیرالدوله و عین‌الدوله بزبانهامی‌رفت، تا دوباره مشیرالدوله رابر گزیدند واوپذیرفت ولی پس از آنکه چندی بسر برد بی‌آنکه کابینه‌ای پدید آورد کناره جست واین‌بود بار دیگر نام مستوفی بمیان آمد و او کار را بگردن گرفت و دیر گاهی می‌رفت ومی- آمد وسرانجام روز چهارشنبه بیست وششم مرداد کابینه نوین خود را که‌حاجی‌محتشم السلطنه وزیر امور خارجه ووثوق‌الدوله وزیر مـالیه آن بود در مجلس بشناسانید و بدینسان هشت ماه بیشتر باآمدن ورفتن این کابینه ها هدرشد ومجلس ودولت به‌هیچ کار ارجداری نتوانستند پرداخت .

کنون ببینیم در آن‌هشت ماه کشور در چه حالی بود ؟!. آذربایجان‌و کردستان راکه میدانیم میدان جنگ بوده ، خوزستان نیز بحال اینها افتاده ودر آنجا نیز میانه انگلیسیان و عثمانیان کار زار می‌رفت ودر این جنگها بود که علمای نجف بنام جهاد همراهی با سپاه عثمانی کرده و پا در میان میداشتند ودسته هایی از بنی طرف ودیگر عربهای ایرانی نیز پیروی از ایشان نموده و بعثمانیان پیوسته بودند و ازاینـوی‌چون شیخ خزعلخان با همه توانایی خود یاوری بانگلیسیان میکرد دسته هایی از عرب هم بـا اینان میبودند (*) در بوشهر در نتیجه آشوبی کـه بر خـاسته بود انگلیسیان سپاه پیاده کرده و رشته کار های آنجا و دیگر بندرهای جنوبی رابدست‌خود گرفتند.

رویهمرفته هر دوسو چون از دولت ایران نومید شده وآنرا یارا و توانای هیچ کاری نمیدیدند و خود دولتی در میانه نمی یافتند بیك بار چشم ازآن پوشیده‌وخودشان آزادانه تلاشهایی بکار می‌بردند . روسیان وانگلیسیان درهر کجا که دست میداشتند و می‌توانستند هر که را از کونسولها وکار کنان وبازرگانان آلمان و اتریش و عثمانـی می‌یافتند دستگیر می کردند . از آنسوی آلمانیان و عثمانیان نیز درهر گوشه‌ای که میدان میدیدند بکوششهایی برخاسته به پیشرفت کار خود میکوشیدند .

(*) برای داستان این جنگها کتاب «تاریخ پانصد ساله خوزستان» دیده شود.

عثمانیان گذشته از آذربایجان و کردستان و خوزستان از راه خانقین و قصر شیرین نیز پیش آمده وحسین رؤف نامی از سرکردگان ایشان در کرند نشسته و آزادانه فرمان می‌راند و کسانی را از ایرانیان گرفته تیرباران میکرد ، ودر نتیجه این کارهای او و رنجیدگی نمودن دولت بود که از فرمانفرما وزیر داخله «استیضاح» کردند و در نتیجه آن چنانکه گفتیم کابینه عین‌الدوله دچار بحران گردیده از میان رفت . دو ایل کرد ایرانی کلهر وسنجابی یکی بهوا داری حسین رؤف بیك و دیگری بدشمنی او با یکدیگر می‌جنگیدند وخون همدیگر را می‌ریختند .

آلمانیان درچند جا بگرفتن سواره وشورانیدن ایلها می کوشیدند . در فارس مسیو واسموس و در اسپهان دکتر پوزین ودر کرمانشاهان مسیو شونمان کوششهایی بکار می‌بردند . واسموس که زبان وشیوه زندگانی ایرانیان را نیك یاد گرفته وبدعوی مسلمانی خود را بمردم ساده دل تنگستان ودشتستان نزدیك گردانیده بود زد وخورد خونینی را با انگلیسیان ، با دست آنمردم پیش می‌برد ، دکتر پوزین با همدستی کسانی از آلمانیان و از اتریشیانی که بدست روسیان افتاده و بترکستان برده شده و از آنجا گریخته وبه ایران پناهیده بودند نزدیك بسیصد تن سواره از ایرانیان گرفته که تفنگ و فشنگ وماهانه بآنان می‌داد و آنانرا که مجاهد «!» نامیده می شدند بچند دسته کرده و هر دسته را بچند تن آلمانی واتریشی سپرده برای شورانیدن مردم وانجام کارهایی به یزد و کرمان وقاینات وآن پیرامونها می‌فرستاد . این نیز دعوی مسلمانی از خود می‌نمود ونوید میداد که همه آلمانیان باسلام خواهند درآمد وبدینسان مردم عامی و ملایان هوسمند را بسوی خود می کشانید . رفتاری را که صد سال پیش ناپلئون در مصر نموده بود اکنون اینان در ایران می نمودند و بفریفتن عامیان می کوشیدند .

در کرمانشاهان از آغاز جنگ میانه کونسولهای روس وانگلیس با کونسولهای آلمان و عثمانی کشمکش پیدا شده و کم کم دامنه‌اش دراز گردیده بود ، آلمانیان در آنجا نیز کسانی را برسرخود گرد می‌آوردند وبهنگامی که کونسولهای روس وانگلیس بهمدان رفته وبه آهنگ باز گشت به کنگاور رسیده بودند ناگهان شونمان بادسته‌ای

آناً برسراینان رسید و گرد آبادی را گرفته با شصت تیر بجنگ وشلیك پرداخت و حکمران آنجا بیش از این نتوانست که میانجی گردد و ازشونمان باز گزاردن راه همدان را خواستار گردد که دو کونسول از آن راه بیرون شتابند و از رفتن بکرمانشاهان چشم پوشند . تا چند روزی روزنامه های تهران این داستان « فروت کنگاور» را مینوشتند .

اینست نمونه ای ازتلاشهای آبرو برباده بیگانگان درآن هشت ماه ، دراین میان نایب حسین وپسرانش که داستانشان رانوشته‌ایم همچنان درکاشان وآن پیرامونها می‌ایستادند ، وگذشته از ایشان یك رضا جوزانی در پیرامون اسپهان و یك ظفرنظام در آبادیهای ورامین پیدا شده وهریکی از اینان سرگرم چپاول وتاراج مردم میبودند. برای نایب و پسرانش همچشمی یا بهتر گویم هماوردی بنام چراغلیخان بختیاری پیدا شده بود که چون زیان وآزار فراوان از ایشان می یافت و از دادخواهی بدولت نتیجه نمیدید ناگزیر شده خود با ایشان زد وخورد می کرد ، ولی شنیدنی اینست که چون نایب و پسرانش فرمان دولتی در دست کرده وبا صد دزدی وچپاول که میکردند عنوان حکمرانی وراهداری میداشتند این بود چراغلی‌خان گردنکش ونافرمان در می‌آمد ودر نتیجه تلگرافهای «سردار جنگ» (ماشاءالله خان) از تهران باو دستورداده میشد که به «دفع اشرار اقدام» نماید و او سواران تاراجگر خود را برداشته بر سر چراغلیخان می‌رفت وچون کاری از پیش نمی برد از دولت توپ میخواست . اینست نمونه‌ای از کاردانیهای مردان آنروزی، شنیدنی تر اینست که در همانروزها روزنامه‌ای در کاشان بهمان نام برپا شد که همانا دررفت آنرا نایب و پسرانش از در آمد های سرشار خودمیپرداختند واین روزنامه روسیاه درنخستین شمارهٔ خود همین داستان را با آب‌وتاب‌مینویسد واز رفتن «سردارجنگ» برسر«اشرار» دلخوشیها مینماید،درحالیکه درهمان هنگام چراغعلی‌خان نیزتلگرافهای پیاپی‌بتهران فرستاده وازدولت توپ وافزار می‌خواست که «دفع اشرار» کند ، وبگفته روزنامه عصر جدید خود کار سختی شده بود که دانسته شود «اشرار» کدام دسته می‌باشد .

از اداره ژاندارم و از کوششهایی که در راه پیدایش آن بکار رفته بود سخن

رانده‌ایم ، این دسته سپاه که در دو سال آخر هنر نماییها کرده ودر ایمن گردانیدن راههای جنوب و غرب فیروزیها یافته بود و کنون را در سراسر کشور بزرگ چند هزار ساله یگانه سپاه امید بخش می‌بود از دیرگاه دو همسایه از پیشرفت آن و از جایگاهی که میان مردم پیدا میکرد سخت رمیده و بیمناك می‌ایستادند و در نهان و آشکار کارشکنی میکردند ، بویژه پس از آغاز جنگ جهانگیر که بر بیم و گمان آنان افزوده وسر کردگان سویدی را هوا خواه آلمان می‌شماردند ، وچون رشته خزینه‌داری دردست بلژیکیان می‌بود که پس از رفتن مورنارد یکی دیگر جای اورا می گرفت با دست آنان فشارهای سخت باداره ژاندارم میدادند ، در این چند ماه بارها بیم از بهم‌خوردن آن اداره بمیان می‌آمد و در روزنامه ها گفتگو میشد واندازه تنگدستی آن یکدسته سپاه ایرانی را دلسوزانه برشته نوشتن میکشیدند .

اینست اندکی از پیش آمد های دلخراش ایران در آن هشت ماه بحران که ما بی‌آنکه دربند تاریخ وزمان آنها باشیم بکوتاهی نوشتیم . بکمتر کشوری چنین گرفتاری پیش آید ، بدتر از همه آنکه پس از هشت ماه بحران وزیانهای بی‌اندازه تازه کسانی برشته کارها چسبیده بودند که بار ها آزموده شده وکسی امید بفیروزی آنان نمیداشت . بارها گفته‌ایم اینان دسته‌ای بودند که از یکسو نمی‌خواستند بکنار باشند و پی کار های دیگر روند واز یکسو هیچ کاری نمی توانستند ، و انگیزه این نتوانستنشان آن بود که هر کدام سخت در بند خشنودی کارکنان سیاسی دو همسایه می بودند و از رنجانیدن آنان بسیار می پرهیزیدند و در همانحال ناخشنودی مردم را نیز نمیخواستند و این بود می‌آمدند وبی‌آنکه بیك کار بزرگ وارجداری که ناگزیر مایه رنجش دو همسایه شدی برخیزند باکار های بی ارجی مردم را فریفته و کشور را ایستاده وآواره گردانیده وهمینکه بیك سختی میرسیدند خود را بکنار می کشیدند. این بود حال همگی آنان . بماند آلودگی هایی که پاره ای از ایشان در نهان می داشتند.

قرنها گذشته و چنین هنگامه جهانگیری پیش آمده بود وکنون می بایست پیش از همه سیاست بیرونی ایران دانسته شود ، می‌بایست مجلس وروزنامه ها و دولت

همگی پیش ازهمه باین کار پردازند . سیاست بی‌یکسویی که در آغاز جنگ بر گزیده شده بود کنون بهم خورده و گذشته از آنکه هردوسوسپاه بخاك ایران آورده وپاس بی‌یکسویی‌رانداشته بودند خود ایرانیان ارجی بآن نگزارده ودرچند جادسته‌های بزرگی از ایشان باین سو یا بآن یکی پیوسته و یا بمیان جنگ گزارده بودند ، گذشته از داستان مجاهدان و کردان در آذربایجان وداستان عربها درخوزستان در وشتستان و تنگستان جنگ سختی میانه ایرانیان وسپاه انگلیس میرفت . پیداست که این پیش‌آمدها ایرانرا از بی‌یکسویی بیرون آورده بود، ایران کنون آسیب و گزند جنگ رامیدید و در هر گوشه آن خونها ریخته می‌شد ومردم بیگناه از ایمنی بی بهره می‌زیستند ، و از آنسوی امید هیچ سودی از پایان جنگ برای خود نتوانستی داشت وچون هردوسو را ازخود ناخشنود گردانیده بود هرسویی که فیروز در آمدی جز باخشم و دشمنی با ایرانیان رفتار نکردی ، برخی روزنامه ها اینها را یادآوری میکردند ، ولی وزیران خود را بناشنیدن زده و بچنین گفتگویی نزدیك نمی آمدند و همیخواستند که بنام بی‌یکسویی که بروی دولت گزارده بودند بس کنند و در برابر پیش آمد ها نیزرشته خونسردی وبی پروایی را ازدست نهشته ودر برابر تاخت و تازهاییکه بیگانگان در شمال وجنوب وغرب وشرق کشور میکردند تنها با نامه وتلگراف رنجیدگی نمایند، وروبهمرفته تن بسختی نداده وبارخود را سنگین نگردانند .

هفته‌ای نمیگذشت که یکداستان ننگ آور دیگری در روزنامه هانوشته نشود، این بی پروایی دولت برنومیدی ودل آزردگی مردم افزوده و گرایش آنان را بسوی آلمانها بیشتر می گردانید ، ازیکسو دل آزردگیهای چند ساله ازدو همسایه ، و از یکسو نومیدی از دولت و از یکسو کوششهای کارکنان آلمان و عثمانی بدستاویز « اتحاد اسلام » دست بهم داده تکان سختی در کشور پدید می‌آورد . بویژه با باورهایی که بفیروزی آلمان درجنگ در دلها پیداشده بود وکمتر کسی گمان دیگری به‌نتیجه جنگ می‌برد. با آنکه‌این هنگام‌سال یکم جنگ جهانگیر بپایان‌رسیده وکسانیکه از نزدیك پیشرفت جنگ را تماشا کرده و از چگونگیها آگاه میشدند می دانستند آلمانیان نقشه خود را پیش نبرده اند واز آن کوششهای بسیارشگفت خود در میدان

غرب به نتیجه‌ای که میخواستند نرسیده اند و آینده جنگ برای ایشان بیم آور تر است تا برای هماوردانشان ، در شرق چون این آگاهیها نبود و مردم ازروی آگاهی‌هایی که درباره چیرگی آلمانیان درمیدان روس وپیشرفت ایشان در خاك فرانسه‌شنیده بودند ومی پنداشتند همچنان در پیشرفتند بسوی ایشان بیشتر میگراییدند .

در چنین هنگامی مجلس سوم جز ناتوانی ازخود نشان نمیداد ، التماتوم روس و کوششهایی که در پی آن ، برای کشتن شور آزادی شده بود اثر خودرا نشان میداد واین مجلس از هردو مجلس پیش ناتوان تر و کم ارجتر می‌بود . آن شورایراندوستی

۶۱ ـ میرزا علی‌اکبرخان

۶۲ ـ عظیم زاده

این دو تن گردان داستان زنجانند

که در اینهنگام اندیشه ها را یکی گرداند ، و آنمردانگی که همه را برای ایستادن در برابر دشواری ها آماده سازد در میان نمایندگان دیده نمی شد بسیاری از ایشان کوتاه اندیش وسود جود می‌بودند و جز بهواداری از این وزیر و از آن وزیر نمی پرداختند .

این مجلس اگر نیرومند بودی توانستی رشته اندیشه ها را بدست گیرد وتوده را بخود نگزارد ، واز جوش وخروش مردم پشتیبان برای خود پدید آورده ودولت را

نیز پیرو وفرمانبر خود گرداند ، وهمدستی با هریکی ازدوسوی جنگی را که بسود کشور دید بدولت وتوده بپذیراند . روشنتر گویم : توانستی از پیش آمد اروپا بهره جسته راهی برای کشور باز کند . اگرمجلس یکم یادوم بودی این راتوانستی.راست است کار بسختی کشیده وهیچکس از دوسو پاکدلانه پیش نمی‌آمدند . دو دولت سالها که کوشیده وایران را بآنحال انداخته بودند همیخواستند درآنحال پریشانی‌وزبونی نگاهداشته فرصت تکانی ندهند و بهیچ پیمان با دولت تن در نداده و هیچ خواستی را ازو نمی‌پذیرفتند ، ازاینسو آلمان وعثمانی تنهاآن‌می‌خواستند که ایرانیانرابشورانند ویکمیدان نوینی برای روسیان باز کنند که بدینسان دسته هایی از قزاق وسالدات ایشان را در اینجا سر گرم کنند ، و بیگمان در بند پایان کار و سود و زیان ایرانیان نبودند .

این بود سختی‌کارایران، لیکن این سختی بیش ازهمه نتیجه آشفتگی‌اندیشه‌ها و ناتوانی دولت می‌بود ، اگرمجلس توانستی سامانی بکار ها دهد و رشته اندیشه ها را بدست گیرد این سختی بخود کمتر گردیدی وچه اینسو وچه‌آنسو ازبی پروایی‌کاسته و پاسدارانه پیش آمدندی و از بستن پیمانی باز نایستادندی ، آن بی پروایی و ارج نگزاری همه نتیجه‌آگاهی بود که از اندازه ناتوانی ایران میداشتند .

یك پارلمان سیاست کشور را روشن نگردانیده و آنرا بدسته های سود جو ، و بکارکنان بیگانگان ، و بآخوند های بلهوس وامی گزاشت ، و بهنگامیکه کشور در آتش کشاکش بیگانگان میسوخت پارلمان بگزاردن قانونی برای دخانیات و مانند آن خود را سر گرم می ساخت . این بود اندازه دلبستگی مجلس سوم بکار‌های کشور .

نمایندگان از هم پراکنده و « ائتلاف » بهم خورده و بکاری از مجلس امید نمیرفت ، و از اینرو خونگرمانی از آنان برای کوشش راهی در بیرون می‌جستندواز ناآزمودگی راهی جز همدستی با آلمانیان نمی‌شناختند ، اینکه خود دسته‌ای باشند و از آلمان افزار جنگ گرفته وخود را نیرومند گردانند وبا روسیان نیز دیواری‌در میانه نگهداشته و زود کاررا بجنگ نرسانند چیزی بود که باندیشه ایشان نمیرسید .

آزردگی ازروسیان دلها را شورانیده و فرصت دور اندیشی باز نگزارده بود . کارکنان آلمان وعثمانی می کوشیدند ولی آزردگی مردم از روسیان بیش ازهمه کارمی کرد .

در تابستان ۱۲۹٤ در تهران جنب وجوشی بسیار پدیدار گردیده آمادگیهایی میرفت و گذشته ازدیگران گروهی ازژاندارم وسرکردگان ایشان دراین شوروآمادگی همبازی مینمودند . این اداره که نوشته ایم با چه رنجهایی بنیاد یافت درسالهای آخر هنرنماییهای بسیارنموده ودرمیان مردم بسیارارجمند گردیده بود وناگزیرمایه نگرانی همسایگان شده و بدست بلژیکیان که خزانه و گمرك دردست ایشان بود فشار و کار-شکنی از اینان دریغ نمی گفتند و از هرراهی که میتوانستند ببر انداختن این بنیاد می کوشیدند، همین رفتار آتش دشمنی با دودولت را در دلهای سران ژاندارم فروزان می گردانید . بویژه که درآن چند سال سرکردگان دلیری ازجوانان ایرانی درمیان ایشان برخاسته بودند و اینان جانفشانی درراه کشوررا خواستار می بودند .

این شور وآمادگی درپایتخت روسیان رابرآن واداشت که گذشته ازآذربایجان لشگرگاهی در قزوین پدید آورند ودسته های نوینی را از سپاه قفقاز باینجا فرستند و پیش از آنکه این لشگر بهقزوین برسد سپاهیانی که ازپیش درآنجابودند بنمایشی برای نرسانیدن تهران بر خاستند و در نتیجه آن بود که داستان کوچیدن آزادی-خواهان از تهران پیش آمد که چون داستان بزرگیست آن را در گفتار جداگانه خواهیم نوشت .

دراینجا در پایان گفتار آنچه باید نویسیم لشگر فرستادن بر سرنایب حسین کاشانی می باشد که دراین میان رو داد،چنانکه گفتیم میانه نایب وچراغعلیخان بختیاری دشمنی وزد وخورد می رفت ، وهر دو ازدولت توپ می خواست که «دفع اشرار» کند . دولت درخواست چراغعلیخان را پذیرفته یکدسته ژاندارم بسرکردگی ماژور نیسترم سویدی با توپ ومترالیوز بسر کاشان فرستاد . چراغعلیخان باینان پیوست وباهم گرد کاشان را فرا گرفتند . نایب و پسرانش پس از دیرگاهی که ایستادگی می کردند در شهر میدان را بخود تنگ دیدند و شبانه راهی جسته و بگریختند و خود را بدز «کره شاهی» انداختند ژاندارم وسوار برسر آن دز رفتند و دیر زمانی هم در آنجا

جنگ میرفت واز کسان نایب بسیار کشته شدند . این بود در آنجا هم نمانده خودرا بدز محمد علیخان در نزدیکی قم رسانیدند وبرآن بودند که ازدولت زینهار وآمرزش

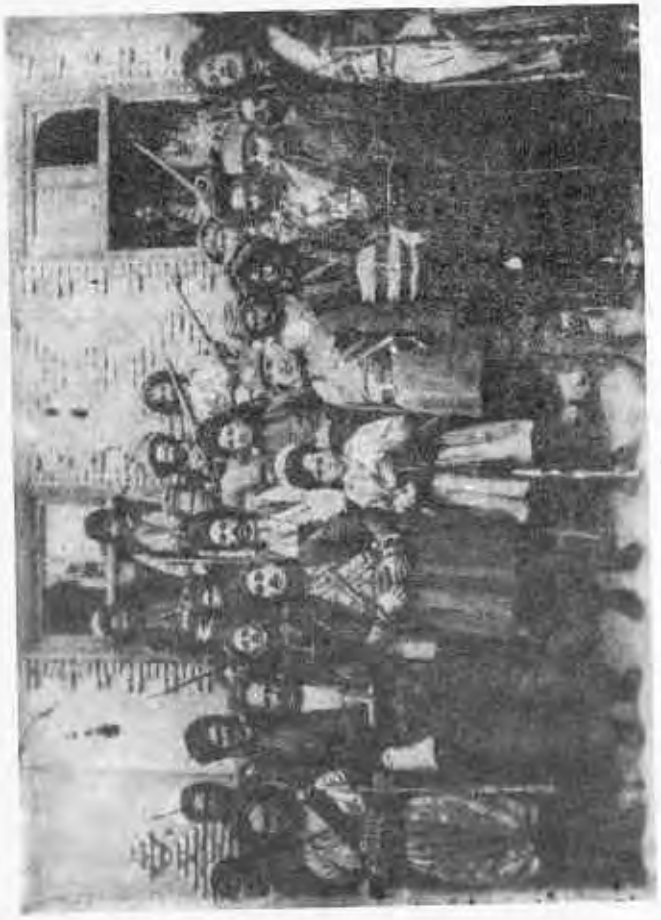

۶۳- سیمغو (اسمعیل آقا) با پسرش

خواهند که در اینمیان داستان کوچیدن پیش آمد وخواهیم دید که نایب و پسرانش بکوچندگان پیوستند .

گفتار نهم

کوچیدن آزادیخواهان از تهران و بسته شدن مجلس

کوچیدن آزادیخواهان از تهران و پدید آوردن «کمیته دفاع ملی» وکار های دیگری که در پی آنها رخ داد داستانهاییست که نیکی یا بدی آنهـا دانسته نشد . تاکنون که بیست واند سال میگذرد همیشه دسته بزرگی بدگو بوده اند که همینکه یادی ازآن بمیان آید ازنکوهش بازنایستند وچنین گویند : «رفتند وکاری نتوانستند وجوانان را بکشتن دادند» .

ولی این نکوهش از روی بینش و از راه داوری نیست. کسانی ازاینان همیشه نیکی یا بدی یك چیز رااز نتیجه‌آن شناسند و کوچیدن نیزچون نتیجه‌نیك آشکاری در پی نداشته از اینرو آن را بد میشمارند برخی نیز آنانند که چون خود پادرمیان نداشته اند ازآن ناخوشنودی مینمایند ویا آنانند که از نخست بـا جنبش آزادی ـ خواهی دشمن بوده اند و این کوشش که در دنبالـه آن پیش آمده این را هـم دشمن میدارند،هرچه هست ازروی‌اندیشه سخن‌نمیرانند. ازآنسوی کسی ازخود کوچندگان تاکنون چیزی در آن باره ننوشته تا داستان‌را روشن گرداند وخواستی راکه از کوچ در میان بوده و انگیزه هایی که داشته بازنماید . این ننوشتن بزیان تاریخ وهم بزیان خود ایشانست .

اما داوری ما چنانکه گفته‌ایم برای کوشش در آنـروز بهترین راه همدستی مجلس ودولت بوده که رشته اندیشه های توده را نیزبدست گیرند ، وازدست اندازی‌ـ های بیگانگان ، چه‌آندسته وچه این‌دسته بجلوگیری کوشند . اگرمجلس سوم‌توانا بودی چنین کردی وابنکار ایران را ازهمه آسیبها بکنار داشتی

ولی در جاییکه چنین‌کاری نشده ، زیرا مجلس چنین‌توانایی را نداشته‌ووزیران هم ناخوشنودی دو دولت را نخواسته‌اند، باآن دژرفتاری‌روسیان و بی‌پروایی‌انگلیسیان چه‌بایستی کرد؟!.آیا بایستی دست روی دست گزارده تماشا کرد، ویا درراه رهایی کشور بکوششهایی برخاست ؟!.

پیداست که آن یکی را نتوان پسندید . یکدسته در ایران شیوه‌شان‌همینست که بهیچ کوششی برنمیخیزند واگر کسان دیگری برخاستند به‌آنان یاوری‌نمیکنند بلکه کار شکنی هم دریغ نمیدارند و چون آن کـوشش به نتیجه درستی نمیرسد در آنهنگامست که زبان بسرزنش باز میکنند. ولی این کسان بسیار پستند وما هیچگاه نتوانیم با آنان هم آواز گردیم . درچنان روزی که بیشتر توده ها بجنگ بـرخاسته وبرای آینده خود میکوشیدند چه سزیدی که ایرانیان خاموش و آرام نشینند ؟ ! . در هنگامیکه بیگانگان چهارسوی کشور را گرفته و مـردم‌را بـود خود بجنگ و خونریزی برمی‌انگیختند چه سزا بودی کـه پیشروان خود کشور بنام خشك « بی ـ یکسویی» بس کرده بهیچ‌کاری برنخیزند ؟!. دراین زمینه اگر نکوهش باید کسانیرا سزاست که دست روی دست گزارده وخاموش نشسته اند ، نه کسانیرا که بکوشش و تلاش برخاسته‌اند .

ولی بکوچندگان مایك خرده میگیریم وآن‌اینکه چرا به‌آلمانیان‌آمیخته‌اند ورشته را بدست آنان داده اند ؟! چنانکه گفته‌ایم آنان توانستندی خود دسته‌جدایی پدید آورند و سردستگانی برای خود برگزینند که تنها آنان با آلمانیان‌پیوستگی دارند و بگفتگو پردازند واز ایشان تنها بگرفتن افزار جنگ بس نمایند و باروسیان بیکبار بجنگ برنخیزند . اگر چنین کردندی بسیاربهتربودی وکار آسانتر گردیدی. لیکن چون این هم نشده وبچنین پختگی در آن روز زمینه نبوده ، باز کوچیدن‌وآن کارهاییکه درپی آن رودادهخود بیکباربدنبوده . وهمان کوچیدن و کوشیدن‌باخرده‌ای که ما به‌آن میگیریم ، اگرمایه داشتی بـاز به‌نتیجه نیکی رسیدی و سودش بکشور بیشتر از زیانش بودی . جای افسوس است که کسانیکه باین کار برخاسته اند همگی پاك نبوده‌اند ودر میان سردستگان مردان آلوده وسود جو بسیار بوده اند . گذشته از

این ما نیك میدانیم کدرایران دردرس ناخواندگان خویهاساده تروآهنگهانیرومندتر است ، واینست آنان درچنین هنگامی بآسانی توانند بخواهشها و گرایشهای درونی خود چیره درآیند ورشك وخشم وخودخواهی را دور گردانند وتنها سود کشوررابدیده گرفته ازجان نیزدرراه‌آن چشم پوشند ولی‌درس خواندگان چون‌اندیشه‌شان پراکنده وخویهایشان سست‌است چنین آهنگ نیرومندی کمتر توانند داشت وبدشواری‌توانند رشك وخشم وخود خواهی را دور گردانند وتنها سود کشور را بدیده گیرند و اینست ازکارهای خود کمترنتیجه بینند .

اینان ازخانه های‌خوددست کشیده وبرای‌نبرد وجنگ‌با دشمن بزرگی‌همچون روس ازتهران بیرون رفته وجز از برخی ازایشان دیگران همه پاکدلانه باین کار برخاسته بودند. با اینهمه در چنان هنگام ودربرابر چنین کار بزرگی هم بخویهای‌پست خود چیرگی نمیتوانسته‌اند و ما می‌بینیم که از قم که نخستین فرودگاهشان بوده در میانه دوسخنی میداشته‌اند وبیشتر ایشان هریکی دم از جدا سری زده ویا در اندیشه سروری بوده اند . این همان کمی مایه است که میگوییم . این چیزهاست که‌یکدسته را دست بسته وکوشش های آنانرا بیهوده گرداند .

پس از همه اینها ، باز ما این کوچیدن وکوشیدن را بهتر ازکارکسانی‌میدانیم که در تهران نشسته اند و تماشاگر چیرگی بیگانگان و خاموشی و ناچاری دولت گردیده اند . این کوچ وکوشش باری این نتیجه را داده که در تاریخها نگویند در برابر آن فشار و چیرگی دشمنان ایرانیان هیچ تکانی بخود ندادند و گامی در راه جانفشانی بر نداشتند . خرده گیران چرا آن میبینند که یکدسته رفتند و کوشیدند و نتیجه نبردند ، ولی این نمی‌بینند که یکدسته بیکار ایستادند وبیاری آنان‌نشتافتند.

اما داستان چنانکه گفتیم از تابستان ۱۲۹٤ در تهران‌آمادگیهایی برای یك جنبش میرفت . گذشته ازسران آزادی وگروهی از نمایندگان مجلس و برخی از سرکردگان ژاندارم (ازسویدی وایرانی) امیرحشمت ودیگران از مجاهدان تبریز که از استانبول بتهران آمده بودند و آلمانیان ارج بیشتری بدلیری وکاردانی اینان میدادند یا در میان میداشتند . این آمادگی باآنچه در شهر های دیگر رخ داده بود

یکسان شمرده نمیشد و در اینجا کسان ارجدار وبزرگی درآن کارمیکردندو گذشته از همه دولت در نهان‌آگاه میبود وهمداستانی ازخود مینمود.تنها یکدسته‌ناخشنودی مینمودند وآنان نیزخاموش میایستادند .

باآن‌رنجیدگی که ایرانیان ازدو همسایه پیدا کرده وباآن خشمیکه‌میداشتند جز برخاستن و جنگیدن باندیشه کسی نمیرسید واگر میرسید گفتن نمیتوانست .از اینسو مستوفی وبیشتر وزیران نیزهمداستانی مینمودند . آقای نیساری (همان امیر حشمت) که اکنون درتهرانست سخنانی‌دراین باره میگوید که بهتراست برای‌روشنی داستان آن را دراینجا بیاوریم . میگوید :

«من چون ازمیان عثمانیان بتهران آمدم آنچه بیهوده میدانستم گرایدن بسوی آلمان وعثمانی وجنگ باروسیان بود . زیرا من درعثمانی بوده و ازکارها آگاهی یافته ونیك می‌دانستم که ما باآلمانیان یکسره‌پیوستگی نخواهیم توانست . زیرا آنان‌ازما بسیار دورند . هریاوری یا دستگیری که بمابخواهندناگزیر بادست عثمانیان‌خواهدبود.ایشان‌را هم آزموده‌نیک میدانستم که نخواهیم توانست با ایشان همدستی کنیم . چنین کاری در آن روز نشدنی بود ، از آنسوی من جنگ با روسیان را دیده میدانستم که چه سختی هایی باحال آنروزی ایران درمیان خواهد بود . از اینرو بهتر می‌شمردم که دولت ایران ازپیش آمد جنگ جهانگیر واز گرفتاریهای دوهمسایه فرصت جسته با آنان پیمانی بسود ایران بندد وخود رویه و سامانی بکار ها داده دست کارکنان آلمان و عثمانی را ازکشور کوتاه سازد . این بود اندیشه من ویارانم وهمگی از جنگ سخت پرهیز می ـ کردیم وچون مشیرالدوله سروزیر گردید ومی‌خواست کابینه برپا کند از ما و ازسران دموکرات اندیشه مارا پرسید ، و با همداستانی ازهمگی‌با نمایندگان دوهمسایه بگفتگو پرداخت که پیمانی درمیانه‌بسته شود وچون می‌ترسید که شورش پیش‌آید من زبان‌دادم که باهمراهان خود بیاری او برخیزیم . ولی مشیرالدوله نتوانست از گفتگو با نمایندگان دو همسایه نتیجه ای بگیرد . روسیان یك‌گام هم بسوی‌جلو نگزاردند . این بود مشیرالدوله کابینه درست‌نکردوخودهم کناره‌گزید ، وبا اینحال‌ناگزیری بود که ما ازدو دولت نومید شویم وبکوشش برخیزیم . ولی تا آخرین روز دولت ازکار واندیشه ماآگاه بود» .

در آبان ماه این آمادگی نمودار تر گردید وکارکنان روس وانگلیس بسه بیم

افتادند . خبرنگار رویتر آگاهی داد: «آلمانیان سپاهی در تهران بسیج کرده‌اند» ، و روزنامه های روس عنوان یافته گفتار هایی نوشتند و بهمه جا آواز افتاد ، و چون ازسفارت اتریش تفنگ و فشنگ وبمب برای مجاهدان فرستاده میشد شهربانی چند بمبی را گرفت و حاجی بابا خان اردبیلی را برسرآن بزندان انداخت و این داستان در برخی روزنامه های تهران نوشته گردید .

گویا در این هنگام بود که دسته دموکرات کسانی را ازسردستگان خودبنام «کمیته دفاع ملی» برگزیده ورشته کارها را بدست آنان دادند . نیز گفتگو از بستن پیمانی بادولت آلمان وبردن پایتخت باسپهان وجنگ آغاز کردن با روسیان بمیان آمد، که دموکراتها ومجاهدان آنرا پیش آورده ودنبال می کردندودولت نیزهمداستانی مینمود.

دو دولت بتلاش افتادند وسفارت روس برای ترسانیدن دولت چنین گفت : اگر ایران پیمانی با آلمان وعثمانی بندد دولتهای روس و انگلیس پیمانی را کـه در باره آزادی وجداسری سراسر ایران بسته اند از میان رفته خواهند شناخت . از آنسوی در پترگراد (*) گفتگو برای فـرستادن دسته هـای سپاه بقزوین و پدید آوردن لشگرگاه بزرگی در آنجا می‌رفت ، وهنوز آن سپاه ها نرسیده دسته هایی که دوهزار تن یا بیشتر از پیش در قزوین بودند برای ترسانیدن چشم تهران بنمایشی برخاست ، واین نمایش بود که داستان کوچیدن را پدید آورد .

بدینسان که در نیمه های آبان از قزوین آگاهی رسید که دسته های قزاق بیش از هزار تن (سپس شماره آنها را تا هزار وهفتصد تن رسانیدند) با دومترالیوزازقزوین بیرون آمده و روبسوی تهران داشته‌اند . این آگاهی تکانی درشهر پدید آوردوروزنامه‌ها آن را نوشتند وسخنرانی در پیرامونش کردند . نخست گمان میرفت بآهنگ تهران نباشند ویا چند فرسنگی پیش آمده وباز گردند (چنانکه چندی پیش از آن کرده بودند) . ولی سپس آگاهی از پیش آمدن ایشان ورسیدن تا به ینگی امام (دوازده فرسنگی تهران) رسید وپیشروان ایشان تا بکرج آمدند . اینها تکان مـردم را بیشتر

(*) پس از آنکه جنگ جهانگیر آغازید روسیان نام «پترسبورگ» راکه کلمه «بورگ» آن آلمانی بود پسندیدند ونام را «پتروگراد» گردانیدند .

گردانید ومردم بیدست و پا بترس افتادند. دولت دسته های ژاندارم را بتهران خواسته در باغشاه آماده نگهداشت و بپاسبانان نیز دستور آمادگی داد . از آنسوی آلمانیان و اتریشیان و عثمانیان وبستگان ایشان بآهنگ بیرون رفتن از شهر افتادند .نیزدسته دموکرات و «کمیته دفاع ملی» آهنگ کوچ کردند وزیران ودربار نیز همداستانی و همراهی نشان دادند . گروهی این را نمیخواستند و روزنامه «عصر جدید» آشکاره خرده میگرفت . ولی انبوهی از آزادیخواهان ازدموکرات واعتدالی در کوچیدن‌هم‌سخن بودند و برخی روزنامه ها گفتار شور انگیزی مینوشتند ، داستان همراهی‌دولت و دربار و بیرون بردن پایتخت از تهران بمردم گران افتاده و از سوی دیگر بترس آنان می‌افزود .

روز دوشنبه بیست‌وسوم آبان (۷ محرم ۱۲۳۴) در تهران از روزهای‌بیمانندی بود . سران آزادی و نمایندگان مجلس وآلمانیان وعثمانیان ودیگران ازشهر بیرون می‌رفتند ودرشگه ها پی‌هم از خیابانها گذشته و آهنگ دروازه میکردند. دولت‌اینان را راه می‌انداخت که فردا نیز شاه ووزیران از پی روانه گردند . امروز بنه شاه را هم بکهریزک بردند .

از کسانیکه امروز بیرون رفتند و در کوچ تـا بپایان بودند ما نامهـای میرزا سلیمان خان(معاون وزارت‌داخله)، وسلیمان‌میرزا، ووحیدالملك، وحاجی‌عزالممالك‌و حاجی‌فطن‌الملك، وادیب‌السلطنه،وسیدحسن‌مدرس،وحاجی‌شیخ‌محمدحسین‌استرابادی، وشیخ محمد حسین خونساری ، وسید محمد رضا مساوات ، وآقا شیخ‌رضادهخوارقانی ، وسید جلیل اردبیلی، ومشارالدوله، وسیدحسین گرازی، وسردار محیی ، ومیرزا کریم‌خان ، ومیرزا محمد صادق طباطبائی ، ومیرزا علی‌اکبر خان دهخدا ، و میرزا محمد علی خان کلوپ ، وحاجی میرزا علیمحمد دولت آبـادی ، وسید یعقوب شیرازی ، و نظام‌السلطان ، وسردار کل،ومیرزا صادقخان بروجردی وحاجی‌شرف‌الملك رادانسته‌ایم که دراینجا می‌آوریم . باشد که رویهم بیشتر ازسیصد تن بوده‌اند .

پسین آن روز وشب سه‌شنبه در دربار نشست ها شد ونمایندگانی که‌نرفته‌بودند با وزیران بگفتگو نشستند . ولی نتیجه بدست نیامد ومستوفی همچنان مردم رابرفتن

وا میداشت . فردا سه‌شنبه همچنان درشهر شور و جنبش دیده میشد . امروز کسانی از دیرماندگان روانه میشدند ، وچون شاه ووزیران خواستندی کوچید پاسبان ها و ژاندارمهادرخیابانها وراهها پاسداری میکردند مردم‌درخیابانها چشم براه بیرون‌آمدن ایشان می‌ایستادند. شاه رخت سفرپوشیده وآماده می‌ایستاد وکالسکه اورا بیرون‌آورده ودم‌درنگه میداشتند . درباغشاه ژاندارمها بسیج رفتن میکردند وفزونی فشنگ وافزارها راکه‌بردن نمیخواستندآتش میزدند . بسیاری ازشاهزادگان ودیگران‌ناخشنود بودند ولی نمیتوانستند چیزی گفت تا فرمانفرما وسپهدار وعین‌الدوله بجلوگیری از آهنگ شاه کوشیدند. پس‌ازنیمروزسفیرهای روس‌وانگلیس‌بدربارآمدند واینان‌نیز ببازنشانیدن شاه ووزیران کوشیدند . سفیرروس‌آگهی داد که دسته‌های سپاه روس بتهران‌نخواهند آمد وازینگی امام بازخواهند گشت ودودولت باایران همچنان دوست خواهند ماند .

از این گفتگو ها شاه اندیشه دیگر کرده بازماندن را بر گزید و درباریان و وزیران نیز پیروی نمودند . در همان نشست بفرمانفرما وزیری داخله داده شد . چون این آگهی به بیرون رسید ومردم در خیابانها چگونگی را دانستند بسیاری‌ازآنانکه آماده رفتن بودند هم نرفتند و ترس مردم کمتر گردید . از آنسوی در همان هنگام یکدسته ژاندارم و پاسبان برسر امیرحشمت ومجاهدان که هنوز نرفته بودندفرستاده و ایشان را ناگزیر از رفتن و کوچیدن گردانیدند وهمانشب آنان را از شهر بیرون فرستادند. گذشته ازامیرحشمت و برادرانش ازمجاهدان تبریز میرزا نور الله خان ، و مشهدی محمد علیخان، واسد آقا، واصغر خان (مسکین) دراین دسته بودندوشماره‌شان تا شصت میرسید . نیزآقای میرزا اسمعیل یکانی با ایشان بود .

ژاندارمها که برای پاسبانی در شاه عبدالعظیم وراه قم بودند چون از نرفتن‌شاه و دربار آگاه شدند یکدسته از ایشان از دنبال کوچندگان رفته و یکدسته بتهران باز گشتند .

فردا چهار شنبه در شهر آرامش بود . خونگرمان وتندروان همه رفته و جز خونسردان یا بهتر گویم آسایش خواهان نمانده بودند . امروز بنه شاه رااز کهریزک باز گردانیدند، وهمچنین سفیر عثمانی ووزیر مختارآتریش که باسفیر آلمان‌ودیگران

در شاه عبدالعظیم درنگ کرده چشم براه شاه ووزیران نشسته‌بودند. نمایندگان‌عثمانی و اتریش با همراهان خود بشهر باز گشتند . ولی سفیر آلمان پرنس روبیس همراه کوچندگان رفت . از آنسوی کوچندگان بقم رسیده و از آنجا نگذشتندوباآنکه نیامدن شاه ووزیران نقشه آنان را بهم زده بوددست ازکار نکشیده و بکوسش آغاز کردند . اینست آنچه ما ازداستان کوچیدن دانسته‌ایم .

در این پیش آمدها آنچه شگفت است رفتار دربار ودولت میباشد این درخور اندیشه است که آیا داستان بهمان سادگی بوده ، وراستی را شاه ووزیران همراهی با کوچندگان میخواسته اند ودر آن ساعت آخر پشیمان شده‌اند ، یا ازنخست اندیشه همراهی نمیداشته‌اند و آن همداستانی که نشان میداده اند جز رویه کاری نبوده و در دل های خود جز بیرون کردن تند روان را ازتهران نمیخواسته‌اند . آیا کدام یکی‌از از اینها بوده ؟! آیا کدام یکی را آسانتر توان پذیرفت ؟!

بسیاری ازخود کوچندگان این دوم را میگویند ، کسانی هم اینرامیپذیرند ولی ازمستوفی‌هواداری نموده‌میگویند خواست اونگهداری کشور بود وچون‌میدانست ایران تاب جنگ با روس را ندارد با آن همداستانی نمینمود . میگوییم : اگر چنین بودی بایستی اندیشه خودراآشکار گوید وبه پیشرفت آن کوشد نه آنکه‌بسران‌آزادی را بکوچیدن وجنگیدن با روس برانگیزدوخود کنار ایستد . این‌کار مستوفی‌نتیجه‌اش آن بود که جنگهایی در ایران روی دهد وروسیان بهانه پیدا کرده سپاه بیاورند و در پایان جنگ همان را دستاویز کرده بیرون نروند و از آنسو جنگجویان ایرانی‌در سایه همراهی‌نکردن دولت ناتوان باشند وکاری نتوانند هرروی پیش‌آمدرا که‌بگیریم رفتار درباز ودولت ناستوده بوده وزیان بسیار بزرگی را در برمیداشته ، واین‌نیك می‌رساند آن را که بارها گفته‌ایم : اینان دربند سود کشور چندان نبوده اند که در بند سود خودشان .

درهمان روزها که درتهران این شور وتکان برخاسته وسران‌آزادی‌میکوچیدند و دسته های سپاه روس پیاپی ازبندر پهلوی بخشکی درآمده و بآهنگ قزوین رو براه می‌آوردند ، اینها از میدان قفقاز برداشته شده و بفرماندهی ژنرال باراتوف که سپس

در ایران بنام گردید باینجا فرستاده میشدند ، ژنرال یودنیچ فرمانده قفقاز باین تن در نمیداد که از سپاه آنجا کم کرده وبایران فرستد و از اینراه بدرازای میدانگاه خود فرسنگها بیفزاید . از دیده جنگی این لشگر فرستادن بزیان روسیان بود ، ولی از دیده سیاست بسود هایی امید می‌بستند واین بود وزارت خارجه آنرا میخواست و دولت انگلیس برای جلوگیری از راه یافتن کارکنان آلمان بهندوستان و افغانستان فرستادن چنان سپاهی را بایران دربایست میشمرد، از اینراه فرمانده قفقاز ایستادگی ننموده آنرا پذیرفت .

ژنرال باراتف با دسته های نخستین سپاه روز بیست ودوم آبان (یکم نوبابر) بقزوین رسید ودسته های دیگر که بیشتر آنها سواره بودند ازپی می‌آمدند وتا بیست روز دیگر همه لشگر که بیش از دوازده هزار بودند در قزوین گرد آمدند ، که تا این هنگام کمیته دفاع ملی نیز بآراستن لشگری در قم و آن پیرامونها فیروزمند شده بود .

٦٤ ـ شادروان حاجی میرزا حسن شکوهی
(یکی ازکسانیکه در راه مشروطه زیان وگزند بسیاردیده)

از آنسو درهمانروز هاداستان دیگری در همدان رخ داد ، و آن اینکه با دستور کمیته دفاع ملی و رییس ژاندارم دسته ژاندارم و سوارانی که آلمانیان بنام مجاهد در آنجا گرفته بودند بهمدستی آزادیخواهان شهر بآن شدند که کونسولهای روس و انگلیس و یکدسته قزاق ایرانی را که بفرماندهی سر کردگان روس در آنجا بودند از شهر بیرون کنند و آنجا را بدست گرفته در برابر سپاهیان باراتف سنگری پدید

آورند ، وچون قزاقان بالای تپه مصلی جایگاه استواری بنیاد نهاده وشب وروز آگاه می‌زیستند می‌بایست با یك تاختن ناگهانی دلیرانه آن کار را بانجام رسانند . این بود شب سی‌ام آبان نزدیك به نیمه شب ناگهان از چهار سو بمصلی تاخت بردند ودر آن دل شب با تفنگ وتوپ بجنگ وشلیك سختی برخاستند ، مردم شهر که از چگونگی آگاه نبودند بآواز شلیك ازخواب بیدار شدند . تا سپیده دم جنگ بسختی میرفت و بسیاری از دوسو کشته گردید و سرانجام قزاقان تاب ایستادگی نداشته وسنگرهارا رها کرده و بگریختند ویکدسته از آنانکه در کاروانسرا جا داشته وهنوز ایستادگی مینمودند یاور محمد تقی خان رییس ژاندارم با زبان نرم آنانرا رام گردانیده جلو کشتار و خونریزی را گرفت . این کار که نخستین هنر آزمایی جنگجویان ایرانی بود در سایه دلیری وکاردانی یاور محمد تقی‌خان بچاپکی‌ونیکی انجام گرفت‌وهمدان بدست‌آنان افتاد. کونسولهای روس وانگلیس شبانه‌فرصت جسته بادیگران ازکارکنان دو دولت وهواداران ایشان گریخته بودند .

این پیش آمد ها نتیجه های بسیاری را در پی داشت و کشور را بحال دیگر انداخت ، از آنسوی در ایران میدان جنگ نوینی بازشد که در یکسوی آن دسته ـ های جنگ آزموده ژنرال باراتوف با افزار و آرایش بسیار ، و در یکسو مجاهدان و ژاندارمهای ناآزموده ایران بی‌افزار وآرایش می‌ایستادند ، و پس از جنگ مجاهدان تبریز در آذرماه ۱۲۹۰ (محرم۱۳۳۰) این دوم بارجنگ آزادیخواهان ایران‌باقزاق وسالدات دولت خود کامه روس بود . خواهیم دید دامنه این جنگ ها ناکجا کشید و داستان آنها راکم یا بیش خواهیم نوشت .

از اینسوی تهران از تند روان وجنگ خواهان‌تهی گردیده وبیمی که‌روسیان از پایتخت میداشتند از میان برخاست ، و دولت از فشار رها گردید ، وگفتگوی بردن پایتخت باسپهان از زبانها افتاد . نیزمجلس سوم که یکسال کمتر از آغاز آن گذشته بود در نتیجه کوچیدن بیشتر نمایندگان از میان رفت ، اگرچه دولت تا یك هفته وبیشتر با تلفون یا تلگراف با نمایندگان که در قم می‌بودند گفتگو میداشت و بآنان پیشنهاد بازگشت مینمود ، و چند تنی از اینان ـ از عدل‌الملك ومیرزا محمد

علیخان بامداد و دیگران ، باز گشتند . ولی باز شماره کمتر کم بود و بهارستان همچنان بسته ماند، واین بود پایان مجلس سوم .

می‌باید گفت : خواهندگان جنگ با روس ازنخواهندگان جدا گردید ، و آن دو دستگی که از آغازجنگ جهانگیر درتهران پیدا شده‌ودر نهان مایه‌کارشکنی بود ، از این پس بآشکار افتاد و کارشکنی این زمان رویه سخت تری بخود گرفت ، زیرا کوچندگان در قم خود را آزاد دانسته بهمدستی پرنس روبیس و مسیو شونمان از هیچ کوششی بزیان روس وانگلیس باز نمی‌ایستادند . کمیته دفاع ملی خودرابجای دولت گزارده بهرکاری برمیخاست : سپاه میآراست، «خورشید سرخ» بنیاد می‌نهاد ، و بشهر و میان ایلها فرستاده مردم را بسوی خود میخواند .

چنانکه گفتیم در گام نخست در همدان بادست ژاندارمها و مجاهدان آنجنگ را برپا کرد وشهر را بدست گرفت ، همچنین در عراق ژاندارمها کار کنان روس و انگلیس را بیرون کردند . نیز در همین روزها درشیراز سرکردگان ژاندارم بکاربرخاسته و کونسول انگلیس و رییس بانك شاهنشاهی را گرفته وبا بستگان و زنانشان بیرون فرستادند وشهر را در دست داشتند که این نیزبی آگاهی از کمیته نبود .

این کار ها هنگامی رخ میداد که در تهران گفتگویی برای بستن پیمان بادو دولت میرفت ، زیرا انگلیسیان پس از پیش‌آمد کوچیدن پا پیش گزارده و در برابر آنکه دولت کوچندگان را بازگرداند و آلمانیان و عثمانیان را از کشوربیرون کند چیز هایی را بسود ایران پیشنهاد نموده وبیشتروزیران وسران آنرا باخوشی‌پذیرفته بودند ودر پیرامونش گفتگو میشد .

بدینسان در کشور دودولت پیداشده بوارونه کاری میکوشیدند وهریکی رنجهای آن دیگر را هدر میساختند ، زیرا کمیته دفاع ملی که بیك کار بزرگی برخاسته و مردم را بسوی خود میخواند در بسیار جا ها مردم بی‌یکسویی دولت را پیش کشیده خواهش آنانرا نمی‌پذیرفتند. باهمه خشمیکه در همه جابروسیان برخاسته بودبسیاری بهمین دستاویز از یاوری بایشان باز می‌ایستادند .

از اینسو گفتگوی پیمان که در تهران می‌رفت با انگیزه کمیته دفاع ملی‌در

کاشان و کرمانشاهان ودیگر جاها مردم بیاشفتند وبازار ها را بسته وتلگرافهای سخت بتهران فرستادند . با اینکه این پیمان اگر بسته شدی بسود آینده و آنروز ایران بودی ، و میبایست کوچندگان بهمان اندازه نتیجه بس کرده و با بسته شدن آن دشمنی ننمایند ومردم را که ازروی خامی وبدستاویز «اتحاد اسلام» ومانند آن آشفته بودند بجای خود نشانند ، در آنروز برای مردم خام ایران بسیر سخت بودی که بنام بهره مندی کشور خشم خود را فرو نشانده و بچنان پیمانی تن در دهند ، ولی اگر سردستگان یکدل ویکزبان بودندی توانستندی آنانرا رام گردانند .

ببینید: چگونه سررشته گم گردیده وچگونه کارهای کشور بازیچه هوسبازیها بوده است . شگفت ترازهمه آنکه میشنویم مستوفی درهمین‌هنگام بازبا کوچندگان همدل‌وهمراز بوده،وکسانیکه ازسرشناسان‌ایشان بتهران آمده واورا دیده‌واندیشه‌اش را در بارهٔ پیش آمد ها میخواسته‌اند مستوفی باز رفتن وبآلمانیان پیوستن را می‌سپرد وباز نوید کوچیدن دولت میداده . باآنکه در آشکاره با تلگراف وتلفون نمایندگان را بتهران باز میخوانده درنهان بآنان دستور باز نیامدن میداده، نیز میشنویم پیمان پیشنهادی انگلیسیان را چندان نگهداشته وبا گفتگو جلوگیری ازانجام آن کرده تا شکست ساوه ورباط کریم برای مجاهدان پیش آمده واز آن پس دیگرانگلیسیان آنرا دنبال نکرده‌اند .

اینها همه شگفت است وما نمیتوانیم خواست مستوفی را از این کارها بفهمیم و در باره آنها داوری کنیم ، باید بگوییم این مرد با همه آنکه ساده مینموده بسیار نودار بوده وکارهایش درون دیگری داشته .

گفتار دهم

جنگهای کوچندگان با سپاه روس وشکست یافتن ایشان

کوچندگان چون در قم گرد آمدند بشورانیدن مردم و بسیج کردن سپاه برخاستند و پیش از همه بآمادگی میکوشیدند. گذشته از دسته های ژاندارم که در قم وعراق وهمدان زیردست خود میداشتند وسرکردگان سویدی نیز فرمانبرداری مینمودند، وگذشته ازمجاهدان آذربایجان وسوارانی که آلمانیان دراسپهان ودیگر جاها گرفته بودند ازهمه جا سوار میخواستند و بشهر ها ومیان ایلها کسان فرستاده کمك‌می‌طلبیدند.

از کسانیکه بایشان پیوستند سالار ناصرخلج بود که بادسته‌ای سواربقم آمدند همچنین دسته هایی ازشاهسون بغدادی واینانلو بآنجا رسیدند، نیزنایب حسین‌کاشانی و پسران وسواران او که در دز محمد علیخان بودند چون بتنگنا افتاده و راه گریزی نمیداشتند این پیش آمد را فرصت شمرده بنام کمك بکوچندگان بپیوستند. ظفر نظام همین‌رفتار را کرد، نیز چراغعلیخان بختیاری که هماورد نایب وپسرانش بودبنام همچشمی از کاشان بیرون آمده بکوچندگان پیوست. این سه دسته که از راهزنان ودزدان بودند همدستیشان مایه بدنامی شده وبهانه بدست بد خواهان میداد که به سرزنش وریشخند برخیزند و این بدتر که اینان کاری نیز نتوانستند و خواهیم دید که‌آن توانایی که در کار راهزنی ودزدی از خود نشان داده بودند درجنگ بادشمنان کشور نشان ندادند وبدنامی چند ساله ازخود دور کردن نتوانستند.

هم باید نوشت که چند تن ازسران قزاق هم بنام ایراندوستی و غیرتمندی از

دیگران جدا گردیده و با کوچندگان بقم آمده بودند و آنان نیز از جنگیان شمرده میشدند.

در اسپهان وکاشان وزنجان واراك ودیگرجاها مردم بشور آمده ومشق‌سربازی میکردند که ورزیده شده و بیاری کوچندگان شتابند وبسیج افزار جنگ میکردند. دسته‌های بزرگی‌ازسنجابی ودیگرایلها بکرمانشاهان‌آمده ودرآنجابرای یاری‌آماده میایستادند. با همه کارشکنی که عنوان بی‌یکسوبی‌دولت میکرد باز پیشرفت بزرگی در کار دیده میشد.

امیر حشمت ویاران او چون اسب برای سواری نداشتند آهنگ اراك کردند که در آنجا اسب و زین ودیگر افزار ها بخرند وپس از آمادگی باز گردند. یاور محمد تقیخان وهمدستان او که همدانرا گرفته بودند تا آوج پیش رفته در آنجا ودر سلطان بلاغ سنگر بستند. نیز کمیته در ساوه لشگرگاه ساخته سواران خلج و دیگران‌را که گرد می‌آمدند بآنجا فرستاده وروز بروز شماره‌آنان را انبوه میگردانید.

هنوز سررشته بدست کمیته دفاع ملی بودولی مدرس ودیگران بایرادبرخاسته آزردگی مینمودند و درمیانه دوسخنی پیش آمده ومایه کارشکنی دیگربود.

یکی از کارهای کمیته پراکندن روزنامه ای بزلاتین بود که تلگرافها و دیگر آگاهیها را مینوشت. یکی دیگر پدید آوردن دستگاهی بنام «خورشید سرخ» که دستور آنرا نوشته وکسانیرا ازمشارالدوله ودیگران براه بردن آن برگزیدند و این نخستین بنیاد «شیر و خورشید سرخ» در ایران بود.

اینها آمادگیهای کوچندگان بود. از آنسوی روسیان نیز آماده میشدند. ژنرال باراتوف ازنیمه های آذرماه بکار برخاست ونخست دودسته سوار بایك‌سرهنگ برسر یاور محمد تقیخان وهمراهان او فرستاد، نیزدسته دیگری را برسر ساوه روانه گردانید. آندسته ها نخست در آوج بجنگ پرداختند وپس ازآن روزهای شانزدهم و هفدهم آذر را در گردنه سلطان بلاغ رزم کردند. ژاندارم هادلیرانه جنگ‌میکردند ولی درسایه کمی‌افزار وشماره ودیگر کمیهاایستادگی نتوانسته گام‌بگام‌پس‌مینشستند. یك جنگی نیز در نزدیکی همدان رخ داد، ژاندارمها ومجاهدان شبانه همدانرا رها

کرده و تا پل شکسته پس نشستند ، روسیان روز بیست وسوم آذر (دوم دکابر) بهمدان رسیده وشهر را بدست گرفته و دسته هایی را بکنگاور وسنندج فرستادند . خود یاور محمد تقیخان انگیزه این شکست را چنین باز مینماید : «بواسطه عدم اتحاد وتذبذب و تردید و عدم صمیمیت هیئت رئیسه و احزاب مختلفه و فقدان اسلحه استقامت در مقابل قوای عظیمه ممکن نگردید وحرکت آلاستیکی شروع شد».

شبیکه ژاندارمهاازهمدان گریختند سالارلشکر پسر فرمانفرما راکه‌حکمران آنجا بود هم باخود بردند وبامدادان که مردم آگاه شدند و از آنسوی روسیان‌نزدیك می گردیدند سخت بترسیدند و بدست وپا افتادند، ولی روسیان بآرامی بشهردرآمدند وجز بکسانی که بدگمان بودند آزاری نرسانیدند .

روسیان در باره این جنگها آگهیها در تهران و پتروگراد پراکنده کردند و روتر نیزآگاهیهایی داد . درباره جنگ‌آوج روترچنین آگهی داد :

« پتروگراد ـ آگاهی رسمی داده شده که در نزدیکی همدان روسیان یك نیروی پدیدآمده از ۵۰۰تن سواره وپیاده ژاندارمهای یاغی و۱۲۰۰ تن سپاه مزدور آلمان وعثمانی راکه دو توپ نیز همراه میداشتندشکست دادند . دشمن گریخته و انبوهی کشته وزخمی بجاگزارده است،سپاه‌روس بجلو میروند».

درباره جنگ سلطان بلاغ آگهی داد :

« پتروگراد ـ ۱۰ دسامبر (۱۹ آذر) سپاه روس گردنه سلطان بلاغ راگرفته‌اند . ژاندارمها ودسته های مزدورآلمان باسرپرستی‌سرکردگان آلمان وعثمانی برای پدیدآوردن ایستگاههای استوار درآنجا دردوهفته آخر بسیارکار میکردند . راه همدان اکنون باز است ودشمن‌بیسروسامان گریخته است ».

خود ژنرال باراتوف در فرمانیکه درسال ۱۹۱۸ بیرون داده وداستان کار های چند ساله و سپاه خود را در ایران در آن فهرست وار یاد کرده در باره این جنگها چنین میگوید :

«مقارن ۲۰ نومبر (نوبابر) قوای ما تمرکز خود را خاتمه دادند ومبادی حرکت خود را اشغال نمودند قوای سوارهمدان که تشکیل گردیده بود

بفرماندهی سرهنگ فسنکو بسمت گردنه سلطان بلاغ که از طرف دشمن اشغال شده بود حرکت کرد وقوای سوار دیگری نیز بفرماندهی‌سرهنگ کولسینکوف بزودی بطرف قم اعزام شد .

نزدیکی آوج اولین تلاقی قوای مقدم سوار ما با دشمن بوقوع پیوست وپس ازآن درطرف دوروز (۲۵ و۲۶ نوامبر ۱۹۱۵) گردنه سلطان‌بلاغ ومواضع مستحکم آن دراثرضربت قوای سوار ما تصرف شد.

قوای سوار مزبور بوسیله سه ستون عمل میکرد : از جبهه ستون وسط در خط شوسه ، و از جناحین دو ستون مأمور حرکت تجاوزی بودند ، یکی‌ستون سرهنگ یاکولف‌ودیگری ستون سرهنگ۲لشجنکو. ستونهای مأموربحرکت تجاوزی‌ناگزیر بودند ازراه کوهها ومعابرسخت کوهستانی عبور کنند .

پس از محاربه سلطان بلاغ محاربات دیگری نیز بوقوع پیوست که بنفع ما منتهی گردید منجمله محاربه در نزدیکی همدان بوسیله قوای سرهنگ فسینکو...)☆

ژاندارمها در پل شکسته هم بیش از سه روز ایستادگی نتوانستند ولی این بار گردنه اسد آباد را سنگر کرده بایستادگی پرداختند و در اینجا ، و در کنگاور ، و در گردنه بید سرخ ، وصحنه ، و بیستون در هریکی جنگهای بس سختی کردند واز روسیان بسیار کشتند . هرشب اتومبیلها و گاریهای روسیان پراز کشته وزخمی‌بهمدان در می آمد .

در آنهنگام زمستان که برف وسرما سراسر بیابانرا گرفته بود وسر گردنه ها جنگهای خونریز میرفت وجوانان غیرتمند ایرانی بنام نگهداری کشور جانفشانیهای تاریخی مینمودند ، اگرچه در برابر فزونی شماره روسیان و برتری افزار و آراستگی آنان ناگزیر شده پس مینشستند ولی گام بگام سنگر بسته ودلیریها مینمودند .

ژنرال باراتوف درباره این جنگها میگوید :

« محاربات شدیدی در نزدیکی کنگاور بوسیله قوای سرهنگ بارن‌میدم ودرگردنه بیدسرخ ، صحنه ، بیستون ، وکرمانشاهان بوسیله قوای سوار ژنرال‌ایسارلوف بنفع ما بوقوع پیوست ».

(*) این تکه ازکتاب «تاریخ نظامی‌جنك بین‌الملل» آورده میشود واینست بدانسانکه هست آورده‌میشود، ولی چنانکه گفته‌ایم دراین تکه ها تاریخ بولیوسی بکاررفته .

در این هنگام در ساوه نیز جنگ آغازیده بود . از سران کوچندگان میرزا سلیمانخان وسردار کل و چند تن از شناختگان دموکرات ، و ازسران سواره سالار ناصر خلج ونایب حسین وماشاءالله خان وظفر نظام ودیگران اینجا بودند ، گذشته از سوار های خلج وشاهسون بغدادی و اینانلو دسته‌ای از ژاندارم در جنگ پا در میان میداشتند ، نیز از شهر ها داوطلبان میرسیدند. از اراك آقا نورالدین مجتهدبنام‌جهاد با یکدسته رسیده بودند . در لالگان نزدیکی ساوه جنگ میرفت و ایرانیان با همه نا آزمودگی و کمی افزار و پستی تفنگها که باندازه تفنگهای روسی گلوله نمیراند دلیریها نموده و ایستادگی میکردند ، و تا چند روز فیروزی ازسوی اینان بود . از روسیان بسیاری را کشتند ویکی هم از سرکردگان بود ، و تفنگ و افزار بسیار از آنان گرفتند . این فیروزی چندان بود که روزنامه های بدخواه تهران (چون‌عصر جدید) هم آنرا نوشتند . یکهفته بیشتر جنگ برپابود وروزبروز بشماره وآزمودگی ایرانیان می‌افزود .

جای افسوس است که داستان این جنگها را ننوشته اند . بیگانگی ایرانیان با این داستانها تا بجایی رسیده که کسیکه در میان کوچندگان بوده ودر همانروزها از ساوه گذشته چون داستان این‌جنگها را میپرسم نمیداند و پس از گفتن من است که بیاد می‌آورد . بیچارگان از بسکه سرزنش وریشخند و بدگویی شنیده اند خود نیز ارجی بآن کارها نگزارده ودراندك زمانی فراموش کرده‌اند .

در این میان که در ساوه جنگ میرفت کمیته درقم یك نقشه دلیرانه (اگر نگویم : بیباکانه) را دنبال میکرد و آن اینکه یکدسته‌برسر تهران فرستد وآنشهر را گیرد . برای این بامیرحشمت دستور فرستاد که ازاراك روانه ساوه گردد . اینان‌در اراك اسب وزین خریده ونیك آماده گردیده ودسته‌ای از سواران چاپلق بسرکردگی پسر امیر مفخم و مهدیقلی میرزا و گروهی از مردم خود شهر بسرکردگی حاجی‌آقا عبدالعظیم (نوه حاجی آقا محسن) بایشان پیوسته بودند . چون دستور کمیته رسیداز راه خلجستان روانه گردیدند. از آنسوی‌دسته‌دیگری برای رسیدن باینان‌بسرکردگی

سردار محیی وسرهنگ ابوالحسن خان زند (ازسرکردگان ژاندارم) وچراغعلیخان بختیاری در قم بسیج میشد .

امیرحشمت چون به قاضی (غازی؟) یکی از دیههای خلجستان رسید دو پاره دستور آمد که در ساوه فشنگ و پول باندازه دربایست بجنگجویان آنجا داده وخود روانه رباط کریم گردد ، که در آنجا دسته سردار محیی نیز رسدو با هم آهنگ تهران کنند.

اینان بدانسان بساوه رسیده ویك شب مانده وبا دسته ای ازژاندارم که بسر ـ کردگی محمد حسین میرزا از آنجا همراهی نمود ورویهم شماره شان کمتر از دو هزار تن می‌شد روانه گردیدند فردای آن که یکشنبه بیست و هفتم آذر (١١صفر) بود بازجنگ آغازید وروسیان که برشماره شان افزوده شده و فشار بیشتر گردانیده بودند چیرگی می نمودند و ایرانیان ایستادگی نتوانستند و از جا در رفتند و روی بگریز و پراکندگی آوردند و چون سپاه ورزیده نبودند درجای دیگر نایستاده هر دسته ای رو بگریز نهادند . شبانه که اینان بقم رسیدند و کمیته کوچندگان از چگونگی آگاه شدند ناگزیر آهنگ کوچ کردند و پیش از آنکه آفتاب در آید راه افتاده بسوی کاشان رفتند ، مشهدی محمد علیخان که اینهنگام درقم بوده‌میگوید یکرشته قورخانه در نگهداری من بود و چون دیدم همه رفته اند ما نیز آنها را بار کرده از پشت سر روانه گردیدیم .

روسیان باین فیروزی خود هم ارج بسیار نهادند و در تهران و پترسبورگ آنرا آگهی دادند . آنچه را که در تهران چاپ و پراکنده کرده اند در اینجا می آوریم .

« ١٤ صفر ٩ دکابر ١٩١٥ ـ بطوریکه فرمانده قشون امپراطوری اطلاع میدهد روز یکشنبه ششم دکابر مطابق ١١ صفر قشون امپراطوری ساوه راتصرف نموداشرار ومفسدینی که برضد پادشاه قانونی‌ودولت‌شاهنشاهی قیام نموده بودند فرار اختیار کرده مقتولین ومجروحین خود را درمیدان بجاگذاشتند . تعاقب اشراردوام داشت . دیروز تمام توابع واطراف قم توسط قشون امپراطوری اشغال شد .

سفارت امپراطوری روس اهالی پایتخت را متوجه میسازد که هر گونه اخبار راجعه به پیشرفت اشرار که کذب محض است محل اعتبار قرار نداده باور ننمایند ».

این چیزها که درساوه وقم رخ داد دسته های سردار محیی وامیرحشمت از آن آگاهی نیافتند ، زیرا ژاندارمها که در راه برای پاسداری ورسانیدن آگاهی گزارده شده بودند پس ازشکست ساوه گریختند وروسیان که ساوه را گرفته بودند جلو هر- گونه آمد و شد را بستند . دسته سردار محیی که ناآگاهان راه می پیمودند ناگهان در کوشك (منظریه) با سپاهی از روس که از ساوه بآهنگ جنگ با ایشان روانه شده بودند دچار آمد و پیداست که کاری نتوانستندی و پس از اندکی رزم ناگزیر از پس نشستن و پراکندن بودند . ما ازداستان این رزم هیچ آگاهی نیافته‌ایم وتنها زخمی شدن سرهنگ ابوالحسن خانرا شنیده ایم . این پیش آمد روز دو شنبه یا سه شنبه رخ داد .

امادسته امیرحشمت، باراتوف دسته ای را که در کرج برای ترسانیدن‌پایتخت نشانده بود با توپ ومترالیوز و با گروهی از قزاقان ایرانی بر سر آنان فرستاد ، و جنگیکه بنام«جنگ رباط کریم» شناخته گردیده رخداد ، وچون آقای اسمعیل‌یکانی همراه ایندسته بوده وآگهیهای ما در باره کار های اینان همه از زبان اوست در باره جنگ نیزچنین میگوید :

« ما هنگام پسین برباط کریم رسیدیم و شب را درآنجا ماندیم فردا که‌بایست سردار محیی وهمراهان اوبرسند نرسیدند وما آنروز را هم ماندیم شب دوم ازتهران مستشارالدوله بپای تلفون آمد و امیرحشمت را خواسته و داستان شکستهای ساوه و کوشك وزخمی شدن سرهنگ ابوالحسن خان را باو آگاهی داد و چنین گفت پشت سر شما را گرفته اند وشما اکنون در تنگنا هستید ، از اینسوی از کرج دسته های روسی برسر شما می‌آیند » . سپس سردار بهادربپای تلفن‌آمده او نیز سخنانی گفت ، از اینگونه که گرفتن تهران کار سختیست و اگرهم گرفتید نگهداشتن آن دشوار

است ، وخواهش کرد که باز گردیم ، امیرحشمت نپذیرفت و پاسخ داد : « مامیکوشیم هرچه خواهد بود باشد» .

شب را خوابیدیم و بامدادان روسیان پیدا شدند . دسته علیخان سیاه کوهی که پیش جنگ بودند نخست با آنان بکارزار پرداختند و کم کم پیش آمدند . هنوز آغازهای جنگ بود که پسر امیر مفخم و مهدی قلیمیرزا با سواران چابلقی که در باغها بودند گریختند و از میان رفتند ، همچنین محمد حسین میرزا با دسته ای از ژاندارمهای خود بگریخت ولی دستیار او صادقخان درویش (باغشاهی) نرفته و با یکدسته دیگر از ژاندارم بایستادند . پس از گریختن اینها روسیان زور آوردند و به تپه هایی که خود امیرحشمت نیز در آنجا بود نزدیك شدند ، دراینجا بود که جنگ بسیارسخت شد ودراین میان هم صادقخان نامی که‌سر کرده ژاندارمهای خودرباط کریم وبا زیر دستان خود بما پیوسته بود بگریخت . امیرحشمت تا غروب ایستادگی کرد و بسیاری ازمجاهدان وژاندارمها کشته شدند . یکی از کسان بنام برادر فرج آقا یکانی بود که کشته گردید . هنگام غروب چون روسیان بسیار نزدیك شده بودندامیر حشمت و دیگران نایستاده و بیرون رفتند و اینهنگام در نتیجه تاریکی نیز جنگ بپایان رسید .

میگوید : « من درآبادی رباط کریم از پشت بام ژاندارمری اینها را تماشا می- کردم وچون جنگ بپایان رسید روسیان سه توپ بآبادی انداختند وچون دیدند کسی پاسخی نداد دیگر نیانداختند . ما نیز باشتاب قورخانه وبنه را بار کرده و راه افتادیم و از تاریکی فرصت جسته بیرون رفتیم» . این بود گفته های آقای یکانی .

چنانکه درروزنامه عصر جدید نیزنوشته دراین جنگ روسیان از هرباره‌برتری داشته‌اند . زیرا گذشته ازتوپ‌ومترالیوزاتومبیل جنگی (اتومبیل زره پوش) نیزهمراه آورده و تفنگهاشان نیز بهتر بوده . اینها در فیروزی یك سپاه کار گر افتد . گذشته از آنکه در شماره نیز از ایرانیان فزونتر بوده‌اند .

این پیش آمد روز چهار شنبه سی‌ام آذر (۱۴ صفر) بود . جنگ از بامداد تا شامگاه برپا بوده ، روسیان تا دیر گاه با توپ سنگرهای اینان را میکوبیدند و چون

آنها را فرو ریختند هنگام پسین بتاختن برخاستند و اتومبیل جنگی نیز بسنگر ها نزدیك شده و گلوله های توپ میبارانید . پیداست که ایستادن بس دشوار بوده و با آگاهیهایی که از شکست های ساوه و کوشك ، واز کوچیدن کمیته دفاع ملی ، واز

۶۵ - یکدسته از فدائیان ارمنی
(این پیکره درسال ۱۲۸۷ درسلماس برداشته شده)

گرفته شدن پشت سررسیده وامیدی برسیدن یاوری باز نمانده بود، دربرابر این شکست جز گریختن وجان بدربردن چاره‌ای نبودی

در آنزمان این شکستهای پیاپی کوچندگان ، بویژه همین شکست رباط کریم را دستاویز نکوهش وبدگویی از آنان ساخته‌اند ودروغهایی پراکنده اند ،ازاینگونه که امیرحشمت وسران دیگر پروای جنگ نکرده ودرچادر نشسته وقمارمیباخته‌اند. اینها سخن آنکسانیست که کم میاندیشیده اند ویا در پی بدخواهی می بوده اند . ما آنچه می‌بینیم ایرانیان با آنکه شکست خورده وپراکنده شده اند ازجنگ رو سفید بیرون آمده اند ، زیرا چنانکه می‌بایستی کوشیده کوشیده اند وبا کمی افزار و شمار غیرت ومردانگی شایندهازخودنشان داده‌اند . درجنگ همیشه چیرهتوان بود وآنگاه روسفیدی تنها با چیرگی نیست .

در عصر جدید مینویسد : « امیر حشمت ویارانش که سوار بودند گریختند و پیادگانرا تنها گزاردند و قزاقها با شمشیر آنان را از پا درآوردند» . اینسخن اگر همراست بوده چندان جای نکوهش نبوده. زیرا درسپاهی که چند دسته بودهوهردسته سرکرده دیگر داشته وسامان درستی درمیان نبوده از یکفرمانده چشم نتوان داشت که بایستد و پیادگانرا پیش ازخود روانه گرداند . ازاین گذشته آقای یکانی چنین سخنی را راست نمیشمارد ومیگوید: « کشتار درهمان هنگام تاختن روداده وآنهنگام امیرحشمت ودیگران همه میایستادند ومیکوشیدند » .

باری دراین جنگ گروهی از ژاندارمها و دیگران کشته شدند و هفتاد تن کمابیش دستگیر افتادند . همان روز آواز توپها بتهران میرسید و شبانه آگاهی از چگونگی آمد . فردا دولت پزشکی را با اتومبیل وافزار دیگر به آنجا فرستاد که زخمیان را گرد آورند وزخم بندی کنند ، وهمه را بتهران آورند ومردگان راهم به خاك سپارند .

این بود داستان جنگهای « کمیته دفاع ملی » که همگی چه درسوی همدان و چه در جای های دیگر با شکست ایرانیان بپایان رسید . روسیان از قم قور خانه بسیاری بدست آوردند . هم دراراك خانه آقانورالدین وحاجی آقا عبدالعظیم‌ودیگران را تاراج کردند .

چنانکه گفتیم کمیته وسران کوچندگان‌روانه کاشان‌شدند. از سران‌سوار نیز

نایب‌حسین وظفر نظام‌وچراغعلیخان چون‌دیگر سودی‌درهمدستی با کوچندگان ندیدند جدا گردیده وهر یکی با دسته خود بجای دیگری رفتند . اما سالار ناصر و دیگران پیروی از کوچندگان کردند وبا آنان بودند . این سالار ناصر وخاندانش زیان بسیار دیده‌اند وروسیان‌خانه ایشان را تاراج وویران کرده‌اند ومن‌نمیدانم‌اکنون‌در کجایند، آیا زنده‌اند یانه ؟.

اما امیرحشمت وهمراهان اوشب پنجشنبه را دریك دزی در آن پیرامونها بسر برده وفردا ازحسن‌آباد گذشته بورامین رفتند وژاندارم ومجاهد باهم‌بودند . درورامین ومبارك آبادچند روزایستادند تا برای گذشتن از کویر بسیج افزار کنند وچون کردند از آن راه ، که کویر را یازده روزه پیمودند گذشته واز مهاباد سردرآوردند وآهنگ اسپهان کردند .

در گرماگرم این پیش آمد هاکابینه مستوفی برافتاد وکابینه نوینی بسروزیری فرمانفرما بروی کارآمد . وزیران نیزدیگرشدند وکسان نوینی ازشهاب‌الدولی وصارم‌الدوله وسردار منصور و مشاورالممالك بوزیری رسیدند . از وزیران کهن سپهدار و علاءالسلطنه دراین کابینه بودند . این پیش‌آمد نتیجه تهی‌شدن تهران ازتندروان ، یا بهتر گویم ازآزادیخواهان بود وفرمانفرما ازهواخواهان بنام دودولت شمرده میشد . با اینهمه ، گفتگوی پیمان که با انگلیسیان آغاز شده بود بجایی نرسید وچنانکه گفتیم پس از شکست ساوه و رباط کریم ودور شدن آزادیخواهان از پیرامون های تهران و دیگر انگلیسیان آنرا دنبال نکردند . دولت نیز تنها بنام بی‌یکسویی بس کرده وخاموش نشست .

این‌کابینه بیکبار بدودولت گراییده وبکوچندگان وکارهای‌آنان ارج نگزارده و بآن جز بادیده نافرمانی بدولت ننگریست .

اما کوچندگان‌چون بکاشان رسیدند بیش از چندروزی درآنجا نماندندوچون روسیان از پی میآمدند آهنگ اسپهان کردند با روسیان در پیرامون کاشان‌نیزجنگی رو داد ولی زود بپایان رسید وروسیان شهر را بدست گرفتند .

اسپهان را گفته‌ایم یکی از کانونهای شور و خروش میبود . زیرااز آغازجنگ

جهانگیر آلمانیان در اینجا کوشیده و چند دسته هم با آنان همراهی نموده بودند : از یکسو حاجی‌آقا نورالله ودیگر ملایان‌بعنوان «اتحاد اسلام»وجهاد مردم‌راشورانیده و از یکسو دموکراتها بنام ایران خواهی و کینه جویی ازدولت بجنبش برخاسته ، و ازیکسو دسته ژاندارم باسر کرده سویدی خود بآزادی خواهان پیوسته بودند . از بختیاریان نیزیکدسته بااینان همدستی مینمودند. بدینسان در شهر شور وتکان‌بسیاری پیدا شده ودرسایه کار ندانی سردار اشجع حکمران شهر رشته کار ها بدست دکتر پوژن ومسیو زایلر افتاد ، و اینان بکارهای بس شگفتی . از گرفتن سوار (مجاهد) ، و از برپا کردن دستگاه تلگراف بیسیم ، وتاراج کردن سرای هشت بهشت ، و پدید آوردن دسته آدمکشان ، و کشتن غریب خان (یکی ازبستگان کونسولخانه روس) ، و کشتن رئیس بانك استقراضی ، و تیرانداختن بمستر گراهام کونسول انگلیس و کشتن یکسوار هندی از همراهان او ومانند اینها برخاسته بودند ، و در نتیجه اینها کونسولهای انگلیس و روس با همه بستگان خود بیرون رفته وشهر بیکبار بآلمانیان وهواخواهان آنان بازمانده بود .

کوچندگان و پرنس روییس ودیگران چون باینجا رسیدند پذیرایی نیکی دیدند وهمه با هم یکی شدند ودست باز کرده به گرفتن پولهایی از توانگرانیکه به دشمنی آزادیخواهی یا بهواداری روسیان شناخته بودند ودیگر کارها برخاستند و از اداره دارایی با زور پول در یافتند . یك کار بد دیگرشان شکستن قفل بانك انگلیس و برداشتن پولهای آن بود که بایستی دولت تاوان آنراپردازد وجز بدنامیش بازنماند شما اگر اینرا با رفتار مجاهدان‌آذربایجان که در جنگ سال ۱۲۹۰ با روسیان‌درتبریز ببانکهای روس‌وانگلیس دست نزدند وبا همه‌تهیدستی ونیازمندی آنها را نگهداشتند بسنجید جدایی‌را که درمیانه اینان ـ این درس خواندگان وپیش افتادگان . باآنانست نیك خواهید دریافت .

در همین کوچ و کوشش نیز رفتار دو دسته از هم جدا میبوده و آنچه ناستوده بوده وکارها رابهم میزده جز رفتار این‌پیش افتادگان نمیبوده . ازدیگران که ژاندارمها ومجاهدان باشند بدی کمتر دیده می‌شده . برای گواهی تلگرافی را که در همین

هنگام از اسپهان رسیده ودر روزنامه های تهران چاپ کرده‌اند میآوریم .

«امیر حشمت آذربایجانی ومنتصرالدوله که با عده سواره وپیاده بخالد آباد آمده وارد اصفهان شده خیلی بطور انتظام خود وهمراهانش رفتار می‌نمایند باآنکه‌مذکور است هزار نفر متجاوزسواره وپیاده همراه‌دارند در شهر مثل آنست که احدی داخل نشده ویکشاهی بکسی اجحاف وتعدی نمیشود . سی وچهل قاطر برای بنه وهمراهان کسر دارند حکومت جلیله بفراشباشی قدغن کرده‌اند کسری قاطر را برای آنها حاضر و کرایه‌نمایند که آدمهای خودشان شخصاً مزاحم مکاری نباشند» .

مستوفی پیش از برافتادن سه تن‌ازنمایندگان مجلس‌سوم را بعنوان‌فرستادگی روانه ساخته بود که با کوچندگان گفتگو کرده‌آنانرا بازگشت خرسند گردانند. اینان در قم بکوچندگان نرسیدند ودر کاشان هم نرسیدند واز دنبال آنان تا اسپهان آمدند ودر اینجا پیام دولت را رسانیدند . پیداست که پذیرفته نخواستی بود و آقای صور اسرافیل که یکی‌ازآن سه‌فرستاده بود در اسپهان ماند وبکوچندگان پیوست .

چنین میگویند در این شکستها و پیش آمد ها کمیته دفاع ملی که از آن دموکراتها بود ناتوان گردیده واین زمان کارها بیشتر دردست مدرس و همراهان او بوده دراینجا هم‌با چراغعلیخان ورضاجوزانی وجعفرقلی(که این‌دوتن‌ازسران‌راهزنان و دزدان بودند)پیوستگی درمیان بود وآنانرا بهمدستی‌وهمراهی میخواندندورویهمرفته نیروکم نمیداشتند ولی چون دراینجا ماندن نمیخواستند دسته دسته بیرون میرفتندو از راه بختیاری ولرستان روانه میشدند .

بسیاری از بختیاریان ومردم اسپهان نیز باآنان همراهی مینمودند دراینمیان چون بیم از آمدن سپاه روس می‌رفت مردم سخت می ترسیدند ، بویژه پس از آنکه سردار اشجع نیز ازشهر گریخت . حاجی آقا نورالله ودیگران از ملایان وسران شهر بفرمانفرما تلگراف فرستاده ودرخواستند که روسیان آهنگ آنجا نکنند و پیداست که نتیجه نخواستی داد .

سپاه روس ازکاشان روانه گردیده ومردم چشم‌براه ایشان میداشتند . دراینمیان در نیمه های اسفند ناگهان چراغعلیخان ورضا وجعفرقلی با دسته‌های خود همراه

کسانی ازکارکنان آلمانی‌بشهر درآمدند واداره‌حکمرانی ودیگر اداره هارابگرفتند. این نقشه آلمانیان بود که شهر را از افتادن بدست سپاه روس نگه دارند ولی‌بخواست خود نرسیدند و دو روزدیگر سپاه روسی رسیده و در جنگیکه برخاست به چراغعلی ویاران او چیره در آمدند و آنانرا از شهر بیرون راندند بدینسان اسپهان بدست روسیان افتاد .

چراغعلی خان ودیگران بخاك بختیاری گریختند . اما کوچندگان‌وهمراهان ایشان از راه لرستان وخرم آباد باسختی ها وجنگها خود را تا بقصر شیرین‌رسانیدند وبعثمانیان پیوستند . در این‌هنگام کار بزرگتر گردیده ونظام السلطنه مافی که والی بروجرد بود با یکدسته از همراهان بکوچندگان پیوسته و بکرمانشاهان آمده بود ، و چنانکه گفته ایم اینجا نیز یکی از کانون ها بود و ایلها و دیگران در اینجا می بودند .

اینست آنچه ما ازداستان کوچندگان‌بدست آورده‌ایم . بازمانده داستان کوچ ایشان وسرگذشت هریکی را چون درجایی ننوشته اند و از زبانها نیز درستش‌بدست نیاید ما ازآن چشم میپوشیم. آنچه باید گفت اینست که اینان که بیشترشان‌با کدلانه یا باین راه گزارده وخواستشان جانفشانی بود وبا آنهمه زیان وآسیب که میدیدند پشیمانی نمی‌نمودند چون ازمرز گذشتند و در بغداد ودیگر جاها باسران عثمانی و دیگران بگفتگو نشستند خامی کار خود را آنزمان فهمیدند . زیرا دیدند کارشان نه با آلمانیان بلکه با عثمانیان است و ازآنان نیزسردیها بسیاردیدند .

باز جای خشنودی بود که عثمانیان در آن زمستان درعراق بانگلیسیان فیروز آمده وژنرال تاوزند را که از فاو تاتیسفون (نزدیکی بغداد) پیش‌آمده بود در همانجا شکسته وباز پس گردانیده بودند ودر کوت العماره گرد اورا فرا میگرفتند وازهرباره کار ها امید آور بود، وفرمانده سپاه‌آنان درعراق فون در گولتس پاشای‌آلمانی‌سیاستی که آلمانیان در زمینه شورانیدن ایرانیان و کشانیدن دسته های سپاه روس از قفقاز و دیگر جاها باینجا دنبال میکردند آشنا بود و بکار های پرنس رویس ودیگر آلمانیان که در ایران انجام داده و کوچندگان راشورانیده بودند با دیده‌خشنودی‌مینگریست.

و این بود دسته هایی ازسپاه عثمانیرا برای یاری ژاندارمها ودیگران بایران فرستاده بود و با کوچندگان نیز پذیرایی دریغ نگفت . اگر اینهـا نبودی کوچندگان از آنجا رانده واز اینجا مانده شده وبحال بدی افتادندی . ما بـا همه ارجیکه بجوش و جنبش آنان گزاردیم ودربرابر دیگران که بازنشسته‌اند باینان برتری دادیم از گفتن این باز نمی‌ایستیم که در گراییدن به بیگانگان وساده دلانه خود را بآنان سپردن کار بسیار بدی کرده‌اند .

دنباله جنگها

چنانکه دیدیم بهنگامیکه در ساوه وقم وکاشان واسپهان این کار هاروی‌میداد درسوی همدان و کرمانشاهان وآن‌پیرامونهانیزجنگهایی میانه سپاه روس‌وژاندارمهای ایران پیش میرفت ودیدیم که روسیان چیره در آمده و ژاندارمها را تاآنسوی همدان بیرون راندند ولی ژاندارمها در کنگاور و بید سرخ ایستادگی بسیار نشانداده وجنگ را همچنان پیش میبردند. این جنگها تا دیماه تنها باژاندارمها بودی ولی درآنهنگام دسته هایی ازسپاه عثمانی نیز باتوپ وبسیج شایا ازپشت سررسیدند .

زیرا چنانکه گفتیم فرمانده سپاهیان عثمانی در عراق فون در گولتس پاشای آلمانی بود وراهبری کوششها در ایران را نیز اومیکرد و چون در عراق بانگلیسیان چیره گشته و آنانرا تاکوت العماره پس نشانده و در آنجا بتنگنا انداخته بودند از فرستادن سپاهیانی بایران باز نایستاد و از رسیدن آن سپاهیان جنگ با سپاه باراتف سخت تر گردید ورنگ دیگربخود گرفت .

این جنگها میانه دسته های ایرانی وسپاه عثمانی ازیکسو ودسته های سواران باراتف ازسوی دیگر دنباله درازی پیدا کرد و تا بهار سال ۱۲۹۶ برپا ودر «جزرومد» می‌بود . چیزیکه هست ازداستان آنها ما خود هیچ‌آگاهی نیافته‌ایم ویادداشتی نیز در دست نمیداریم و از آنسوی در کتاب «تاریخ نظامی جنگ بین‌المللی» که بچاپ‌رسیده داستان آنها را (گویا بیشترش را ازروی نوشته های خود روسیان) آورده و بهر حال آگهیهای ارجداریست . از اینرو از پرداختن بداستان آنها چشم پوشیده وتنهابرای

بریده نشدن رشته سخن یادبس کوتاهی از آنها کرده ودرمیگذریم . ما باید بیشتر بآنها پردازیم که نیك میدانیم ودرجای دیگرهم نوشته نشده است .

این جنگها که گفتیم میانه ژاندارمها و روسیان برخاسته بود و عثمانیان هم رسیدند تا بهمن ماه پیش میرفت ، و در آن ماه روسیان بفشار افزودند و در چند جا چیرگی نمودند و درنتیجه آنها بکرمانشاه دست یافتند و گروهی از ایلها و دیگران که در آنجا میبودند و نظام السلطنه وهمراهان او با ژاندارمها و عثمانیان شهر را گزارده وبسوی کرند وقصرشیرین پس نشستند .

بدینسان زمستان بپایان رسید . در فروردینماه دوباره بعثمانیان کمك رسید و جایگاه خود را در برابر دشمن استوار گردانیدند . در اینمیان چون ژنرال تاوزند در کوت‌العماره بسختی بسیار افتاده وانگلیسیان کمك باونمی‌توانستند رسانید ،ازباراتف خواستند که با فشار وپیشرفت بسوی عراق دسته های سپاه عثمانی را بسوی‌خود کشد وبدینسان یاوری بآن ژنرال کند وباراتف با همه سختی کار ، آنرا پذیرفت و در همان ماه بار دیگر بسوی قصر شیرین و خانقین به پیشرفت برخاست ویکرشته جنگ های سخت دیگر در میانه رخ داد . ولی دراین میان کوت‌العماره بدست عثمانیان افتاده و سودی از آن فشار و پیشرفت درمیانه نماند واین بود باراتف درجنگ سستی نمود و از آنسو دسته سپاه او از گرما وبیماریها گزند سختی دیده بودند ، واین بوددرجنگهایی که سپس رو داد روسیان شکست خوردند و عثمانیان که بار دیگر کمك یافته بودند به پیش آمدن پرداختند و روسیانرا پس راندند وتا کرمانشاهان آنانرا پس نشانده و آنشهر را (در دهه نخست تیرماه ۱۲۹۵) بدست گرفتند و جایگاه خود را استوار گردانیده ونشستند .

نظام‌السلطنه ودیگر کوچندگان با اینان بودند وچون بکرمانشاهان رسیدند در آنجا دولت دیگری بنام توده ایران بسر وزیری نظام السلطنه پدید آوردند . وزیران اینان بودند : ادیب‌السلطنه وزیر داخله ، صوراسرافیل وزیرپست وتلگراف ، میرزا محمدعلیخان کلوپ‌وزیرمالیه، مدرس وزیرعدلیه‌واوقاف، سالارلشکروزیرجنگ،

حاجی عزالممالك‌خزانه دار بدینسان باردیگر درایران دو دولت پدیدارشد. حکمرانی کرمانشاهانرا نیز بامیر ناصردادند .

عثمانیان تنها اینان را میشناختند و دولت تهران را نمیشناختند واین‌بودشهرهاییکه میگرفتندحکمران ازنظام‌السلطنه فرستاده میشد دسته های‌مجاهد وژاندارم همچنان همراه ودرجنگها همگام می‌بودند .

اکنون از آغاز پیش‌آمد کوچ شش ماه بیشتر می گذشت . دراینمیان درتهران نیزکارهایی روی داده بود زیرا فرمانفرما که پس ازمستوفی سر وزیر شده بود او نیز کاری نتوانسته وبنوبت خود رفته وسپهدار (این زمان سپهسالار خوانده میشد) جای‌او را می گرفت ودر کابینه این سپهدار «کمسیون» مختلط برپا شده بود .

درنتیجه پیش‌آمد جنگ ودیگر گرفتاریها دولت ایران قسط های وام خود را بدو دولت پرداختن نتوانسته و تا پایان جنگ مهلت گرفته بود وچون برای در رفت اداره ها هم نیز درتنگدستی بود پولهایی نیز ازآنها در می‌یافت ونیاز بسیاری بآن‌می‌داشت دو دولت که از پیش‌آمد کوچ وجنگ با سپاه روس درخشم شده وسختگیری بیشتر مینمودند فرصت یافته بدستاویز آنکه پولها درجای خود بکار نمی‌رود کمسیونی برای نگهبانی درکار های وزارت مالیه پیشنهاد کردند ، که دوتن نماینده هم از روس و انگلیس در آن باشند کابینه سپهدار خواه وناخواه آنرا پذیرفت وبه «اساسنامه» آن دستینه گزاشت بدینسان رشته‌کارهای پولی ایران بهتربگویم : رشته همه‌اداره‌ها بدست نمایندگان دو دولت سپرده گردید نوی ورمیا مینوشت : سپهدار و وزیران خودشان بودن دونماینده روسی وانگلیسی رادر کمسیون خواستار شدند . بیگمان‌این دروغ‌است . چیزیکه هست گرایش سپهدار و فرمانفرما ومانندگان ایشان بدوهمسایه نیز پوشیدنی‌نیست .

اینها پس ازشکست کوچندگان وبیرون رفتن ایشان ازایران رو داده وکسی هم خرده گرفتن نیارسته بود، ولی اکنون که کوچندگان بازگشته وروسیان شکست خورده بودند زبانها بازشده وسپهدار ووزیرانش خود را درفشار میدیدند .

عثمانیان یکماه در کرمانشاهان نشسته وبجنگ نپرداختند علی‌احسان پاشا

فرمانده ایشان دوری ازخاك عثمانی را بیشتر ازآن نمی‌خواست ، ولی از بغداد دستور پیشرفت دادند واین بود دوباره بجنگ پرداختند . روسیان کم وناتوان می‌بودند ، در جنگهای پیاپی که دربیستون ، وصحنه ، و کرنده بید سرخ ، و کنگاور رودادعثمانیان فیروز درآمده وروسیانرا پس نشاندند . کرنده اسدآبادرا که روسیان استوار گردانیده و دل بایستادگی سخت نهاده بودند عثمانیان از دو پهلو به پیشرفت پرداختند.روسیان ناگزیر گردیده همدانرا تهی کرده و تا کرنده سلطان بلاغ پس نشستند . ماژورمحمد تقیخان با ژاندارمهای ایران که پیشرو بودند بهمدان در آمدند و شهر را بگرفتند و با عثمانیان روسیان را دنبال کرده در سلطان بلاغ و در آوج بجنگ های سختی پرداختند .

اینها در مرداد ماه بود وچون آگهی از آنها بتهران ودیگرشهرها میرسید در همه جا شور و تکان سختی برخاست . در همه جا آزادیخواهان بجنبیدند و بستگان روس و انگلیس وهوا خواهان ایشان بترس افتادند و در تهران جنبش شگفتی پیش آمده کسانی از وزیران و دیگران نیز آهنگ کوچ کردند . کابینه سپهدار کناره جست و خود سپهدار از تهران بیرون رفت . در زبانها رفتن شاه نیز گفته میشد.مردم در مسجد آدینه گرد آمدند و گفتگو از بستن بازار میرفت تا شاه کسانی فرستاد و با نوید ودلگرمی از نرفتن خود آنان را خاموش گردانید . بجای سپهدار وثوق الدوله سروزیر گردید ولی کسی وزیری را نمی‌پذیرفت و او تنها بسر میبرد . شاه ناگزیر گردیده انجمنی از درباریان و وزیران پیشین و از ملایان وسران مردم برای گفتگو در پیش آمد ها وراهنمایی درکارها برپا کرد . وثوق‌الدوله کاری نتوانسته پس از چند روزی کناره جست . شاه این بار علاءالسلطنه را بر گزید ، ولی اوهم کاری نتوانسته و بیش از چند روزی نماند وبار دیگر وثوق‌الدوله بر گزیده شد . گفتگو از فرستادن کسانی از وزیران پیشین بکرمانشاهان می رفت که با عثمانیان و کوچندگان سخنی رانند .

عثمانیان دولت آباد و بیجار را نیز گرفته و در کردستان تا سنندج نیز پیش آمده بودند . از تهران و قزوین و زنجان و عراق وارمنیان ودیگران دسته دسته می -

کوچیدند . روسیان بشکست خود نام « پس نشستن » داده و چنین وانمودند خود بدلخواه آن را کرده اند و چون همدان را تهی کردن می‌خواستند آنرا از پیش در تهران آگهی دادند . لیکن مردم ناتوانی آنانرا دانسته و بیرون رفتن ایشان را از ایران نزدیك می‌دیدند . بلکه از کینه‌ای که در دل میداشتند ناتوانی آنان و توانایی عثمانیان را بیشتر از آنچه بود می پنداشتند و چنانکه شیوه مردم بیمایه است بامید های دور و درازی می افتادند و هزاران کسان آرزوی پیوستن بکوچندگان می کردند .

در اینهنگام نظام‌السلطنه و یاران او در کرمانشاهان نشسته و بهمان نام دولت و کابینه که بروی خود گزارده بودند بس کرده و پایان کار را نیندیشیده و بچاره ای نمی کوشیدند . جوانان درجنگ ها خون خود را می‌ریختند وشهر ها گزند و آسیب میدید ولی پایان کار دانسته نبود . گرفتم که عثمانیان تاقزوین پیش آمدندی وروسیان را ازهمه جا بیرون کردندی آیا پس ازآن چه بودی ؟! این رانیندیشیده وپیمانی که درچنان روزی سود دهد با عثمانیان یا آلمانیان بسته بودند .

هنوز این دوسخنی در میان بود که آیا یکسره با آلمانیان گفتگو کنند و پیمان ببندند و یا عثمانیان را پیش اندازند . گفتگویی را که می بایست در تهران پیش از بیرون رفتن کنند و به‌نتیجه رسانند در آنجا دنبال میکردند . نظام السلطنه و یاران او رشته را بدست گرفته و از همدستی با عثمانیان نا خشنود نمی بودند . ولی یکدسته ناخشنودی ها مینمودند وکار بجایی رسید که با دستور نظام السلطنه چند تن ازسران کوچندگان را که اردبیلی ویکانی وکاظم زاده ودیگران باشند گرفته و بند کردند وسخت ببازپرس پرداختند وتا بغداد واستانبول اینان دربند بودند .

درجنگهای آوج وسلطان بلاغ عثمانیان بی آنکه شکستی خورند خود پس نشستند وبدینسان آتش جنگ فرونشست . بهنگامی که در قزوین چشمها براه ایشان بود وخود روسیان آماده کوچ می‌ایستادند این پیش آمد رخ داد ودرهمه جاازجوشها و ترسها کاست ، وچون پس ازآن جنبشی از ایشان دیده نشد وجنگی رخ نداد کم کم

جوشها و تکانها ازمیان رفت. در تهران نیز آرامش پیدا شده وثوق‌الدوله کابینه را برپا کرده ورشته کارها را بدست گرفت ،

پاییز و زمستان میگذشت عثمانیان در همدان و کروس وملایر و کردستان و لرستان ، وروسیان دربرابر آنان می‌نشستند. نظام‌السلطنه ویارانش در کرمانشاهان ،و وثوق‌الدوله وکابینه‌اش در تهران روزمی گزاردند ، ولی در اینمیان درمیدانهای اروپا جنگها می‌رفت وشکست ها وفیروزیها رخ می‌داد . دولتهای جنگی دمی آرام ننشسته می کوشیدند.

در عراق که انگلیسیان شکست خورده و ژنرال تاوزند با چند تن ژنرال‌وچند صد تن سر کرده وسیزده هزار سولجر در کوت‌العماره بدست دشمن افتاده بودند این زمان بجبران آن بیك رشته کوششهای دیگری برخاسته بودند . در هنگام زمستان که در کوهستان سرد ایران جنگ فرو نشسته ودوسو پا بگلیم خود کشیده بودند در عراق بهترین زمان برای جنگ شمرده میشد، واین بود ژنرال استانلی مودبه‌پیشرفت وفشار پرداخته سپاهیان عثمانی را ازجنوب بسوی شمال می‌راند. درششم اسفند (٢٤ فوریه ١٩١٧) دوباره کوت‌العماره بدست انگلیس افتاد .

این فیروزی ارج بسیار میداشت وراه بغداد را بروی انگلیسیان بازمیکرد ، و آنگاه کار علی‌احسان پاشا ودسته های اورا در ایران سخت می گردانید. اینان‌ناگزیر بودند پس نشینند و شهرهایی را که گرفته بودند یکایك‌رها کرده باز گردند تاازپشت سر دربیم نباشند . از آنسوی روسیان هم با همه ناتوانی بجنگ وفشار برخاستند . در دوازدهم (کمابیش) اسفند همدان ودولت آباد وبیجار راعثمانیان رها کردندوروسیان فرا گرفتند. سپس صحنه‌وسنندج رارها کردند، دربیستم‌اسفند (کمابیش) کرمانشاهان را تهی گردانیدند . بدینسان گام بگام جنگ کنان پس نشستند تا از خاك ایران بیرون رفتند .

روسیان اینها را از فیروزیهای خود شمرده پیاپی در تهران آگهی پراکنده میساختند واز دولت درخواست حکمران برای شهرهای تازه گشاده مینمودند آبادیها دو باره ازدستی بدست دیگری می‌افتاد و کسانیکه در چند ماه پیش گریخته بودند

باز گشته و این بار دیگران می گریختند. عثمانیان با آنکه بآیین وسامان پس می‌نشستند و از آشوب و بهم‌خوردگی جلو می گرفتند بازآبادیها وشهر هازیان وآسیب بسیار میدیدند. عسکر هااسب وچهارپا ازمردم می گرفتند . تاراجگران فرصت‌یافته دست بدارایی وکاچال مردم بازمیکردند .

گشادن بغداد ودست یافتن انگلیسیان بعراق یکی ازداستانهای بزرگ جنگ جهانگیر میباشد واین خود نتیجه های بس بزرگی را درپی میداشت ودست عثمانیانرا بیکبار ازاین پیرامونها کوتاه می گردانید. چون در کرمانشاه داستان کوچیدن‌ورها کردن‌شهر پیش‌آمد کوچندگان در کار خویش‌فروماندند وخود را دربرابر پیش‌آمدی که هرگز گمان نمی‌بردند یافتند. نظام‌السلطنه وهمراهان او چاره جز رفتن ندیدند و با عثمانیان همراهی نمودند. مجاهدان و ژاندارمها نیز با سپاه همیشه همگام می‌بودند وبا آنان رفتند. ولی یکدسته چون نومید بودند رفتن را نپسندیده ودرپی‌چاره جویی شدند. در اینهنگام از یکتن مرد ایل نشین جوانمردی دیده شده که باید همیشه در تاریخ بماند. ایل سنجابی که از آغاز جنگ جهانگیر غیرت ایرانیگری نشان داده و در پیش آمد کوچ از گام نخست با کوچندگان بوده و جانفشانیها نموده بودند در اینهنگام که میخواستند بجایگاه خود در کوهستان باز گردند علی‌اکبر خان رئیس ایشان بهمه بازماندگان کوچندگان که میگویند دویست تن بیشتر بودند پناه داده و همه را باخود برد و در آنجا بهمگی چادر داد و بمیزبانی و مهربانی برخاست ، وسپس که سپاه روس نزدیك شد همیشه بجنگ و جانفشانی کوشیده همه را نگه داشت .

نظام‌السلطنه ویاران او که با عثمانیان رفته بودند روانه استانبول شدند وکسانی از ایشان تا برلن رفتند. مجاهدان و ژاندارمها نیز پراکنده شده با صد رنج هر یکی بجایی افتادند .

بدینسان داستان کوچ بپایان رسیدوروسیان تاخاك عراق پیش‌رفته‌وبانگلیسیان پیوستند ، ایرانیان نیز از همه جا نومید گردیده چشم براه پیش آمد ها نشستند . کوچندگان که بچنان‌کاری‌برخاسته وبچنین نتیجه‌ای رسیده‌بودند زبانهاهمه‌بسرزنش

و بدگویی از ایشان تند گردیده راه رهایی برای ایشان باز نمی‌ماند. روسیان پس از آن داستانها از ایشان چشم نپوشیدندی، واگر آنان پوشیدندی دیگران دست بر-نداشتندی. هزاران کسان خود گامی برنداشته وچنین روزی‌را ببوسیده بودند که‌میدان یابند وبا ریشخند ونکوهش دلهای خود را سرد گردانند. در کشوری که توده به ده واند دسته است وهردسته‌ای برای خود آرمان وراه زندگانی دیگری میدارد ازسخت ترین کارها جانفشانی در آن کشور میباشد. دراین هنگام درنتیجه چیرگی روس و انگلیس ارمنیان درهمه جا سربرافراشته‌آزار وگزند دریغ نمیداشتند و بیگمان در شهری همچون کرمانشاهان وهمدان اگر کسی را از کوچندگان یافتندی زنده رها نکردندی. ازخوشبختی ایشان دیری نگذشت که شورش روسیان پیش آمد و دولت امپراتوری وسیاست آن ازمیان رفت ویکی ازنتیجه های آن بازگشتن کوچندگان بود که ازمیان سنجابیان واز اروپا ودیگر جاها که می‌بودند بایران بازگشتند.

بدینسان داستان کوچ بپایان رسید. یکی‌ازنتیجه های آن که می‌باید دراینجا یاد کنیم کشته شدن چند تن ازسران مجاهدان آذربایجان بوده که اینک یکایک می شماریم:

۱) حاجی خان پسر علی مسیو: دلیریهای این جوان و کوشش های پربهای‌پدر او و داستان بدار رفتن دو برادرش را در تاریخ نوشته‌ایم. پس ازجنگ جهانگیر او نیز ازاستانبول بتهران آمد ودرمیان مجاهدان بود وما نمیدانیم برای چه بتویسرگان و آن پیرامونها رفت که در آنجا با تیر همراهان کشته گردید. برادر دیگرش حسین آقا میان کوچندگان بوده و در جنگ رباط کریم و دیگر جا ها پا در میان داشت.

۲) اشرف زاده: داستان کتك خوردن اینجوان از دست روسیان در ارومی و بیرون رفتنش را ازایران نوشته‌ایم در آغاز جنگ جهانگیر بایك سر کرده آلمانی بایران بازمی گشته ومیانه همدان و کنگاور کشته گردیده.

۳) باقرخان سالار وهمراهان او: کارهای اینمرد را درتاریخ بگشادی‌نوشته‌ایم. درجنگهای تبریز پس ازستارخان این بود ودرمیان سرداران آزادیخواهی دوم کس‌او

شمرده میشد. این مرد درس نخوانده ودانشی نداشت. ولی‌درسایه غیرتمندی‌ومردانگی ودلیری بکارهایی برخاست که نامش همیشه در تاریخ خواهد ماند. درنگهداری یازده

۶۶- این پیکره درسال ۱۲۸۷ برداشته شده وچون شادروان باقرخان را با ستارخان ومیر هاشمخان نشان میدهد اینجا آوردیم

ماهه تبریز کوی خیابان‌کار بسیاری انجام‌داده وخیابانیان همیشه سرفراز کوشش های

جانبازانه گذشتگان خود خواهند بود . سردسته خیابان نیز شادروانان باقر خان و میرهاشمخان بودند .

سالار در تهران می‌زیست و گوشه گیری می‌نمود . ولی چون داستان کوچ پیش آمد در تهران ماندن نتوانسته و ازدنبال کوچندگان خود را بآنان رسانید ودرهمه‌جا همگام می‌بود ، وچون دوباره عثمانیان بایران آمدند و کوچندگان دسته دسته درپی آنان می‌آمدند سالار هم با میرزا علیخان یاوراف وحسن آقا قفقازی که اینان هم از مجاهدان بنام آذربایجان می‌بودند و با چند تن دیگر که رویهم هفت تن میشدند در دیهی در نزدیکی قصر شیرین شب را فرود آمدند وچون گمان دیگری نمی بردند و بیم نمیداشتند پس ازشام‌لخت شده وخوابیدند و کردان چون‌لیره‌وپول بسیارنزدایشان سراغ میداشتند نیمه شب بسرشان ریختند وهمه رادررختخواب سربریدند . بدینسان یکتن ازسرکردگان آزادی ازمیان رفت .

گفتار دوازدهم

راه آهن جلفا تا تبریز

کنون باید باردیگر بآذربایجان باز گردیم . در اینجا پس از جنگهای بهار ۱۲۹۴ وبیرون رفتن‌عثمانیان جنگی رونداد مگردرساوجبلاغ که چند باردست بدست گردید وخونها ریخته شد وما داستان‌آنهارا نیك‌نمیدانیم . بیشترجنگهادر کردستان و پیرامون دریاچه وان رخ میداد .

بهنگامیکه تهران شوریده وداستان کوچیدن درآنجا رخ میداد وسپس نیز در ساوه ورباط کریم وهمدان جنگها پیش میرفت درآذربایجان آرامش می‌بود . جزرومد جنگ دورشده ومردم ازبیم تاراج و کشتار ایمن میزیستند ولی درسایه جنگ همه‌چیز گران شده وداد وستد خوابیده ودرازی جنگ مایه دلتنگی‌مردم گردیده بود ، دراین سالها یکی از گرفتاریها در آذربایجان پایین آمدن بهای منات بود . در اینجادرسایه نزدیکی بقفقاز وداد وستد با آنجا همیشه منات روس فراوان بودی ودرسالهای آخر درنتیجه بودن روسیان فراوانتر گردیده بود ، واکنون که درنتیجه درازی جنگ‌بهای آن کم شده وروز بروز کمترمیگردید مایه زیان مردم می‌شد یکدسته هم بامیدآنکه جنگ بزودی پایان یابد و یا آشتی پیش آید وبهای منات باز بالا رود سرمایه خودرا داده ومنات میخریدند وبدینسان دست خودرا می‌بستند . دربازار بیش‌ازهمه گفتگوی منات و خرید و فروش آن بودی وبسیار کسان سرمایهٔ خود را درآن داد وستدازدست دادند . باشد که هنوز دربسیار صندوقها دسته های منات که بهنگام خود بهای گزافی میداشت واکنون جزکاغذ نیست میخوابد . سید برهان خلخالی دراین باره شعرهایی سروده که بدنیست آنرا بیاوریم :

هر کسی نقد خود منات نمود — آخر او را منات لات نمود
ای بسا شهسوار فرزین را — بازی این منات مات نمود
چه حسابی است هر که داخل شد — فوراً آلاف را مآت نمود
پس مآتش رسید بر آحاد — آنکه آحاد هم وفات نمود

چنانکه گفتیم روسیان در کابینه علاء السلطنه بازور امتیاز راه‌آهن جلفاتاتبریز را گرفتند. آن پیش‌بینی برای امروز بوده ودر گرما گرم جنگ بکشیدن آن پرداختند ودر بهار ۱۲۹۵(سال ۱۳۳٤) بود که آنرا تا تبریز رسانیدند وبکار پرداختند . روزنامه‌های روس گفتار ها در پیرامون این راه آهن نوشتند و چنان وانمودند که پیشرفت بازرگانی آذربایجان وآبادی آنرا خواسته‌اند ولی براستی جزپیشرفت کارهای جنگی خود را نمی‌خواستند واین یك بسیج جنگی بیش نبود ودر کشیدن آن جز برخورداری خویش را بدیده نگرفتند . اینست ازیکسو آنرا به‌تبریز رسانیده وازیکسو شاخه آنرا تا شرفخانه که بندر دریاچه شاهیست کشیدند وآنجا را انبار گاه بزرگی برای انباشته‌های جنگی خود گرفتند ودر دریاچه نیز کشتیها بکار انداختند .

دشمنان مشروطه وهواداران روس از زباندرازی ومردم آزاری دست برنداشته بفیروزیهای روسیان مینازیدند و بدخواهان آنانرا بیدین مینامیدند . پس از جنگ جهانگیر ارمنیان بروس وانگلیس گرایبده و این زمان آنانهم زباندرازی وآزاردریغ نمی‌داشتند . در اینهنگام من در مموریال اسکول امریکاییان بخواندن زبان انگلیسی می رفتم . ملایان آنرا دستاویز دیگر گرفته مردم را بر میاغالیدند و کار را به جایی رسانیدند که در تبریز نتوانستم بمانم وبا راه آهن بقفقاز رفتم و چهار ماه کمابیش در تفلیس وباکو بودم تابخواهش مادرم باز گشتم .

در ارومی گرفتاری رنگ دیگری داشت زیرا آسوریان که در زمستان ۱۲۹۳ همراه روسیان کوچیده وسپس باز گشته بودند کینه کردان وعثمانیانرا ازایرانیان می‌جستند . از اینان چه درشهر وچه در دیهها کالا وکاچالی تاراج شده بود و این زمان باز گشته وآنها را ازهمسایگان خود می‌خواستند وراست یا دروغ باین وآن چسبیده کالای خود می‌طلبیدند . در این هنگام یمین‌الدوله نامی حکمران ارومی شده و امیر محتشم نامی دستیار او بود و اینان خود را افزار کار روسیان گردانیده وجز خشنودی

آنانرا نمی‌خواستند ودر برابر درخواست آسوریان کمسیون غارتی برپا کردند ونتیجه آن شد که هرروز یك آسوری بیاید وخانه یکی ازهمسایگان خود را نشانداده بگوید کاچال من درآنجاست وکمسیون بی رسیدگی کسانی فرستد و آنچه را که آسوری میخواهد گرفته باو بدهد ویك پولی هم بنام تاوان بگیرد . این خود دستاویز نیکی برای کینه‌جویی مسیحیان بود . در دیه ها بیدادگری بیشتر شده کار بآنجا رسید که مسیحیان خودشان بدیه های همسایه بروند ودارایی آنجا را تاراج کنند و کسانی را گرفته با شکنجه بکشند . کسانی را میگویند ریسمان بگردنش انداخته و سرشان از سوراخ دیواری گذرانده و ریسمانرا بگاوتری بسته و با راندن آن سر های بیچارگان را از تن کنده اند . این بیدادها می رفت بی آنکه حکمران یا دیگری جلو گیرد .

از آنسوی جلوها گرسنه وبرهنه در دیها پراکنده شده آنچه می‌توانستند از گرفتن وزدن وآزردن دریغ نمی گفتند ونوشتیم که درهمین هنگام درتهران بخواهش وزارت خارجه پول برای اینان گرد می‌آوردند .

پس ازسه چهار ماه یمین‌الدوله ودستیارش رفتند واعتمادالدوله آمد . اینمرد با همه خونخواری وسیاهدلی و باآنکه خود را بیکبار بروسیان سپرده بود باری این ارج را بخود می گزاشت که افزار کینه جویی یکمشت آسوری نباشند واین بود از آنانکه بکمسیون آمده دعوی کالایی میکردند گواه میخواست و چون گواهی نبود دعوی از میان می‌رفت و بدینسان کمسیون کم کم از کار افتاد و بیدادگریهای روستاها نیز بپایان رسید .

گرفتاری منات در ارومی نیز بود . گذشته از زیان کسانیکه آنرا میداشتند گرفتاری دیگر داستان داد وستد سالدات وقزاق بود زیرا بهای منات پیش ازجنگ پنج قران بود و اکنون که بسه قران یا کمتر رسیده بود سالداتها آنرا نمی‌پذیرفتند و پافشاری مینمودند که ازروی همان بهای پیشین گرفته شود وناگزیر غوغا

بر می خاست . اعتماد الدوله برای جلو گیری از مردم پول گرد می آورد و بزیان منات میداد .(*)

بدینسان روزها میگذشت تا بهار ۱۲۹۶ رسید وشورش روسستان و بر افتادن امپراتور نکولا روداد . این پیش آمد چیزی بود که کمتر کسی در ایران آنرا می - اندیشید و کمتر کسی امید بچنان پیش آمدی می بست . ایرانیان پایان جنگ را میپاییدند وبشکست روس‌امید ها میبستند . ولی بشورش در درون روسستان وبرافتادن خاندان سیصد ساله رومانوف کسی گمان نمی‌برد . این رخداد در ایران اثر بزرگی خواستی داشت . ایرانیان که از چند صد سال باز با روسیان همسایه گردیده و پیوستگیها پیدا کرده وسپس از صد سال باز زیر فشار آندولت نیرومند افتاده وپس از همه یك نیم کشورشان‌لگدمال سالدات وقزاق او شده بودازاین دیگر گونی که درآن دولت رخ میداد بهره مندیها توانستندی داشت .

نخست که این آگاهی رسید بسیاری آنرا باورنکردند . بویژه هواداران روس که‌هیچ باور کردن نمیخواستند وبگوینده ریشخند وسرزنش مینمودند وآنرا دروغی پدیدآوردهٔ دشمنان روس‌می‌شمردند وسپس که‌آگاهی پیاپی‌شد ودیگرجای‌باورنکردن نماند این بار هم آنرا سیاستی از سوی خود امپراتور می‌انگاشتند و بمردم پند می- دادند که زود باور نباشند و رشته دور اندیشی را از دست ندهند . راستی حال اینان دیدنی بود .

شگفت آنکه نخستین جشن وشادی از خود روسیان سر زد . همینکه آگاهی ازشورش پترو گراد وبرافتادن امپراتور پیاپی شد درهمه‌جا سالداتها وقزاقها بجوشیدند وکمیته ها برپا کردند و آزادیخواهی از خود نمودند ، وبسراغ آزادیخواهان ایرانی آمده وکلمه‌های «قارداش» و«یولداش» راپیش کشیدند شگفتا ! . پس‌اینان«یولداش» بوده اند ؟! پس آن «نایولداشها» که دیروز تفنگ بروی ما راست میکردند و خون جوانان ما را میریختند کدامها بوده اند ؟! آن سالداتها که دیروز در کوچه هاسرود

(*) این آگاهیها درباره ارومی ازیادداشتی است که آقای توفیق ازآن شهر فرستاده .

امپراتوری می‌خواندند و با آواز کلفت خود دلها را میلرزانیدند کجا رفتند ، واینان که امروز ترانه آزادی میسرایند از کجا آمدند ؟! چیزی بود که همه را خیره می - گردانید . ولی چه می‌شد کرد ؟ ! آن دستهای زمخت که دیروز مشت بود و دندان می‌شکست امروزدست برادری‌شده بسوی ما درازمی گردد ، جزپذیرفتن‌چه‌توانیم کرد؟!

در تبریز آزادیخواهان تکان خورده و بهم افتاده چنین می گفتند : « هنگام کوشش است باید بیکار نشست » بسیار نیك ، بیکار ننشینیم ولی چکار کنیم ؟! با که جنگیم ؟! کرا ازشهر بیرون کنیم ؟ ! کرا ازشهر بیرون کنیم ؟ ! کرا بشهر بیاوریم ؟ ! اینهاست‌کار هایی که درآغاز مشروطه می کردیم . اکنون چکار کنیم ؟..

در اینجا بود که یك زیر کی بسیار بجایی ازشادروان شیخ محمد خیابانی‌وچند تن همراه او سر زد - یك زیر کی که بسیار بجا بود ولی افسوس که نا درست ونا رسا در آمد . برای روشنی داستان باید چند سخنی از کمیته دموکرات تبریز و از خیابانی برانیم :

چنانکه نوشته‌ایم درسال ۱۲۸۸ (۱۳۲۷) که جنگها با محمد علیمیرزا وسپاه او بپایان رسید کسانی دسته دیموکرات را در ایران بنیاد نهادند ، و چون زمانی بود که مردم برسر پا می‌بودند ویك چیز تازه‌ای که از اروپا می‌رسید بی آنکه دربندفهم معنای درست آن و شناختن نیك از بد باشند رو می‌آوردند در اندك زمانی در بیشتر شهرها کمیته ها وحوزه ها بنام دیموکرات برپا گردید ، وچنانکه گفته‌ایم در مجلس دوم همیشه کشاکش دیموکرات و اعتدالی در میان بود و روسیان دیموکراتها را تندرو نامیده از ایشان می‌نالیدند و پیش آمد التماتوم بیش از همه برای بر انداختن این تند روان بود ، و برایشان بسیار سخت گرفتند و از هم پراکندند و در تبریز هم چون روسیان چیره شدند سران دیموکرات یا کشته شدند ویا گریختند و یا بیکبار خود را نهفته داشتند . در چند سال که صمد خان وروسیان چیره بودند درآذربایجان کسی نام دیموکرات نتوانستی برد .

اما خیابانی من نخست اورا درمدرسه طالبیه شناختم . در سال ۱۲۸۵ (۱۳۲۴) که تازه بآن مدرسه می‌رفتم خیابانی درمسجد خاله اوغلی‌درس هیئت بطلیموسی گفتی

ونخستین روز که اورا دیدم از«جوزهر» سخن می‌راند ومعنی آنرا باز می‌نمود درهمان هنگام در خیابان مسجدی می‌داشتی و پیشنمازی نمودی ، وسپس که جنبش مشروطه فزونتر گردید و بیشتر ملایان خود را کنار کشیدند وداستان اسلامیه پیش آمدخیابانی از آنان بود که باسلامیه نرفت و بهواداری ازمشروطه کوشید واین بود پس ازفیروزی آزادی خواهان که برای مجلس دوم نمایندگان بر میگزیدند اورااز تبریز بر گزیدند

۶۷ ـ شادروان ثقةالاسلام

و گفته‌ایم که در پیش آمد التماتوم یکی ازنمایندگانی که دلیریها نمودندو گفتارها راندند او بود وچون مجلس بسته شد ونمایندگان پراکنده گردیدند او نیز بقفقاز آمد وزمانی درآنجامی‌زیست تاصمدخان بر گیدوبه‌تبریز آمد. گفته می‌شداماجمعه میانجیگری کرده .

در این‌هنگام تبریز شهر هراس می‌بود . صمد خان وملایان چیره گردیده و

کسی سخنی یا جنبشی نمیبارست . خیابانی نخست‌خواست بمسجد رودوبازپیشنمازی کند ولی پیش‌نرفت‌ورها کرد ودر بازار حجره‌ای گرفته ببازرگانی‌پرداخت دراینمیان من با یارانم نشستی میداشتیم وهفته دوشب گرد هم‌آمده وسخنها میراندیم ونیمه نهانی کوششهایی می کردیم . خیابانی با دوسه تنی که باو گرویده بودند و دو سه بار بآن نشست‌آمد وشب رابا ما گزارد . ولی‌خودرا بسیاردورمی‌داشت وبیباکی‌ما رانمی‌پسندید .

بدینسان روزها میگذشت تاداستان آزادی روسستان پیش آمدوچنانکه گفتیم سالداتها درهمه شهر های ایران آزادیخواهی نمودند و کمیته ها برپا کردند،وبسراغ آزادیخواهان ایران آمده آنانرا بشورانیدند . در این هنگام ناگهان‌خیابانی باچند تنی بنام دسته دیموکرات بمیان آمدند وچنین وانمودند که کمیته‌ای که در سال ۱۲۹۰ بوده بر پاست و بنام آن بگرد آوردن آزادیخواهان بر خاستند و با روسیان بگفتگو پرداخته و پیوستگی پدید آوردند . چگونگی این بوده که آقا میرزا علی چایچی ومیرزا علیخان پستخانه وحاجی محمد علی بادامچی که‌ازسران دیموکرات، ومهر کمیته وکاغذ های آن در دست میرزا علی‌خان پستخانه بوده، خیابانی از چندی پیش با آنان آشنا گردیده و با یکدیگر همدست شده بوده اند و کنون از پیش آمد فرصت یافته وخود راآشکار می‌ساختند .

چنانکه گفتیم این کار بسیار بجایی بود . زیرا برای مردم شوریده خود سری و بیراهی بسیار بداست . در اینهنگام که آزادیخواهان پس ازچند سال ازفشار وبند آزاد میگردیدند و گریختگان با دلهای پر کینه و با آرزو های گوناگون از هر سو رو بکشور می‌آوردند اززیان آور ترین چیزها خودسری آنان بود . بویژه بناتوانی بی‌اندازه دولت ، وبویژه با بودن سپاهیان لگام گسیخته بیگانه درشهر ها و پیشرفت جنگ در پیرامونهای کشور . در چنین هنگامی بسیار دربایست بود که کار دانانی پا پیش گزارند وپراکندگان را بسر خود گرد آورند و آنانرا راه برند . ولی در چنین کارهایی پیش ازهمه‌ازخود گذشتگی درباید واینان‌آنرا نداشتند وبیش‌ازهمه‌چیر گی خود را میخواستند که دیگران همه پیرو و زیر دست باشند، وبرای همین بود که کمیته‌ای را که شش سال‌پیش بوده وازمیان رفته وبسیاری از کسانش کشته شده بودند

برپا نشان‌میدادند وچنین می‌خواستند که بنام‌آن فرمان رانند وهمه رازیر بارآورند. این رفتارنتیجه آنرا داد که دیگران هم دسته بندی کردند وبلهوسان و سود جویانی فرصت یافته بمیان افتادند ، واز گام نخست کشاکش ودو تیرگی پدید آمد و هیاهو برخاست ، وخواهیم دید که بکجا رسید .

آگاهی ازشورش روبستان وافتادن امپراتور روزهای نوروز می‌رسید . ایران‌خواهان امسال عید بزرگی داشتند و پس ازشش سال گرفتاری ودلگرفتگی از ته‌دل شادی نمودند . روزشنبه هیجدهم فروردین که با چهاردهم جمادی الثانی یکی و روز جشن مشروطه بود با دستور تهران در بازار جار کشیده ومردم را بچراغانی وآراستن بازار واداشتند وهمه اداره ها درمیدان توپخانه طاقها بستند ودر اینجا بود که‌خیابانی ویاران اوبرای نخستین بار بودن دسته دیموکرات را آشکار گردانیدند و میرزا علی چایچی بنام آن دسته گفتاری راند .

روسیان در اردبیل و همه جا آگهی چاپ کرده وپراکنده میگردانیدند و ایرانیان را برادران خود میخواندند و نخستین نتیجه این پیش آمد ها آن بود که اعتمادالدوله از حکمرانی ارومی برداشته شد اینمرد نخست دستیار صمد خان بوده ودر سیاهکاریهای اودست داشته وسپس بارومی (رضاییه) رفته ودر آنجا بیکبار خودرا بروسیان‌بسته وبدلخواه‌آنان خونها ریخته وستم های‌بسیار کرده‌بود وچون‌ازحکمرانی برداشته شد روانه تبریز گردید .

از بیستم فروردین روزنامه تجدد بیرون آمدن آغازید . دارنده آن شادروان خیابانی ولی نوشتنش با دیگران بود . چیزشگفت آنکه در شماره دوم آن نوشته ای از حاجی میرزا حسن آقا مجتهد دیده شد که مردم را بهمدستی و نگهداری‌مشروطه می خواند .

در این هنگام یکی از دیدنیها حال هوا داران روس بود . یك مشت تیره دلانی که بدستاویز دین از توده و کشوروهمه چیزچشم پوشیده وخود رابیك دولت‌بیگانه‌ای بسته و آنرا یك پشتیبان استوار جاویدانی پنداشته وبه‌پشتگرمی اوصد رسوایی‌نموده بودند اکنون بیکبار خود را بی پشتیبان دیده و آزادیخواهان را بادلهای پر کینه در

برابر خود می‌یافتند . برخی از ایشان خود را نباخته وباز ایستادگی نشان میدادند و امید مندی بباز گشت امپراتور می‌نمودند ولی بسیاری بدست وپا افتاده و بچاره جویی میکوشیدند ودر چاپلوسی میکوبیدند . آقای مجتهد که با جنبش غیرتمندانه توده نساخته وبنام جانشین امام وبدستاویز نگهداری دین بجنگ وخونریزی برخاسته و زمینه برای درآمدن سپاه بیگانه آماده گردانیده، وسپس بیکبار خود را افزاردست میلر وودنسکی ساخته بود ، اکنون بیکبار همه آنها را کنار میگزاشت و مردم را بهمدستی میخواند و پس ازآنهمه دشمنی ها با متروطه هواداری از آن مینمود . ما چون تلگراف اینمرد و همدستان اورا بلندن ودیگر نوشته های آنانرا آورده‌ایم‌این نوشته اشرا هم می‌آوریم :

بسم‌الله الرحمن الرحیم

بنحویکه بکافهٔ اسلامیان و ایرانیان معلوم است یازده سال قبل براین اداره حکومت ایران در تحت قیودات ارادهٔ واحده اداره میشد یکدفعه با نهضت ملی ومددآسمانی‌مبدل بمشروطیت گردید چون اهالی جاهل ودولت باین اساس همراه نبود بطوریکه انتظار میرفت از این تبدلات اساسی ابنای ایرانی برخوردار نشده سهل است دچار فتنه وفساد وقتل و غارت وبعضی محذورات فوق‌العاده گردیدندمحذورات داخلی ازیکطرف‌وموانع خارجی از طرف دیگر اهالی را گرفتار بلیات ناهنگام نموده و در میان افراد ملت بجای روابط الفت تخم نفاق کاشته گردید الحمدلله این نعمت از دست رفته اقبال نموده دولت ما دولت مشروطه و دول همجوار بکلی همراه آزادی گشته و تمامی اهالی از نفاق و انقلاب جزخسارت دنیوی و اخروی چیزی ندیده‌اند موقع آن رسیده که برگذشته‌ها خط فراموشی و نسیان کشیده یکدفعه تمام طبقات ملت بحول کلمه جامعه‌المومنون‌اخوه‌جمع شده و ازاختلاف ساریه و جاریه اظهار ندامت کرده و بدانیم که القاء هر گونه عداوت درمیان آحاد ملت قصد سوء برمعنویت دیانت وروح‌آزادی ومشروطیت است حالا بتمامی طبقات ایرانی از علماء وسادات و اعیان و تجار وکسبه وغیره لازم است با اولیای دولت دست بهم داده باین اساس مقدس خدمت نموده خودشانرا ازقید ظلم و استبداد آزاد نمایند و نوعی اهتمام کنند که درانتخاب و افتتاح دارالشوری کبری ملی اشخاص مغرض

و مفسد خودشانرا داخل کرده دوباره تخم نفاق در میان اهالی بیچاره نیندازند داعی که عمر خود را در خدمت ملت و شریعت صرف نموده حالا هم عموم اسلامیان وایرانیان را مخاطب ساخته باتحاد و اتفاق دعوت نموده با صمیم قلب برفع حوائج دینی وملی وخدمت شریعت و مشروطیت وانتخاب وکلا از مردمان صحیح و بیغرض و اصلاح دوائر دولتی از روی قانون و تعمیرات مملکتی حاضر شده از عموم ملت استمداد و از خداوند احدیت استقامت میطلبیم و امیدواریم انشاءالله در این دوره به مشروطیت وآزادی ملت مخالف پیدا نشود اگر انشاءالله قادر و موفق شدم یکروز در مسجد بالای منبر رفته وازمحسنات مشروطه وعدل وانصاف وظلم وجورمشروحاً عرض میکنم.

حسن بن باقر مجتهد

این نوشته خواندنیست : «چون اهالی جاهل بااین اساس همراه نبوده ...»، آقای مجتهد ودیگر نایبان امام چسان ؟!. آیا همراه بودند یانه ؟!. «محذورات داخلی از یکطرف وموانع خارجی ازطرف دیگر ...»، وخود پرستی وسود جویی آقای مجتهد و نایبان امام ازهمه بدتر!..«درمیان افرادملت بجای روابط الفت تخم نفاق کاشته گردید..»، که کاشت ؟! که اسلامیه برپا کرد ؟؟ « بر گذشته هاخط فراموشی کشیده ...» ، اگر گذشته های شما وآن خونریزیها نیك بوده چرا فراموشی آنها را میخواهید ؟!. اگر بد بوده آقای نایب امام چرا کرده اید ؟! اسلامیه برپا کردنت بماند ، خونها ریختنت بماند ، اینها هرچه بوده در میان توده بوده . به بیگانه پیوستنت را چه گوییم؟!افزار دست ودنسکی شدنت را چه گوییم؟! تلگراف بلندن فرستادنت را چه گوییم ؟! اینها را چگونه فراموش کنیم وچرا فراموش کنیم ؟!. پس چرا این پشیمانی را دو ماه پیش نمی نمودی ؟!.

همین نوشته گناه دیگر نویسنده اش میباشد . زیرا هنوز گردن براستی نمی‌گزارد و گناه خود را بگردن نمیگیرد وبازهم از در برتری فروشی وپندآموزی می آید . خواستم بدگویی ازیکمرد مرده نیست، این یك نمونه‌ایست که سران وپیشروان هر سیاهکاری که نمودندی در پایان باینگونه زبانبازیها پرداختندی و خود را پاك گردانیدندی ، واز نافهمی و بیچارگی توده سود جسته وخواست خود را پیش بردندی.

ناصرالملك و کابینه نجفقلی خان که آن کار ها را کرده وبدلخواه بیگانگان مجلس را بسته بودند در تلگراف های خود بعلمای نجف همه گناهها را بگردن دیگران انداخته چنین می گویند : « شب و روز مشغول اصلاح و جمع آوری خرابی های گذشته هستیم »

پس از مجتهد برادر زاده اش امامجمعه نوشته ای بروزنامه فرستاد و آن نیز ازاینگونه است اونیز خاك بچشم مردم می‌پاشد ومیگوید گذشته گذشته و از این پس همه همدست باشیم .

روسیان در تبریز روزنامه‌ای بنام «ازوسیتا» بزبان روسی می پراکندند ، و روز بیست وچهارم اردیبهشت که یکم ماه مای بود نیز جشن گرفتند ودسته های سالدات وقزاق سرود آزادی خوانان و بروی مردم‌خندان از کوچه ها گذشتند . در تبریزخوش رفتاری بسیار مینمودند وچنانکه دانسته شد ازمردم تبریزمی‌ترسیدند . جنگهای چهار روزه سال ۱۲۹۰ ودلیریهای مجاهدان از یاد ایشان نرفته وبیم میداشتند که تبریزیان کینه جویی خواهند وبرسر ایشان ریزند واین بود دلجویی ها دریغ نمیداشتند . در این میان بد خواهانی نیز دروغها می پراکندند و از روسیان بایرانیان و از ایرانیان بروسیان سخنها می گفتند و برآن بودند که در میانه آتشی افروزند شبی بروسیان آگهی برده بودند که تبریزیان برسرشان خواهند رفت وروسیان آنشب نخوابیده و آماده ایستاده بودند . فردا چون چگونگی دانسته شد شریف الدوله کار گزار به نزد آنان رفت و بی پایی داستان را فهمانیده دلگرمی ها داد و بدینسان از آشوب جلو گرفت .

در همانروز ها درخوی داستانی پیش‌آمد، وآن اینکه روسیان بدستاویزدزدیده شدن چند تپانچه بدشمنی برخاستند وبرآن شدند که شهر رابتوپ بندند وبه‌بستگان خود آگهی دادند که ازشهر بیرون آیند . مردم سخت ترسیدند وبراین شدندازشهر بیرون روند . ولی حکمران جلو را گرفت وچگونگی را به تبریز آگاهی داد تا با گفتگو جلو گیری کردند .

در تبریز همچنان بدلجویی میکوشیدند و با دست کارگزار پیشنهاد کردند که روزی بر گزیده شود ودسته های روس و ایرانی برسر خاکهای ثقة الاسلام و دیگر کشتگان بروند وبدینسان گذشته را جبران کنند ودلهای شکسته را بدست آورند. این پیشنهاد بسیار نیکی بود وهمگی آنرا بشادی پذیرفتند و دیموکراتها و دیگران همه بکار برخاستند. یك کمسیونی از ایرانیان وروسیان برای گفتگودرپیرامون کار، ویك کمسیونی از ایرانیان برای پیراستن سر خاکها ودیگر پذیراییها برپا گردید. روز آدینه بیست و پنجم خرداد (۲۴شعبان) هنگام پسین را بر گزیدند. آزادیخواهان بکار برخاستند و ازشاگردان دبیرستانها و از دیگران دسته ها پدیدآوردند وسرود-ها بترکی وفارسی یاد دادند وبجاهایی که بایستی رفت و کسانی که بایستی گفتاررانند همه رانام نوشتند ویکروزپیش آگاهی ازسوی کمیته روسیان ودیموکراتها دردوزبان چاپ وپراکنده کردند.

روز آدینه هنگام پسین والی وکارگزار و کونسولها وسران اداره ها وپیشروان آزادی همه در سربازخانه گرد آمدند. اینجا را آب پاشیده وپاك کرده و بیرقها زده وبرای یاد آوری عاشورای ۱۳۳۰ چوبه های داری درمیان بسر پا کرده بودند. نخست بایستی اینجابیایند. چون هنگامش رسید دسته ها از روسی وایرانی با بیرق وموزیك سرود خوانان رسیدند:

ای وطنه بذل ایلین نقد جان — ملته دار استه ویرن امتحان
محواولامشگلدی بو نام و نشان — قانیله صفاتاپدی بهاروطن(*)

در اینجا گفتاری خیابانی خواستی راند. پس ازو قنبروف رییس کمیته اجرایی روسیان گفتاری بروسی رانده از بیدادگریهای دولت خودکامه روس درایران نکوهشها کرد واز زبان خود ویارانش ازایرانیان آمرزش خواست.

ازآنجا با هنگ سید حمزه روانه شدند. دراینجا ثقةالاسلام وشاه زاده امان‌الله میرزا وصادق‌الملك وحاجی علی دوا فروش میخوابیدند. سرکردگان روس در برابر

(*) در آن زمان سرودی برای ژاندارمها سروده شده بود: «هیئت ژاندارمری دولتی ...» که بسیار شناخته بود. اینها را نیز بترکی بهمان هوا سروده اند - فارسی اینها نیز بهمین هوا بود. ما این تکه را چون جمله های پر مغزیست برای نمونه اینجا نوشتیم. همه آنها در تجدد آورده شده.

خاك ثقةالاسلام سر برهنه کردند وزانو بزمین گزاردند وچنبره های گل بروی گورها ریختند. در اینجا هم گفتار ها راندند. ازآنجا بدودسته شدند ویکدسته بگورستان-های دوچی و امیر خیز و ارمنستان ولیلاوا، ویکدسته بگورستانهای خیابان و نوبر رفتند و در هریکی برسرخاك کشتگان روس ایستاده پاسداریها نمودند و گفتارهارانده شد. قنبروف در بسیار جا ها سخن گفت و سر کردگان رفتار بسیار نیکی از خود نمودند و دلداری ها بباز ماندگان کشتگان دادند. سر انجام دو دسته بباغ شمال باز گشتند و در اینجا هم گفتار ها رانده و پذیرایی ها نموده شد. سپس مردم پراکنده گردیدند.

مرده ضیاء العلما را نهانی بعراق فرستاده بوده اند. مادرش نامه دلسوزی نوشته بود:

«من یك مادری هستم که پیکره فرزند خود را در سردار دیده و با دل افسرده وقامت‌خمیده لباس عزای فرزندوبرادر خود رااز تن درنیاورده‌ام. من یك مادر بلادیده وستم کشیده وقتی می‌توانم کسوت عزای خودوایتام خود را ازتن درآورم که همسلکان فرزندم در خانه دربسته‌ام یادی از من کرده دختران ضیاءالعلماء را تعزیت وتسلیت گویند ...»

بپاس این درخواست او در بیرون آمدن از سید حمزه والی وکارگزار وسران اداره ها بخانه ایشان رفتند وبآن مادر دلسوخته دلداریها دادند.

ما بکار های دیموکراتها ارج بسیار نخواهیم گزاشت، وبد رفتاریهای روسیان را هم باز خواهیم نمود ولی این یك کارگرانمایه وارجمندی بود. امروز یکی از روز های نیك تبریز شمرده میشد. دست ستمگری بسوی ایران دراز شده و گلوی غیرتمندانی را فشرده بود و امروز دور ونزدیك از آندست بیزاری نمودند و نفرین ها فرستادند. تیره دلانی بچیرگی بیگانگان خرسندی داده ومردان غیرتمندی را ازدار آویزان دیده و شادیها نموده بودند امروز سرافکنده و شرمنده گردیدند. بچگان دلشکسته‌ای امروز روهاشان خندید وشادی در دلهاشان راه یافت.

بچه بدبختی که یکروز پدرش‌رادیده کسانی کشیدند وبردند ودیگر بازنگشت دگر اورا ندیده وهمیشه مادرش را گریان واشکریزان دیده بود، امروز پس ازشش

سال باز نام پدرش را شنید و ازسر گذشت او آگاه گردید و از نگاههای مهر آمیز مردم واز دستهایی که بسرش کشیده میشد دلشاد گردید .

یکی از آشنایانم گفت : در گورستان امیرخیز برسر خاك کشته‌ای زنانی‌دیدم که نشسته وشمعها افروخته‌اند ، ودختر بچگانی رادیدم که رختهای نیمه نوبتن کرده و در پیرامون مادر شان نشسته و نگاه های کودکانه براه دوخته‌اند . تو گفتیی میگویند : « ما نیز پدر کشته ایم !» میگویند : خودداری نتوانستم و جلو گریه را رها کردم .

من نیز که نویسنده کتابم باینجا که رسیده‌ام جلو گریه را رها کرده‌ام .میگریم ونفرین میفرستم بآن تیره دلانی که اینمردان را بکشتن دادند .

بدینسان برای تبریز یکروز تاریخی دیگری گذشت از فردای آنروز درمسجد ها برای کشتگان ختم گزاردند و در همه شهرهای آذربایجان پیروی کردند.نقیخان رشیدالملك که از زمان چیر گی روسیان بجای صمد خان والی آذربایجان گردیده و در آنچند سال رشته همه کارهای آذربایجان در دست او بود ویکی از کار کنان بنام روسیان شمرده میشد در سایه فشار آزادیخواهان ناگزیر از کناره جویی گردیده و شریف‌الدوله بجای او «نایب‌الایاله» شد .

گفتیم بیشتر اینان نومید نشده وشکست بخود راه نمیدادند ، نقی خان با کناره جویی در شهر ماند وتو گویی هیچ بیمی نداشت . ولی مردم بماندن اوخشنودی‌نداده با کسان دیگری از ناظم‌العداله و امیرالسلطنه وسردار فاتح و مترجم‌الدوله ودیگران که در زمان صمد خان ونقیخان خود را به آنان بسته ودرکارها دستیاری نموده‌بودند همه را از شهر بیرون راندند . نقیخان آهنگ تهران کرد ولی‌بآنجا نرسید ودرزنجان با تیر یکی ازمجاهدان کشته گردید . ما ازچگونگی این کشتن آگاه نشده ایم و این می دانیم که با دستور کمیته دیموکرات تبریز و بگفته جعفر قلی خان سالار که از آزادیخواهان آذربایجان و این هنگام در زنجان رئیس شهربانی بود انجام گرفته .

پس از شورش روسستان سالدات وقزاق در همه جا رشته را گسیخته و ازسر - کردگان فرمان نمی بردند و بجای جنگ در سنگر ها بشهر ها ریخته بازار ها را تاراج میکردند . در چهاردهم ماه تیر بازار ارومی را تاراج کرده و آتش زدند وسه تن را با تیر کشتند . نخست در بازار ها و کوچه ها شلیك کرده و چشمها را ترسانیدند ، وچون مردم بخانه های خود گریختند ببازار ریختند و درها را شکسته ودست‌بتاراج گشادند وارابه های «خاچ سرخ» را آورده و کالا های تاراجی را بار کرده بردند . تا شب باین کار پرداختند وسپس بدکانها نفت پاشیده و بسراسر آنها آتش زدند . روز یازدهم تیر بازار در سوختن میبود و روسیان کسی را نمیگزاردند پیش رود وآتش را خاموش گرداند وبدینسان همه آنها سوخت .

این در درون شهر بود دردیه ها گذشته از روسیان جلو های تاراجگر بجان مردم افتاده و بیداد بیشتر میکردند، وتنها بتاراج بس‌نکرده بکشتار هم می‌پرداختند. در همین روزها چند دیه را تاراج کرده وببرخی هم آتش زدند . بهنگامیکه گندمها در خرمن مانده و کشاورزان بایستی ایمنی پیدا کنند وبکوبند و گندم را پاك کنند و آنچه بدست آید بخانه آورند و در چنان سال کمیابی توشه زمستان خود و خاندانشان کنند بدینسان از ایمنی بی بهره گردیده و از ترس جان بکشتزار رفتن نمی توانستند .

در نیمه های مرداد سیاهکاری ننگین دیگری رخ داد . بدینسان که پیرم نامی از ارمنیان ایروان که پریستا وروستای «نازلوچای» بوده ودر نتیجه ستمگری از کار برداشته بود نیمه شبی با چند تن تفنگچی بدیه صفر قلی رفت و تفنگچیانرادربیرون گزارده وخود بخانه وهاب سلطان نامی درآمد و اورا ازخواب بیدار کرده با بیمدادن سیصد تومان پول خواست . وهاب سلطان از سراسیمگی بگریخت و پیرم با گلوله اورا از پشت سر زد وبکشت . در این میان تفنگچیان هم ازبیرون بشلیك پرداختند. دانسته نشد پیرم با گلوله که از پا افتاد . تفنگچیان بهانه پیدا کرده همه کسانی را که در خانواده وهاب سلطان بود از زن ومرد وخرد و بزرگ بخاك انداختند و سپس آزادانه براه افتادند . فردا برادر پریستاو یکدسته از سالداتهای ایروانی و از جلو ها

وآسوریها با خود برداشته بآن دیه رفتند ودست بکشتار گشاده وهر که را یافتند بکشتند وباین بس نکرده هشت و نه دیه دیگر را هم تاراج و کشتار کردند . سپس از شهر درشکه برای آوردن مرده پیرم فرستاده شد و کسانیکه همراه میرفتند چه در رفتن و چه در باز گشتن هر که را دیدند از زن ومرد و بزرگ و کوچك خون ریختند و بکودکان شیرخوار هم نبخشودند .

بیدادگری آسوریان باندازه ای بود که خود روسیان بستوه آمدند و سالدات فرستاده چند صد تن از ایشان را که در دیه ها بکشتار و تاراج می‌پرداختند گرفته بشهر آوردند . تنها ارومی و پیرامونهایش نبود ، در سلماس وآن پیرامونها نیز همین ستمگریها پیش میرفت وهر زمان آگاهیهای دلگداز دیگری میرسید .

این آگهی ها در تبریز و دیگرجاها مردم را بشورانید . ولی چکاری توانستندی کرد ؟ ! . سر کردگان روسی در تبریز شرمندگی می نمودند ولی چسودی توانستی داشت ؟ ! .

دو تیرگی دیموکراتها و کشاکش آنها روز بروز سخت ترمی گردید . چنانکه گفتیم گروهی بچیرگی خیابانی وهمراهان او گردن نگزارده وخود دسته «دیموکرات قانونی» پدید آورده بودند و درهر کاری دوتیرگی را پیش می کشیدند و زمان بزمان انبوهتر و بیشتر میگردیدند ، کار بجایی رسید که در تهران ودیگر شهرها چگونگی را دانستند وتلگرافهای گله ونکوهش فرستادند . شگفت آنکه در اینهنگام از اسپهان تلگراف رسیده از دوتیرگی و کشاکش دیموکراتهای تهران گله مینمود واز کمیته تبریز چاره میخواست . یکدسته که میخواستند مردم راراه برند وبکشور پیشرفت دهند این کار و رفتار آنان بود .

خیابانی کار را سخت دیده بهتر دانست گامی بجلو گزارد ، واین بود میانجیها پیدا شدند و چنین نهادند که دودسته یکی گردند واز سرنو کمیته‌ها بگزینند ، واین کار در آغاز شهریور رخ داد که درنشست بزرگی که نمایندگان دوسو و کسان دیگری نیز بودند آشتی باهم کردند و دوباره کمیته ها برگزیدند . دراین نشست من نیز بودم نخست از میانجیان بودم وسپس از دیموکراتها گردیدم . پس از شورش روسستان و

پیدایش آزادی در تبریز من پی کارهای خود رفته ودر پیش آمد ها پا در میان نداشتم وبا همه دوستی با خیابانی ودیگران بآنان یا بدیگران پیوستن نمیخواستم تا در این پیش آمد باایشان شدم .

بدینسان در بیرون دو تیرگی ازمیان برخاست ولی دردرون همچنان درکار بود . زیرا خیابانی این بارهم رشته را دردست داشت وبسیاری از آن ناخشنود گردیدند ، و کسانی از اینجا نومید شده به پدید آوردن دسته هایی بنام های گوناگون دیگری برخاستند که این خود نمونه کوتاهی اندیشه هاست .

کسانیکه دیروز نام دیموکرات میداشتند امروز از آنجا بریده و با چند تنی گرد هم آمده وخود را « سوسیال » می‌نامیدند . چند روز دیگر از اینجا هم بریده و این بار با کسانی از دیه داران همدست شده و دسته ای بنام « فلاحین » پدید می آوردند .

دهسال ایران بآتش این خود خواهیها ونادانیها سوخت . هنوز درتبریز کشاکش در پرده میرفت و بی آزرمیها نمیشد ، و کسانی اگر خود خواهی می نمودند باری کوشیدن و کار کردن هم میخواستند و جانفشانی دریغ نمیداشتند . در تهران در این هنگام بعنوان « تشکیل » و « ضد تشکیل » دو دستگی پیدا شده و کسانی از دو سو بی شرمی و بی آزرمی از اندازه می گذرانیدند و روزنامه ها را پر از دشنامهای بیشرمانه میکردند . می باید گفت یکمشت بد نهاد فرصت یافته نهاد بد خود را بآشکار می آوردند .

گفتار سیزدهم

خشکسالی ونایابی

امسال که بهارش بخوشی آغازیده بود تابستان و پاییزش با بدی پیش آمده و زمستانش بدتر مینمود. امسال کشتها کم بار داده و گندم و جو کم بدست آمده و کمیاب و گران شده بود. درتابستان که هنگام برداشت کشت و فراوانی خوار و بار باشد نان کم شده مردان وزنان درجلو نانوایيها انبوه میشدند. گفته میشدمعدل الدوله پیشکار مالیه از گندم دولتی فروخته و انبار را تهی گزارده است. در چنین هنگامی روسیان‌هم بخریدن وانبار کردن گندم وجومیکوشیدند. ازهر بارزمینه برای کمیابی و گرسنگی آماده میشد. دیگر گرفتاریها یکسو واین گرفتاری از همه‌بدتر مینمود.

از آغاز سال باران نبارید و اکنون که پاییز رسیده آسمان همچنان میایستاد و کشتزار ها وبیابانها ازبی آبی میسوخت. روزنامه تجدد سختی را در یافته گفتار ها مینوشت و از همه جا ناله از کمی کشت ونایابی نان میرسید. در مالیه «کمسیون آذوقه» برپا کردند وبگرد آوردن گندم وجو ازدیه ها پرداختند.

در اینمیان داستان گردنکشی حاجی اسماعیل خان سرابی پیش آمد. از اینمرد درتاریخ نام‌برده ایم. یکی‌ازسران سواران سرابی‌وخودمرد دلیروخونریزی‌بود. درجنگهای تبریز چه درسال۱۲۸۷وچه درسال۱۲۹۰سواران او درمیان سپاهیان دولت بودند و با تبریزیان میجنگیدند و چون سواران بسیار دلیر و جنگجو بودند دربیشتر جنگها پیشگام میشدند.

پس از چیرگی روسیان ودر آمدن صمد خان بشهر حاجی اسماعیل خان نیز بشهر درآمد وخود رابکونسولخانه بست وبه‌پشتگرمی نگهداری روسیان‌بگردنکشی

برخاست‌وپس‌ازرفتن صمدخان‌درمهین وبیجند که دو دیه اوبود دزساخته‌بیکباربجدا-سری برخاست وروسیان ازونگهداری نمودند.

محمد حسن میرزا خود از او رنجیدگی میداشت و این بود اینهنگام سپاهی ازقزاق بسر اوفرستادند. حاجی اسمعیل خان ایستادگی نمود وبجنگ برخاست ولی چون نیروکم داشت و قزاقخانه دیگر سواران سراب را باخود همراه کرده بود پس از یك یا دو روز جنگ مهین وبیجند بدست آمد وخود اسماعیل خان و برادرانش دستگیرشدند که خود او رابایك برادرش‌تیرباران کردند وبازمانده راباخاندان‌ایشان بشهر آوردند. این پیش آمد در آغاز مهرماه بود.

شنیدنیست که حاجی اسماعیل خان وبرادرانش صوفی واز رشته «ذهبی» می-بودند وچنانکه گفته شدی به ذکر ودیگر اینگونه چیزها پا بندی نمودندی و با اینهمه خونها ریختندی. حاجی اسماعیل خان را می گفتند مردی راازدوربالای‌درختی دیده وبرای آزمایش هنر تیراندازی خود اورا آماج گلوله گردانیده.

در این روزها دیموکراتها ازشریف‌الدوله بناخشنودی برخاستند شریف‌الدوله با اینان همراهی نمی‌نمود ودردو دستگی پیشین‌درنهان هوادار «دیموکراتهای‌قانونی» بود. سپس نیز روزنامه کلید نجات که میرزا نعمت‌الله خان آنرا مینوشت و گاهی بگفتار حاجی تجدد پاسخ میدادخیابانی ویارانش آنرا ازسوی شریف‌الدوله‌میدانستند. این بود ازو رنجیده وبیرون کردنش رامیخواستند. روزنامه تجدد کمیابی‌نانرا بگردن او میانداخت و چنین وامینمود که شریف‌الدوله جلو گیری از کار های کمسیون آذوقه می کند و می‌خواهد شهر را دچار گرسنگی گردانیده مردم را بدیموکرات-ها بشوراند.

در اینهنگام کار کمیابی نان بالا گرفته بود و تا بآنجا رسید که مردم بازار را بستند و در اداره ایالتی نشستی برپا گردید. راستی این بود که دیه داران که درمیان آنان مجتهد و امامجمعه نیز بودند به امید آنکه گندم و جو را بچند برابر بهای همیشگی بفروشند از فروختن‌ودادن‌آن بکمسیون خودداری مینمودند وتامیتوانستند زیر بار نمیرفتند و کمسیون زورش بآنان نمیرسید. این بود دیموکراتها بهتردیدند

خود پا پیش گزارند ودر گرد آوردن گندم وجو بآنان یاری نمایند، ودراینمیان فرصت جسته مردم را به نخواستن شریف‌الدوله واداشتند و او ناگزیر شده کناره‌جویی نمود ودر تبریز نمانده بیرون رفت .

این زمان دیموکراتها بسیار نیرومند شده بودند . آقا میرزا اسماعیل نوبری که در میان آزادیخواهان نام و آبرویی میداشت وبه بیباکی شناخته میشد از کوچ باز گشته واونیز باینان پیوسته‌بود. همچنین دیگران که‌بازمیگشتند بیشترشان باینان می‌پیوستند،رویهمرفته این زمان کارهای آذربایجان در دست سه تن میبود که‌خیابانی و نوبری و حریری (کربلایی علی آقا) باشند وشاهزاده امامقلی میرزا که برای نایب الایالگی آمده بود و چون‌مرد آرامی می‌بود در برابر اینان ایستادگی ازخود نمی نمود .

روسیان در مراغه و پیرامونهای آن انبار های گندم را مهر کرده بودند ،چون این آگهی بتبریز رسید به بیم مردم افزود ودموکراتها بدست و پا افتاده و مردم را گردآورده وسخنها راندند (میتینق دادند) و بمردم دلداری داده و چنین گفتند که با کمیته روسیان گفتگو کرده‌وانبارهارا آزادخواهند گردانید،وچون میگفتنداما‌مجمعه دشواریهایی درکار گردآوردن خواروبار پدید می‌آورد ازوبد گفته و بیرون کردن اورا ازشهرخواستار گردیدند .

در اینمیان درشهر آدمکشیهایی روداد . بدینسان که روزیکشنبه بیست ودوم مهر (۲۶ ذیحجه) هنگام فرو رفتن آفتاب درمغازه های مجدالملك فخرالمعالی‌مدعی‌العموم را با تیر کشتند . نیز شب آن ، محمد خان کدخدای پیشین امیرخیزرادرخانه خودش کشتند .

از فخرالمعالی در پیش نام برده‌ایم که در پیش آمد بستن بازار و گرد آمدن بتلگرافخانه برای برانداختن کابینه بختیاری با پدرش صدرالمعالی پا درمیان می‌داشتند و خود او بجلو بیسر و پایان افتاده و آنانرا بسرکار گزاری میکشید . از این گذشته ، صمد خان عدلیه‌ای برپا کرده بود که این از کارکنان آن بود ومیرزارحیم برادر شیخ سلیم را که برای بازپرس و داوری بآنجا فرستاد این فخرالمعالی با سردار

فاتح ورکن العداله وصدر جهانشاهی بازپرس وداوری کردند و رأی بکشتن اودادند ، و چنانکه گفته میشد این پرسشهای بیفرهنگانه‌ای ازومیکرده واز ریشخند و آزار بازنمیایستاده. یکمردی را که بگناه غیرت و کوشش درراه تودموکشورخود میکشتند باری از نیش و آزار خودداری نمیکردند . از زمان صمد خان همچنان‌درعدلیه‌مانده و این زمان‌نام مدعی‌العموم میداشت. این‌هم‌شنید نیست که اورادرخیابان مجیدالملك ، در چند گامی «قویون میدانی» که‌میرزا رحیم را آنجا کشته بودند زدند.پس‌از کشتن او رکن‌الدوله را ازشهر وصدر راازعدلیه بیرون کردند . سردار فاتح را نیز که دوباره بشهر باز گشته بود درنند نگاهداشتند .

اما محمد خان در زمان خودکامگی کدخدای امیرخیز بوده و گفته میشد در چیرگی روسیان بانگیزه دشمنی با مشروطه خواهان جلو قزاق وسالدات‌افتادموآنان را بخانه های آزادیخواهان میبرده و جایگاه نهان شدگان را نشان میداده . این شگفت تر که این هنگام شکست بخود راه نداده و از شهربانی کار برای خود می خواسته .

از این دو کشش تکانی درشهر پدید آمد ومردم دانستند که کشتهای دیگری در پی خواهد بود . روز چهار شنبه دوم آبان (۷محرم۱۳۳۶) آگاهی از کشته شدن میرزا نعمت‌الله خان جاوید دارنده و نویسندهٔ روزنامه کلید نجات رسید که در چند فرسخی شهر میانه تبریز وصوفیان کشته بودند .

این یکی از آزادیخواهان بود . ولی چون بشریف الدوله پیوسته و در برابر خیابانی ویاران او ایستادگی ازخود مینمود و در روزنامه خود کلید نجات گفتار ها در پاسخ تجدد مینوشت ، اینان کشتن اورا خواستند و او دریافته خواست خود رارها گرداند و آهنگ رفتن بتهران کرد وچون راه میانه و زنجان را ایمن نمیشمرد راه قفقاز و گیلان را بر گزید وبا درشکه از شهر روانه گردید . کشندگان که چهارتن بوده اند خواست اورا دانسته و درچند فرسنگی شهر برسرراهش نشسته بودند که‌چون فرا رسید گردشرا گرفته وبا گلوله ازپا درآوردند .

روز یکشنبه سیزدهم آبان (۱۸ محرم) هنگام فرو رفتن آفتاب در بازارچه

صفی حسام نظام مراغه‌ایرا کشتند . همان شب حاجی میرزا علی لطفعلی ملك‌التجار را هنگامیکه از روی تخته کورپی میگذشت با تیر زدند که تا بامدادان زنده بود و آنگاه در گذشت . نیز فردا شب شش ساعت از نیمروز گذشته سردارمظفری چاردولی را درخانه خودش کشتند .

از این سه تن ، محمود خان حسام‌نظام پسر عموی صمد خان وهمبازسیاهکاری او بود . درسال ۱۲۸۷ که تبریزیان باعین‌الدوله میجنگیدند و محمد علیمیرزا صمد ـ خان را ازتهران بیاری فرستاد واو نخست بمراغه رفته در آنجا بیکرشته بیداد هـای بیمانندی (از انداختن میرزا محمد حسن مقدس ومیرزا عبدالحسین انصاری به حوض یخ بسته و کشتن آنان درزیر چوب ، و گرفتن وشکنجه کردن حاجی میرزا حسن شکوهی ودیگران) برخاست این حسام‌نظام دستیار او بود ودر همه آن بیداد هادست میداشت . سپس نیز در دستگاه صمد خان میزیست و پس از مرگ او نیز می‌بود تا شورش روسستان پیش آمد و دستگاه آزادی دوباره درچیده گردید وچون همچنان بآزار مردم میکوشید و بیشرمانه سیاهکاریهای گذشته خود را کنارنهاده‌وحکمرانی مراغه را برای خود میطلبید در سایه دادخواهی مردم به‌تبریزش خواستند ، ودراینجا روزمیگراشت تا بدانسان که گفتیم کشته گردید .

اما حاجی میرزا لطفعلی، ازخاندان ملکی وبدخواهی مشروطه شناخته‌میبود. ولی مردم رانیازرده‌ونام بدی نمیداشت و کسیکه باین گناه کشته‌شود نمی‌بود همچنین سردار مظفر با آنکه از چاردولیان بود که بد خواه مشروطه و در زیر دست صمد خان برسر تبریز آمده بودند ولی او خودمرد بد نامی نمیبود ، وکسانی از آزادیخواهان هوادار او بودند . اینست کشته شدن این دو تن مایه شگفت گردید و همگی نا ـ خشنودی نمودند .

درباره دیگران اگرچه کشندگان شناخته نمی‌شدند ، و کمیته دیموکرات نوشته‌ای درروزنامه تجدد پراکنده کرده و ازاین کششها بیزاری نمود وآنرانکوهش کرد ، ولی هر کس دانست جز دستور آن نبوده و این انکار را جز رویه کاری نشمرد .

زیرا فخرالمعالی ومحمد خان وحسام نظام در هنگام چیرگی بیگانگان آن پستیها را نموده بودند و تشنگی آزادیخواهان بخون آنان درخور شگفت نبود . با میرزا نعمت‌الله خان نیز دشمنی خیابانی ویاران اورا همه میدانستند . این بود در باره اینان جای گمان دیگر نبود .

اما در باره حاجی ملك و سردار چاردولی کمیته دست در کشتن آنان نداشت و انگیزه آن دانسته نشد وسخنان گوناگون بمیان آمد، کسان آگاهی‌چنین گفتند: سردار چاردولی با حاجی ملك حساب میداشته که برای همان به تبریز آمده بوده‌ولی با گفتگو بجایی نمیرسیده. کسانی از مشروطه خواهان ازمشیر صنایع وحاجی‌محمد عمو با سردار آشنا می‌بودند . در هنگام چیرگی روسیان گریخته و در چاردولی‌بنزد او رفته بوده اند ، و اینهنگام در تبریز پیرامون او را میداشتند. سردار بمیانجیگری اینان با میرزا علی اکبر نامی (برادر میرزا جلیل مدیر ملاصرالدین) که با چندتن قفقازی در تبریز میزیست آشنا میگردد وپولی بآنان داده و برای کوتاه گردانیدن گفتگو بکشتن حاجی ملك می‌فرستد . این بوده داستان کشته شدن او . اما خود سردار مظفر ، کسانی میگفتند کمیته چون ازکار او آگاه شده بکیفر اورا کشانیده دیگران میگفتند : صمصام چاردولی که ازهمچشمان ودشمنان دیرین او بوده و این زمان که در تبریز در بند میزیست اونیز با دست کسی بدوتن از قفقازیان پول داده‌و بکشتن سردار واداشته بوده وآنان که در پی‌فرصت میگشته‌اند تا بدینسان شب‌دوشنبه چهاردهم آبان (یکشب پس از کشته شدن حاجی ملك) بخانه اورفته وچنانکه گفتیم اورا میکشته‌اند .

رفته رفته کار خوار وبار سخت تر وبهای گندم وجو فزونتر میگردید . ولی «کمیسیون آذوقه» به پشتیبانی دیموکراتها نیك میکوشید وکار خود را از پیش‌میبرد. در سنگك پزیها که آرد را کمیسیون میداد نان‌بهای پیشین (من‌یکهزار مثقالی‌چهارده عباسی) فروخته میشد. ولی‌چون بسیاری ازتوانگران‌هم‌ازاین نان میخریدند کمیسیون بیك کار دیگری برخاست ، و آن اینکه سراسر شهر را سرشماری کرده وخاندانهای کمچیز وشماره باشندگان آنها را بدست آورد وچنین نهاد که در هر کویی باندازه

شمارهٔ کمچیزان سنگک پزی باشد و آرد باندازه آن داده شود واز آن پس جز به کمچیزان نان فروخته نشود ، وبرای سر کشی باین کار و نگهداری بینوایان کمسیونهایی در

۶۸ ـ شاهزاده ضیاء الدوله

کویها از ریش سفیدان و بزرگان بر پا گردید . این کار ها با یك درستی و سامان بسیار شاینده‌ای پیش میرفت .

در اینجا میبایست از باشندگان کمسیون نام بریم. ولی من از آنان جز نوبری

وحاجی میرزاعلینقی گنجه‌ای ومعتمدالتجار وناظم‌الدوله ومعین‌الرعایا را که بیشترشان بدرود جهان گفته‌اند نمی‌شناسم . اینان درآنسال دست بی نوایان را گرفتند و باری هزاران کسانرا ازمرگ سیاه رهانیدند. اگر ایستادگی دموکراتها و کوششهای اینان نبودی انبارداران رفتار بسیار ستمگرانه با بینوایان کردندی . این یك نمونه ازاندیشه و رفتار دیه داران و کوششهای کمسیونست که می‌نویسیم : دریك نشستی که دیه داران را گرد آورده وازآنان گندم وجو می خواسته‌اند مجتهد و دیگران دست بدامن شریعت زده و زیر بار نمیرفته‌اند نوبری خشمناك گردیده رفتن ملایانرا بکنسولخانه روس و دعا کردنشان برای امپراتوریادآوری کرده‌می‌پرسد : «آیااین باشریعت درست‌میآمد ؟!»، وخشمناك ازنشست بر میخیزد .

در اینمیان در ارومی روسیان و آسوریان دژ رفتاریهای خود را دنبال‌میکردند. چه درشهر وچه دربیرون پیاپی آدمکشی رومی داد . روزعاشورا که بشیوه همه ساله دسته ها از بازار میگذشتند سالداتها بشوخی شلیکی کردند و یکتن را کشته و پنج تن را زخمی گردانیدند در ساوجبلاغ سالداتها همدست بیچیزان ببازار ریخته و آنجا را تاراج کردند . درخوی که سالداب وقزاق از میدانها باز میگشتند و هر روز بیم تاراج میرفت .

روز چهارشنبه پنجم آذر ماه (دهم صفر) هنگام فرو رفتن آفتاب باحکم دادگاه عزیزالله خان صمصام چاردولی را در پشت خیابان مجیدیه بدار کشیدند . این نخست از زیردستان صمد خان واز یاران او بود . درسال ۱۲۸۸ که صمد خان بر سر تبریز آمد و چند ماه با او وبا دیگران جنگها میرفت این با سواران چاردولی درسپاه‌او بود وچون دلیریها مینمود نامش بزبانها افتاد (بالا صمصام می‌نامیدند) . سپس هم باصمد خان میبود و کم کم با روسیان پیوستگی پیدا کرد ، و همچون حاجی اسماعیل خان سرابی ازکارکنان ایشان گردید ، وچنانکه گفته‌ایم در میاندوآب نشسته پیشروسپاه ایشان شد ، و با عثمانیان و کردان جنگ کرد ، سپس نیز همراه ایشان بساوجبلاغ تاخته و درکشتار و تاراج آنشهر همدستی نمود . درسایه این بد نهادیها نزد روسیان ارج یافت وبه‌پشتگرمی نگهداری ایشان بگردنکشی وستمگری پرداخت .جزروسیان

پروای کسی نمیکرد وازایرانیان ستم دریغ نمیداشت و ازتاراج وبیدادداراییاندوخت و دستگاه بزرگی درچید .

پس ازبازگشت آزادی کسان بسیاری ازساوجبلاغ ودیگر جاها بداد خواهی آمدند وچون آزادیخواهان بیاری اینان کوشیدند والی اورا بتبریز خواست وچون آمد بندش کرد وبرای بازپرس ورسیدگیدادگاهی برپا کرد . صمصام دلگرمیداشت که پولهایی داده ورها خواهد گردید وچنانکه گفته میشد محمد حسن میرزا هوای او را میداشت و رهاگردانیدنش را بسیار میخواست . ولی دادخواهان که گروهی می بودند ، و پشتیبانی آزادیخواهان از آنان وسیاهکاری بسیاراو که دربازپرسورسیدگی بآشکار آمد دست بهم داده کوششهای اووهوادارانش را بینتیجه گذاشت وداد گاهحکم بکشتن او داد وچنانکه گفتیم بدارآویخته گردید .

گروه انبوهی برای تماشا گرد آمده بودند و صمصام ستمدیدگی نشانداده و نیکیهای خود را میشمرد و چنین میگفت : « من چند سال دربرابر کردان و عثمانیان ایستادم وخانه ها وخاندانها را از آسیب ایشان نگهداشتم . من در راه غیرت کشته میشوم» . اینسخن تایك اندازه راستبود داستان میاندوآب که نوشتیم نمونهنیکیست که کردان چون دست میبافتند چه آسیبی به آبادیها میرساندند . چیزیکه هست خود صمصام نیز از تاراجگران پرآسیب بود . سپس هم جلوگیری از کردان را از روی بستگی به بیگانگان وبرای خشنودی آنان کرده بود ، نه ازروی ایرانیگری و برای نگهداری خانه و خاندانها .

در این روزها دسته دیموکرات بیك کار دیگری برخاستند و آن اینکه چون در تهران کابینهنوینی بسر وزیری عینالدوله بروی کارآمده بود ووثوقالدولهوبرادرش قوامالسلطنه و امینالملك از وزیران بودند آنان از این سه تن ناخشنودی نموده وبر آن شدند که ایستادگی نشان دهند وکابینه را براندازند. این بود برای روزسهشنبه سیزدهم آذر ماه (۱۸صفر) مردم را بحیاط بزرگ تجدد (*) خواندند ، وچون آنروز رسید ، وبگفته تجدد پانزده هزار تن از آزادیخواهان گرد آمدند سخن رانی آغاز

(*) آنجا که نخست اداره شهربانی تبریز بود وجنك با روسیان درآنجا روداد واکنون دبیرستانست .

شد . نخست کسان دیگریوسپس خیابانی ونوبری سخنها راندند . گفتگو ازبدیهای وزیران بود و آن سه تن را کارکن وهوا خواه بیگانگان میخواندند وچنینمیگفتند: « وثوقالدوله بجداشدنآذربایجان ازایران (گویادرآغاز چیرگی روسیان)خرسندی داده وچنین گفته : شقاقلوس است باید برید» .

نیك نمیدانم انگیزه جنبش چه بود؟. آیا سران دیموکرات زورخودرا بتهران نشان میدادند ویا خواست دیگری میداشتند . در بیرون افتادن کابینهرامیخواستند و چنانکه سپس در تجدد نوشت چیزهای ارجداری هم بدولت پیشنهاد مینمودند،وچون سخنها رانده شد ومردم پراکنده گردیدند خود آنان بنام « هیئت مدیره میتینگ » بتلگرافخانه رفتند تا بعینالدوله و دیگران تلگراف فرستند و تا چندگاه این داستان در میان بود ومردم را باردیگر گرد آوردند وسخنها راندند تاکابینه عینالدوله بر افتاد .

ما چون در گفتگو از پیش آمد های تهران این داستانرا هم خواهیم نوشت در اینجا باین چند سخن بس کرده در میگذریم . ولی اینرامینویسیم که باهمهنمایش بزرگی که نموده میشد وسخنرانان سخن ازجنش همه آزادیخواهان آذربایجان می-راندند ، واز فردای آنروز تلگرافهای هم آوازی از دیموکراتهای ارومی و خوی و اردبیل وسراب و دیگر جاها رسیدن آغازید ، و در تجدد گفتار های پرشوری نوشته شد ، راستی را جز یك جنبش پایابی نبود ، ودلها باآن همراهی نداشت . دریك کاری که تنها خواست چند تن بود و دیگران آگاهی نداشتند بیش از این نتیجه نمی - بایست بیوسید .

اینان بتهران پیشنهاد مینمودند که سیاست آشکار باشد و توده از آنآگاه گردند ، و در کار های خودبآخشیج آن رفتار نموده وخواست خودرادر دل نگهداشته و با نامهای دیگری بمردم تکان میدادند .

من با آنکه ازکار های دیموکراتها کناره جستمی وبرای تماشا نیزنرفتمی این روز را درمیان ایشان بودم، وتو گویی آواز پر زور نوبری هنوز درگوشماست، ونیك میدیدم که مردم دلسردند وتنها گوش میدهند . بدتر از همه کلمه « دیموکراسی »

خنك می افتاد. «دیموکراسی چنین خواهد کرد وچنان خواهد کرد». از هزارتن یکی معنی آنرا نمیدانست. چیرگیها وخود نماییها که از برخی پیروان خیابانی دیده میشد مایه دیگر خنکی ودلسردی میگردید.

یك کار بد اینان دور کردن مجاهدان بود. از نخست ایشانرا بمیان خود راه ندادند و آنان دسته دیگری میبودند. درجاییکه بنام آزادی درفش افراشته وبا دولت بآن دلیری سخن می راندند کسانی را که در راه آزادی جانفشانی کرده و آنرا بنیاد نهاده بودند از خود دور می کردند و خوار می داشتند و بد گویی و آزار دریغ نمی گفتند.

در اینمیان که دولت در تهران لرزان ودیموکراتها بدینسان سرگرم «میتینگ» می‌بودند پیش آمد های بس بزرگی در کار پیش آمدن میبود: نخست آلمان وعثمانی با روس جنگ را بپایان رسانیده بودند و سپاهیان روس ایرانرا تهی میساختند و دسته سالدات و قراق لگام گسیخته بخانه های خود باز میگشتند. دوم گرفتاریهای ارومی وسلماس رنگ دیگری بخود میگرفت و کارکنان فرانسه و امریکا در آنجا از آسوریان وارمنیان سپاه می‌آراستند. ماازاینها ازهریکی جداگانه گفتگوخواهیم کرد، و در اینجا تنها داستان گرسنگی و خشکسالی رانوشته و آنرا تا پایان زمستان دنبال میکنیم.

ما در تاریخ داستان خشکسالی فراوان میخوانیم ولی گمان نمیدارم ازاین بدتر خشکسالی بوده. راست است ما آنها را ندیده ایم تا بااین بسنجیم ولی دلیل میداریم که این ازسخت ترین خشکسالیها بوده. زیرا نه ماه بیشتر آسمان از باریدن ایستاد، و ازتابستان که زمان برداشت خرمنها بود کمیابی نمودار گردید. از آنسوی روسیان در بسیاز جاها انبار ها را مهر کردند و آنچه گندم وجو یافتند برای خود گرفتند. بد تر ازهمه آنکه خشکی ونایابی در هرسوی ایران روداده وآوردن گندم وجواگر چه ازجاهای دوری باشد نشدنی بود. دراین میان زمستانهم فرارسیده وسرما گرفتاری دیگری برای بینوایان بود.

کمسیون آذوقه ودیگر کمسیونها نیك می کوشیدند وبازور دیموکراتها گندم

وجو از دیه داران می گرفتند و بهر کجا فرستادگان فرستاده و آنچه می‌یافتند می‌آوردند. چند قطار شترتنها برای این کار بسیجیده بودند. در اینمیان یك بدی رخ میداد وآن اینکه بدیه ها خواربارنمیرسید. دهخوارقان وسراب ومراغه ودیگرجاها که کمسیون برپا کرده بودند بگفتگوبرخاسته و گندم وجوبرای خودنگه‌میداشتند. در دیه ها که سری یا پیشوایی نمی بود و کسی پیش نمی آمد ناگزیر بی خواربار می ماندند.

درهمه شهر یکصد و بیست دکان از کمسیون آرد میگرفت وبه یکصد وهشتاد هزار تن نان میداد.

کمسیونهای کویها پته های ماهانه چاپ کرده و بدست خاندانها داده بود که از روی آنها نان می‌خریدند. تا آخرهای آذرماه روزانه بهرتنی یکسیه (۱۲۵ مثقال) داده میشد. لیکن چون آینده بیم آور می نمود این زمان یك چهارم کم کرده یك پونزه و هفدرهم دادند. (*)

پس از دوماه آنرا هم کم کرده وبهر تنی تنهایك پونزه ($\frac{1}{2}$۶۲مثقال)فروختند. ولی تا چندگاهی در برابر این کمی بهرتنی سه شاهی پول میدادند که برنج یا دیگر خوراك بخرد. برنج ودیگر دانگیها پیدا میشد ولی گران می‌بود. خاندانهای میانه میتوانستند کم و بیش بخرند. بینوایان که نمی‌توانستند خرید دچار گرسنگی‌شدند بویژه رنجبران وکارگران که نان بسیارخورند ویك پونزه برای آنان بسیاراندك بود. کم کم رنگها زرد شدن وتیره شدن گرفت وکسانیکه از گرسنگی مرده بودند در کوچه ها دیده شدند.

انبار دولتی تهی شده بود و از دیه داران نیز چیزی بدست نمی‌آمد، کمسیون پول فرستاد و از ماکو دوهزار و صد خروار گندم خریدو با در رفت و رنج بسیار با پای شتر ها آنرا بتبریز رسانید. نیز چون روسیان می‌رفتند نزدیك بدو هزار خروار گندم ازشرفخانه ازآنها بدست آمد. یك کمسیون دیگری بنام «اعانه» برپا شد که

(*) در تبریز هشت یك من را «سیه» (سیك ـ سی درم)، ونیم آنرا پونزه (پانزدهك ـ پانزده درم) و نیم این را «هفدرهم» (هفت درم) می‌نامیدند.

برای در رفتهای کمسیون آذوقه ودیگر کارها پول از توانگران درمی‌یافتند .از کسانی بدلخواه خودش واز کسانی بازورمیگرفتند .

برخی توانگران رادمردی مینمودند ودست بینوایان را بسدارمگرفتند.حاجی

۶۹ — اصغر پیر مراد تقی خان مارالانی

این دونفر از مجاهدان تبریزند تقیخان هنوز هست اصغر از کسانیست که گفته می‌شود روسیان گرفته وبدارش زده‌اند .

ابوالقاسم نامی درچوست دوزان که بآزمندی شناخته شده بود در این هنگام‌رادمردی نیکی نموده و از بیچیزان دست بسیار گرفت . بسیاری هم خود را بنادیدن زده و بی پروایی مینمودند .

در تبریز جایگاهی برای‌ناتوانان بنام«دارالعجزه» می‌بود و در اینهنگام‌جایگاه دیگری برای بینوایان بنام « دارالمساکین » بر پا کردند و در رفت همه این ها را مردم میدادند .

آغاز زمستان نیز بخشکی میگذشت ومردم ازسال دیگر نیز بیمناك میشدند . ولی از نیمه های آن برف باریدن گرفت و پیاپی آمد ، واین مایه دلداری برای مردم بود . بینوایان کارشان ساخته شده و امیدی بزنده ماندن تا چند ماه دیگر نمیداشتند. ولی خاندانهای میانه از دیدن برف امید بزندگی میبستند . دراینمیان بیماری حصبه (تیفوس وتیفوئید) پیدا شده وروز بروز سخت ترمیگردید ودسته‌ای را هم این‌ازمیان برد پزشکان‌پیاپی‌درآمد وشدمی‌بودند از آنسوی‌همه‌چیز گران و کمیاب گردیده‌برای بیماران دارو و خوراك بسختی‌پیدا میشد. بینوایان که مردند چلوار برای کفن کردن بدست نمی‌آمد . بسیاری از آنانرادریارچه های دیگر بخاك سپردند . یکزمستان‌بسیار سخت ودلگدازی میگذشت .

آدمکشیها دنباله داشت . ارفع‌السلطان نامی را کشتند که من اورا نمی‌شناسم و داستانش را هم نمیدانم . در بیستم دیماه عمادالتجار نامی را در دهخوارقان کشتند . می گفتند از بدخواهان مشروطه بوده و کشنده او ازمجاهدانست در شب چهار شنبه بیست و ششم دیماه در گورستان گجل حسین خان فراشباشی را کشتند . اورا کشته‌و بروی سینه‌اش چلواری بسته وبروی آن باخون سه سطر نوشته بودند :

«زنده باد ارواح پاك شهدا
زنده باد روح پاك میرزا علی ویجویه
زنده باد روح پاك احمد خان یوزباشی»

بامدادان کسانی آنرا برداشته وبکلانتری‌آورده بودند ومردم بتماشامیرفتند. داستان اورا نوشته‌ایم که فراشباشی ویجویه و هکماوار و آن کوبها بود ، و چون جنگهای مشروطه پیش آمد اونیز پا بمیان نهاد و سربکدسته از تفنگچیان بود . با اینهمه چون روسیان چیره شدند وصمد خان بشهر آمد او دو باره فراشباشی گردید وبرای گرمی بازار خودکسان بسیاری را که شادروان میرزا علی واعظ ویجویه ای و میر کریم ناطق وحاجی خان قفقازی وبرادرش مشهدی احمد از آنان بودند دستگیر

کرد وبدست روسیان سپرد . پس از بازگشت آزادی از شهر گریخته ودریکی از آبادیهای نزدیك می‌زیسته وسرانجام بآن میشود که نهانی بشهر آید و دراینجا نهان گردد ویا میانجی برانگیخته کار خود را درست گرداند . گویا کشندگان از آهنگ او آگاه بوده‌اند که شبانه سرراهش را گرفته وبدانسان کشته‌اند .

یکی از کشتنیهای بسیار سزا همین بود . گفته‌ام که روزیکه کشته‌های میرزا علی ویجویه وحاجی خان قفقازی وحاجی صمد و مشهدی شکور را بویجویه آورده بودند من از هکماوار می آمدم وبسر آنها رسیدم وآن حال دلگذار را دیدم امروز همچنان ازهکماوار می‌آمدم وباز درسر ویجویه (نزدیك بهمانجا)مردم را درآمدوشد دیدم وداستان را شنیدم و بخانه کلانتری رفتم و کشته حسین خانرا باآن نوشته‌بروی سینه‌اش دیدم . شگفت اینکه خانه ازآن حاجی خان قفقازی وبرادرش مشهدی‌احمد بوده که بکلانتری داده بودند ومن چون رسیدم مادر دلسوخته آندو جوانرا بسر کشته حسینخان دیدم که نگاه میکرد و گاهی دلسوزانه میگفت : این بود که دو پسران‌مرا گرفت وبدست روسها داد .

یکی دیگر از کشتگان امسال اعتمادالدوله را باید شمرد وچون زمان کشته شدنش دانسته نیست در اینجا در پایان گفتار بیادش می‌پردازیم . چنانکه گفتیم‌اودر تبریز دستیار صمدخان می‌بود وبه پشتیبانی اوستمها مینمود و سپس حکمران ارومی گردید ، ودر آنجا خودرا بیکبار بدامن روسیان انداخت و بدلخواه ایشان کسان بیگناهی رابکشت . بستگی او بروسیان تاآنجا رسید که درزمستان ۱۲۹٤ که‌روسیان آذربایجانرا نهی کرده وخودرا پس کشیدند این نیزبا ایشان رفت وبا ایشان‌بازگشت که توگویی یك کار کن روس می بود . بدینسان در ارومی و خوی بروسیان بندگی می‌نمود . روزنامه های تهران ازو بدنوشتند وبارها دولت خواست اورا برداردوروسیان نگزاردند ، ومی بود تا پس از بازگشت آزادی به تبریزش خواستند و چون آمد در اینجا دادخواهان بسیاری از ارومیان پیدا شدند وچند ماه اودربند می‌بود تا ازتهران پاسخ دادند که دادخواهان «بعدلیه» روند واو نیز از بند رها گردید . لیکن پس از

زمانی شنیده شد اورا کشته‌اند . گفته شدآقا زاده وبرادرانش اورا به‌بهانه‌ای‌ازخانه‌اش بیرون برده ونهانی کشته‌اند .

بدینسان یك زمستان دلگدازوپرپیش‌آمدی میگذشت .روزدوشنبه‌بیست وهفتم اسفند باز دیموکراتها بکاری برخاستند ودر شهر تکانی‌پدیدآوردند . محمدحسن‌میرزا سر شهربانی را ازشهر بیرون کرده بود دیموکراتها ایستادگی نموده او را بشهر باز گردانیدند .

چگونگی این بوده که از دیر بازمیان اداره قزاقخانه و اداره شهربانی رنجش در میان می‌بوده ومحمد حسن میرزا از قزاقخانه و خیابانی و همدستانش از شهربانی هواداری مینموده‌اند .

روز یکشنبه بهنگامیکه چند تن پاسبان زن گناهکرده ای رابکلانتری می‌برده اند میر عبدالله خان سرتیپ قزاقخانه رسیده وزن را از دست آنان گرفته و رها میگرداند وزبان درازیها بشهربانی ودیموکراتهامی کند . ازاینسو شبانه بهنگامیکه میرعبدالله خان بخانه خود میرفته کسان ناشناسی بسرش می‌ریزند واو را زده وزخمی می کنند . این آگاهی همینکه بمحمد حسن میرزا میرسد دستور میدهد قزاقان همه افزار بسته بعالی قاپو بیایند ورئیس نظام را هم باآنجامی‌آورد، سپس سر شهربانی را ببهانه گفتگو دریك کاری بعالی قاپو میخواهد وهمینکه میرسد با دست رئیس‌نظام اورا گرفته و از همانجا بچند قزاق سواره سپرده‌ودستور میدهد ازبیراهه ازشهر بیرون کرده وروانه تهران گردانند .

بامدادان چون این‌آگاهی پراکنده شد دیموکراتها بشوریدند و مردم را نیز شورانیدند وخیابانی بعالی‌قاپو رفته ایستادگی نمود که این کار چون بیرون از قانون بوده باید سر شهربانی باز گردد و بجای او رئیس نظام از آذربایجان بیرون رود . محمد حسن میرزا ناگزیر شده سر فرود آورد و دستور دادسر شهربانی را از باسمنج باز گردانیدند . دیموکراتها ازوپیشواز کردند ودر جلو اداره‌شهربانی باشادی‌پذیرایی نمودند، ورئیس نظام چند روزدیگرازشهر بیرون رفت یکدسته که‌دشمن‌دیموکراتها بودند و در هر پیش آمدی همراهی باآنسوی میکردند در اینجا نیزبهواداری‌ازمحمد

حسن میرزا برخاستند ولی چون دیمو کراتها بسیار نیرومند می‌بودند واینزمان شماره ایشان از پنجهزار تن بیشترشده بود کاری از پیش نبردند .

پنداشته میشد که این آخرین پیش آمد سال ۱۳۳۶ باشد . ولی نبود ، و روز پنجشنبه سی‌ام اسفند که پس از نیمروز آن سال نو خواستی آغـازید حاجی میرزا کریم امامجمعه و پسرش حاجی بیوك آقا را کشتند . چگونگی این بود که چون حاجی‌عدل‌الملك نامی ازدرباریان پیشین مرده ودر ششکلان ختم‌برای او گزارده‌بودند و نزدیك به نیمروز که ختم بپایان می‌رسد وهمه ملایان از حاجی میرزا حسن مجتهد و امامجمعه ودیگران بیرون می‌آیند و هریکی با دسته پیروان خود روانه میگردند در راسته ششکلان ناگهان کسانی بامامجمعه و پسرش رسیده و با طپانچه بهر کدام چند گلوله می‌زنند و چون بیگمان میشوند که هردو مردندبدرشگه که درآنجابوده نشسته وخود را بیرون می‌اندازند . بیانك طپانچه مجتهد ودیگران شتافته و خـود را بخانه‌شان می‌رسانند وجز مرده امامجمعه وپسرش نمی‌ماند .

از امامجمعه بارها نام برده ایم و آنچه بایستی نوشت نوشته‌ایم دراینجاسخنی در باره او برای گفتن نمیداریم . ولی می باید بگوییم که پسرش حـاجی بیوك آقـا جوانی بی آزار و ساده ای بود وچه در زمانیکه روسیان چیره بودند و چه در دیگـر هنگامها ازو جز مهـربانی بمردم و بی آزاری دیده نشده بود و بی هیـچ گناهی کشته گردید .

گفتار چهاردهم

بیرون رفتن روسیان از ایران

شورش روسستان و برافتادن امپراتوری در همه کار های آن کشور اثر داشت و در کار جنگ اثرش بیشتر بود : زیرا آزادیخواهان که پس از شورش رشته کارهـا را دردست داشتندبسیاری ازآنان خواهان جنگ نبودند، ازآنسوی‌آوازه‌آزادی بسنگر-ها رسیده و درهمه جا سالدات وقزاق شوریده وبرای خود کمیته‌ها برپا کرده بودند و فرمان ازسر کردگان نمیبردند .

در بسیار جاها (یکی هم در ایران) سالدات و قزاق ازسنگر ها بیرون‌آمده و بسرخود در شهر ها و آبادیها میگردیدند ودست بآزارمردم میگشادند وسر کردگان جلوگیری نمیتوانستند، ویا درسنگر ها با سپاهیان دشمن دوستی آغاز کرده وبه‌آمد و رفت می‌پرداختند .

روسستان دیگر نیروی جنگ‌نداشت، ولی چون بسیاری‌ازسررشته داران بریدن از انگلیس و فرانسه را نمی‌پسندیدند وبه‌فیروزی‌آنان امید مند می‌بودند و کرنسکی که یکی از آنان میبود میان سپاهیان جایگاهی میداشت ، واین بود چون او وزیر جنگ شد و بیکرشته کوششهایی برای تکانیدن سالدات وقزاق برخاست و گفتار هـا راند در سایه تلاش او بار دیگر سپاه روس آماده جنگ گـردید وچون آلمانیـان‌را ناگاهگیر کردند شکستی هم بایشان دادند . ولی‌این جز چند گاهه نبود وآلمانیان با بسیج بیشتری بکار برخاستند و آنانرا بشکستند، واز آنسوی در درون کشوردیگر-گونیها پیش آمد و تند روها رشته کار را بدست گرفتند و اینان چون خواهان‌آشتی می بودند با آلمانیان گفتگوی دست برداری از جنگ بمیان آوردند و درنتیجه آن

در آخر های آذر (دسمبر) پیمان دست برداری ازجنگ هم با آلمان و هم با عثمانی بسته گردید و این بود بهمه میدانها آگاهی فرستاده شد که دست ازجنگ بردارند و سالدات وقزاق بخانه های خود باز گردند .

این کار در همه جاآشوبها ونابسامانیها پدیدآورد وسالدات وقزاق خون بسیاری ازسر کردگان خود راریختند . درایران که یك کشور بیگانه‌ای بود لگام گسیختگی و بیباکی بیشتر نمودند و آسیب و گزند بیشتر رسانیدند . دسته های انبوهی از سپاه بیگانه بیسر وسامان ازمیان یك کشور بی پاسبان میگذرند و پس از سالیانی که در بیرون بوده‌اند بخانه های خود برمی گردند ودراندیشه راه‌آورد هایی هستند که‌بزنان و فرزندان خود ببرند پیداست که چه خواهند کرد .

از همینجا یکرشته داستانهای دلخراش پیش‌آمد و بسیاری ازشهرها وآبادیها تاراج یافت و بد نهادی های فراوان پدیدار گردید . وما شهرهاییکه گزند دیده اند فهرست وار یاد می کنیم :

شهر خوی که بزیر پا بود وسالدات وقزاق از میدانهای کردستان‌بآنجا باز می‌گشتند بارها آهنگ تاراج آنجا کرده و بارها هیاهو افتاد ومردم بدارایی خودبیمناك شده بودند ، وسرانجام روز چهار شنبه چهاردهم آذر (۱۹ صفر) یکدسته سالدات به بازار آمده وآهنگ تاراج کردند کونسول روس باکسانی آمده بجلو گیری کوشید ولی سودی نداد وسالداتها توپ باخود آوردند ودست بتاراج گشاده تا چند ساعت از شب گذشته آنچه دارایی بازار ها وتمچه ها بود با ارابه ها بار کرده و بردند و سپس آتش زده وسراسر دکانها را بسوزاندند . در گیر ودار دوتن نیز کشته گردیده و یکتن زخم یافت .

سلماس که نیز از شهر های زیرپا بود روز یکشنبه دوم دیماه (۸ ربیع‌الاول) آنجا را نیز شبانه تاراج کرده وبدکانها آتش زدند . شب از همه جا آواز شلیك بر میخاست ومردم از ترس جان خود بخانه ها پناهیده ونمیدانستند چه روداده‌وبامدادان چون بیرون آمدند بازار را تاراج شده وسوخته یافتند .

در همانروز ها شرفخانه را هم تاراج کردند ، ساوجبلاغ را که دوبارتاراج کرده

بودند روزی نبود در بازار غوغایی بنام منات در نیاورند و دست بآزار مردم نگشایند ، درهمه جا غوغای منات مایه گرفتاری بود .

تا چندی پیش که کمی بهای منات را بهانه میگرفتند وهنگامه برپا میکردند اکنون گرانی آنرا بهانه می گرفتند . زیرا چون آهنگ باز گشتن بخانه های خود میداشتند چنین میخواستند پولهای ایرانرا داده ومنات گیرند و بهای آنرا هر چه کمتر حساب می کردند وچون کسی ناخرسندی مینمود دست بزدن باز می‌نمودند . اگر در بازار منات باندازه خواهش آنان پیدا نمی‌شد همانرا دستاویز گرفته بآزار مردم برمیخاستند .

باکردان دشمنی بیشتر مینمودند و در پیرامون ساوجبلاغ (مهاباد) دیه ها را تاراج کرده وکسانیرا هم میکشتند . درمیان گرانسالی و گرسنگی مردم گرفتاراین آسیب نیز بودند . یکدسته میهمانان ناخوانده که پس از ده سال باز می گشتند این هم واپسین رفتار ایشان بود . داستان ارومی را که از همه دلگداز تر است خواهیم آورد .

همه جا افزار های خود راازبیل و کلنگ ورخت وکاچال به مردم می‌فروختند، اسبها را نیز میفروختند ، ولی اینها از دیر بازجو نخورده وبسیار ناتوان شده بودند و کسانیکه کمی بهای آنها را دیده و می خریدند زود پشیمان می‌شدند زیرا چندی نمانده میمردند .

تنها شهری در آذربایجان که این بازار آسیب آسوده ماند تبریز بود دراینجا جز خوشرفتاری نتوانستند نمود . چنین گفته میشد دسته انبوهی که از کردستان باز گشته و آهنگ تبریز کرده بودند و میخواستند اینجا را تاراج کنند کسانی از خود روسیان جلو گرفته و گفته‌اند مردم‌اینجا جنگجویند واگردست‌بتاراج‌باز کنید همه ما را می کشند .

در اینجا نیز در باغشمال بازاری باز کرده و افزار وکاچال فراوان می‌فروختند . کار بجایی‌رسید که اداره گمرك بعنوان‌اینکه حق گمرك ازآنها گرفته نشده‌باآگاهی خود روسیان کسانی را بر گماشت که از خریداران حق گمرك بگیرند . دراینجا نیز

اسبها را ببهای بسیار کم می فروختند . گفته میشد حلوا فروشی اسبی را از سالداتی بیك پوتزه حلوا خریده،راستی آنکه چیزی برای خوردن آنها نمیداشتندومیخواستند ازسر باز کنند .

در اینمیان داستان شرفخانه رو داد . روسیان در آنجا نیز افزار و کاچال بسیار می‌فروختند و این بود اداره گمرك کمسیونی برای دریافت حق گمرك از خریداران بآنجانیز فرستاد وسر کمسیون که آقا شیخعلیخان بودبوالی واداره گمرك‌چنین‌نوشت: اینجا روسیان افزاز بسیار میدارند ولی بی‌نگهبان گزارده میروند و کسانی از آنان بدنهادی کرده بچیزهایی آتش میزنند (یك داروخانه را سالدات های ارمنی آتش‌زده بودند) و از آنسوی آسوریها که در ارومی برخاسته اند بیم آنست که باینجا آیند و این افزار ها وقورخانه را بدست گیرند . برای جلو گیری چاره خواست .

از آسوریان بیم‌بسیارمیرفت ،آنانکه درزیردست سر کردگان روسی‌وفرانسه‌ای و برهنمایی مسیونر های امریکا بکار برخاسته و آرزو های بسیار بزرگی در دل می - پرورانیدند بیگمان بود که آهنگ شرفخانه کنند وآنجارا که یك بندریست‌بگیرند بایستی هرچه زودتر بچاره برخاست . والی بی‌پروایی می‌نمود و بیش ازاین نکرد که یکدسته کوچکی از قزاقان ایرانی رابآنجا فرستاد . ولی ازآنها چه کاری پیشرفتی؟! در اینجا هم دیموکراتها بیك کار نیکی برخاستند وآن اینکه چند تن نماینده‌برای سر کشی ونگهداری شرفخانه فرستادند وازآنسوی بسیاری ازآزادیخواهان‌ومجاهدان تفنگ برداشته وداوطلبانه آماده رفتن آنجا شدند .

در شرفخانه یکدسته (۱۵۰ تن) عسکر عثمانی بود که روسیان دستگیر کرده و باینجا آورده بودند . نمایندگان دیموکرات بآنان نیز تفنگ ورخت دادند و با داوطلبانی که از تبریز ودیگرجاها میرسیدند رویهمرفته چهار صدیا پانصد تن سپاهی پدید آوردند و بادست آنان شرفخانه را نگهداشتند واز آنسوی تا دیه چهرقان پیش رفته و پاسداران گزاردند .

داستان آسوریها را خواهیم نوشت . اگراین نگهداری نبودی آنان بشرفخانه آمدندی و اینجا را گرفتندی و پیرامونها را کشتار کردندی و کارشان بس سخت تر

گردیدی . خواهیم دید که ایندسته در شرفخانه گذشته ازنگهداری آنجا بسلماس و ارومی نیزباوریها نمودند،درچنان هنگام پاشیدگی کارهااین مردانگی آنان‌ارجداشت ما کسانیکه شناخته‌ایم میرزا نورالله خان یکانی ، واسد آقاخان ، واحمدآقابالازاده ، وماژور میرحسین خان ، وآقا زاده ارومی ، ومیرمهدی ماکویی بودند ودراینجا نامهای آنانرایاد میکنیم. میرزا نورالله خان درتبریز سر کلانتری بود وازآن دست برداشته‌و بایکدسته داوطلبانه روانه آنجا گردید .

اینان جلوگیری از گزند دسته های پراکنده روسیان هم کردند . آنان که گروهی پی گروهی میآمدند چون می‌شنیدند درشرفخانه سپاهی ازایران گزارده شده ازدست‌اندازی بآبادیهاخودداری‌مینمودند وبی‌آنکه‌بآزاری برخیزندآمده‌ومیگذشتند وبسیاری ازایشان تفنگهای خود را میدادند .

در شرفخانه روسیان گندم وجو ودانگیها نیزخریده وانبار کرده بودند.همچنین گوشتهای کهنه بسیار درقوطیهای کوچك که ازروسستان آورده بودند میداشتند . با دستور کمسیون آنوقه همه‌آنها را باراه آهن بتبریز فرستادند . روی‌هم دوهزار خروار گندم وجو ودانگی فرستاده شد واین خود کمکی بحال گرسنگان گردید. بدینسان روسیان آذربایجان را تهی کردند و پس ازنه سال درنگ دراینجا گزارده ورفتند این یك پیش آمد پربهایی بود وبایستی همه‌ازآن شادی نمایند. ولی‌خشکسالی‌و گرسنگی و بدی حال بینوایان که در برابر چشمها بود همه چیز را ازیاد ها می‌برد و جا برای شادمانی نمیگزاشت . از آنسوی بارفتن روسیان آذربایجان آسوده نشده ودرهمانروز ها داستان شگفت و دلگداز ارومی درکار رخدادن بود و ما پس از این بداستان آن خواهیم پرداخت . درنگ نه ساله روسیان در آذربایجان و دژ رفتاریهای آنان ، و بدنهادی هایی که در بودن آنان از بسیاری از ایرانیان رو داده در خور یك تاریخ جداگانه می‌باشد .

افزار های شرفخانه را همه ازآنجا بتبریز فرستادند ودراینجا بادست کمسیونی که از نمایندگان گمرك ووالی و دیموکراتها برپا شده بود فروختنیها را فروخته و بازمانده را بارك سپردند .

گفتار پانزدهم

سختی گرفتاریهای ارومی (رضائیه)

پیش آمد های ارومی را تا آبانماه پیش آمدیم . روسیان همچنان دژ رفتاری مینمودند و آسوریان و ارمنیان به پشتگرمی آنان بیداد گری بی اندازه میکردند ، و چون کسی بجلو گیری بر نمی‌خاست روز بروز بدی بیشتر مینمودند وهفته‌ای نمیگذشت که چند کسی کشته نگردد ویکداستان ناگواری روی ندهد.

گذشته از درون شهر در بیرونها آنچه میخواستند دریغ نمیگفتند . یکدسته از ارمنیان قفقاز گریخته و باینجا آمده و بهمدستی جلوها راهزنی میکردند و اگر کسی دست باز میکرد او را میکشتند . یکدسته قزاق ایرانی که با حکمران بودند بسر آنان رفتند ودرجنگی که رخداد عبدالله آقا سر کرده قزاق زخمی شدوچون بشهرش آوردند بدرود زندگی گفت .

در مرگور که یك روستایی در کنار مرز عثمانیست ، چون کشتهٔ دو تن قزاق روسی پیدا شد روسیان بآنجا رفته وسراسر آبادیها راآتش‌زده وویران کردند و کسانی را کشته وبازمانده را با زنان وبچگان گرد کرده و بشهر آوردند و در اینجا بسر و سامان بکوچه ها رها کردند . دیه شالورا که در آنجا نیز کشته قزاق پیدا شده بود آتش زدند ومردمش را کشتار کردند . جلوها که بایران پناه آورده وایرانیان بآنان بخشوده ، وبرای اینکه بتوانند زندگی بسر برند بدیه‌هاشان بخش کرده بودند هرچند تنی که در یك دیهی بودند بچیرگی بر خاسته ورشته کار های آبادیرا بدست گرفته و آنچه میخواستند ومیتوانستند دریغ نمیگفتند .

بازار ارومی را که یکبار تاراج کرده و آتش زده بودند ، چون بازاریان از وام

گرفتن وخانه فروختن ویا از هر راه دیگری سرمایه درست کرده و از تبریز و دیگر جاها کالا خواسته وبار دیگر بازار را آراسته بودند ، سالداتها بازچشم بآنها دوختند، و روزی ناگهان ببازار ریخته و بشلیك پرداختند . مردم از ترس جان دکانها را بسته و بخانه های خود گریختند ، وسالداتها با آسودگی دکانها راباز کرده ویا شکسته و آنچه میخواستند بردند وبار دیگر بازار راتهی گردانیدند .

چند دسته سالدات می‌بایست بقفقاز باز گردند وچون پول ایران میداشتندمی‌خواستند آنرا داده منات بگیرند پنجاه هزار منات می‌طلبیدند که بدلخواه خود(هر مناتی۱۱شاهی) بها پردازند وچون این اندازه منات درمیان نبود و از آنسوی بهای منات در بازار بالا تر ازدلخواه آنان بود بار دیگر هنگامه بر پا گردیده سالدات ها بر آن شدند که شهر را تاراج کنند . کار بجایی رسید که‌خود سر کردگانشان میانجی شدند و برخی از خودشان منات بآنان دادند . و از آنسوی حکمران منات از بازار ببهای گران‌تر (هر مناتی ۱۷ شاهی) بسجیده بآنان فروخت و زیان را هم از مردم گرفت .

حکمرانان یکی پس ازدیگری آمده وبی آنکه کاری توانند میرفتند،حکمران بایستی از تبریز از والی دستور خواهد ، ووالی هم با صد بی پروایی نشسته و تنها به تماشا بس میکرد . این والی وبی پروایی او در برابر پیش‌آمد ها یکی از داستانهای شگفت تاریخ است . در چنان هنگام کسی میخواست که مردانه بکار بر خیزد و مردم را با خود همدست گرداند و تفنگ و افزار جنگ آماده کرده و از جلو ستمگران در آید . افسوس که چنین کسی در ارومی نبود . ازآنهمه ملایان که دعوی باجانشینی امام میداشتند ، واز آنهمه «اعیانها» که لقبهای سردار وسالار بخود بسته بودند ، از آنهمه حکمرانان و دیگر کارکنان دولتی که می‌آمدند ومیرفتند ، وازآنهمه‌آزادی‌خواهان که هیاهو بهمه جا انداخته بودند یکتن نبود پاپیش گزارد و به نگهداری خاندانهای بیگناه کوشد .

دسته دیموکرات که در آنجا هم پیدا شده وکمیته بر پا کرده بودند ، بجای

چاره‌جویی بدردها باهم کشا کش ودوتیر گی مینمودند و آقا سید رضا حسن زاده (*) که از تبریز رفته بود ببرداشتن دوتیر گی ازمیان آنان میکوشید .

در آذرماه اجلال‌الملك که از تهران فرستاده شده بود بحکمرانی آنجا آمد و او راهیکه برای کار اندیشید این بود که چند تنی را از سران آسوری وارمنی و کرد و جهود گرد آورد وبهمدستی ایرانیان کمسیونی «بنام تحبیب بین‌المللی» برپا نمود و این کمسیون برآن نهاد که گفتار رانی شود (بگفته خودشان میتینك داده شود) و برای اینکار روزی را بر گزیده و بهمگی آگاهی دادند و گلها از پارچه سه رنگ (سبز وسفید وسرخ) آماده گردانیدند که بنام همداستانی باخواست کمسیون بسینه‌ها بسته شود . روز پنجشنبه بیست ودوم آذر و صحن بزرگ مسجد آدینه برای این کار بر گزیده شده ودر آنروز دسته های بزرگی ازایرانیان و کردان وجهودان وآسوریان و ارمنیان و دیگران بآنجا در آمدند ودختران مسیحیان بسینه ها گل بستند وازهر تیره کسی گفتاری راند وآنچه را که نمیخواست و دلش از آن آگاهی نمیداشت بزبان آورد . خود اجلال الملك سخنانی راند وبچه هایی که ازتیره های گوناگون در آنجا بودند دست بهم دادند . چنین پنداشته میشد کینه ازدلها بیرون رفت .

ولی این یك نمایش پوچی بود واین زمان کار ارومی رنگ دیگری بخود می‌گرفت . چگونگی آنکه فرانسه وانگلیس که درجنگ با آلمان بافشاری بیشتر نموده وهمیخواستند تا ازپا افتادن آلمان وهمراهانش بجنگند چون آشفتگی کار روسیان را دیده ومیدانستند که آنان خواه وناخواه پا پس خواهند کشید و یك بخش میدان جنگ در ایران باز مانده وسپاهی در جلو عثمانیان نخواهد بود ، از اینرو بکوشش برخاسته و چنین میخواستند از آسوریان و ارمنیان ایران و عثمانی وقفقاز دسته‌های سپاه پدید آورند و در زیر دست سر کردگان انگلیس و فرانسه بکار وادارند ، و در پیرامون این اندیشه با مارشیمون پیشوای آسوریان وباسران آسوری وارمنی گفتگوها کرده و آنچه میبایست نهاد نهاده بودند ، ودر همین روزها سر کردگان انگلیس و فرانسه از راه جلفا بخاك ایران درآمده وروانه ارومی میشدند ودرآنجا بکارمیپرداختند

(*) آقای صفی نیا .

و چون امریکا نیز اینزمان از همدستان آنان شمرده میشد مسیونر های امریکایی که در ارومی فراوان و دارای مدرسه وبیمارستان وبنیاد های دیگر می بودند و ازسالیان دراز در این سامانها زیسته و بهمه چیز آشنایی میداشتند باآنان همدستی می کردند .

این آهنگ چون دانسته گردیدوآگاهی به‌تبریز رسید کمیته‌ایالتی‌دموکرات با تلگراف چگونگی را بتهران گفت ودرخواست جلو گیری کرد . در تهران دولت بگفتگوهایی پرداخت . ولی نتیجه آنرا ما نمیدانیم . تنها پاسخ سفارت آمریکا را در روزنامه ها نوشتند .

چون گفته میشد پولی از آمریکا از دولت ، برای سپاه آرایی از مسیحیان فرستاده شده سفارت امریکا این را دروغ میخواند ، و راستی این بود که آن پول از آمریکا از یك‌میسیون دینی فرستاده شده بود، نه ازدولت . میسیون‌پولی‌برای بخشیدن به بیچیزان فرستاده بود و مسیونران آنرا در راه پدید آوردن سپاه از مسیحیان بکار برده بودند .

در خود ارومی اجلال‌الملك بکونسلگریها کاغذ نوشت ورنجیدگی نمود . ولی چسود داشت ؟! دولتها جز در بند کار خود نبودند . از آنسوی مسیحیان ارومی در آن چند سال به پشتیبانی روسیان با دولت نافرمانی نموده و بهمسایگان خودآزار و گزند فراوان رسانیده بودند . و در اینهنگام که روسیان بیرون میرفتندناگزیر بخودبیمناك میشدند و آرزوی پناهگاهی میکردند ، واین آهنگ دولتها برای‌ایشان یك‌پیش‌آمد نیکی بود ، واینست باشادی آنرا میپذیرفتند واز آنکه بکینه‌جویی ازمسلمانان‌توانا خواهند بود خشنودی بسیار مینمودند. دراینمیان بیك آرزوی خامی نیز افتاده‌بودند، و آن اینکه ارومی وآن پیرامونها را بدست گرفته یك کشور آزادی برای‌آسوریان با همه مسیحیان پدید آورند . مارشیمون و دیگر سران برای خود فرمان روایی می خواستند .

اینان ازسالیان دراز رشته کارهاشان در دست بیگانگان بوده و کمتر پروای ایرانیگری یا عثمانیگری داشته بودند .

در اینهنگام روسیان از ایران میرفتند ودرارومی نیزافزار وکاچال میفروختند،

و گذشته از آنها یکرشته تفنگ ودیگر افزارهای جنگی میفروختند ایرانیان بجای آنکه همه را بخرند که هم خود آماده گردند وهم از آمادگی مسیحیان بکاهند همه بی پروایی نمودند و آنها را بابهای بسیار کم مسیحیان خریدند.

گفته میشد اجلال الملك چگونگی را بتبریز آگاهی داده و از والی پسر کك خواسته که آنها را بخرد، ووالی بفدغن نوشته نخرد وجلو نرود.

بدینسان روزها میگذشت. مسیحیان اروپایی و آسیایی دست بهم داده بآمادگی میکوشیدند، ومسلمانان با ناآگاهی و بی‌پروایی روز میگزاردند. مسیحیان برای خواستی که میداشتند میبایست مسلمانان را بی‌تفنگ وافزار گردانیده ورشته فرمانروایی را در دست خود دارند، وآنگاه اینانرا یا ازشهر و از دیه ها بیرون کنند و یا همه را نابود گردانند. بیباکانه چنین نقشه سیاهی را دنبال میکردند. به هنگامیکه گرسنگی و بیماری وسرما مردم را سخت گرفتار گردانیده بود چنین پیش آمد سیاهی نیز فرا میرسید.

چه در شهر وچه در بیرونها مسیحیان دژرفتاری رابسیار کرده بودند مارشیمون وآقا پتروس ودیگر سران آسوری ومسیحی ازسلماس بارومی آمده ودراینجا بهمدستی مسترشت مسیونر آمریکایی که وبس کونسول آندولت نیز بود و بهمداستانی مسیو نیکیتین کونسول پیشین روس وسرکردگان فرانسه و دیگران بسیج کار میکردند، و بدستور آنان دژ رفتاریها روز بروز سخت تر میگردید. آسوریان وارمنیان ازهمه‌جا به آبادیهای پیرامون شهر میآمدند و یکدسته از آسوریان «نظامی» بدرون شهر آمده درسرای حاجی مستشار نشیمن گرفته وراستی اینکه آنجا را سنگر کردند. دربرابر اینها نیروی دولتی جز یکدسته کوچکی از قزاقهای ایرانی نبود. اجلال الملك از والی نیرو خواسته بود و بخواهش او دویست تن سواره قره داغی هم فرستاده بودند.

در آخر های بهمن یك جلو دو تن مسلمان و یهودی را در بازار بکشت. اجلال الملك بجای چاره‌جویی به پرده‌پوشی و خاموش گردانیدن مردم کوشید. سپس روز شنبه بیست و هفتم بهمن (چهارم جمادی‌الاولی) آسوریان در کوچه و بازار جلو مردم را گرفته بنام آنکه جستجو ازافزار جنگ می کنیم بآزار و لخت کردن کوشیدند.

از این کار مردم بشوریدند، ولی اجلال الملك بجلوگیری کوشید و خود بیش از این نکرد که از پیش آمد بمارشیمون گله کند و او برخی چیزهایی را که از مردم گرفته شده بود باز گردانید و نویدهای دروغ آمیزی داد. پس از آن روز شنبه سی ام بهمن در بازار میان پاسبانان شهربانی وآسوری زد و خورد رو داد و یکتن از آسوریان کشته گردید، ولی اینان هم بهنگام گریز چهار تن از مردم بی گناه رهگذر را کشتند. نیز همان روز میان قزاقان با ایشان زد و خوردی رخ داد و دو تن از آسوریان کشته گردید. (*)

باز اجلال الملك وکارگزار و دیگران به پرده پوشی و میانجیگری کوشیدند و چنین نهادند که فردا چهارشنبه نشستی از سران مسیحی ومسلمان دراداره حکمرانی برپا گردد و با گفتگو و آشتی پیش آمد را خاموش گردانند. فردا نشست برپا شد و مسیو کوژول سرپیمارستان فرانسه ای و مونسنیور سونتاق نماینده پاپ نیز به آنجا آمدند و گفتگو آغاز گردید ولی در اینمیان آگاهی رسید که یکدسته از مسیحیان در پیرامونهای نزدیك شهر جلو آیندگان و روندگان را میگیرند و بهر که میرسند از شهری ودیهی می کشند. درهمان هنگام گروهی از مردم شهر باداره حکمرانی آمده از پیش آمد داد خواهی نمودند. مسیحیان که در نشست بودند دلسوزی و بی یکسویی می‌نمودند، و چنین نهاده شد که دسته ای از سواران قره‌داغی را باتفنگداران مسیحی بروستاها فرستند تا در آنجا جلوگیری از آدمکشیهای مسیحیان کنند.

ولی اینها جز سخن نبود و سران مسیحی که رشته کار ها در دست آنان بودخود دستور آن آدمکشیها را داده و جلو گرفتن هم نمی‌خواستند ومی کوشیدند که درشهر نیز کشتار آغاز شود. ولی مسلمانان خود را فریب می‌دادند و خواست درون آنان را که از رفتارشان هویدا بود فهمیدن نمی‌خواستند. آنروزصدتن کمابیش ازروستاییان ودیگران کشته شدند.

(*) چنانکه نوشته ایم در باره پیش‌آمد های رضائیه یادداشت هایی آقای توفیق فرستاده که دراین‌رشته نیز از آن بهره جویی میشود. گذشته از آن معتمدالوزاره که دستیارکارگزاری بوده ودر آن پیش‌آمد ها یا در میان میداشته او نیز کتابچه ای در این باره برای فرستادن بوزارت خارجه پدید آورده که نسخه اش در دست ماست و در این رشته از آن هم بهره جوییم.

فردا پنجشنبه باز نشست برپا گردید و سخنان دیروزی و نوید های بیپا بمیان آمد . نیز گفته شد نمایندگانی از کونسولگریها همراه کسانی از مسلمانان بروند و کشته ها را که بروی زمین مانده بودند بخاك سپارند ولی آن را نیز نکردند.مسلمانان به تنهائی بیرون رفتن ازشهر نمی‌توانستند ، سران مسیحی نیز از همراه‌فرستادن کسانی خودداری می‌نمودند .

روز آدینه سوم اسفند دو تن از مسلمانان بنام قرداش وداداش که از روستاییان ارومی‌ومردان جنگجویی بودند بر آن‌شدند که با چند تنی خودشان بروندو کشته‌هارا بخاك سپارند، و هنگام پسین‌باین آهنگ‌افتادند ولی نزدیك‌بدروازهٔ هزاران‌بمسیحیان برخوردند و ناگزیر جنگ آغاز گردید ، و همینکه آواز شلیك اینان برخاست مسیحیان در هر کجا که می‌بودند ، چه از درون شهر و چه از بیرون آن بجنگ و آدمکشی برخاستند و هر که را دیدند از تهیدست و تفنگدار بکشتند. دانسته شد دستور داشتند که همینکه آواز شلیکی شنیده شد بکار برخیزند . آنانکه در سرای حاجی مستشار در میان شهر بودند پنجره ها را سنگر کرده بآیندگان و روندگان گلوله انداختند و چند تن بچه راهم کشتند . مسیحیانی که در شهر نشیمن‌می‌داشتند در کویهای‌خودبخانه های‌همسایگان‌تاختند و دست بتاراج و آزار گشادندوبخانه هایی آتش زدند. مسلمانان‌نیز هر که تفنگ‌میداشت بنگهداری خود و خاندانش‌می‌پرداخت و از پشت بامها و پنجره ها جنگ می کردند . ولی اینان افزار درستی نمیداشتند و جنگ آزموده نمی‌بودند ، و گذشته از همه سری یا فرماندهی در جلو ایشان نبود و خود نمیدانستند چکار کنند . یکدسته بیسر و سامانی چکار توانستندی ؟ مسیحیان گذشته از آزمودگی و داشتن‌بمب و توپ‌وافزار های دیگر پشت‌شان‌بکونسولگریها و بسر کردگان‌اروپایی گرم می‌بود و از روی‌یك‌نقشه‌کار میکردند . بااینهمه چیرگی از مسلمانان بود . جنگ که تا دو ساعت از شب گذشته پیش میرفت‌اگرچه‌مسیحیان کسانی را کشتند و خانه های بسیاری را تاراج کردند و بهر کجا دست یافتنداز کشتن بچگان ودست درازی بزنان نیز باز نایستادند ، ولی پیشرفتی نتوانستندودست‌ازجنگ برداشتند .

بدینسان خواست مسیحیان بی‌پرده گردید و مسلمانان سرنوشت‌خودرادانستند و مردم کویهای نزدیك‌بمسیحیان،از یورتشاه ، و عسکرخان، ومهدالقدم‌زنان‌وفرزندان خود را بجا های دور فرستادند و خود آماده جنگ ایستادند . فردا بامدادان‌بار دیگر جنگ آغاز گردید . نوشته آقای توفیق را می‌آوریم :

« دعوااز صبح‌شروع گردیده و از طرف دیکاله و کوههای جهودان‌شهر رابتوپ بسته اهالی که‌ازبودن توپ دردست مسیحیان بیخبربودند سخت ترسیدند، ازهرطرف بشهر یورش آورده محلات عسکرخان و مهدالقدم و یورتشاه و مخصوصاً کوچه سید حسینخان باغی را مورد حمله قرار داده و خانه های آنها را غارت و آتش زده و عصر همین روز قره داغیان بی‌آنکه کاری کنند از راه سلماس فرار نمودند . باز در مقابل مقاومت سرسرانه مسلمانان مسیحیان نتوانستند چندان تلفاتی وارد نمایند. »

در اینمیان اجلال‌الملك در اداره حکمرانی نشسته و بیش از آن نمیتوانست که بکونسولخانه ها تلفن کند و درخواست های بیجا نماید . اما ملایان شهر و سران دیموکرات آنان‌نیز بجای‌آنکه به مردم‌دل‌دهندوبایستادگی بیشتروادارندوسروسامانی به آنان داده یك نیرویی پدیدآورند از ناتوانی‌وکار ندانی بیك‌کار ننگ آور بیهوده‌ای برخاستند ، و آن اینکه در اداره حکمرانی گرد آمده و پس از داد و فریادبیجاچنین نهادند که بنزد مارشیمون رفته و با او گفتگوی میانجیگری و آشتی کنند ، و باین آهنگ دسته بزرگی پدید آورده و بیرق سفیدی پیش انداخته و روانه گردیدند ، و در میان راه بمسلمانان چنین میگفتند : جنگ نکنید ، ما میخواهیم برویم آشتی کنیم ، وبدینسان دست و پای آنانرا نیز بستند ، وچون بخانه مارشیمون رسیدند او خود نبود وبکونسولگری روس رفته بود . ولی با تلفون درخواست اینان را پذیرفت و نوید هایی داد وخودش هم آمد وباز رویه کارانه آشتی بمیان آمد وچون روز نیز به پایان نزدیك شده بود شلیك وجنگ خاموش گردید ، ومردم نیز فریب خورده وبکار - های خود رفتند .

در همان هنگام پیش آمد ننگین دیگری در قراقخانه روداد . قزاقان که در

کنار شهر در دز نصرالدوله بودند آسوریان چون بآنجا تاختند مردانه بجنگ برخاستند ولی سر کرده ایشان که روسی بود پرك نداد وجلو گرفت ، زیرا بایستی از کونسولگری روس دستور خواهد ، واین بود رضاخان نامی را که نایب دوم قزاقخانه وخود از مردم ارومی بود از دز بیرون فرستاد وروانه کونسولخانه گردانید و خود بیرق سفید افراشت. اما آسوریان همینکه بیرق سفید رادیدند وبی گمان شدند که قزاقان دست باز نخواهند

۷۰ ـ جعفرآقا شکاك باکسان خود در تبریز

این پیکره درسال (۱۲۸۵) (۱۳۲٤) برداشته‌شده وآنکه دست راست جعفرآقا نشسته رکرباناچرباشی‌روس‌میباشد

کرد بیباکانه بدز تاختند واز هرسو فشار آورده بدرون رفتند وهر که را از قزاقان یافتند بکشتند وقورخانه وافزار دیگر هرچه بود تاداج کردند. دستیار فرمانده قزاق چون این را دید با طپانچه خود را کشت . رضا خان که بکونسولخانه می رفت او را نیز آسوریان گرفته و کشتند ، بدینسان قزاقخانه نیز ازمیان برخاست

پسین همین روز مسیحیان نشستی داشتند . گویا مارشیمون و دیگران کار را بپایان رسیده دانسته ومی گفتند دیگر باید بگردآوردن تفنگ وافزارجنگ ازمسلمانان پرداخت ، ولی مستر شت خرسندی نداده ومیگوید هنوز شهر بدست نیامده ومیباید با جنگ کار را پیش برد

شب یکشنبه مسلمانان بامید آنکه دیگر جنگ نخواهد شد بی‌پروایی‌نمودند و بجنگی نکوشیدند ، ولی مسیحیان از پا ننشستند و خدا میداند که در آنشب چه بیدادها کردند . معتمدالوزاره می‌نویسد : « تا صبح شلیك قطع نشد، صبح خیلی زود بحکومت آمده موافق راپورتها معلوم شد شبانه وقایع ناگوار واسف آور روی داده است جلوها وغیره بچندین کوچه هجوم آورده و داخل خانه ها شده . ودارایی مردم را غارت و قریب پانصد خانه را آتش زده و مرد وزن و صغیر و صغیره را مقتول نموده از کسی ابقا نکرده‌اند. قساوت وشقاوتی بعد ازاصلاح ظاهر ساختند که درهیچ قرن و دوره نظیر آن شنیده ودر هیچ قانون دیده نشده بود».

با این پیش آمد های شب ، فردا بامداد، ملایان وسران شهر بجای آنکه بدانند کار دیروزیشان بیخردانه بوده ، وپی بخواست درونی مسیحیان برده ومردانه بجنگ و جلو گیری کوشند ، همان کار بیخردانه وننگین را دوباره کردند ، و دوباره بدر خانه دشمن رفتند . رشتهٔ سخن را بدست توفیق میدهیم :

« قبل از طلوع آفتاب عدهٔ بخانه عظیم السلطنه سردار رفتند که نگارنده هم بودم ، مقصود این بود که سردار با رؤسای مسیحیان داخل مذاکره گردیده قرار داد دیروزی مارشیمون را تجدید نمایند بعد معلوم شد که امروز رشته کار دردست مستر شت امریکاییست ومارشیمون نیز خود را بکنار میکشد عظیم السلطنه سردار جماعت را برداشته قبل ازطلوع آفتاب بخانه مسترشت باکمال زحمت وارد شدند،ازاشخاصیکه فعلا زنده‌اند میرزا محمود آقای مجتهد و آقای صدر پیشوای دموکراسی و کرمعلی زمانی و ملاحسین امام وحسین جهانگیری وغیره میباشند . عدهٔ از وجوه اهالی باطاق کونسول وارد وجمع کثیری درحیاط ماندند . مسیحیان نیز از هرطرف روبشهر آورده وصدای تفنگ وناله زن وبچه آسمان صاف ارومیه رانیره وتار نموده وازطرف مسلمانان

نیز کسی مقاومت نکرده ومنتظر اقدامات این هیئت هستند . آفتاب طلوع کرد و بنوکر آقای مسترشت حیدر علی نام که فعلا زنده است گفتند بقونسول بگویید که به بیرون تشریف آورده درموضوع قضایای دیروزی صحبت نماییم درست درخاطر دارم هر دفعه حیدر علی رفت وبر گشته گفت مستر شت خوابیده و کسی قادر نیست او را بیدار نماید وحال آنکه کسیکه در همین ساعت دستور قتل یك شهر را داده چطور میخوابد . مقصودش این بود که مسلمانان باقدامات این هیئت اتکال نموده منتظر باشند واز اینطرف مسیحیان کار خود را بلا مدافع درشهر انجام دهند .

کار بجایی رسید که رؤسای مسلمانان خواستند از قونسولگری خارج شده اقلا بشهر دستور دفاع بدهند معلوم شد که تمام راهها رامسیحیان گرفته‌اند وهمینکه این اشخاص از قونسولگری خارج شدند در کوچه ها مقتول خواهند شد . کار فوق العاده مشکل گردیده ازطرفی مسیحیان درشهر قتل عام می‌نمایند و از طرف دیگر عموم اهالی چشم براه دوخته در انتظار رؤسای خود هستند که با مسیحیان قرار صلح یاادامه دعوا را داده و ازاین طرف نه مسترشت حاضر میشود و نه خودشان میتوانند از آنجا خارج باشند . تاسه ساعت ازطلوع آفتاب گذشته مسترشت همان رئیس خبریه امریکایی سابق، همان شخصیکه همواره در ارومیه میگفت (خدا محبت است)، همان شخصیکه خود را همواره طرفدار انسانیت میدانست باطاق وارد شده با تشدد تمام چنین گفت: شما اطاق مرا نیز پر ازدود سیغار وچپق کرده اید من نمی‌توانم در این اطاق تنفس کنم ، پنجره ها را باز کنید وهوای اطاق را عوض نمایید تا من بیایم . این را گفت و بر گشت. بیچاره مسلمانان فوری سیغار ها را خاموش نموده و پنجره ها را باز کردند باز دکتر شت نیامد . مقدرات صد وهشتاد هزار نفر نفوس امروزی ارومیه بسته بوجود او بوده آنهم در همچو موقعی ازدود سیغار رم کرده وبلکه بهانه نموده باز پیدا نمی‌شود . صدای شیون ووایلای زنان ودختران شهر مخلوط باصدای تفنگ بگوش ساکنین این اطاق رسیده که انسان ازتقریر همان ساعت عاجزاست . سه ربع ساعت طول کشید و در این سه ربع ساعت از روی تحقیق یکهزار وپانصد نفر غیرازمقتولین که ازدمیدهٔ صبح هدف گلوله گردیده‌اند مقتول شده تازه آقا وارد اطاق شده می گوید (باز چه

میخواهید؟) . اول آقای صدر پیشوای دموکرانیان خطاب بدکتر شت چنین گفت (آقای قونسول فعلا در دنیا محاربه بین‌المللی است بسیار شهرها رابمب باران وبسیار شهر ها را قتل عام نموده اند ولی نه با این وضعیت که شما پنهان شده و از طرفی نیز جمعی لگام گسیخته بسر اهالی ریخته از ساعتیکه ما باینجا آمده‌ایم چقدر نفوس تلف شده) گفت گناه ازطرف شما بوده واز این قبیل حرفها بسیار گفته و در نتیجه مسترشت چنین گفت (اگر امنیت میخواهید ۱۲ نفر از مسیحیان و۱۲ نفرازمسلمانان مجلس تشکیل داده وداخل مذاکره شویم) اینها گفتند آقای مسترشت تا تشکیل جلسه وانتخاب اعضاء وطرح مذاکرات شهر ازشهریت خارج شده مبدل بتوده خاکستری خواهد شد . شما الساعه امنیت را بدهید بعد هرطور که شما میخواهید آن طورمی‌کنیم . درنتیجه مستر شت فوراً چند دسته سوار تهیه نموده و چند نفر مسلمان را نیز سوار نموده با ایشان قاطی کرده به محلات فرستاده با امر ایشان پنج ساعت از ظهر گذشته مسیحیان را ازشهر خارج نموده ولی وجوه اهالی از قونسولخانه نرفته منتظر تشکیل مجلس ۲۴ نفری شدند وعده‌ای ازاینها که بجان خود میترسیدند تاآخر بلوا و آمدن عثمانیان از آنجا خارج نشدند .

امروز دراین کشتار نزدیك بده هزار تن از مردم بیگناه و از زنان و بچگان کشته گردید . مسیحیان از دمیدهٔ بامداد آغاز کرده تاراج و کشتار دریغ نمیگفتند و پس از نیمروز هم اگرچه با دستور مسترشت دست از کشتار برداشتند ولی بازتاراج درکار بود وباز اگر کسی را میخواستند میکشتند .

هنگام پسین آن نشست برپا گردید ویکی ازنمایندگان مسلمانان معتمد الوزاره بود که داستان را نوشته . مسیحیان نوشته‌ای بنام «التماتوم» به‌نشست آورده وخواندند که ما اینك آنرا دراینجا می‌نویسیم .

> چون دولت ایران قوه ندارد که در آذربایجان بیطرفی خود را حفظ نماید و نگذارد قشون اجنبی بآذربایجان داخل شود باینجهة بامر حکومت و بتصویب متفقین درآذربایجان قشون ملی تشکیل میدهند از ملت مسیحی بمقصود اینکه همین قوه نگذارد دشمن خارجه بآذربایجان داخل شوند که صدمه سخت برای قفقاز خواهد بود لهذا حالیه در آذربایجان قشونی

مرکب از ارامنه و نصارا تشکیل می‌یابد متأسفانه یك حصه اهالی‌ارومی که چند نفر با آن‌ها سردسته شده بود و آن سردسته ها که از متنفذین هستند چنین معلوم میشود که طرفدار دشمنان ما میباشند همیشه به آن تشکیلات مانع شده و متزلزل میکردند ودرروزهای آخر بدرجه مناسبات ملت مسلمان ومسیحی را خلل دار نموده و نسبت بیکدیگر ضدیت بهم - رساندند که کار بتلفات منجرشده و ازاین مسئله نه تنها اهل شهر متضرر شدند بلکه نمایندگان قشون روس و فرانسه هم دچار صدمات گردیدند چون متفقین از این تشکیلات جدید نمی‌توانند منصرف بشوند و از طرف دیگر بملاحظه نوع پرستی لازم‌است که بفوریت این قتل وغارت را خاتمه داده و آن هاییکه بمنافع متفقین مانع و بصدمات اهالی راضی هستند ما امضاء کنندگان خیلی‌واجب میدانیم که این‌شروط ذیل را بمسلمانان‌اظهار واجرای آن‌ها را بدون سؤال وجواب بخواهیم .

اولا - باید مجلسی‌مرکب ازشانزده نفر بدستورالعمل بارون استپانیانس بفوریت تشکیل یابد .

ثانیاً- شهر در تحت حکومت نظامی بوده‌ورئیس پلیس را اعضای‌منتخبه تعیین نماید .

ثالثاً - هرقدر اسلحه که درنزد مسلمانان است‌باید در ظرف چهل‌وهشت ساعت بمجلس متشکله تحویل بدهند که مال ملت ایران خواهد بود .

رابعاً - چهار نفر اشخاص که مظنون هستند از قرار ذیل مجلس حاضر نماید .

صدر - ارشد همایون - ارشد الممالك - حاجی صمد زهتاب .

خامساً - اشخاصیکه بصاحبمنصب روسی - و صاحبمنصب فرانسه و یا بیك سالدات روس هجوم کرده اند هرگاه مقتول ویا مغلوب بشوند بایداهالی شهر ارومی باهل وعیال ویا بخود آنها معاش بدهند .

سادساً - حکومت باید بمجلس توضیحات بدهد زمان بی ترتیبی را

سابعاً - قزاقهای ایرانی باید به تحت‌اطاعت صاحبمنصبان روسی خودشان دعوت بشوند .

امضا جنرال پالتافیف پولکونیك گوزمین لیونان کاسفل

در این هنگام دولت روس با آلمان وعثمانی آشتی کرده ودیگر جنگی درمیان نبود . اینکه نام قفقاز برده میشود برای بهانه است. مسیو نیکتین کونسول پیشین‌روس

و برخی سر کردگان از دولت نوین که در روسستان بر خاسته بود نا خرسندی مینمودند و بسر خود در ایران باکارکنان فرانسه و انگلیس همدستی میکردند و اینست دراین کار ها نام قفقاز برده شده و در التماتوم نیز دستینه سر کردگان روسی دیده میشود .

آن چهار تن ایرانی که دراین نوشته نامبرده و آنان را از مجلس میخواهند کسانی بودند که مردانگی نشان داده وهمچون دیگران به پستی و خواری بآسانی گردن نمیگزاردند واین بودمسترشت‌وهمدستانش‌دروغها بآنان‌بسته وبنابود کردنشان می کوشیدند .

بهرحال این التماتوم بسیار خواندنیست . کسانیکه میخواهند بدانند که بیگانگان چون بکشوری چیره شدند چه بهانه‌جوییها کنند و چه رفتار درشتی پیش گیرند این نوشته شوم را نیك خوانند . نیك خوانند ونتیجه سست نهادی و بی‌پروایی را بشناسند .

بدینسان مسیحیان خواست خود را پیش برده و رشته کار های شهر را بدست گرفتند . ازفردای آنروز عظیم‌السلطنه حکمران ، و آقای پتروس رییس امنیه ، و ابراهیم خان (از ارمنیان قاچاق قفقاز) سر شهربانی گردید . ازیکسونشست ۱۶ تنی تفنگ و دیگر افزارها ازمردم میگرفت ، واز یکسو بدستور مسترشت کشته شدگان را ازخانه ها و کوچه ها گرد آورده وبرده وبخاك می‌سپردند . خاندان های توانگر هم کشتگان خود را برمیداشتند . چند روز کشید که تا توانستند همه آنها را بخاك سپارند . دراین میان سختی کار نان و گرسنگی وسرمای زمستان نیز درمیان می‌بود. بازار ها که روسیان آتش زده بودند هنوز ساخته نشدموا کنون کشتار گاه گردیده‌بود مسیحیان هر که را درآنجا می‌یافتند می کشتند .

چهل وهشت ساعت زمان دادن‌تفنگ و افزار ها بسرآمد وتفنگ و افزار چندان که گمان میرفت داده نشد . بسیاری ازمردم از دادن آنها سرباز زدند . مسیحیان همان را عنوان کرده وبرآن شدند که دوباره بکشتار پردازندوپس از گفتگو های بسیار ومیانجیگری مونسنیور سونتاق نماینده پاپ چنین نهادند که بزمان بیفزایند

و از آنسوی مسیحیان دستاویز پیدا کرده برای جستجو از افزار جنگ بخانه‌ها درمی‌آمدند وهرچه‌ازکاچال وکالای پربها میخواستند می‌بردند وچه بسا کسانی رامیکشتند و همین رفتار تا هنگامیکه عثمانیان آمدند درمیان بود و کسی را ایمنی نبود . شب‌ها نیزدسته هایی پدید آورده وبخانه ها ریخته و کسانی را کشته و دارایشان را می‌بردند و بخانه ها آتش می‌زدند .

از آن سوی چون درشهر چیره شدند رو بروستا ها آوردند و خدا میداند که چه آسیب و گزند بمردم روستا رسانیدند . بسیاری از دیه ها را کشتار کرده وبیکبار تهی ساختند . در آن دل زمستان وسال گرانی زنان و بچگان ازترس جان به بیابانها افتاده و انبوهی ازایشان در بیابان بروی برفها جان سپردند . ارومی در سایه نادانی و ناتوانی سران خود بگزند هایی گرفتار آمد که کمتر مانند آن رو دهد . ایندداستانها چندان دلگدازاست که ما بهترمیدانیم ناگفته گزاریم وبگذریم .

گفتار شانزدهم

کشتن سیمقو مارشیمون را

از سیمقو (*) یا اسماعیل آقا در این تاریخ درچند جا نامبرده‌ایم وازاین پس بیشتر نام خواهیم برد . او ، وبرادرش جعفر آقا ، وپدرش محمد آقا داستان درازی‌می‌دارند . اینان چون‌با ایل خود شکاك در نزدیکی مرزایران و عثمانی می‌نشستندهمیشه از ناتوانی یا گرفتاری دولت فرصت یافته نافرمانی می‌نمودند . درزمان مظفر الدینشاه جعفر آقا نافرمانی مینمود ونظام‌السلطنه والی آذربایجان اورا به تبریزخواست ، و او با هفت تن از کسان خود آمد و داستان کشته‌شدن او در تبریز یکی از داستان های فراموش نشدنیست .

پس از او نوبت بسیمقو رسید که گاهی فرمان می‌برد و گاهی نافرمانی‌مینمود و چون روسیان سپاه بآذربایجان آوردند او نیزبایشان گرایید و سپس هم بعثمانیان پیوست وبود تا اینهنگام که روسیان میرفتند تفنگ وافزار از آنان بدست آورد و به نیرو افزود ویکی ازسرجنبانان آذربایجان بشمار میرفت .

این بود مسیحیان که در این هنگام درارومی بکار برخاستند وبآن‌میکوشیدند که به پشتیبانی بیگانگان یك نیروی جداگانه‌ای یا بهتر گویم کشوری ، دربرابر دولت ایران پدید آورند چون شمارهٔ خود را از آسوری وارمنی کم می دیدند بر آن شدند کردان را نیز همدست گردانند و برای گفتگو در این زمینه سیمقو را بهتر می دانستند .

(*) این نام را «سیمتقو» خوانده ولقبی برای اسماعیل آقا می‌شمرند ولی از کردی دانان پرسیده شد و دانسته گردید که همان نام « اسماعیل » است که در زبانها دیگر گردانیده «سیمقو» گویند واینست گفتن «اسماعیل آقا سیمتقو» درست نیست .

پس از پیش آمد ارومی که شهر بزرگی را بآن آسانی بدست آوردند و بزیر فرمان گرفتند در روز دوم یا سوم ، مارشیمون با دسته‌ای از آسوریان وجلوها آهنك سلماس کرد . گفته میشد آن شاگرد مسیح با کشتار وتاراجی که می‌شود همداستان نیست واین است آزرده گردیده وخود را بکنار می کشد ولی داستان وارونه‌این بود و مارشیمون می‌رفت که سلماس و آن پیرامونها را نیز بزیر فرمان آورد ، و از آنسو با سیمقو دیدار کرده و اورا بسوی مسیحیان کشد ، این بود توپ وقورخانه ودسته‌های سوار و پیاده باخود می‌برد .

آری مارشیمون باندازه مسترشت ودیگران سنگدل و خونخوار نبود و به آن اندازه آدمکشی خرسندی نمیداد وچنانکه گفته میشود خودمرد دوراندیشی بود وسودکار را در خونریزی بی‌اندازه نمیدید ، این بود درسلماس هم بمردم ایمنی داد و آسوریان را از کشتار بازداشت و خود دیه خسرو آباد را نشیمن گرفته و در آنجا بفرمانروایی وکارگزاری پرداخت. بااینهمه آسوریان دردیه هاازستمگری باز نایستادند وبخاندانهایی که دو سال پیش پناهنده گردیده ونان آنها را خورده بودند بد رفتاری و ستمگری بسیار نمودند برخی آبادیها که ایستادگی می کردند آسوریان کشتار و تاراج دریغ نگفتند .

چنانکه گفتیم مارشیمون در اندیشه فریفتن سیمقو می‌بود وپیام باو فرستاد که در جایی فراهم نشینند و گفتگو کنند و چنین نهاده شد که روز شنبه بیست و پنجم اسفند (سوم جمادی‌الثانیه) هنگام پسین هردو به کهنه شهر بیایند ودرآنجادرخانه‌ای با هم نشینند .

چون آنروز رسید مارشیمون با یك شکوه وآرایشی راه افتاد . خود درکالسکه نشست ویکصد و چهل تن سوار برگزیده آسوری با رخت و افزار یکسان پس و پیش اورا گرفتند ، وچون بکهنه شهر رسیدند و مارشیمون پیاده‌شده وبدرون رفت‌سواران هم پیاده شدند وهر یکی‌لگام اسب خود را گرفته بمرده بازایستادند. ازآنسوی سیمقو با چند تن از سواران برگزیده آمده ولی سپرده بود که دسته ای هم از پشت ـ سر بیایند .

دو تن چون با هم نشستند مارشیمون بسخن پرداخت . ما همه گفته های اورا نمیدانیم . آنچه اززبان خود سیمقو بیرون افتاده‌آنست که مارشیمون باو گفته :«این سرزمین که اکنون کردستان نامیده می‌شود میهن همه ماها بوده ولی جدایی در کیش ما را ازهم پراکنده وباین حال انداخته . اکنون می‌باید همدست شویم واین‌سرزمین را خود بدست گیریم و باهم زندگی کنیم» . گفته : «ما سپاه بسیج کرده‌ایم ولی سوار نمی‌داریم اگر شما باما باشید چون سوار بسیار میدارید رویم بر سر تبریز و آنجا را هم گیریم .»

در اینمیان سواران شکاك رسیده و پشت بامها را گرفته بوده‌اند . مارشیمون چون سخن خود به پایان میرساند و سیمقو باو نوید همدستی میدهد بر میخیزد که برود وسیمقو با چهره خندان او را راه می‌اندازد . اطاقی که نشسته‌بوده‌اند پنجرهٔ آن با در حیاط روبرو میبوده و کالسکه مارشیمون را که جلو در نگهداشته بوده اند از اطاق دیده می شده ، مارشیمون چون از در بیرون شده و بجلو کالسکه میرسد و میخواهد پا برکاب گزارد ناگهان بانك تفنگ سیمقو برخاسته و گلوله از پشت مارشیمون میخورد و اومیافتد . و در همان هنگام شکاکها از پشت بامها بیکبار شلیك میکنند و آسوریان که هر یکی در پهلوی اسب خود برده ایستاده بودند می ـ افتند ، وچنانکه گفته میشود جزیك یا دوتن نمی‌رهند . مارشیمون که با تیر سیمقو افتاده بوده هنوز جان میداشته . علی آقا برادر سیمقو تیر دیگری میزند و بیجانش می گرداند .

سیمقو خود این داستان را می‌سروده و چنین می گفته : چون مارشیمون مرا خواند من بآهنگ کشتن او رفتم ، ولی این راز را جز با برادر خود علی آقا نگفتم ، وبرای آنکه مارشیمون بدگمان نشود جز چند تنی‌راهمراه نبردم وبه‌دیگران‌دستور دادم ازپشت سر بیایند ودر جاهایی کمین کنند واگر آواز تیری از من شنیدند آنان نیزشلیك کنند . میگفته من در تفلیس بارها به تیاتر وسینما رفته و تماشا بسیار کرده بودم ولی هیچ تماشایی آن لذت را نداده بود که دیدن‌یکصد وچهل سوار آسوری، که همینکه شلیك شد همگی بزمین افتادند .

اسماعیل آقا همیشه این داستان را باز می گفته ، وآنرا شاهکاری ازخود می‌شمرده و گله میکرده که ایرانیان ارج این کار او را ندانسته اند. ولی خود کار نا اندیشیده و بیخردانه ای بود و انگیزه کشته شدن ده و اند هزار تن مردان وزنان بیگناه گردید.

غروب همانروز اسماعیل آقا بچهریق بخانه خود بازگشت . از آنسوی چون آسوریان از کشته شدن پیشوای خود آگاه شدند باآن دلبستگی که‌بوی میداشتند سخت برآشفتند وبشوریدند وهمان شب براهنمایی یك تن از ارمنیان کهنه شهرخود را بشهر انداخته وکشته مارشیمون را پیدا کرده و برداشتند ، و هر که را از مردم دیدند کشتند و بچهارسو آتش زده وشبانه بیرون رفتند .

فردا باز به آنجا تاخته وبا بمب و تفنگ بجنگ پرداخته وبه‌شهرفشارآوردند. کهنه شهریان ایستادگی نمودند ، ولی آسوریان بیك بخش آن دست یافته وگروهی را کشتند . پس از چندروز بار دیگر بآنجا تاخته وفشار سخت آوردند وچون بمردم کمکی از هیچ جا نمیرسید از نومیدی ایستادگی نتوانستند و انبوهی زنان‌وفرزندان خود را برداشته بدیلمقان وخوی گریختند ودیگران به دست خونخواران آسوری افتاده وبا تیرهای آنان بدرود زندگی گفتند . بیشتر ازهزار تن‌زنان ومردان‌وبچگان بیگناه کشته شدند .

در دیلمقان چون مردم ایستادگی مینمودند و از تبریز هم کمك رسیده بود کاری نتوانستند و پایان داستان آنجا را خواهیم آورد .

در ارومی که پس از آن کشتار و تاراج اندك آرامشی پیدا شده ومردم بدبخت اندك‌آسایشی یافته بودندازرسیدن این‌آگاهی دوباره رشته ازهم گسیخت . روزدوشنبه بیست و هفتم اسفند که این آگاهی رسید همه دانستند که ساعتهای بیمگین سختی در پیش خواهد بود ولی چاره نتوانستند . جلوها سخت شوریده واز سران خود پرك خواستند که کینه جویند وخون پیشوای خود خواهند. سران مسیحی پرك دادند که ۱۲ ساعت کشتار شود . شب چهارشنبه بخانه های بسیاری ریختند وآنچه توانستند از

کشتن وبردن ونامردی دریغ نگفتند، وچوی فردا شد بکشتار آشکار پرداختند. گفته آقای توفیق را میآوریم :

« درست ۳۳ روز از اول دعوا گذشته اهالی شهر توی خانه‌ها با هزاران مصائب از بی‌آذوقگی و نا امنی وفقدان خویشان ونزدیکان خزیده و از هیچ جا خبر نداشته یکدفعه صبح روز چهار شنبه آخرسال (*) که در همه ولایات ایران امروز جشن و سرور است لگام گسیختگان جلو بمحلات روآوردندومسیحیان دیگر نیز که پی‌بهانه می گشتند با جلوها داخل خانه ها شده ودر ها را شکسته وپشت بامها را گرفته وبی آنکه از کسی مقاومت بینند دختران خرد سال وبچه ها ومردان وزنان را دراطاقها و دهلیزها وپشت‌بامها هدف گلوله نمودند،واقعاً امروز مصیبت عظیمی‌بوده .نه‌پناهگاهی نه مفری . همینکه اهالی این دربند از کوچه یا ازپشت بامها به‌آن دربند فرار می‌کردند پس از ده دقیقه مسیحیان همان دربند را نیز میگرفتند و اینها را با آنها در یکجا میکشتند . اگر کسی هول محشر را شنیده همین امروز محشر در ارومی بر پا شده بود . چنان ناله وفریاد واویلاه وصدا های دلگدازنانیکه بچهای خود رادرمقابل آغشته به خون میدیدند در هوا بلند شده بود که انسان نمیتواند بنویسد و نمیتواند بیشتر از این شرح دهد . یك شهری همه یکدفعه ناله میکشندواین نالدهاباصداهای خشن آسوریان آدمکش ، وبانگهای تفنگ و گلوله بهم آمیخته میشود . کار بجایی رسید که کمسیون ۱۶ نفری را تشکیل داده فوراً بوسیله میرزا نام برادر آقا پطرس امر بخارج شدن جلوها وآسوریها از کوچه ها کردند . دوساعت بغروب‌مانده کم کم اینها از محلات خارج وهرچه فرش و مخلفات و طلاآلات از غارتهای چند روزه پیش مانده بود امروز بردند . من خود دیدم چون کسی مقاومت نمیکرد مسیحیان زنان خود را برای بردن غارت با خود آورده بودند . یکساعت بغروب مانده صدای تفنگ بکلی قطع شده ، ولی خانه‌ها مملواز جنازه است . شیونهای حزین باقیمانده زنان از هرسو شنیده میشود. روز چهار شنبه آخرسال اینطور گذشت . این هم نا گفته نماند

(*) خواستش روز سه‌شنبه است . در آذربایجان این روز را جشن گرفته وبازار ها را آراستندی ، و هم آنرا «آخر چهار شنبه» خواندندی .

در ارومیه کلیمی زیاد است آن بیچاره ها نیز دچار پنجه مسیحیان شده و آنان رانیز مثل مسلمانان کشته و تاراج میکردند شبها چنانکه بخانه های مسلمانان حمله می آوردند بخانهای آنها نیزمی‌رفتند .

در این قتل عام قریب ده هزار نفر از مسلمانان و کلیمی کشته و بعمامه داران از ملاها وسادات نظر بمقتول شدن رییس روحانی ابقا نکردند وعده زیادی از سادات و علمای بنام را امروز کشتند . غرض امروز دارایی اهالی و اندوخته چندین ساله بغارت رفته وقریب نزدیك به تحقیق ده هزار نفرنفوس زکیه بخون خود آغشته . . . از عمامه داران مشهور که امروز در خانه های خود کشتند ملا علیقلی با دو پسرش میرزا محمود ومیرزا عبدالله وعروس او زن میرزا محمود را نیز روی جنازه شوهرش کشتند ـ صدرالعلمای محله علی‌شهید ـ حاجی میرعلی اصغر ـ حاجی میر بیوك آقا ـ ثقةالاسلام ارومی ـ آقا میرزا صادق ـ آقا میرزاابراهیم مجتهد ـ حاجی‌ملااسماعیل عیسالو که سرش راگوش اندرگوش بریدند ـ آقا میرجلال روضه خوان مدیرمدرسه جلالیه ـ ملاعلی‌روضه خوان‌معروف بقوجه نوکر ـ میرزااحمدروضه خوان‌بورتشاهی.. یکنفر ملاسیف‌الله نامی که همیشه میگفت اگر مسیحیان بخانه من داخل شوند باید یك دونفر بکشم تا خود کشته شوم همین روز مسیحیان بخانه اوداخل شدندوهمینکه با او روبرو گردیدند وخواستند باگلوله بزنند ملاسیف‌الله طپانچه راکشیده ودو نفر راکشته وبعد مسیحیان او را میکشند» .

معتمدالوزاره هم می‌نویسد : «اهالی دور واطراف حکومت پس ازتاراج خانه ـ هاشان هر کسی توانسته بود درحکومت پناهندشده وملاحظه حالت آنهابسیاررقت‌آور بود . زنها را بیك حیاط کوچك جمع نموده ومرد ها در حیاط حکومت و یك حیاط دیگر جمع شده وزن ومرد گرسنه وبا حالت زار مشغول گریه وزاری بوده عده این جمعیت بهشتصد نفر بالغ میشد . اوضاع فلاکت وگرسنگی این جمعیت خیلی مایه تأسف بودوحال آنکه‌عموماً از محترمین ومحترمات بودند . بازاری نبود که نان‌خریده شود و درخانه ها چیزی نمانده بود که با همدیگر رعایت حال وموقع راکنند. بعلاوه احدی قدرت نداشت قدم ازخانه بیرون گذاشته تهیه نان و آذوقه نماید . بالاخره با

هزار زحمت دوسه پوط آرد پیدا کرده ونان پخته و درمیان آنهمه جمعیت تقسیم‌شد از زنان چند نفری در این موقع وضع حمل نمودند ...»

پس از این کار ها آقا پتروس آهنگ رفتن برسر اسماعیل آقا و کینه‌جستن‌از او کرد و با توپ و توپچیان روسی که هنگام رفتن روسیان نگزارده وبرای کار های خود مزدور گرفته بودند وبا بسیج بسیار روانه گردید . سیمقو که در کشتن‌مارشیمون آن بیخردی راکرده بود در نگهداری چهریق بیخردی دیگری از خود نمود و با دشمن زورمند آنچنانی از در بی‌پروایی‌درآمد و باری زنانرا بیرون نفرستاد.مسیحیان چون بآنجا رسیدند بجنگ بسیار سختی برخاستند وکردان بایستادگی پاسخ دادند. ولی چون افزارشان کم و شماره شان اندك بود پس از یك شبانه روز جنگ پای ایستادگیشان ازجا در رفت و چهریق راگزارده بگریختند و آسوریان بآنجا دست یافته هر که‌را ازمردان پیدا کردند کشته وزنان راکه یکی از آنها مادر سیمقو ، و دیگری دختر برادرش جعفر آقا بود دستگیر کردند وفیروزانه بارومی بازگشتند.

اما دیلمقان چنانکه گفتیم چون دسته هایی ازتبریز وشرفخانه بآنجا فرستاده شده بود وخود مردم نیز تفنگ برداشته بنگهداری خود میکوشیدند آسوریان دست بآنجا نمی‌یافتند و در میانه زد وخورد هایی میرفت . ولی پس از چندی چون‌دسته‌های دیگری از ارومی آمد ونیروی دشمن فزون گردید مسلمانان بیمناك شدند. آسوریان پیام فرستادند که اگر شهر بآشتی بآنان داده شود آسیبی بکسی نخواهند رسانید وگرنه با جنگ گرفته وکشتار خواهند کرد ووثوق الممالك نامی که حکمران‌آنجا وسررشته دار کارها بود برآن شد شهر را رها کند ، و روز سیزدهم فروردین بود که اینان دلشکسته وسرافکنده شهر را رها کرده و بیرون رفتند ، و ازآنسوی مردم درکار خود درمانده ویکدسته بجان وفرزندان خود نرسیده و درچنان هنگام سخت سرما ،و با گرسنگی ونداشتن توشه ، پیاده ودست بدست فرزندان و زنان خود شهررا گزارده وازپشت سرتفنگچیان روبسوی‌خوی روانه گردیدند، ویکدسته‌درشهر ماندن راآسانتر دانسته ودرهای خانه ها را بسته ، ونومید بازنشستند .

غروب همانروز نخست سامسون با دستهٔ خود (از ارمنیان) بشهر در آمد و

چنانکه نوید داده شده بود جلو کشتار و تاراج را گرفت و بمردم ایمنی داد . فردا دسته جلوها (که با آقا پتروس ازچهریق باز گشته بودند) بشهر در آمدند و اینان

۷۱ ـ عظیم‌السلطنه اجلال‌الملك نقی زاده گنجه‌ای
این پیکره در سال ۱۲۸۸ (۱۳۲۷) برداشته شده وچون عظیم‌السلطنه را نشان میدهد
در اینجا آوردیم

نیز کشتار و تاراج نکردند . ولی جلوها نه کسی بودند که از آزار بازایستند و دژ-رفتاری ننمایند .

مردم روز نخست را بخانه ها کنجیده و از ترس جان بیرون نیامدند ، ولی روز دیگر ناگزیر شده برای بسیج زندگانی بیرون آمدند . جلوها هر که را می دیدند می زدند وپول وساعت ودیگر چیزهای‌ارزنده هرچه می‌یافتند ازدستشان می گرفتند. پس ازآن بهانه جسته بخانه ها درآمدند وآنچه افزار وکاچال گرانبها پیدا میکردند می‌بردند . بدینسان دارایی مردم را می‌ربودند وخود آنانرا برده وزیر دست گردانیده بودند . رنج مردم نه باندازه‌ای بود که توان‌نوشت .

آن گروهی که ازشهر بیرون رفته بودند چون پیاده راه می رفتند و بیشرشان زنان وفرزندان می‌بودند، بیچارگان پس از پیمودن یکفرسنك یابیشتر درمانده‌شدند و آنشب رادربیابان پراکنده وپریشان روی برفهامانده ویکشب تیره‌وبسیاردلگدازی بسر دادند . بسیاری از ایشان ، بویژه اززنان وبچگان بسرما وگرسنگی تاب‌نیاورده بدرود زندگی گفتند از بازماندگان یکدسته از رفتن پشیمان گردیده و بشهر باز-گشتند ، ویکدسته بارنج و گزند بسیار خود را بخوی رسانیدند . مردم خوی ازاینان پیشواز کردند وهمه را بشهربرده وجا دادند ونان ورخت بخشیدند .

درچنین هنگامی گذشته از گرسنگی که همه جا را گرفته بود بیماری حصبه (تیفوئید وتیفوس) نیزفراوان شده ودر تبریز وارومی وسلماس گروهی نیزازاین‌بیماری بدرود زندگی می گفتند .

گفتار هفدهم

جنگها با آسوریان وداستان دلگداز سلماس

هنگامی که مسیحیان در ارومی بکار برخاستند و آنجنگهای سه روزه رخ داد سیمهای تلگراف و تلفون میانه آنشهر و تبریز و دیگرجاها بریده‌بود(گویامسیحیان بریده بودند) ، واینست آگاهی ازپیش آمد نرسید مگریس ازچند روز ، که کسانی از آنجا گریخته وبه تبریز آمدند وچگونگی را باز گفتند و از تبریزبتهران آگاهی داده شد .

از تهران نمی‌دانم چه کردند وبچه کوششهایی برخاستند (دراین باره آگاهی نمیداریم) . آقای سروزیر والی را بتلگرافخانه خواست و گفتگوی بسیاری کردند ولی دانسته نشد چه گفتند .

اما در تبریز چنانکه گفتیم هنگام سخت گرسنگی ودیگر گرفتاریها انبوه مردم بخودسر گرم می‌بودند،وهر کسی خود گرفتاریهایی می‌داشت ، با اینهمه همینکه آگاهی پراکنده شد وروزنامه های تجدد وطلیعهٔ سعادت گفتار هایی نوشتند مردم بتکان آمدند وباندیشه کوشش و چاره افتادند . نخست روبوالی و محمد حسن میرزا آوردند ودرخواست چاره کردند . ولی ازآنها جز بی پروایی ندیدند ، بسیاری ازمردم ارومی تاب نیاورده ودسته بسته وبسرای والی می‌رفتند و بهیچ نتیجه‌ای نمی‌رسیدند ، و چون داستان شرفخانه هم در میان می‌بود وسخت بیم میرفت که آسوریان به آنجا بیایند ، که هم افزار و اندوخته فراوانی بدست گیرند و هم بندر را استوار گردانیده دریاچه را در دست دارند ، این بود دموکراتها ناگزیر گردیده وخود بکار برخاستند و چنانکه گفتیم دسته ای را به‌آنجا فرستادند و داوطلبانی نیز رفتند و در سایهٔ این

کوششها چند صد تن سپاهی بسیج کردند که هم شرفخانه را نگه داشتند وافزار ها را بتبریز فرستادند وهم دربرابر آسوریان تاچهرگان پیش رفتند وسنگر بستند.

این کار اینان بسیار سودمند بود ، و از آنسوی والی هم در سایهٔ فشار مردم بکوششهایی برخاست ودسته‌ای ازقزاق و دسته‌ای از سواران مرند را (بسرکردگی شجاع نظام وحاجی‌موسی‌خان) بسلماس‌فرستاد که‌آنان هم ازآنسوبجلوگیری کوشند واینان درشهر دیلمقان وبرخی دیه ها جا گرفتند .

این بهنگامی بود که مارشیمون بخسرو آباد آمده و با توپ و سپاه در آنجا می‌نشست وبا اینان جنگهایی در میانه رفت . ولی چنانکه گفتیم مارشیمون پس از اندکی کشته گردید و از آنسوی پتروس با توپخانه وسپاه نیرومند برسرچهریق آمد و پس از پایان کار آنجا بجلو دیلمقان رسید وبا اینان بجنگ برخاست ، وگفتیم که اینان درسایه کمی شمار و کمی افزارایستادگی نتوانستند و شهر را رها کرده‌وآهنگ خوی کردند .

این در آغاز کار ، شکستی بود ومایه دلشکستگی مردم گردید.ولی‌دموکراتها نومیدنشدند و رشتهٔ کوشش را ازدست نهشتند و حریری ونوبری و سرتیپ زاده خود برزمگاهها رفتند ، وبا دستور دولت امیر ارشد(سامخان) باچهارصد تن سوارهٔ قره‌داغ بآلماسرای آمد واین جا را سنگر گرفت . از آنسوی سپاه خوی انبوه تر گردیده و از آنجا بجنگ وکوشش برخاست .

کوششهایی بکار می‌رفت . ولی خواهیم دید که جز گزند و آسیب برای مردم بیچارهٔ سلماس نتیجه نداد . این کوششها دربرابر نیرومندی‌مسیحیان بجایی نرسیدی. ما تاکنون از اندازه شمار وافزار مسیحیان سخنی نرانده‌ایم ودر این‌جا می باید آنرا روشن گردانیم .

چنانکه دریك یادداشتی می‌نویسد نزدیك به۱۲ هزار خانواده جلوها بودند که با مارشیمون ازخاك عثمانی آمدند . نزدیك به۲۰هزار خانوار ارمنیان وآسوریان خود ارومی وسلماس وسلدوزوآن پیرامونها بودند که بآنان پیوستند .

پنج یا ششهزار تن ارمنی از ایروان ووان ونخجوان گریخته و باینان پیوسته

بودند. این اندازه انبوهی ایشانست وهمه باهم یکی شده وبرای آرزوهایی میکوشیدند ازاینان بیست هزار تن سپاهیان ورزیده بودند وهشتصد تن سرکردگان روسی بروسستان نرفتا و با اینان مانده وبهمدستی ۷۲ تن سرکردگان فرانسه‌ای آنان راه می بردند. افزار هاشان ۲۵ توپ و ۱۰۰ شصت تیر بود. نیبتین کونسول روس، وشت کونسول امریکا، و گوژل رئیس بیمارستان فرانسه‌ای رشته سیاست و راهنمایی را در دست میداشتند. از آسوریان پس از کشته شدن مارشیمون آقا پتروس سررشته دار کار های لشکری می‌بود. ملك خوشابه هم ازسررشته داران بشمار می‌رفت.

در برابر چنین نیرویی، با آن کوششها چه کار توانستی بود؟ در این هنگام می بایست یکی از دوکار کنند: یا والی بنام دولت بکوشش برخیزد و از همه جاسپاه بخواهد وداوطلبان را نیز بشوراند ویا توپ وافزار درست در زیر فرمان سرکردگانی بلشکرکشی پردازد، ویا دموکراتها بیك کوشش پایدار تری برخیزند واز مجاهدان و دیگر داوطلبان دسته های بزرگی پدید آورند و بنام غیرت و مردانگی بیاری مردم ارومی وسلماس شتابند. افسوس که هیچیك نبود. آنکه والی بود بیکبار بی پروایی مینمود واز درون دل خرسندی بهیچ کوششی نمیداشت. (این خود داستانیست ومی‌باید در جای دیگر گفته شود) آنکه دموکراتها بودند داستان آنانرا نوشته ایم. سرانشان جز در اندیشه سروری وچیرگی نمی‌بودند ودر چنین هنگامی مجاهدانرا از خود دور ساخته بودند. از آنسوی بسیاری از آنانکه بجنگ می رفتند از درون دل خواستار آن نبودند و آنانکه بودند جز همدستان کمی پیدا نمیکردند. گذشته‌ازهمه یك فرمانده یا راهبر شاینده‌ای نمیداشتند.

باری امیر ارشد از آلماسرای وسپاه خوی از آنسو بجنگ پرداختند وهر روز در میانه زد وخورد ویا جنگ می‌رفت. در این میان پترس دسته خود را برداشته روانهٔ ارومی گردید. در نتیجه این مسلمانان فرصت یا به پیشرفتهایی برخاستند وشب بیست ونهم فروردین (۷رجب) ناگهان بدیلمقان تاخته وبی آنکه جنگی رودهد بشهر درآمدند و کسانی از آسوریان را که آنجا می‌بودند گرفته و کشتند وبدینسان دوباره آنشهر بدست اینان افتاد.

یکی ازسلماسیان (*) که خود در این هنگام در دیلمقان بوده و پیش آمد ها را با دیده دیده یادداشت هایی نوشته که دردست ماست ودراینجا نوشته های او را می آوریم:

«اولا پانصد نفر سواره و پیاده غفلتاً نصف شب وارد شهر شده چند نفر را از جلو ها کشتند و شهر از آنها خالی گردید. سپاه و اهالی در بروج بحفظ شهر مشغول گشتند. از این اقدامات بی تدبیرانه جهلا شاد و عقلا از نتیجه کار محزون و غمگین بودند.

الی ده روز ازطرف خوی وتبریز اتصالا امداد می‌رسید تابدوهزار بالغ گردیدند و جلوها هم هرروز بقوه خودشان افزوده هرروز بطرف شهرهجوم می‌آوردند. دروازه‌ها مسدود وشهر از اهالی دهات مملو وبیوت ازاسیران بیچارگان پر بود، گوشها ازصدای توپ و تفنگ در زحمت بود، ازسرداران لشکر ما اسعد همایون با اردوی خود دهات لکستان را مرکز قرار داده مشغول محاربات جزئی بود وسالار همایون وحاجی موسی خان با سپاه خودشان درشهر اقامت داشتند و یك فرقه اردوی خوی هم در مغانجوق مشغول محاربه بودند. دراین ایام اردوی میرزا پتروس از ارومیه بسلماس وارد شده قوه جلوها زیاد گشته روز بروز جری وجسور گردیده غلبه‌خودشان را بسطمیدادند و محاربات جزئی بکلی مبدل شده و اشتداد یافت. دو روز متوالی از هر دو طرف نایرهٔ حرب مشتعل بود.

بالاخره اردوی اسعد همایون شکست‌خورده‌ویکعراده توپ بزرگ بتصرف جلوها آمد. از این واقعه اردوی خوی بخوف افتاده ازمیانجوق بعقب نشستند وجمیع دهات را بتصرف جلوها گذاشتند. جلوها از هرطرف راه امداد را مسدود ساخته رو بسوی شهر نهادند وتوپ بزرگ را که تصرف کرده بودند بشهر میانداختند ودرهر دفعه عمارتی را خراب مینمودند.

آنروز ۱۲ شهر رجب بود که ساعت بساعت سپاه جلو را جرئت وجسارت وسپاه

(*) نامش را نمیدانم ولی از روضه خوانان بوده وکنون هم در آن شهر است.

بقیه ما را خوف وهراس بیشتر می‌شد و اهالی وسپاهیان عازم فرار بودند ، ولـی چون اطراف شهر و دهات ازسپاه جلوها مملو بود راه گریز نیافته منتظر تـاریکی شب بودند . ناچار در بروج مشغول دفاع بوده در محافظت شهر میکوشیدند . طرف عصر کار محاربه بالکلیه سخت تر گردید بطوریکه اهالی بیچاره عموماً درهای خانه هـای خود را بسته با مختصر آذوقه از دست عیال و فرزندان خود گـرفته در قرب دروازه صدقیان جمع شده منتظر تاریکی شب و عازم فرار بودند . چندین هزار اطفـال و زنان در قرب دروازه جمع و نالان و گریان بودند و اتصلا گلوله های توپ و تفنگ بشهر می‌بارید .

بقدر صد نفر از زنان درآن اجتماع اولاد خود را گم کردند ، هر کسی وانفسا گویان مدهوش وحیران راه فرار ونجات خود را می‌جست . نیمساعت ازغروب گذشته بود که سپاه جلوها با قهر و غلبه از دروازه اهرنجان داخل شهر شده اهالی را مقتول وخانه ها را می‌سوزانیدند . از دروازه پیه جك لشگرهم محاربه کنان خارج میشدند و بعضی هم از بروج خود را بزیـر انداخته ومی گریختند . سپاه جلو از هـر طرف فراریان را تیرباران مینمودند ، اطراف شهر ازجنازه ها مملو گردید . خندق ها از نعش ها پر گردید . بسیاری از زنان کودکان شیر خوار خود را بـرود انـداخته می گریختند .

اختصاراً در آنشب تاریك از شهر دیلمقان واز صحـرا و بیابان فریاد طفلان و نسوان به‌نه گنبدآسمان می‌رسید. بعد ازفرار فراریان دو ثلث اهالی ازعاجزان‌ستمدیده در شهر ماندند ودر های خانه های خود را بسته ومنتظر مرگ نشستند ، جلوها هم‌از آنجاییکه نعشهای مقتولین‌شان در جلوچشم بود ودلسوخته و غضبناك بودند یکشبانـه روز بکشتن اهالی شهر مشغول بودند ودر هرخانه بسته را شکسته صد نفررا دریکجا بخاك هلاك می‌انداختند اولاد را پیش چشم مادر وبرادر را روبروی چشم خواهر می - کشتند . . . بعضی را هم پس از کشتن اعضایش را می بریدند و بعضی را هم در آتش می سوختند .

چهل هزار اسرای مسلمانان را روز سوم از هرجا جمع نموده‌فوج فوج‌ازمیان

بازار از روی جنازه های کشتگان گذرانیده بقریه هفت وان وقلعه سراسر بردند و در خرابه های هفتوان گرسنه وعریان در پیش سرما جا دادند ، وبعد ازیکهفته ببلاد غربت روانه نمودند که اکثر ایشان از گرسنگی در راهها مردند وبعضی ازواماندگی هلاك شدند وبعضی بدهات گونی رفتند ... راهها ازمردگان اسیران پر بود . در طرق خوی و تبریز در هر فرسخ صد مرده افتاده بود . اشد مصائب در راه خوی لخت کردن اکراد اسمعیل‌آقا اسیران را بود که هر که را می‌یافتند برهنه می گردانیدند .

در اواخر بهار بود که مرض و باهم شدت بنمود و خصوصاً در شهر خوی روزی دویست نفـر میمردند . از اسراء یکی از صد صحت وجـود نداشت و از صبح الـی شام حمال ها جنازه حمل می کردند و چه بسا سی یا چهل تن را در یک قبر دفن می‌نمودند ... »

در یادداشت دیگری می‌نویسد : «جمع کثیری ازمسلمانان بخیال آنکه حرمت مسجد را حفظ کنند بمسجد پناه برده واززنان‌وپیران وبرنایان ووضیع وشریف‌مسجد پر بود . آسوریان محض اینکه قتل آنها یك بیك بطول نیانجامد تمام آنهـا را بدم مترالیوز داده مسجد را مانند سیحون باخون ایشان بموج آوردند ...»

این بود سر گذشت دلگداز سلماس ، و شگفتتر آنکه چون مسلمانان شکست خوردند ونومید شده وباز گشتند امیر ارشد که با حاجی موسی خان کینه پیدا کرده بود در مرند اورا بکشت ، واین نمونه‌ایست که چه خود خواهیها درمیانشان بوده ، و چگونه بجای کینه با دشمن کینهٔ یکدیگررا دردل جا میداده‌اند .

بدینسان مسیحیان بسراسر ارومی و سلماس واین پیرامونها دست یـافتند ، و چنانکه خواستشان بود سرزمینی برای خود پیدا کردند . در اینمیان که‌این‌جنگها و خونریزیها درسلماس میرفت در ارومی همچنان بمردم چیر گی می‌نمودند ویکدسته از ایشان بیکبار لگام را گسیخته و هر چه میخواستند دریغ نمیگفتند ، و چنانکه معتمدالوزاره روزانه نوشته شبی نمیگذشته که بچندخانه نروند و دزدی و آدم کشی نکنند ، وروزی نمی گذشته که چندین تن راآشکارنکشند .

می‌نویسد : روز ۲۰ جمادی الاخره ناگهان آواز شلیك از شهر بلند گـردید

چنانکه همه بترس افتادیم ، وچون فرستاده جستجو کردیم چون آگهی ازفیروزی آقا پتروس ودست یافتن او بشهر چهریق رسیده بوده آسوریان بنام جشن وشادی بهشلیك برخاسته بوده‌اند ودر اندك زمانی چهل تن کمابیش ازمردم بیگناه را کشته‌اند .

روستاها را که گفتیم کشتار وتاراج کردند کسانی از آنان زیر کی کرده وخود را رها ساخته ، ودر چند دیهی که دز یا بارو می‌داشته گردآمده وبنگهداری خودمی‌کوشیدند . دیه قوشچی که دلیرانه ایستادگی می‌نمود سپاه برسرش فرستادند و بایك جنگ خونینی دست یافته و کشتار کردند . عسکرآباد که از دیرگاه ایستادگی می‌نمود توپ وسپاه برسرش فرستادند ونیمی با جنگ ونیمی بانیرنگ دست یافتند وبروز دیگر آبادیها انداختند ، بدینسان سراسر آن پیرامونها را تهی گردانیدند ، و جز مسیحیانی درروستا ها نماندند . آنانکه از کشتار جان بدر برده بودند در دره ها و کوهها از گرسنگی یا از سرما جان دادند ، ویا باصد سختی گریخته وخودرا بیك‌جای دوری رسانیدند .

با این بیدادگریها بگفتگوی سیاسی نیز میپرداختند ، روشن تر گویم:چنین میخواستند که از دولت خواستار گردند که از کار های ایشان چشم پوشد و ارومی و آن سرزمین را بآنان واگزارد . روزهای نخست که بکشتار پرداختند وآن التماتوم‌را دادند دو تنی را (یکی ازمسلمانان ودیگری از ارمنیان) به تبریز فرستادند ، و چون آنان‌رفتند وباز گشتند ونتیجه‌ای‌نشد این‌باراجلال‌الملك و معتمدالوزاره‌را بایك تن‌از ارمنیان روانه ساختند ، وازاینسو نیزناظم‌الدوله ومشهدی محمدعلی‌مطبعه‌چی وخلیفه ارمنیان‌را فرستادند ، ونتیجه این آمد ورفتها آن شد که مسیحیان از کرده های‌خود، با زبان پشیمانی نمایند وخود را «بستگان فرمانبر ایران» نامند ، واینان از گناهان ایشان در گذرند و در پیش خود آشتی کنند . ولی اینها نتیجه‌ای را دربر نداشت ، و خود نه چیزیست که ما دراینجا گفتگو کنیم ، اینها کار های بیخردانه و نا پاکدلانه آنزمان ، ونتیجه ناتوانی دولت ودرماندگی توده بوده .

راستی این بود که مسیحیان فریب دیگران را خورده وبامید یك نوید سستی بچنان کار سیاهی برخاسته بودند ، واکنون ازآن نوید نشانی نمی‌یافتند ،وازآنسوی

سخت می‌ترسیدند که دولت سپاه بسرآنان فرستد ، ویا عثمانیان ازآنسو بیایند ، و یا مردم بشورند ومسیحیان را که در دیگر جا ها بودند کشتار کنند چنانکه اسماعیل آقا که بخوی گریخته بود یکدسته از جلوها را که ازموسال باز دربیرون‌شهرجایشان داده بودند کشتار کرد ، این‌بود دوراندیشانشان بجلوافتاده باین گفتگوها برمیخاستند، در اینمیان دو پیش آمدی ترس آنان را فزونتر گردانید : یکی آنکه سر کردگان فرانسه‌ای که در ارومی می‌بودند در نتیجه خرده گیری تهران نمانده واز راه‌شرفخانه و تبریز روانه گردیدند ، دیگری اینکه آگهی‌ها ازنزدیك شدن عثمانیان رسید .

در ارومی‌سران مردم را گردآورده وبایشان پیشنهاد مینمودند : شمابایدبگردن گیرید که دولت ایران لشگر برسر ما نفرستد ، وآنگاه راه آمد ورفت را با تبریز و دیگر جاها باز دارد وداد وستد وبازرگانی درمیان باشد . نیزبگردن گیرند که در شهر های دیگر بهمسیحیان آسیب نرسانند . بیچاره مردم را بتنگنا انداخته و چنین درخواستهایی ازایشان مینمودند ، بسیاری ازآسوریان و ارمنیان در نهان بدوستان و آشنایان خود پناهنده و از آنان زبان می گرفتند که در روزسختی نگهداری ازایشان دریغ نگویند .

این بدتر که در همانحال جلو آدمکشان را نمی گرفتند وچنانکه گفتیم‌روزی نمیگذشت که کسی یا کسانی کشته نشوند ، و با آنکه برای شهر حکمرانی ، و سر شهربانی ، ورئیس امنیه ومانند اینها پدید آورده ، وبگمان خودسامانی بکار ها داده بودند بجلوگیری ازاین سیاهکاریها کوشیده نمیشد و کسی بگناه کشتن وتاراج کردن کیفرنمیدید . یکی از کسانیکه دراین میان کشته گردید عظیم‌السلطنه بود که او را حکمران شهر گردانیده بودند .

اینمرد یکی از توانگران ارومی بشمار میرفت وچنانکه نوشتیم اوبود که روز سوم جنگ جلومردم افتاد وآنان‌رابدرخانه مستر شت بردوآن رسوایی روداد ، وسپس نشست ۱۶ تنی اورا بحکمرانی شهر بر گزید . روزسی‌ام اردیبهشت (۱۲۹۷) شمشه فرهاد نامی ازآسوریان که در وزیرآباد دیه عظیم‌السلطنه‌می‌نشسته واز زمانهای پیش رنجیدگی ازو میداشته باتفنگی در دست بشهر می‌آید وبخانه عظیم‌السلطنه رفته ودر

اطاق نوکران باآنان می‌نشیند ، وچون عظیم‌السلطنه ازاطاق خود همراه‌مؤیدالاسلام نامی ازملایان باآهنگ رفتن بجایی بیرون می‌آیدباتیرهردو را میکشد وخود گریخته ازحیاط بیرون میرود . معتمدالوزاره می‌نویسد : اومست بوده واز دیه تاشهر هشت تن را کشته وپس ازآن خونریزیها بسراغ ارباب خود آمده بود .

از این کار خود آسوریان برآشفتند ، وشمشه فرهاد را که گرفته وآورده‌بودند، پس‌ازاندك بازپرسی با دستورآقا پتروس درهمان خانه خودعظیم‌السلطنه‌بدارآویختند، وجنازه های کشتگان‌راباشکوه بسیارباموزیك اززمین برداشتند . این‌یگانه‌آدمکشی بود که بکیفرش رسانیدند .

گفتار هجدهم

درباره آمدن عثمانیان بآذربایجان

اکنون می باید به تبریز باز گردیم ، ودنباله داستان آنجا را نویسیم . گزارش این شهر را تا پایان سال۱۲۹۶پیش آمدیم ، وآخرین داستان کشته شدن امام‌جمعه و پسرش را یاد کردیم ، این کشتن ندکار کوچکی بود ، امام جمعه سالها درتبریزازسران علما بوده وباین نام برتری‌داشته وچیرگیها نموده ، و از آنسوی خاندان بزرگی و خویشان بسیاری میداشت چنین کسی را در روزروشن کشتن‌هنایش بزرگی می‌بایست داشت ، وکار های بد نهادانه و بیخردانهٔ ملایان را، از دشمنی با مشروطه کردن ، ودو تیرگی‌بمیان مردم انداختن، وبه بیگانگان گراییدن ومانند اینها، بیادها میانداخت وکیفرآنها رادرپیش چشمها نمودار میگردانید . کسانیکه بیست سال‌پیش ،بکفشان « کفشکه » گفته نشدی ، کنون چون پرده شان برداشته شده و پوچی و بی پایی دستگاهشان‌روشن شده بود ، باین خواری کشته می شدند و کسی به چون‌و چرا بر نمی‌خاست .

چنین گفته میشد کسانیکه از خیابانی وهمدستان او رنجیده بودند و هرزمان برنگ دیگری درآمده و بدشمنی میکوشیدند ، امام جمعه همه را بر سر خود گرد آورده وچنین میخواسته با دست آنان کاری کند و با دیموکراتها درافتد ، و اینان آگاهی یافته وبکشتنش بر میخیزند ، هرچه هست این داستان دنباله‌ای پیدا کرد ، وآن اینکه حاجی محمد عمو ودیگر مجاهدان که خیابانی آنان را دور گردانیده و بنزدیك نمیگزاشت ، چون این چیرگی دیموکراتها را برنمی تافتند وهمیشه در پی

کینه‌جویی میبودند ، این پیش‌آمد را فرصت یافته‌وروز دوشنبه هجدهم فروردین بیك کاری برخاستند ، وآن اینکه اسماعیل نامی که از آدم کشان میبود ودر کشتن امام جمعه دست میداشته ، تفنگچی فرستاده واو را بانجمن مجاهدان آوردند ، وهمینکه رسید بی‌بازپرس با گلوله ازپا انداختند .

در هنگامیکه آسوریان در ارومی و سلماس آن آتش را می افروختند اینان بجای آنکه بیاری برادران وخواهران خود شتابند، درتبریز باین سیاهکاریهامیپرداختند. خیابانی وهمراهان او ، اگر خودخواهی بکنار میگزاردند می‌توانستند اینان را زیر دست گیرند وراه برند ، ودر این هنگام دسته هایی از اینان پدید آورده بجلو آسوریان و جلوها فرستند ، ولی چون بسیاری از ایشان بنام و آوازهٔ اینان رشك میبردند و چشم دیدن نمیداشتند وخود آرزوهای دیگردردل می‌پرورانیدند تنها باین میکوشیدند که آنانرا دور گردانند وخوار سازند ، و بدینسان هم آنان را تباه و بد کردار می‌گردانیدند ، وهم خود درسایه بدخواهی به‌نتیجه‌ای نمیرسیدند .

کمسیونهای تأمین آذوقه و اعانه میکوشیدند ، گرسنگی روز بروز سخت تر گردیده ، واینزمان بدترین روزهای خود را بسر میداده گندم بیکبار نایاب شده و انبار تهی گردیده بود ، و کمسیون ناگزیر شد اندیشه دیگری کند ، چنانکه گفتیم از روی پته روزانه بهر تنی ازبیچیزان یك پونزه ($۶۲\frac{۱}{۲}$ مثقال) نان میدادند . این زمان ناچار شدند آنرا به نیمه رسانند ، و بجای آن نیم دیگر سبزه و بادام دهند ، و برای این کار سبزه و بادام بسیاری ازبازرگانان خریدند و ببهای ارزان بکمسیونهای کویها واگزاردند ، و چنانکه در روزنامه تجدد نوشت روزنامه کمسیون تأمین آذوقه ۴۵۰۰ تومان زیان این‌کار را می‌پرداخت .

بدینسان دموکراتها بنگهداری از بیچیزان کوشیدند و چنین میخواستند که تا رسیدن گندم وجو سال نو پا فشاری نمایند ، ولی با اینهمه خواه وناخواه دسته های انبوهی میمردند ، زیرا گذشته از آنکه خوراك کم داده می‌شد و آنگاه سبزه وبادام جای خوراك نتوانستی گرفت ، تیفوس وتیفوئید سخت تر گردیده ، و بی آنکه جدایی میانه داراونادار ، و گرسنه وسیر گزارد روزانه گروهی را بخاك می کشانید ، پزشکان

پیاپی درآمد وشد می‌بودند وبرسر بیماران میرفتند .

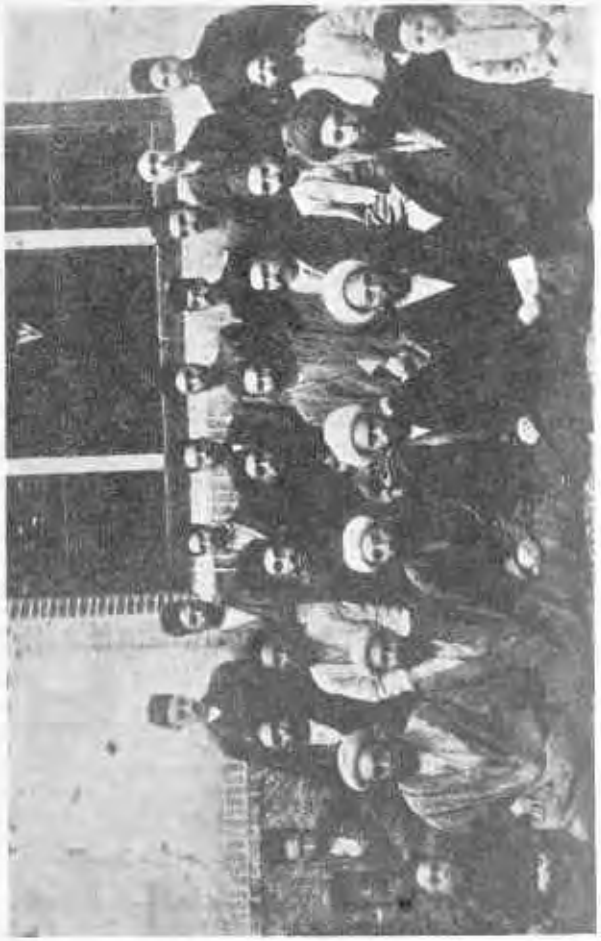

۷۲ - نوبری وخیابانی با دیگران

کمسیون اعانه پولهای بزرگی از توانگران می گرفت، که بسیاری بدلخواه و برخی از ترس میدادند، وازاین پولها بود که در رفت ها وزیانهای کمسیون تأمین آذوقه

پرداخته میشد ، و گذشته از آنها دویست هزار تومان هم باداره راه آهن جلفا وتبریز داده شد . این راه را که یك شرکتی ازروسیان کشیده بودند این‌هنگام ازیکسو باز- گشتن سالدات وقزاق ، واز یکسو بهم خوردن سامان روسستان جلوگیر آمد و رفت بازرگان ومسافران گردیده و راه بیکبار بی در آمد شده بود و از شرکت در درون روسستان کمکی نتوانستی بود ، از اینرو اداره راه دست بسته مانده وچنین گفته‌میشد میخواهد راه را بیك دولت بیگانه دیگری واگزارد . دموکراتها این را نپسندیدند و دویست هزارتومان پول پرداختند که راه دردست ایرانیان باشد .

اینها کارهای نیکی بود وهمه بدرستی پیش میرفت ، کسانیکه ازدموکراتها یا بازرگانان دست دراین کارها میداشتند سودی برای خود نمی خواستند و همه پولها جز درجای خود بکار نمیرفت . کسانی را که در کمسیون آذوقه می‌بودند نام برده‌ایم. کمسیون اعانه رئیسش شادروان حاجی زین العابدین با کوچی از سران بازرگانان می‌بود . باشندگان دیگر را بیاد نمیدارم ، پابندی دموکراتهابدرستکاری دراین‌زمینه بجایی‌رسید که دو یا سه تن ازآنان که سرکشی بکار انبار گندم ونانوایان میداشتند و نادرستی نموده بودند خود دموکراتها آنان را ببازپرس کشیدند وازمیان خود بیرون راندند و در روزنامه تجدد با رسوایی نامهاشان را نوشتند ، کمسیونهای آذوقه و اعانه هر دو حساب های خود را نوشته و در روزنامه و یا جداگانه پراکنده می کردند .

بدینسان بهار میگذشت ، ونه همچون سال گذشته بارانهای پیاپی می بارید . واین خود مایه دلداری برای گرسنگان می‌بود ، واز آنسوی بد نهادانی که گندم یا دانگیها میداشته وبامید آنکه هرچه گرانتر بفروشند نگهداشته بودند در اینهنگام نهانی‌بیرون آورده ومی‌فروختندواین گشایش‌برای گرسنگان میشد . یك‌بدی‌دیگری که این هنگام ازبرخی دیده شد این بود که بانگیزه جنگ ازچندی پیش‌راه عراق (کربلا ونجف) بسته می‌بود ، واین زمان آگهی ازبازشدن آن رسید ، واز تبریز و دیگرجاها ، بانگیزش روضه خوانان وملایان هزارها کسان آماده سفر گشتند .

در چنان سال سختی که حال گرسنگان وبیچارگان دلها را می گداخت‌اینان

با بی‌پروایی پول گرد آورده ونگهداشته واین زمان شهر را در این گرفتاری گزارده بزیارت میرفتند .

در اینمیان ترکها بمرز ایران رسیده وبار دیگر بخاك آذربایجان درمی‌آمدند. جنگ جهانگیر ، باحال بس سختی ، بازپسین روزهای خود را بسر میداد . در اروپا میانه آلمان با فرانسه وانگلیس نبردهای خونریزانه بس سختی میرفت ، و هر سویی می‌خواست ، با همه نیروی خود بهماورد تا زد واو راازپا اندازد ، وجنگ رابافیروزی خود بپایان رساند . همدست نیرومندی همچون روس ازدست انگلیس وفرانسه رفته، ولی بجای او امریکا بپشتیبانی بجنگ درآمده بود ، وسپاههای اودرخاك‌فرانسه‌همدوش دیگران در برابر آلمان می ایستادند ، در آسیا انگلیسیان عربها را شورانیده و با خود همدست گردانیده ودر فلسطین جنگهای بزرگی باعثمانیان می‌نمودند و گام‌بگام پیش میرفتند ، دربین النهرین نیز فیروزی بااینان می‌بود و عثمانیان را تا شمال آنجا دور رانده بودند .

ولی از اینسوی پس از پراکنده شدن سپاههای روس عثمانیان روبقفقاز آورده و می کوشیدند به‌آنجا دست یابند . اگرچه گرجیان و ارمنیان ودیگران ، بدعوی جداسری برخاسته ، وسپاهها آراسته جلو آنان را می گرفتند ، ودرمیانه جنگ ها می‌رفت ، ولی رویهمرفته عثمانیان چیره می‌بودند و گام بگام پیش می آمدند ، و این بود که بمرزایران رسیده بودند .

در این هنگام انگلیسیان بهمدان و قزوین آمده وبخش غربی‌ایران رادردست میداشتند ، وتا زنجان ومیانه پیش آمده بودند . از آنسوی چنانکه دیدیم در ارومی مسیحیان را بسیجیده می‌داشتند ، عثمانیان می‌خواستند باینان نزدیك شوند،وباجنگ از میان بردارند و چنین می نمود که باز بآرزوی راه یافتن بهند و افغان و شورانیدن آنجا ها هستند ، و یا اندیشه دیگری را دنبال میکنند . هر چه هست میدان جنگ آذربایجان خواستی بود .

پس ازنیمه خرداد ماه بود که آگاهی‌ازنزدیك شدن آنان رسید ،وکونسولهای انگلیس وفرانسه وامریکا وهمه بستگان ایشان ، وانبوهی از ارمنیان و دیگران ، در

تبریز ماندن نتوانسته وبه آهنگ کوچیدن افتادند . هر کس اندك کاچالی برای بردن برگزیده وبازمانده را به بهای کمی می‌فروختند ، سمساریها پر ازکاچال وافزار ایشان بود ، کتابها را با ترازو ، منی پنجقران و شش قران می‌فروختند . بدینسان با شتاب خود را سبك گردانیده از شهر بیرون رفتند ، پس از دوسه روز عثمانیان رسیدند ، این بارهم کسانی از ایرانیان ، ازآقای بلوری و میرزا غفارخان زنوزی ودیگران با ایشان می‌بودند .

از درآمدن اینها کار ها رنگ دیگر گرفت و کسان دیگری پا بمیان نهادند . پیش ازهمه‌یاهوی‌دموکراتیگری فرونشست، وخیابانی ونوبری ودیگران کناررفتند، و این بار عنون «اتحاد اسلام» پیش‌آمد وبیکباشی یوسف ضیاء که یك کارکن‌سیاسی وخود ازمردم قفقاز می‌بود وزبان فارسی رانیك می‌دانست ، کسانی راازسران‌تبریزیان از نیك و بد بسرخود گرد آورده و یکدسته‌ای باین نام‌پدید آورد ، و این بار این نمایش بمیان آمد . بسیاری ازآنانکه از خیابانی وهمراهانش رنجیده بودندباین‌دسته پیوستند . کسانی که پروای هیچ دینی‌نکردندی وباسلام‌ارجی نگزاردندی بنام«اتحاد اسلام» بخود نمایی پرداختند . میرزا باقر نامی که ازسالها بازمسیحی گردیده و با مسیونران امریکا می‌بوده ، روزی دیدم در مسجدآدینه بروی پله منبرایستاده‌و گفتگو از «اتحاد اسلام» می کند .

فهرست نامهای این کسان با دستینهٔ یوسف ضیاء بیك دردست منست ولی پرده پوشی را بهتر میدانم ودراینجا ننوشته درمی گذرم .

در آخر های تیرماه علی احسان پاشا فرمانده بزرگ این دسته ها از راه جلفا به تبریز آمد ، در استاسیون راه آهن پیشواز بزرگی ازو کردند و با پذیرایی‌وشکوه بشهر درآوردند ، در اینمیان حاجی محتشم‌السلطنه را برداشته ومجدالسلطنه‌ارومیه‌ای را که از هواداران ترك واز زمستان سال ۱۲۹۳ به آنان پیوسته ودر پس‌نشینی خلیل پاشا باوی رفته واین زمان هم همراه سپاه ایشان به‌تبریز آمده بودبوالیگری‌نشاندند. سرشهربانی را برداشته وبحکمرانی قره داغ فرستادند . میرزا تقی خان نامی که از بستگان خیابانی ونویسنده تجددی‌بود این زمان بترکها پیوست وروزنامه‌ای‌بترکی

بنام «آذرآبادگان» برپا گردانید .

بار گذشته آمدن عثمانیان (در زمستان سال۱۲۹۳) خوش افتاده بود ، زیرا در آنزمان روسیان در آذربایجان‌می‌بودند ، وآمدن آنان این نتیجه را میداد که روسیان بیرون روند . ولی این بارچنان نتیجه‌ای در میان نبود ، از اینسوی دست یازیدنشان بکارها ، و حکمران بر گماردن و روزنامه نویسانیدنشان ، بمردم گران می افتاد . دسته « اتحاد اسلام » بسیار سبك بود و بیشتر کسان آلوده و بی ارج به آن روی آورده بودند .

یك رنجش دیگر از پول نداشتنشان برمی‌خاست . دولت عثمانی بنام‌وام گرفتن از توده خود ، اسکناسی بنام « قائمه » چاپ کرد، و بدست سپاهیان داده بود که در همه جا آنرا بکار می‌بردند ، در جاییکه چنان اسکناسی در ایران ارزشی نتوانستی داشت ، ودر بازار تبریز تنها صرافان ، هر قائمه‌ای بچند قران می‌خریدند واین برای فرستادن باستانبول می‌بود ، ولی عسکرها هر « قائمه » را پنج‌تومان حساب کرده واز بازاریان با زور پول آنرا میخواستند و ناگزیر کار بکشاکش میانجامید و داستان سالدانها ومنات نو میگردید .

یك عسکریك تومان قند چایی خریده ویك قائمه میداد که چهارتومان (۴۰ ریال) هم دستی میخواست ، درجاییکه آن قائمه خود چندقران بیشتر بها نمیداشت. نتیجه این می‌شد که برخی فروشندگان خواهش کنند که آنچه خریدی بی بها ببر وپولی نده .

اینها نیك مینمود که بیگانگان که بکشور درآمدند هر که میخواهی باشند، رفتارشان جز زور وستم نتواند بود .

بدخواهان خیابانی ونوبری در کوشش می‌بودند ، عثمانیان‌نیز ازآنان‌ناخشنودی مینمودند ، وسرانجام درآخر تیرماه گویا ، آن دورا باحاجی محمد علی بادامچی که از بستگان خیابانی میبود دستگیر ساختند وبارومی که این زمان ازدست آسوریان درآورده بودند فرستادند،درتبریز چنین پراکندند که اینان با ارمنیان‌همدست گردیده میخواستند بزیان «سپاه اسلامی» کوشند ، ولی‌این باور کردنی نبود ، وراستی این‌بود

که میخواستند نیروی اینها راازمیان برند واین‌کار را بیش از عثمانیان ایرانیانی که بایشان پیوسته بودند میخواستند .

پس از گرفتاری اینان ، دموکراتیان بیکبار ناتوان گردیدند ، وجز خاموشی چاره ندیدند .

در اینمیان گرانسالی بپایان رسیده وخرمنهای تازه برداشته میشد و گندم و دانگیها روز بروز ارزانتر میگردید که نان که منی‌تاسه تومان رفته بود روزبروزپایین میآمد و تا هفت قران رسیده بود .

گفتار نوزدهم

بازمانده داستان سلماس وارومی

چنانکه گفتیم مسیحیان از یکسو از سپاه فرستادن دولت ایران وباازدرآمدن عثمانیان بیم میکردند و چنین میخواستند مسلمانانرا با زور بچاره‌جویی وجلوگیری از چنان پیش آمدی وادارند ، واز یکسو همچنان دژ رفتاری نموده دست از کشتار و تاراج برنمیداشتند . درسلماس‌آبادی نمانده وآنچه‌شدنی بود شده ومردم بیچاره کشته شده ویا پراکنده گردیده بودند . در ارومی که مردم باز میماندند روزی نمی گذشت که چند تن‌اززن ومرد کشته نشوند حال‌بیچارگی وستمدیدگی اینان‌بسیاردلگداز است ، بدبخت‌مردم یگانه راه چاره آن میدانستند که در تاریکی شب از دست زنان و فرزندان خود گرفته در آن هنگام برف و سرما و با آن گرسنگی به بیابان افتند واز راه وبیراهه خود را بجایی رسانند، واین راهر کس نمیتوانست و ازشهر گریختن بسیاردشوار می‌بود .

چنانکه گفتیم عثمانیان درقفقاز پیش رفته وبمرز های ایران نزدیك شده‌بودند آسوریان ازشنیدن این به‌بیم میافزودند ، زیرا خودرا دربرابرآنان‌ننهادیده وپشت سر خود را گرفته میبافتند . این‌زمان انگلیسیان بهمدان وقزوین آمدموژنرال‌دنسترویل بکارهایی میکوشید ، ولی میانه اینان باآنان دوری بسیار می‌بود و در میانه پیوستگی نمیداشتند ودرروز سختی‌هیچگونه یاوری نتوانستندی بانگیزش بیگانگان‌بسیاهکاری هایی برخاسته واکنون خود را در تنگنا می‌یافتند .

در نیمه نخست خرداد ماه (آخرهای شعبان) بود که یك دسته از سپاه عثمانی

بخوی درآمدند واز آنجا آهنگ سلماس کردندو با مسیحیان بجنگ پرداختند.خود پتروس با توپخانه ودسته های جنگی از ارومی آمد . چند روز جنگ سختی میرفت ، مسیحیان بسیار میکوشیدند ، ولی سرانجام ایستادگی نتوانستند وشکست خورده و ناگزیر شدند پس نشینند وهمه آسوریان و ارمنیان که در آن پیرامونها مینشستند زنان وفرزندان خود رابرداشته وچهار پایان خود را از گاو و گوسفند واسب وخرجلو انداخته همراه آنان بکوچ برخاستند .

در ارومی چند روزی میبود که اندك آرامشی پیدا شده و کشتار کم گردیده ،و شهربانی چند دکانی را برای نان پختن وفروختن باز گردانیده بود . ازآنسوی اجلال‌الملك که دوباره بکار حکمرانی میپرداخت برآن شده بود که کسانی را از روستاییان همراه سوارانی از مسیحیان بفرستد که بروند ودردیه ها کشتهایی که بدرو رسیده ولی از نبودن کسی همچنان در بیابان میماند درو کرده و کوبیده و گندم و جو در آورده برای شهر آورند . خود سران مسیحی را دل بحال مردم سوخته و اندك مهربانی می‌نمودند که در اینمیان داستان شکست سلماس وباز گشتن مسیحیان بارومی روداد که بار دیگر رشته ازهم گسیخت . اینان بکینه های عثمانیان هر که را ازایرانیان می‌خواستند میکشتند . ازآنسوی مسیحیان که با خانواده و چهار پایان خود کوچیده می‌آمدند اینان هرچه میبافتند تاراج میکردند وچهارپایان خود را بدرون کشتها راه میدادند . دوباره ایمنی ازمیان رفت وچند دکانی که بازشده بود بسته گردید ، وباز در شهر آدم کشی رواج گرفت .

چند روز دیگر عثمانیان ازدنبال رسیدند وتا کریم آباد که چهار فرسنگی شهر است جلو آمدند . مسیحیان ازیکسو دربرابر آنان ایستاده می‌جنگیدند ، واز یکسو در شهر با مردم دژ رفتاری وسختگیری بسیار مینمودند . دراینمیان اندیشه بیرون رفتن هم میداشتند وبسیج راه می کردند، مسیحیان خوداورومی با همسایگان مسلمان خود از درمهر ودوستی درآمده وکاچال وداراك خود را بخانه های آنان میفرستادند که خود آماده کوچ باشند .

با عثمانیان جنگ سختی می‌رفت ، لکن دراینمیان داستان در آمدن آندرونیك

بخوی رخ داد که روز دوم یا سوم تیرماه سپاه عثمانی ناگهان پس نشست و آسوریان اندیشه بیرون رفتن را رها گردانیده بازبکارهای ستمگرانه خود پرداختند .

اما داستان خوی : عثمانیان دسته کوچکی ، هفتاد یا هشتاد تن در آنجا باز گزارده بودند . باینان آگاهی رسید که اندرونیك که یك سر کرده ارمنی بود که با دسته داوطلب ارمنی از آغاز جنگ جهانگیر باروسیان همراهی نموده و این زمان برای ارمنستان می کوشید، با گروه انبوهی از ارمنیان که شماره جنگیان ایشان تا سه هزار گفته می‌شد به آهنگ خوی می آیند که به آنجا دست یافته پشت سر عثمانیان را بگیرند .

سر کرده عثمانی که در خوی می‌بود مردم را بنزد خود خواند و چگونگی را آگاهی داد ودرخواست کرد که تفنگچیانی ازشهر با ایشان همدستی نمایند که بجلو ارمنیان رفته آنان را باز گردانند . مردم سخن اورا باورنکردند وپروا ننمودند، وجز دسته کمی بدآنان نه‌پیوستند .

هرچه بود عثمانیان بجلو شتافتند ودر نزدیکی ایواغلی که سه فرسخیست به ارمنیان برخوردند ، ولی چون جنگ آغازید از کمی شماره و افزار شکست سختی خوردند که بسیاری از آنان کشته گردیده‌ودیگران گریختند وخود رابخوی‌رسانیدند. سر کردهٔ عثمانی هفت وهشت تن زخمیان خود رابه‌شهبندری سپرده وخود با بازمانده بیرون رفت .

مردم خوی بهم برآمدند وبدست و پا افتادند . بسیاری از توانگران وتوانایان شهر را گزارده روانه تبریز شدند ، ولی غیرتمندان آنرا نپسندیدند وبراین شدند که ایستادگی نمایند ، وشبانه در یکی ازمسجد ها گرد آمده وبگفتگو نشستندو کسانی را بنام «کمسیون جنگی» برگزیده ورشته را بدست آنان سپردند ، و اینان بیدرنگ بکار بر خاسته وهمان شبانه تفنگچیانی گردآورده ودروازه های شهر را بسته و استوار گردانیدند ونگهبانانی بآنها گماردند وبرای جنگ آماده ایستادند .

فردا هنگام درآمدن آفتاب بود که ناگهان دسته های ارمنی پدیدار شدند و تا سیصد متری شهر نزدیك آمده و توپها ومترالیوز های فراوان خودرابکار گزاردند

و بجنگ وشلیك برخاستند ، از اینسوی تفنگچیان بجلو گیری پرداختند وباآنکه بیشتر جنگ ندیده می‌بودند غیرتمندانه بکوشش برخاستند . ارمنیان میکوشیدنداز هرسو گرد شهر را گیرند واین بود دمادم بدرازی ردهٔ خود می افزودند و تا هنگام نیمروز یك نیم بیشتر از گرد شهررا گرفتند .

خوییان با همه بدی افزار ونداشتن توپ ومترالیوز می‌جنگیدند . آن‌چند تن زخمیان عثمانی نیز بیاری پرداخته، وهر یکی بسنگردیگری درآمده ومی کوشیدند. زنان هم بمردان‌آمیخته ویاری دریغ نمیگفتند وبرای جنگیان آب وشربت وخوردنی می آوردند واین بدلیری آنان می‌افزود ، نیز چند تن سواره ازآواجیق بیاری آمدند واین نیزمایه پشت گرمی گردید .

در اینمیان دو تن ازمردم عامی هنرنمایی شگفتی کردند : یکی خلیل نام که از مجاهدان آغاز مشروطه بوده . این مرد یك جانفشانی مردانه‌ای نمود ، چگونگی آنکه در گرماگرم جنگ سه تن از ارمنیان که رخت عسکر عثمانی درتن میداشتند و بزبان ترکی عثمانی سخن می گفتند درجلو دروازه سلماس پیداشده وچنین‌وانمودند که فرستادگان سپاه عثمانی میباشند وآنان ازپشت سرمیرسند ودرخواست‌باز کردن دروازه را کردند . مردم چون آمدن عثمانیان را می‌بیوسیدند باور کردند و بسیارشاد شدند و چنین خواستند در را باز نمایند ولی دور اندیشانی نگزاردند و این خلیل داوطلب شد که با ریسمان از دیوار پایین رود و آنان را از نزدیك ببیند و بشناسد و بچنین کار بیمناکی تن در داد ، وچون پایین رفت وبآنان رسید وشناخت، چون‌بمب هایی آماده در دست آنان دید دوتن را بغل کرد و بخوییان بانك زد : «دشمنند اینها را بزنید ، اینها را بزنید ، مراهم بزنید». باین بانك او ازبالا شلیك کردند وآن سه تن را زدند وشگفت بود که بخود خلیل گلوله نخورد ولی درآن کشاکش به ته خندق درغلطید که از آنجا باریسمان بالایش کشیدند .

دیگری معی نام چوپانی بود که یکی از توپهای کهن زمان فتحعلیشاه‌راازانبار خوی بیرون آورد وبر سر برج کشید وخود استادانه آنرا پرمیکرد و بجای گلوله زنجیر بدرون آن میریخت که چون آتش میکرد دانه های زنجیر یکمیدان‌پهناوری

برای خود باز کرده وبارمنیان آسیب میرسانید .

این نمونه است که در چنین پیش آمدهایی اگرسرانی بایستند ومردم را بکار باز دارند چه هنرنماییهایی ازآنان پدیدآید .

دراومی نیز اگر کسانی بجای رفتن بدرخانه مارشیمون ودکترشت جلو مردم افتادندی وآنان را بجنگ ومردانگی واداشتندی اینگونه هنر نماییهای فراوان دیده شدی وآنهمه خواری وبیچارگی رونداری .

بدینسان جنگ میرفت تا هنگام پسین ناگهان سپاه عثمانی از سوی سلماس نمایان شدند . اینان از چند روز پیش راه افتاده و کنون بدینسان بهنگامه‌میرسیدند، و این بود همینکه‌رسیدند توپهای خودرابالای کوه کشیده وبیدرنگ بشلیك‌پرداختند، ازاین رسیدن اینان‌مردم‌خوی شادمان گردیده ودلیری‌هرچه بیشتر نمودند . ازآنسوی ارمنیان‌خودرادرمیان‌دوآتش یافته‌واز فیروزی نومید گردیدند وبرآن شدند که‌جنگ‌کنان خود را بیرون اندازند .

عثمانیان تاختهای سختی می‌بردند واز ایشان بسیار میکشتند . ارمنیان زنان و فرزندان نیز همراه میداشتند وآنانرادرپشت سرنگهمیداشتند، توپهای عثمانی‌بسیاری ازایشانرا هم نابود گردانید .

تا فرو رفتن آفتاب جنگ برپا میبود وعثمانیان همچنان دنبال میکردند ، ولی چون شب رسید دست برداشتند . ارمنیان شکسته و پراکنده از راهیکه آمده بودند باز گشتند . پس از دو سه روز عثمانیان همه مردان ارمنی را که در خوی و آن پیرامون ها می بودند کشتار کردند وسپاهشان بازبسوی اومی باز گشت (*) .

این مردانگی مردم خوی درخور ارج نهادنست، زیرا ازیك سو خاندانهای‌خود را نگهداشتند و از یك سوسپاه عثمانی را از آسیبی که دچار خواستندی شد ایمن گردانیدند .

چنانکه گفتیم اندرونیك میخواست خوی‌را بگشاید ودز آنجا را نشیمن‌سازد

(*) این داستان را آقای حاجی محمد رضا پارسا که خود در آنروز درخوی می بوده وپادرمیان داشته باز گفته است .

و پشت سر عثمانیانرا گیرد ، وراستی را بیاری مسیحیان ارومی وسلماس شتافته‌وازاین راه بآنان کمك کردن می‌خواست، ولی مردانگی خوییان ورسیدن بهنگام سپاه‌عثمانی نقشه اورا بهم زد .

بهنگامیکه درجلو خوی این کارها میرفت وخوییان وعثمانیان بدینسان نقشهٔ اندرونیك را بهم میزدند مسیحیان درارومی به‌پیش بردن یك‌نقشهٔ دیگری‌میکوشیدند که آنهم بهم زده شد ونتیجه نداد . چگونگی آنکه روسیان یك کشتی بخاری بنام «چرنوزوبف» در دریاچه شاهی بکار انداخته بودند که‌دارای توپی نیزمیبود .این کشتی اکنون در دست آسوریان میبود و روز دوم تیرماه (۱٤ رمضان) یکصد و هشتاد تن از تفنگچیان جنگ آزموده آسوری و ارمنی را بر گزیده یکدسته رادرآن کشتی ویك دسته را دریك کشتی بادی دیگری نشانده و یك توپی نیز بآنان داده و روانه شرفخانه گردانیدند که ناگهان بآنجا رسیده وبخشکی‌درآمده وآنجا رابگیرند وهرچه کشتی درآنجاست به بندر ارومی فرستند اینان روانه گردیدندوشباهنگام بشرفخانه‌رسیدند ودر یك جایگاه دوری کشتی ها را بکنار راندند ، ولی پیش از آنکه بتوانند بیرون آیند ایرانیان و عثمانیانی که در آنجا می‌بودند آگاه گردیده وبسرشان ریختند و همه را کشته ونابود گردانیدند . بدینسان این نقشه نیز از میان رفت .

ولی این نا فیروزیها که بآسوریان میرسید کینه از مردم بیچاره ارومی می - جستند . دراین روزها پیاپی آدمکشی میکردند سران مردم را گرد آورده و دراداره حکمرانی نگه میداشتند وراه برای بیرون رفتن نمیدادند. چنین میگفتند : عثمانیان را شما خواسته اید که بسر ما بیایند . مردم سست نهادی که بهنگام خود مردانگی ننموده وخود را بدشمن سپرده بودند بدینسان پیاپی کیفر می‌یافتند و از شکنجه رها نمی گردیدند . روزنخست اگر صد تن کشته دادندی دشمن را بستندی ، ولی اکنون صد هزار کشته داده بودند وهنوزرها نمی گردیدند .

از کسان بنامی که دراین روزها کشتند آقا میر محمد پیشنمازخلخالی‌می‌بود. روز چهارم تیر (۱٦ رمضان) پیر مرد بیگناه را در خانه اش سر بریده و تکه تکه گردانیدند .

درهمان روزها دوباره با عثمانیان جنگ آغاز گردید . مسیحیان سخت بتنگنا افتاده راه چاره ای نمی‌یافتند و آنچه بسختی کار ایشان می افزود آگاهی نداشتن از

۷۳ - نایب حسین کاشانی

بیرون میبود . از دیر باز تلگراف و تلفن بریده شده وآمد و رفت ازمیان رفته‌واینان راآگاهی از چگونگی‌کار جنگ ، ودر کجا بودن سپاه انگلیس نمی بود . یگانه راه

چاره شکافتن رده های عثمانی و بیرون رفتن میبود ولی نمیدانستند به کجا روند ودرکار خود درمانده بودند .

در این میان روز دوشنبه شانزدهم تیر (۲۸ رمضان) هواپیمایی درآسمان پدیدار شد و پایین‌تر آمده بروی شهر پریدن گرفت . آسوریان نخست گمان کردند از آن عثمانیان است و بشلیك پرداختند ولی چون در بیرون شهر فرود آمده وزاننده‌اش دیده شد دانسته گردید از آن انگلیسیان میباشد و برای دادن دستور آمده . ژنرال دنسترویل در یادداشتهای خود دربارهٔ فرستادن این هواپیما چنین مینویسد :

«چگونگی کارما در پیرامون دریاچه ارومی بما امید ها میدهد . کارها از روی یك سامانی پیش میرود ، فیروزیهای ما درسوی ارومی دلگرمی میدهد کـه عثمانیان تبریز را تهی خواهند کرد وما با ارمنیان که در پیرامونهای الکساندرا پول می باشند یکسره پیوستگی پیدا خواهیم کرد وفرصت خواهیم داشت که ازپیشرفت عثمانیان‌در قفقاز جلوگیریم وبدینسان پیش آمد ها را دربا کو بسود خود گردانیم .

نهم جولای هواپیمای ما بسوی میانه که از پیش در آنجا فـرودگاه ساخته و بنزین آماده گردانیده بودیم پرواز کرد . دهم جولای از آنجا بارومی پرید و بـاز همان روز بمیانج باز گشته و پس از بارگیری بنزین پریده و بی گزند و آسیب به قزوین باز آمد .

لیوتنان‌پنینگتون برای این فرستاده شده بود که ازسوی من‌نامه‌ای بآقاپتروس سرجنبش آسوریها در ارومی برساند وهنگامی که بآنجا رسید مردم شهر بـاشادی و خروش بی‌اندازه پیشواز و پذیرایی نمودند و بی‌اختیار روی دست وپای اوریخته واو را بآغوش کشیده ومی‌بوسیدند .

شهر را ازچهار ماه بازترکان گرد فرا گرفته بودند وچهار ماه بود که مردم از پیش آمد های دیگر جاها آگاهی نمیداشتند و گمان میکـردند سپاه انگلیس در ایران نیست ، واز آنسوی چنین دانسته بودند که سپاه ما موصل رابگشاده ، واین بود آماده می‌شدند که رده های ترك رابهم زده وبسوی موصل روانه گردند آنان که دوهزار تن سپاهی میبودند و میبایست هشتاد هزار تن مردم ارومی و پیرامونهای آنرا نگه‌

دارند ، اگر بچنین کاری برخاستندی نتیجه آن بودی کـه همگی مسیحیان کشته گردند وشهر نیزازدست رود .

لیوتنان پنینگتون ، بهنگامی که نیاز میداشتند ، همه این چیزها را بآنان‌باز نمود واز گزندهایی که در میان توانستی بودآگاهشان گردانید .

ما برای ایشان افزار جنگی میرسانیم ، و چنین نهاده‌ایم که روز بیست و دوم جولای در صاین قلعه بایشان برسیم ، باین شرط که ایشان ، روبسوی ساوجبلاغ ، یك جای ناتوانی ازسپاه عثمانی پیدا کرده وآنرا شکافته وخود را بما برسانند .

نیروی عثمانی درآن پیرامونهااندك وناتوان می‌باشد. همه سپاه ایشان‌درجنوب دریاچه ارومی رده بسته اند ولی نیروی بسیاری نیست و خود پراکنده میباشند ، و از همینجا ماامیدمند بفیروزی آسوریان درآهنگی که میدارند توانیم بود .

ما اگر دراین کار پیشرفت کنیم در نتیجه سراسر خط همدان‌وارومی رادردست خواهیم داشت و پیوستگی را با تبریـز خواهیم برید و آن هنگام است کـه آنچه عثمانیان اندوخته‌اند بدست ما بیفتد »(*)

پیداست که ژنرال دنسترویل از سیاهکاریهای آسوریان ومسیحیان در ارومی آگاهی نمیداشته وخود در پی چنین چیزهایی نمی‌بوده، واینست دلسوزی مینماید که آسوریان چهارماه در تنگنا مانده واز هیچ‌جا آگاهی نمیداشته‌اند .

چنانکه ازاین نوشته هم پیداست انگلیسیان میخواستند یك دسته‌ازآسوریان سپاه عثمانی را بشکافند وخود را بصاین قلعه برسانند واز آنان افزار جنگی بگیرند و دوباره باز گردند وشهر را نگه دارند ، ودنسترویل بخود نوید میدهد که بدینسان خط همدان و ارومی دردست آنان بود و سپاه عثمانی که در تبریز میبودند پشت‌سرشان گرفته خواهد شد ، ولی خواهیم دید که چنین‌کاری را نتوانستند .

پس از باز گشتن هواپیمای انگلیسی آسوریان ومسیحیان همچنان درکارخود میبودند و بمردم آنچه میتوانستند دریغ نمی گفتند . اگرچه همان روز در آمـدن آیروپلان پس از گفتگو با لیوتنان پنینگتون بیکبار رفتار خود را دیگر کـردند و

(*) این نوشته رااز ترجمه فارسی آن کتاب آوردیم ولی جمله ها را دیگرگردانیدیم .

کسانی بمیان شهر فرستاده واز آدمکشان جلو گرفتند وآگهی دادند که دیگرنباید بکسی آزاری داده شود، وچنانکه گفته میشداین درنتیجه نکوهش هواپیمای انگلیسی بوده که گفته بوده این رفتار بسیار بد است وباید با مردم مهربانی نمایید ، ولـی این جلو گیری ونیك رفتاری جز یکروز نبود واز فردا باز بحال پیشین باز گردیدند . از آنسوی چنانکه با انگلیسیان نهاده بودند آقا پتروس بادسته های عثمانی که درآن - سوی میبودند بجنگ خونریزانه سختی برخاسته و چند روز زد وخورد خونین درمیانه میرفت ، ودرنتیجه مسیحیان چیر گی نموده و عثمانیان رابکنار راندند وآن رامرابروی خود باز کردند .

ولی در این هنگام عثمانیان ازسوی سلماس فشار می‌آوردند وجنگ سختی می‌نمودند و آسوریان که در برابر آنان میبودند ایستادگـی نتوانسته پس مینشستند . از این فشار مسیحیان ازماندن در شهر نومید گردیده باندیشه کوچ افتادند . روز سه شنبه هفتم مرداد آگاهی دادند که فردا همگی بیرون خواهند رفت ، و در این میان چنین پراکنده گردید که بهنگام رفتن دوباره مسلمانان را کشتار خواهند کرد . از این گفتگوترسی همه‌مردم را فرا گرفت شب چهارشنبه در ارومی کمتر کسی‌خوابید. زیرا آنکه مسیحیان میبودند آماده رفتن میشدند وبسیج راه میدیدند . و بسیاری از جوانان وخونخواران ایشان نیز بخانه های مردم رفته برای آخرین بار گزند و آزار میرساندند ، آنکه مسلمانان بودند چه ازترس کشتار وچه ازاندیشهٔ آن که اگر کشته نشوند فردا آزادخواهند گردید خواب بچشمشان نمیرفت .

فردا بامدادان ازیکسو کوچ آغاز گردید و مسیحیان بازنان وفرزندان وکاچال و چهارپایان و ارابه های خود براه افتادند و از یکسو باز خونخوارانی از آنان‌دست بکشتن گشاده در کوچه ها و خانه ها کسان بسیاری را میکشتند . در همـان هنگام عثمانیان نزدیك میشدندواندکی نگذشت که یکدسته‌سوارایشان خودرا بشهررسانیدند و ازآگاهی ازرسیدن اینان بود که آدم کشان مسیحی نیزشهر را رها کرده و از پی دیگران روانه گردیدند .

بیچاره مردم پس ازششماه گرفتاری خود را آزاد دیدند . زنان و مردان بیرون

ریخته واز عثمانیان پیشواز کردند . بسیاری از ایشان نیمه جانی‌میداشتند وخودنمی‌دانستند گریه کنند ویا شادی نمایند. این دسته‌ازسواران عثمانی که زودترازدیگران رسیده بودند از کردان میبودند و بشیوهٔ کردی خود از تاراج باز نمی ایستادند ، و از آنسوی یکدسته از کردان اشنویه که گفتیم روسیان کوچانیده و بارومی آورده بودند بهمدستی اوباش شهری دسته بندی کرده برای تاراج بخانه های مسیحیان کـه تهی گزارده ورفته بودند ریختند و دراینمیان برخی خانه های دیگری را هم‌تاراج کردند. مردم ازدست آسوریان رها نگردیده دچار اینان گردیدند .

از آنسوی در این‌هنگام درمیسیون فرانسه یکداستان بدی‌رخ داد وآن‌اینکه بسیاری ازمسیحیان که با دیگران همراهی نتوانسته واز بیدست وپایی درشهر مانده و برای نگهداری خود بمیسیون پناهیده بودند سواران عثمانی‌بآنجا تاخته ومردان‌را همگی کشتار کردند و کینه آدمکشان را از اینان جستند . از این‌بدتر آنکه مسیو سونتاق نماینده پاپ که سالها در ارومی‌زیسته وهمیشه بامردم مهربانی کرده بود وپس ازچیر گی آسوریان هم گروهی ازخاندان ها را درمیسیون جا دادوهمه رانگهداشت، واز این گذشته ، درشش ماه زمان چیر گی مسیحیان همیشه نکوهش از دژ رفتاری و آدمکشی آنان مینمود و تا میتوانست بکاستن ازخونخواری میکوشید ، واین هنگام نیازی برای گریختن از شهرندیده وبا دیگران همراهی ننموده بود ، اورا هم با چند تنی از کشیشان دستگیر کـرده نگه داشتند . مـردم از این داستان بسیار دلتنگ شدند و بنزد عثمانیان رفته رهـایی ایشان را خواستند ، ولی آنـان پروا ننمودند و فردا او را با دیگران بجلو مسجد مناره آورده و تیر باران کـردند . کشته شدن او بهمه گران افتاد .

کسانی از مسیحیان خود ارومی از شهر نرفته ودر خانه های دوستان خودشان ازمسلمانان نهان شده بودند ، ومسلمانان چون از برخی از ایشان نیکی دیده بودنـد بنگهداری میکوشیدند ، ولی عثمانیان جستجو کرده وبدست‌آورده وهمه رامیکشتند. یکی از کسانیکه بدینسان بدست افتاد دکتر اسرائیل نامی بود که ازسران‌مسیحیان بوده و خود دشمنی بسیار با مسلمانان نشان داده وبخونریزی پا فشاری مینموده ، ودر

انجمن شانزده تنی که خودیکی از باشندگان میبوده سرزنش ونکوهش بسیار بمسلمانان میکرده ، واین شگفت که با همهٔ این گناهان بجان خود نترسیده ودر خانه یکی از مسلمانان پنهان شده بوده که پیدایش کردند ودر جامه زنان بیرون آوردند و پس از بازپرس وداوری درحیاط توپخانه بدارش زدند .دکتر پاکارد امریکایی را بایکتن دیگری که آنان نیز نرفته وباز مانده بودند دستگیر وبند کردند . چنانکه توفیق هم مینویسد این مسیحیان همه بیکحال نمی‌بودند و بسیاری از مسیحیان خود ارومی به پیش آمد خرسندی نداده ودلتنگی مینموده اند وکسانی از آنان آشنایان ودوستان خودرا از مسلمانان نگه میداشته‌اند ، وتوفیق از اینگونه می‌شمارد . بارون مناسگان بازرگان تبریزی ودکتر شموئیل وبه‌بعیوضوف را . ازآنسو کسانی هم ازشمار دکتر اسرائیل می‌بوده‌اند که دردشمنی وکینه‌جویی اندازه نگه نمیداشته‌اند .

بدینسان ارومی بدست عثمانیان افتاد و اینان آنجا را لشگرگاه گردانیدند . اما مسیحیان که بیرون‌رفتند روبسوی سلدوزروانه گردیدند. عثمانیان اندکی دنبالشان کرده وکسانی را ازآنان که در پشت سر می‌بودند کشته ویکدسته اززنان وفرزندان را دستگیر ساخته وباز گردیدند . در راه دیگر کسی بجلو گیری نپرداخت ، ولی در میان خودشان رشته ازهم گسیخته و هریکی جز دربند خود نمی‌بود ، ارمنیان قاچاق وجلوها که درسلماس و ارومی آن بیداد ها را با مسلمانان نموده بودند ، این بار با همکیشان خود دژ رفتاری دریغ نمیداشتند . درنزدیکی میاندوآب درجایی بنام«سولی تپه» مجدالسلطنه با یکدسته سوار وبا یکتوپ در کمین مینشست و همینکه اینان رسیدند بیکبار بشلیك توپ و تفنگ پرداخت . مسیحیان بهم بر آمده هر کس برها گردانیدن جان خود کوشیده و بسیاری از ایشان زنان و فرزندان خود را گزارده بگریختند وبسیاری هم کشته گردیدند . پس از آنهم کردان از دنبالشان افتاده تا نزدیکیهای صاین قلعه بسیاری از ایشان کشتند وکالا وکاچال فراوانی که همه‌ازتاراج ارومی وسلماس‌می‌بود بدست آوردند. بدین‌رنج خود را بصاین‌قلعه رسانیده‌وبانگلیسیان که در آنجا می‌بودند پیوستند .

از آنجا لگامشان بدست انگلیسیان می‌بود و دیگر آدم کشی نمی‌توانستند و

آنان همگی‌را که بنوشته ژنرال دنسترووبل ، اززن ومرد وبزرگ و کوچك ، نزدیک پنجاه هزار تن می‌بودند به بغداد فرستادند .

دکترشت کشیش آمریکایی درمیان راه درنزدیکی های صاین قلعه مرده واورا در بیابان پهلوی یك تیر تلگرافی بخاك سپرده ونشانی گزارده بوده‌اند که پس‌ازپایان جنگ در زمان آرامش آمریکاییان فرستادند وآنرا به تبریز آوردند و در گورستان خودشان در لیلاوا (در آنجا که خوابگاه جوان پاك نهاد با سکرویل است) بزیر خاك کردند .

بدینسان آشوب سلماس وارومی فرونشست ونتیجه‌ای که دکترشت وهمدستان او از افروختن این آتش بردند آن بود که صد وسی هزار بیشتر از مسلمانان ،ودسته انبوهی ازمسیحیان کشته گردیدند وسراسر آن پیرامونها ویرانه شدوسرانجام همه مسیحیان در بدر گردیده ازخانه های خود بدور افتادند . اینست نتیجه بودن دستهای بیگانه درمیان یك توده .

عثمانیان در ارومی وسلماس نیز مردم را به «اتحاد اسلام» میخواندند ، وبرخی ملایان ودیگران باایشان همدستی‌مینمودند . چنانکه درتبریز کرده بودند دراینجاهم رشته کار ها را خود در دست میداشتند و «قلعه بگی» برپا کرده بودند ونیز در بارهٔ « قائمه» مردم را می‌آزردند لیکن مردم بنام‌سپاسگزاری تاب آورده و آزردگی نمی نمودند .

هنوز تیفوس وتیفوئید دست‌برنداشته روزانه بسیاری راازمیان میبرد . کسانیکه از کشتار جان بدر برده وبا گرسنگی ازمیان نرفته بودند ، کنون زبون میکربهای کشنده گردیده بزیر خاك میرفتند .

در شهر مردم بسیار کم شده وانبوهی ازخانه ها تهی میبود . بویژه در کویهای مسیحی نشین که مردمش گزارده و بیرون رفته بودند ، در بیرون بدتر از این می‌بود . دیه های مسلمان نشین را مسیحیان تهی گردانیده و پس از کوچیدن دیه های خود آنان نیز بی کس میماند .

در سلماس عثمانیان ناگزیر گردیدند کسانی را بگیرند وبازور بدیه‌هافرستند

که بروند و کشتها را بدروند وبکوبند و گندم وجو بشهر آورند .

سپس که هنگام رسیدن میوه ها آمد بسیاری از باغهای انگور بیکس ماند و میوه ها ناچیده بروی درختها وموها خشك گردید .

تا سالها بسیاری ازدیه های سلماس وارومی تهی می‌بود و کسانی ازتبریز ودیگر جا ها میرفتند ومی‌خریدند وبآبادی آنها میکوشیدند وتا آسوریان‌ازبغدادباز گردند بسیاری ازآبادی ها تهی میماند .

بدینسان داستان دلگداز سلماس وارومی‌بپایان رسید وما کنون می‌باید بتهران باز گردیم وپیش‌آمدهای آنجا را بنویسیم .

۷٤ ـ شادروان حاجی رحیم باکوچی
(گویا این پیکره از روی نگاره (تصویر قلمی) برداشته شده)

گفتار بیستم

آشفتگی کارهای تهران

ماپیش‌آمدهای تهران را تا سروزیری دوم مستوفی‌الممالك درمرداد ماه ۱۲۹٤، نوشته وپس‌ازآن‌در گفتگوازداستان کوچ بازنمودیم که‌پس‌ازشکست ساوه ورباط کریم که کوچندگان را رویداد دردیماه آنسال کابینه مستوفی برافتاد و بجای او فرمانفرما سروزیر گردیده‌کابینه پدید آورد ، ولی زمان او دراز نبود و درنیمه‌های اسفند برافتاد و بجایش سپهسالار سروزیر گردید ، و درزمان این بود که عثمانیان سپاه باراتوف را شکسته وتاآوج پیش‌آمدند وقزوین وبلکه تهران به‌بیم افتاد . ازآنسوی کوچندگان که با عثمانیان بایران باز گشته بودند در کرمانشاهان بنیاددولت دیگری بسر وزیری نظام‌السلطنه نهادند . در نتیجه اینها در تهران جنبشهایی برخاست وسپهسالار بر افتاد و از تهران نیز بیرون رفت واز آنسوی تا دیر گاه کسی نتوانست کابینه پدید آورد و پس از چند هفته بود که وثوق‌الدوله کابینه درست کرد ورشته کارها را بدست گرفت ودر زمان او بود که چون انگلیسیان بغداد را بگشادند عثمانیان در ایران ماندن نتوانستند ویکایك شهر ها را رها کرده وباز گردیدند و کوچندگان نیزبرخی بایران وبرخی بجا های دیگر پراکنده شدند وبدینسان کارها یکرویه گشت .

ولی دیری نگذشت که شورش روسستان رو داد ودر همه جا دیگر گونیها پدید آورد . چنانکه گفتیم در سایه این پیش آمد در تبریز و دیگر جا آزادیخواهان بتکان آمدند و بکار هایی از سودمند و بیسود بر خاستند . ولی درتهران جز آشفتگی دیده نشد تا سالیان دراز این آشفتگی درمیان بود .

ما در گفتگو از التماتوم روس و بسته شدن مجلس دوم گفتیم این پیش‌آمد دوره نوینی در تاریخ آزادی ایران باز کرد. زیرا دسته های آزادیخواهانی که درنتیجه شورشهای چند ساله پیدا شده بودند ازمیان رفتند ورشته بدست ناصر الملك ووزیران افتاد که بدلخواه کشوررا راه بردند. کنون می‌بایدآنسخن را در باره شورش روسستان گوییم. این پیش‌آمد نیز دوره نوینی در ایران بویژه در تهران باز کرد. چیزی که هست این بار دولت از نیرو افتاد وبجای آن یك دسته‌ای که سررشته را دردست‌دارند نیامد، ورشته کاربدست گروهی سودجویان افتاد که‌تاچند سال کشور را آشفته‌داشتند و رسوایی‌ها پدید آوردند.

در تهران در آن ده واند سال که از آغاز مشروطه میگذشت کم کم کسانی پیدا شده بودند که شیوهٔسود جستن وپول اندوختن راازراه دسته بندی وروزنامه‌نویسی وهیاهو ودر آمدن بکار های کشوری وهواداری از آن وزیر واین وزیر ومانند اینها نیك می‌دانستند. در آن چند سال اینگونه کسان از همه شهر ها بتهران آمده و در اینجا مانده و کم کم گروه بزرگی‌شده بودند. بسیاری ازنمایندگان پارلمان ازشهر-ها آمده وپس از پایان نمایندگی دوباره بازنگشته واز این راه بپول اندوختن‌وخوش زیستن پرداخته بودند. این کسان را در آن زمان «هوچی» نامیدند وما نیز بهمان‌نام خواهیم خواند.

آزادیخواهان دلسوز راستینی که در آغاز جنبش پیدا شده و آن کار های تاریخی را انجام داده بودند روز بروز کمتر گردیده واین زمان درتهران پیدانمیبودند. زیرا چون جنبش آزادی درسایه کارشکنیهای همسایگان وکار ندانی های پیشروان‌و دیگر انگیزه ها بجایی نرسیده وهر زمان با دشواریهای دیگری روبرو شده بود، این آزادیخواهان دلسوز نومید گردیده وبسیاری از آنان بکنار رفتند، وبسیاری نیز از سست نهادی بهمان سودجویان دغلکار پیوستند.

آخرین دسته اینان درمیان کوچندگان بودند که داستانشان رانوشتیم، وچون این کوشش نیز بی نتیجه گردید و کوچندگان پراکنده شدند آنان بیکبار از میان رفتند وروبهمرفته میدان درتهران برای هوچیان باز گردید.

در فروردین ۱۲۹۶ که آگهی ازشورش روسستان و بر افتادن امپراتوری روس پیاپی میرسید در تهران جنبشی پدید آمد ونمایندگان مجلس های سه گانه گذشته که در تهران می‌زیستند وچنانکه گفتیم بی کار نرفته وسیاست بازی را پیشه خودمی-داشتند، تنها بنام اینکه درمجلس گذشته نماینده بوده اند فراهم نشستند و گفتگو-هایی در باره بازشدن مجلس کردند وچنین می‌خواستند که قانون انتخابات را دیگر گردانند وبا دولت بسخنانی برخاستند.

در این میان سردستگانی که با کوچندگان رفته وپس از شکست عثمانیان و پس نشستن ایشان بازگشتن بایران نتوانسته و باستانبول یا باروپا رفته بودند با سر-های پر از هوس باز می گردیدند. در تهران کسانی که از چند ماه پیش بگوشه ای خزیده و خاموشی گزیده بودند یکایك بمیدان می آمدند وبخود نمایی میپرداختند.

دولت ناگزیر شد مجلس چهارم را باز کند و در اردیبهشت ماه شاه فرمان آنرا بیرون داد، واین انگیزه شد که دسته‌بندیهای کهنه از دموکرات ومانند آن‌دوباره بکار افتند و در اینجا و آنجا نشستها برپا کنند. نیز برخی دسته بندیهای تازه ای پدیدار گردید.

آرزومندان نمایندگی درپارلمان هریکی از رامدیگری میکوشیدند وهر کدام خود را بدسته دیگری‌می‌بستند و با وزیر دیگری سازش میکردند.

روزنامه عصر جدید که تا این زمان برپا میبود در یك شماره خود گفتاری بعنوان «تجهیزات برای انتخابات» می‌نویسد که می‌باید برخی تکه های آن را در اینجا بیاوریم.

مینویسد « دوباره می‌بینیم در محیط سیاست طهران جنب و جوشهایی تولید و هر کسی و هر دسته درصدد تأمین آتیه است. احزاب سابق‌تشکیلات منحل شده‌خود را تأسیس و قواء خود را تجهیز می‌نمایند، احزاب تازه در شرف تشکیل، حکاکان مشغول کندن امهار، مطبعه ها مشغول طبع اعلانهاوپر گرام ها و مرامنامه ها می-باشند.. از قراریکه می‌شنویم یکفرقه بنام سوسیال دموکرات ویك فرقه‌بنام‌حامیان برزگران ویکفرقه بنام ودادیون ویا اتحاد ملی تشکیل‌شده است... فرقه طرفداران

برزگر بطوریکه می شنویم از سه چهار نفر تجاوز نمی کنند . حزبی که می‌گویند فعلا دارای چهل و پنجاه نفر جمعیت شده است فرقه ودادیون و یا اتحاد ملی می باشد . . . »

یك راه کوششی که کسانی برای رسیدن بنمایندگی برگزیده بودند اینکه حکمرانهای شهر هارا از بستگان وزیر دستان خود گردانند وبرای اینکار فشار ها به دولت می‌آوردند وخواهشهای‌پیاپی میکردند واین یك گرفتاری برای دولت گردید، ودر نتیجه این گرفتاری وبرخی‌انگیزه های دیگری که بیرون نیامد ، نزدیك بآخر-های اردیبهشت بود که وثوق‌الدوله کناره جویی خواست و چند روزی‌کابینه بکارنمی-پرداخت تا دوباره بخواهش شاه ودیگران بکار باز گشتند .

در این زمان یك پیش آمد بدی درتهران آدمکشی ها بود . کسان تند اندیشه بیباکی ازآشفتگی کارهاوازناتوانی دولت‌فرصت جسته‌وبی‌آنکه یك‌خواست‌ارجمندی در اندیشه دارند و گناهکار از بیگناه جدا گردانند بآدمکشی پرداختند .

نخستین داستان از اینگونه کشتن میرزا اسماعیل خان رئیس انبار دولتی بود که روز شنبه بیست وهشتم بهمن رخ داد . نزدیك بغروب‌هنگامیکه او از اداره گندم باز می گشته در نزدیکی گار ماشین دوتن بجلو آمده وبدستاویزآنکه سخنی‌میداریم نگه داشتن درشگه را خواستار می‌شوند وهمینکه درشگه می‌ایستد با تپانچه به‌شلیك می پردازند و در زمان گریخته ناپدید میشوند . درشگه چی او را باداره شهربانی میآورد و در میان راه بدرود زندگی‌میگوید . با همه کوششهای شهربانی کشندگان بدست نیامدند .

دومین داستان کشتن کریم دواتگر بود که شب آدینه دوازدهم اردیبهشت‌رخ داد . در یکی از کوچه ها مردم یکی را دیدند میگریزد و دیگری او را دنبال میکند وچون بنزدیك رسید از پشت سر با تپانچه شلیك کرد و چون او افتاد خود بگریخت و بیرون رفت . پاسبانان‌زخمی‌را که کریم بوده ، برداشتند وبشهربانی آوردند وتاچند ساعتی که جان داشت پرسشهایی ازاو کردند ودراین میان چگونگی کشته شدن‌میرزا اسماعیل خان هم دانسته گردید .

چند تنی یکی شده وبهوس آدمکشی افتاده اند و نخست با دست این کریم . میرزا اسماعیل خان را کشته اند وسپس چون از کریم ترسیده اند که رازشان را بی پرده گرداند با دست رشیدالسلطان نامی او را ازمیان برداشته اند . این کریم‌همانست که درزمان خرده خودکامگی بحاجی شیخ فضل‌الله تیرانداخت واورا زخمی گردانید، در آنزمان گرفته وبزندانش انداخته بودند ، سپس آزاد گردیده و در سایه آن کار شناخته میبوده ودر ردهٔ آزادیخواهان شمرده میشده .

پس از چندی متین‌السلطنه مدیر عصر جدید را کشتند . نزدیك بفرو رفتن آفتاب بهنگامیکه او درخانه خود درپشت میز نوشتن نشسته بود مردی بنام دادن نامه بدرون در آمد وبا تپانچه اورا کشت وخود بیرون رفت ودستگیر نگردید .

متین‌السلطنه در مجلس دوم ازنمایندگان بود و سپس درآغاز جنگ جهانگیر روزنامه عصرجدید را بنیاد نهاد که یکی‌ازروزنامه‌های‌آبرومند ایران بود . چنانکه ما از نوشته هایش میفهمیم خود مرد چیز فهم وخونسردی میبوده ودر آنزمان درمیان روزنامه نویسان کسی باآگاهی وفهم او نمیبوده ، در نگارشهایش نیز همه ایرانخواهی نشان میدهد ، چیزی که هست در آنهنگام شور وخروش ایران که دو دستگی بمیان افتاده و دسته انبوهی از آزادیخواهان ودیگران خواهان پیوستن بآلمان و عثمانی و جنگ با روس بودند و یکدسته همدستی با روس و انگلیس را بهتر دانستند ، این از دسته دوم بوده است و درروزنامه خود هواداری از این‌اندیشه نشان داده ، ازاینجا مردم او را بهوا خواهی روس وانگلیس بدنام گردانیدند و بدگویی بسیار ازو میکردند و بیگمان انگیزه بسیاری از این بدگوییها رشکی بوده که کسانی بفهم و دانش او می برده اند .

اندازه آشفتگی کارها وناتوانی دولت ازاینجا پیداست که بدینسان آشکاره آدم میکشته‌اند و کشندگان دستگیر نمیشده‌اند .

در اینمیان دموکراتها بنام «تشکیلی» و «ضد تشکیلی» دو دسته گردیده و در میان ایشان کشاکش آغاز شده بودودر روزنامه ها ببدگویی‌ازیکدیگرمی‌پرداختند، چه دموکرات وچه دیگری هرکسی بسود خود میکوشید ویکی از افزارهای کارشان

دشنام نوشتن ودروغ بستن شده بود . آنانکه دستشان بروزنامه نمیرسید شبنامه مینوشتند. یك دوره بسیار پستی برای روزنامه نویسی ودسته بندی آغاز گردید وخواهیم دید که تا چند سال این دوره پیش رفت .

در مرداد ماه کابینه وثوق‌الدوله برافتاد واین بار علاءالسلطنه بروی‌کار آمد .

انگیزه کناره جویی وثوق الدوله بیش از همه داستان آدمکشی ها بود . این داستان بمردم بسیار گران میافتاد و کسیرا ایمنی بجان نمیبود . پس از کشته شدن متین‌السلطنه وثوق‌الدوله بسیار کوشید کشندگانرا پیدا کند نتوانست وناگزیر کناره جویی نمود . چیزی که هست دنباله آدمکشی بریده نشد وچند روزپس از پایداری کابینه نوین بود که آقا میرزا محسن را کشتند .

روز پنجشنبه هفدهم خرداد دوساعت پیش ازنیمروز هنگامی که سوار استر،از سوی عودلاجان ببازار بین‌الحرمین در میآمد ویکتن نوکر در جلو استرش راه میرفت ناگهان کسی بجلو آمد وسلام داد ودر زمان با هفت تیرشلیکهای پیاپی کرد.همدستان اونیز ازپشت سرشلیکها کردند . بآقا میرزا محسن دوگلوله یکی ازسینه ودیگری ازپهلو خورد واو را درغلطانید . نوکر واستر اونیز زخمی‌شدند . کشندگان کارخود را کرده وبیرون رفتند وشناخته نشدند .

آقا میرزا محسن با برادرش صدرالعلماء ازپیشگامان آزادی‌خواهی میبودند . درسال ۱۲۸٤ که آقای بهبهانی بهمدستی طباطبایی در تهران بکوششهایی برخاستند ودر سایهٔ یکسال ونیم رنج وتلاش جنبش مشروطه خواهی را پیش آوردند صدر العلماء داماد بهبهانی ویکی ازهمدستان او میبود وچه خود او وچه برادرش آقامیرزا محسن جانفشانیهای بسیار درراه مشروطه میکردند .

درمجلس نخست آقا میرزا محسن یکی از نمایندگان بود وسپس که آزمانها گذشت و آندسته نخستین مشروطه خواهان ازمیان رفتند این دو برادر در تهران از شمار علمای اعیان میبودند که با دولتیان پیوستگی میداشتند وبکار مردم‌میکوشیدند . آقا میرزا محسن میان مردم ارجمند میبود و ازهمه جا درخواستها باو میرسید . در سال ۱۲۹ چون داستان التماتوم روس پیش آمد ومجلس بسته گردید و از آنسوی

علمای نجف و کربلا درکاظمین گرد آمدند وآهنگ درآمدن بایران میداشتند ودولت ویا بهتر گویم کابینه صمصام السلطنه میخواست آنانرا بفریبد و در آنجا نگهدارد آقا میرزا محسن میانجی میانهٔ آنان با دولت شد که بیشتر تلگراف ها با دست او فرستاده می شد .

رویهمرفته اینمرد افزار دست وثوق‌الدوله گردیده و در آنمیان کارگشاییها از مردم نیز میکرد . ازچندی پیش آدمکشان پیامها باو می‌فرستاده‌اند وبیمش میداده‌اند تا امروز بدینسان ازپایش انداختند .

این داستان بیم مردم را فزونتر گردانید واداره شهربانی که وستاهل سویدی رئیس آن‌میبود در روزنامه ها آگهی‌پراکنده گردانید که هر کسیکه آگاهی درباره این داستانها دارد و باداره شهربانی باز نماید یکصد و پنجاه تومان پاداش باو داده خواهد شد .

با این کوشش وسخت گیری بیست روزنگذشت که داستان دیگری رخ داد و آن اینکه منتخب‌الدوله داماد وثوق‌الدوله را کشتند .

این جوانی بی‌آزار ودر وزارت مالیه «خزانه دار» میبود . روزشنبه نهم تیر ماه بهنگامیکه در درشکه نشسته برای دیدن وزیر دارایی میرفت درخیابان دوتن که‌جلو دهان خودرا گرفته بودند ازجلو درآمدند وباپانچه شلیکها کردند که دوتیر باو خورد و اورا در غلطانید . باز کشندگان گریخته وبیرون رفتند .

اداره شهربانی بکوششهای سختی بر خاست و برای کسانی که در آن باره آگاهی‌دهند دویست‌تومان پاداش‌نوید دادوبکسانیکه بدگمانی میرفت دستگیر کرده وبازپرس پرداخت .

در اینمیان ازیکسو روسیان در قزوین وهمدان و کرمانشاهان وقم ودیگرجاها که میبودند بمردم هر گونه آزار میرسانیدند . روزنامه هاپرمیگردید از تلگرافهای شکایت آمیز که از شهرها میرسید .

ازیکسو خشکسالی رونموده وچنانکه درباره آذربایجان بگشادی نوشتیم در تهران نیز کمی نان ودیگر خوردنیها و گرانی آنها آغازمیگردید .

کابینهٔ علاءالسلطنه چون تازه بود روزنامه هاستایش از آن می نوشتند وامیدمندیها می نمودند گاهی آنرا «کابینه امید» می نامیدند و گاهی « کابینه ملی » می خواندند . چون وثوق الدوله پاره «امتیازها» به بستگان روس داده بود آنرا عنوان بد گوییها گرفته در برخی روزنامه ها گفتار های پیاپی می نوشتند ، انتخابات تهران پیش میرفت و کشاکش برسر آن همچنان برپا می بود . گذشته از آنچه گفتیم دو دسته نوین دیگری بنام های «اتفاق وترقی» و « اجتماعیون و اعتدالیون » پدید آمده ، و ایندسته های گوناگون هر یکی کاندید های خود را برای نمایندگی پارلمان در روزنامه ها می ـ شناسانیدند . دیموکراتها که دو تیره گردیده بودند هر تیره ای کاندید های دیگری می شناسانیدند .

چون گرانی و کمیابی خوار وبار روز بروز سخت تر میگردید دولت کمسیونی بر پا گردانید برای آنکه گندم از هر کجا که تواند بدست آورد و بهر بهایی که باشد بخرد و با بهای ارزان بنانوایی ها دهد . نیز اندازهٔ بسیاری برنج از مازندران خریداری کردند .

با همه امیدی که باین کابینه بسته می شد کاری از پیش نمیرفت و در آبانماه دوتن از وزیران کناره جستند ودو تن دیگری بجای آنان آمدند وبرخی از آنهانیز کار هاشان دیگر شد . روزنامه ها این را « ترمیم » نامیدند و تا چند روزی سخنها از آن راندند ، با این « ترمیم » باز کاری پیش نرفت و یکماه نگذشت که کابینه بر افتاد .

این بار عین‌الدوله بمیان آمد وشاه اورا بسر وزیری بر گزید واو پس ازچندی کابینه‌ای پدیدآورده بهمه جا آگاهی‌داد . در این کابینه سه تن از آنانکه سر وزیری دیده بودند (مشیرالدوله ومستوفی‌الممالك ووثوق‌الدوله) وزیری پذیرفتند وثوق‌الدوله وزیر علوم و برادرش قوام‌السلطنه وزیر داخله وامین‌الملك وزیرپست بودند .این‌همان کابینه است که گفتیم دموکراتهای تبریز بعنوان بودن این سه تن آزردگی از آن نمودند وآنرا برانداختند .

وثوق‌الدوله بدنام شده بود وچنانکه گفتیم درکابینه علاء السلطنه برخی‌روزنامه

های تهران بد گویی بسیار ازو می کردند . از این گذشته جمله ای ازو در بارهٔ آذربایجان بزبانها افتاده بود که مایه خشم آذربایجانیان میشد . چنین می گفتند به هنگامیکه روسیان در آذربایجان می‌بودند و ببردن آنجا می کوشیدند وثوق الدوله (گویادرنشست وزیران) چنین گفته : «شقاقلوس است باید برید» خود او چنین‌سخنی را بگردن نمی گرفت ولی مردم باور کرده بودند.

از آنسوی چنانکه گفتیم این زمان خیابانی و نوبری و همدستان ایشان در آذربایجان نیرومند گردیده ورشته کار ها را در دست میداشتند و چنین میخواستند بدانسان که در آغاز جنبش آزادیخواهی آذربایجان کانون جنبش بودوانجمن‌تبریز دیده بانی بکار های تهران می‌نمود اینان نیزنمایند و این پیش آمد ها را دستاویز گرفته میخواستند هستی خود را بتهران آگاهی دهند . این بود روزسه‌شنبه‌سیزدهم آذرماه (۱۸صفر) مردم را بحیاط بزرگ تجدد خواندند ودر آنجا سخنرانی کردند (بگفته خودشان میتینغ دادند) ، وبد گویی بسیار از وثوق‌الدوله وقوام‌السلطنه‌وامین‌الملك کردند وآنانرا بدخواه کشور وهمدست بیگانه خواندند ، وچنین گفتند که تا این سه‌تن بکنار نروند ماایستادگی خواهیم نمود . سپس کسانی راازسران‌دموکرات بنام « هیئت مدیره میتینغ» بر گزیدند که بتلگرافخانه رفته با تهران گفتگو کنند ، واینان‌بعین‌الدوله ومخبرالسلطنه و کسان‌دیگری تلگراف فرستاده آنان‌رابتلگرافخانه خواستند . تا چند روز میانه آنان وتهران تلگرافها آمد و شد می‌نمود . از اینسوی گذشته از مخبرالسلطنه وخود عین‌الدوله مستوفی‌الممالك ومشیرالدوله ومؤتمن‌الملك ودیگرنمایندگان‌نوبر گزیده تهران‌وهمچنین برخی سران دموکرات‌وصمصام‌السلطنه بتلگرافخانه میآمدند وبگفتگو میپرداختند .

داستان‌بزرگ گردید وهمه روزنامه های تهران بآواز درآمدند . این‌به‌بسیاری از ایشان برمیخورد که آذربایجان بکار تهران پردازد . اینان تهران را میدانی برای جنب وجوش خود می‌پنداشتند . وثوق‌الدوله و آن دوتن خود کناره جستند . ولی عین‌الدوله ایستادگی نشان میداد و میانجیان میخواستند که آذربایجانیان را خاموش گردانند وبا ماندن آنان در کابینه خرسند سازند . دو هفته این گفتگو می رفت و

آذربایجان ایستادگی نشان میداد وسرانجام عین‌الدوله ناچار شد که کناره‌جویی آن سه تن را بپذیرد . ولی میخواست خود نیز کناره جوید وشاه خرسندی نمیداد،دوهفته بیشتر نیز بااینحال گذشت ودر روزنامه ها سخن ها از «ترمیم‌کابینه» راندندوسرانجام بجایی نرسید وکابینه ازمیان رفت .

این یك فیروزی برای دموکراتها شمرده میشد وچیرگی آنانـرا میرسانید . این بود شاه ناگزیر شد مستوفی الممالك راکه دموکرات ها آن را ازخودشان می‌شمردند بسروزیری برگزیند ، واو پذیرفت وپدید آوردن‌کابینه پرداخت،دموکراتها خشنودی نمودند و روزنامه تجدد تبریز چیزها نوشت .

یکی از شگفتی های آنزمان بود که بد خواهی بکشور تنها آنرا می دانستند که یك‌وزیری بدرخواست یکی از همسایگان گردن گزارد وکاری برای آنان‌انجام دهد ، واین راکه کسی بوزیری بیاید و بهیچ کاری برنخیزد و کشور را درمیان آشوب نگه دارد وبا این رفتار بیگانگان را ازخود خشنود گرداند ، بد خواهی نمی‌شماردند وزیان این را نمیدانستند .

چنانکه گفتیم در این هنگام چند گرفتاری در میان می‌بود . روسیان که از آغاز پیش آمد شورش روسستان خود را آزاد یافته در همه جا دست بآزار مردم می‌گشادند، این زمان چون روسستان ازجنگ کناره جسته و سپاههـای ایشان از همه میدانها باز می‌گشتند و از ایران نیز می‌بایست باز گردند بیکبار رشته سامان آنان گسیخته شده و آزادیشان بی‌اندازه گردیده بود . چنانکه در باره آذربایجان‌آوردیم این زمان آشکاره شهر ها را تاراج میکردند وببازار ها آتش می‌زدند . یکی ازشهرهایی که آسیب سختی دید همدان بود که سالدات و قـزاق سه روز در آنجا بتاراج پرداختند وبه بخشی ازبازارنفت‌وبنزین ریخته آتش زدند . چون کسانی اندیشه‌جنگ و ایستادگی میداشتند بشلیك پـرداخته چند تنی را کشتند . قـزوین را هم تـاراج کردند. درزنجان نیز دستبردی نمودند . درگروس دیه هاراتاراج کرده کسان بسیاری را کشتند .

از سراسر کشورایمنی برخاسته درهر کجا تاراجگران سربرآورده بودند . در

کردستان ایلهای گلباغی ومندمی هرزمان روبسوی دیگری آورده‌تاراج و کشتار می‌کـردند . نایب حسین کاشانی و پسرش ماشاءالله خان که پس از بازگشت از کـوچ

۷۵- وثوق الدوله

بدولت فروتنی نموده ونگه داری راههای آن پیرامون را بگردن گرفته و سالانه پول گزافی میگرفتند از یغماگری نیز بازنمی‌ایستادند ودر همین روز ها باردستان تاخته بنام کینه دیرین با چراغ علی‌خان بختیاری آنجا را تاراج کردند .

داستان جنگل این زمان بزرگ گردیده در گیلان نیز آنان جدا سرانه می‌-

زیستند وهمچون آذربایجان خود را دیده بان تهران وکارهای دولت میشمردند . این زمان روزنامه‌ای نیزبنام «جنگل» می‌نوشتند .

از آنسوی گرسنگی در همه جا روز افزون می‌بود . در تهران این زمان به بینوایان نان دادن نتوانسته «دمپخت» میفروختند . درشش جا دکان باز کرده روزانه سی خروار برنج و بیست و پنج من گوشت و بیست وپنج من باقلا پخته و بمردم می - فروختند . آدمکشیها که چند ماه پیش رخ داد کشندگان آنها را بدست آورده وبند کرده و بازپرس پرداخته بودند . لیکن در این میان باز کشتار دیگری رخ داد ، بدینسان که شب یکشنبه بیست و پنجم آذر ماه میرزا احمد خان صفا را که یکی از کارکنان اداره شهربانی میبود و بازپرسی از آدمکشیها را اومی کرد کشتند و کشنده شناخته نگردید .

اینهاست نمونه آشفتگیهای تهران روزنامه های پایتخت که‌این زمان‌نزدیك بده میبودند هر روز یکسو با این آگاهیهای شرم آور ستونهای خود را پر میکردند ویکسو بگفتار های بالا بلندی که نمونه سود جویی و پست‌اندیشی و خود خواهی نویسندگان میبود می‌پرداختند ، ودر این میان چند تنی باهم دشمنیها مینمودند که روی کاغذ را پاسخنان زشت خود سیاه میگردانیدند .

گفتار بیست ویکم

درآمدن انگلیسیان بایران

چنانکه گفته‌ایم دراین زمستان یك دیگرگونی بزرگی درکارجنگ جهانگیر رو داد ، وآن اینکه دولت روس پا ازمیان جنگ کشید، دولت نوین با آلمان وعثمانی بگفتگوی آشتی پرداخت و خود را بکنار کشید . این کار نتیجه های بسیاری را در پی میداشت ویکی از نتیجه هایش‌تهی شدن ایران از سپاهیان روس‌می‌بود. در گفتگو این را نیز شرط کردند وسفیر ایران از برلن با تلگراف آگاهی داد و روزنامه ها آنرا نوشتند وشادمانی نمودند .

سپاه‌روس پس‌ازده سال‌درنگ درایران ورسانیدن آن‌آسیبها و گزندها کنون از این سرزمین خواستندی رفت وبدینسان یکوی پیمان ۱۹۰۷ روس و انگلیس‌ازمیان بر می‌خاست .

چیزیکه هست جنگ جهانگیر بپایان نرسیده و پس از کناره گیری روس باز با سختی دنبال میشد. این بود انگلیسیان خود راناچار دیدند که شکافی راکه‌بانگیزه رفتن روسیان در این بخش میدان جنگ باز میشد پر کنند ، وچون خود سپاهی برای این کار نمیداشتند چنین نهادند که کمسیونی از سرکردگان و کارشناسان جنگی بفرستند و اینان در ایران از سپاهیان روس که بیکار میگردیدند با پول سپاه گیرند واز آنسوی در قفقاز گرجیان و ارمنیان را بر انگیزند و با دادن پول و سر کرده و افزار جنگ در برابر عثمانیان بایستادگی وادارند .

برای این‌کار ژنرال دنسترویل راکه یکی ازسرکردگان انگلیسی می‌بود بر- گزیدند و اوخود کتابی نوشته که در دسترس ماست ودر دیباچه آن چنین میگوید:

« یکی از آرزوهای آلمان ازپیش اززمان جنگ این بود که آسیای کوچك رابگیرد وبا کشیدن راه آهن برلن وبغداد بدرون آسیاراه یابد . چون درماه مارس ۱۹۱۷شهر بغداد بدست انگلیسیان افتاده وامید باز گردانیدن آن نماند آلمانیان ناچار شدند برای پیشرفت خود در آسیا اندکی بالاتر را گیرند واین باره راه برلن وباکوبخارا را بدیده گرفتند . پیداست که خواست آنها بیش از همه دست یافتن بشهرهای قفقاز وبه باکو ودریای خزر می‌بود . از اینرو کار من این بایستی بود کـه پیش از آنکه آلمانیان وترکان برسند این جاها را درزیر نگهبانی دارم . شگفت بود که هنگامیکه سپاه انگلیس بغداد را گرفت و راه نخستین که آلمانیان بسوی آسیا برگزیده بودند بروی آنان بسته شد در همان هنگام پیش آمد شورش روسستان راه دومین را بـروی آنان باز کرد . تا تابستان ۱۹۱۷ سپاهیان روس در میدانها می‌ایستادند ، ولی پیدابود که این ایستادگی دیری‌نخواهد پایید. خط جنگی روس ازجنوب روسستان آغازیده و از سراسر قفقاز و دریای خزر گذشته و از شمال ایران پیش رفته و دست چپ آن با خط جنگی انگلیس در بین‌النهرین بهم می‌پیوست . در پاییز۱۹۱۷این خط جنگ بهم خوردن آغازید .

از اینرو نیروهای ترك در ارضروم که بجای پیشرو سپاه آلمان می‌بودند برای پیشرفت بسوی شهرهای قفقاز که یگانه آرزوی آنان می‌بود جلوگیری جز از دسته هایی از ارمنیان نمیداشتند وآنان چون پیش رفتندی شهر تفلیس بیگمان بدستشان افتادی وداشتن این شهر آلمان وترك را بسراسر قفقاز چیره گردانیدی و گذشته‌ازراه آهن میانه دریای سیاه ودریای خزرکانهای نفت باکو ودیگردارا کهای کوهستان‌قفقاز وهمه غله وپنبه آن پیرامونها بدست آنان افتادی .

از این سو دوری راه که ازبغداد تا باکو هشتصد میل دور است ، جلوگیری‌از فرستادن سپاه میکرد . تنها راه آسان آن بود که میسیونی از انگلیسیان فرستاده‌شود که همینکه به تفلیس رسیدند از روسیان و گرجیان و ارمنیان آنجا که درسپاه‌روس بوده بودند نیرویی پدید آورد واز پیشرفت ترکان جلوگیرد» .

اینست گفته های ژنرال دنسترویل . این اندیشه نخستین انگلیسیان می‌بود .

ولی چنانکه آن ژنرال نیز می گـوید این اندیشه را بکار نتوانستند بست و بقفقـاز نتوانستند رسید . ولی در ایران نشیمن گزیدند وبکار هایی پرداختند که می‌باید آنها را بکوتاهی در اینجا بیاوریم :

ژنرال دنسترویل‌روزهفتم بهمن (۲۷ ژانویه ۱۹۱۷) همراه دوازده‌تن سرکرده و دو تن نویسنده لشکری، با چهل ویك اتومبیل سواری ویك‌اتومبیل زره پوش‌جنگی از بغداد بآهنگ ایران بیرون آمدند ، وچون هنگام سخت زمستان‌وراهها پرازبرف می‌بود پس از بیست روز بقزوین رسیدند . این هنگام بود کـه سالدات و قزاق روس گروه گروه می کوچیدند وراهها پرازدسته های آنان می‌بود ، ولی ژنرال باراتف‌خود نرفته ودرهمدان نشیمن میداشت .

این اندیشه که انگلیسیان بایران بیایند ودر اینجا از روسیان که پـراکنده میشدند سپاهی پدید آورند با آگاهی باراتف وبا هم سکالی او پیش آمده بود و او با این اندیشه همداستانی مینمود ، واین بود خود نرفته میماند . انگلیسیان باو ماهانه می پرداختند . همچنین ژنرال پیچراخوف که سر کرده یکدسته قزاق سوار می بود خودش وسوارانش با انگلیسیان همراهی مینمودند واز آنان ماهانه میگرفتند .

ژنرال دنسترویل شتاب داشت که خود را بقفقاز برساند . در قزوین دانست که سنگهایی برسر راه میباشد زیرا ازیکسو جنگلیان که این زمان یکدسته نیرومندی شده ویك سرکرده آلمانی نیز میان خود میداشتند باآمدن انگلیسیان بایران‌دشمنی مینمودند ویکی از آرزو هـای آنان میبود که ایـران را از سپاه بیگانه بپیرایند . انگلیسیان می‌بایست ازمیان خاك ایران گذرند تابقفقاز برسند . از یکسو هم گروهی از روسیان در انزلی دست بهم داده و کمیته‌ای برپا کرده ورشته کارهای شهر وبندر را درچنگ میداشتند وناگزیر می‌بودند که‌آنان هم ناخرسندی نمایند .

با اینهمه دنسترویل نایستاد وبا همراهان خود آهنگ انزلی کرد . درمیان راه چیزی پیش نیامد وجنگلیان بجلوگیری برنخاستند . ولی در انزلی کـمیته بعنوان آنکه روسستان با آلمان‌آشتی کردمودیگر جنگ‌نمیکند ودیگر انگلیسیان‌همدست آنان نیستند ازپیشرفت آنان جلوگرفت . انگلیسیان‌ناگزیر بازگردیدند ،وچنانکه

با شتاب رفته بودند باشتاب باز گشتند ودر قزوین هم‌نمانده آهنگ همدان کردند که آنجا را نشیمنگاه خود گردانند .

اندیشه اینکه از سپاه روس با پول لشکری پدید آورند درست در نمی آمد . شورش روسستان در همه جا سالدات وقزاق را شورانیده ولگام گسیخته گردانیده‌بود، وازآنسوی چون چند سال در میدان های جنگ بسر برده بودند کنون باشتاب‌بخانه‌های خود باز گشته واز جنگ واز انگلیس بیزاری می‌نمودند و ژنرال باراتف را که با انگلیسیان همراهی مینمود دشمن جنبش توده روسی می‌شماردند . این بود از آن اندیشه چشم پوشیدند، ولی چنین نهادند که روسیان بیکبارنروند وبانگلیسیان‌فرصت دهند که اندیشه دیگر کنند و قزاقهای ژنرال پیچراخوف آخرین دسته‌ای باشد که از ایران برود .

بدینسان انگلیسیان در ایران جای روسیان را گرفتند ، وچون کم کم به نیرو می‌افزودند که از یکسو سپاهی وسر کرده ازعراق و هندوستان فرستاده میشدند و از یکسو از روسیان‌ودیگران بآنان می‌پیوستند گذشته ازهمدان وقزوین بزنجان‌و بیجار و صاین قلعه ودیگر جاها نیزسپاه فرستادند . داستان فرستادن هواپیما بارومی‌و بیرون آوردن آسوریانرا ازآنجا نوشتیم .

در این هنگام گذشته از عثمانیان جنگلیان برای انگلیسیان بیمی میبودند، زیرا چنانکه گفتیم خود دسته نیرومندی شده بودند و از اینسوی در قزوین وهمدان و تهران و دیگر جاها هواداران وهمدستان بسیاری میداشتند که اگر آهنگ اینسو کردندی دسته های انبوهی بآنان پیوستندی . خود ژنرال دنسترویل این را نیك می‌نویسد . میگوید : پس نشینی ما پر وبال بآرزو های میرزا کوچك خان داد وبآوازه و جایگاه او در میان مردم افزود . کار کنان او درقزوین وهمدان ودیگر شهرها بسختی می کوشیدند . مردم اورا رهاننده ایران شمرده امید می‌بستند که بیگانگان راهمه‌از ایران بیرون خواهد کرد . میرزا کوچك خان اگر درهمان هنگام بکار بر میخاستی فیروزی یافتی وخود هنگام کار نیز رسیده بود ، ولی آنزمان هوا ساز گار نمی بود و هنگامیکه هواساز گار گردید ما چندان نیرو اندوخته بودیم که اورا ازاندیشه‌کارباز

داریم . اوفرصت را ازدست داد .

در این میان در تهران یکرشته گفتگوهای ارجداری میانه دولت باانگلیسیان می رفت . انگلیسیان چون درفارس دسته های سپاهی بنام«پولیس جنوب» پدیدآورده بودند ، این زمان پیشنهاد میکردند که درهمه‌جای ایران سپاهیان یکسان‌پدیدآورند و آنها را بیاموزند وچون جنگ جهانگیر بپایان رسید همگی را بخودایران‌بسپارند با این شرط که سر کردگانی‌از اروپابرای راهبردن آنها «باهمداستانی‌دولت‌انگلیس» آورده شود . دولت که این زمان سر رشته دارش مستوفی الممالك و پشتیبانش دسته دموکرات می بود پاسخ بجایی داد . بدینسان که با پدید آورده شدن سپاه یکسان همداستانی نمود، ولی‌پیشنهاد کرد که انگلیسیان به‌تهی گردانیدن ایران‌از بیگانگان یاوری وهمراهی نمایند ، پیمان نامه ۱۹۰۷ را از میان رفته شناسند ، پولیس جنوب‌را بدولت ایران واگزارند ، با همبازی ایران در« کنفرانس صلح» همداستان‌باشند،تعرفه گمرکی را دیگر کنند .

این گفتگو بسیار نیك بود ، واین ایستادگی دولت دربرابر یکی‌ازهمسایگان و بدرخواست و پیشنهاد پرداختنش خود ارج میداشت . این نتیجه اندك پشتیبانی‌می‌بود که یکدسته از دولت‌می‌نمودند . چنانکه گفتیم این‌زمان دموکراتها دسته‌بزرگی می‌بودند ودر همه شهر های‌ایران گروهی با این‌نام خوانده می‌شدند ، وآن‌کارآخری تبریز و برافتادن کابینه عین‌الدوله بدلیری آنان افزوده بود . اگر پیشروان پاکدرون وکاردان بودندی وهمگی با هم بادولت همراهی وپشتیبانی نمودندی ، در این هنگام که دولت روس ازمیان رفته ودولت انگلیس نیاز بسیار بخشنود گردانیدن ایرانیان میداشت بگفتگو دنباله داده ونتیجه بسیار نیکی بدست آوردندی . افسوس که چنین نبودندی و بسیاری از پیشروان آنان ، بویژه در تهران ،مردان سودجو و کوتاه‌اندیشی می‌بودند و با هم دل یکی نمیداشتند . از آنسوی نیکانشان هم مردان خامی می‌بودند و در برابر همسایگان‌بآن نیرومندی تنها بسخن وهیاهو بس کرده‌این نمی‌اندیشیدند که می‌باید گامهایی در راه بسامان گردانیدن کشور برداشت تا زبان دیگرانرا بست از آنسوی وزیرانی که اینان نیك دانسته ازخود شمرده و بسر کار می آوردند همانانی

می‌بودند که گفتیم نیکیشان بیکار گیشان می‌بود .

می بایست وزیر مختار پیشنهاد ها را بلندن فرستد واز آنجا پاسخ گیرد . پس از دویا سه هفته پاسخ رسید بدینسان : دولت انگلیس از ایران می‌خواست که‌پولیس جنوب را تا پایان جنگ جهانگیر بپذیرد و آزردگی ننماید ، و پس از پایان‌جنگ در همه جای ایران سپاهیان یکسان با دست سرکردگان اروپایی پدید آورده شود و این نیز بآن پیوسته گردد . درباره پیمان ۱۹۰۷ خرسندی می‌نمود که بکنار گزارده شود . ولی بهم زدن‌آنرا بهنگامی انداخت که درروسستان دولت بسامانی پدیدآید و با آن در این باره گفتگو کرده شود . در باره تهی گردانیدن ایران ازبیگانگان‌ناتوانی دولت و آشوب کشور را یاد آوری کرده وسرانجام نوید می‌داد که پس از پایان جنگ سپاه خود را ازایران باز گرداند .

این پاسخها همه‌بدلخواه ایرانیان نبود ونبایستی بود . درچنان هنگام‌آشفتگی جهان از هیچ توده‌ای ، جز با پابندی به پیشرفت کار خودشان چشم نبایستی داشت . ولی اگر ایرانیان از راهش درآمدندی‌واین زمان که یك دسته بزرگی در سراسر کشور پدید آمده بود دلسوزانه بسامان کشور کوشیدندی ودولت باری یك نیرویی برای ایمنی وسامان‌درون کشور پدیدآوردی، واز آنسوی رشته گفتگورا باانگلیسیان نگسیختی به نتیجه بهتری رسیدی . ولی نه‌دموکراتها ونه دولت این شایندگی‌را از خود نشان ندادند . اگر روزنامه های آنروز را بخوانیم خواهیم دید ، در برابر این پاسخ دولت انگلیس بجای هرکاری بریشخند ونکوهش پرداخته اند وبرخی پرده دری هم نموده اند . وکار بجایی رسیده که دولت ، همان دولت دموکراتها ، از روزنامه‌هایی جلوگیری کرده است .

بدینسان روزهامی گذرد کابینه مستوفی بی‌آنکه‌کاری‌انجام دهدزمان‌خودرابسر می‌برد . دموکراتها دلشاد می‌بودند از اینکه کابینه ازسوی ایشانست و پیاپی در تجدد ودیگر روزنامه ها بخود می‌بالیدند و پیاپی یاد «فعالیت دموکراتها» را می کردند و یکبار که گفتگوی کناره گیری آن می‌رفت از تبریز کمیته ایالتی به پشتیبانی بر خاست و تلگرافی در این زمینه بخود مستوفی فرستاد . لیکن با اینحال کابینه نماند

وبر افتاد ، واین بار صمصام السلطنه سروزیر گردیده کابینه پدید آورد . دموکراتها اینرا دشمنی با خودشان شمردند ودرتبریز روزنامه تجدد گفتاری بنام آزردگی‌نوشت و گمان می‌رفت که باز جنبشی نمایند وبا کابینه نوین دشمنی نشان دهند . چیزیکه بود دراین هنگام عثمانیان به تبریز نزدیك می‌شدند واین جلو آن اندیشه را گرفت .

کابینه صمصام‌السلطنه هم بیش از چند ماه نایستاد ، وبا یکرشته پیش‌آمد های نا ستوده‌ای در تهران بر افتاد . ولی ما داستان برافتادن آن و پیدایش کابینهٔ بازپسین وثوق‌الدوله را ببخش‌چهارم این‌تاریخ نگه می‌داریم ، ودر اینجا درپایان بخش آخرین پیش آمد های جنگ جهانگیر را یاد می کنیم .

گفتار بیست و دوم

آخرین پیش آمد های جنگ جهانگیر درایران

سه ماه بیشتر ژنرال دنسترویل وهمراهان او در همدان می‌نشستند ، که‌دراین میان ازیکسواینان بنیرو می‌افزودند ، ونیز از همدان وقزوین بزنجان وبیجار ومیانه و صاین قلعه سپاه می فرستادند ، و از یکسو چنانکه گفتیم عثمانیان از مرز ایران گذشته در آذربایجان و کردستان پیش می‌آمدند ، وهمچنین در قفقاز بشهر های‌آنجا دست می‌یافتند. دنسترویل داستان این سه ماه درنگ خود را درهمدان نوشته و جای افسوس است که برخی سر گذشتهای بی‌جایی را نیز بخامه آورده .

چنانکه گفتیم اینان نیز چشم بقفقاز می داشتند و در همین هنگام ، از راه سیاست کوششهایی در آنجا برای جلوگیری از ترکان بکار می بردند . در خرداد ماه دنسترویل نشیمنگاه خود را بقزوین آورد ، و این برای نزدیکی با گیلان و جنگلیان می‌بود .

جنگلیان این زمان ازیکسوبه «اتحاد اسلام» گراییده وباعثمانیان بهم‌بستگی میداشتند ویکتن سر کرده بزرگ اتریشی بنام فن پاخن با سربازان وسر کردگانی‌از اتریشیان درمیان ایشان می‌زیستند ، واز یکسو با شورشیان روسی در انزلی و قفقاز همدستی وهمداستانی می‌نمودند . همچون انبوهی ازایرانیان بی‌آنکه‌راه روشنی‌پیش گیرند بکوششهایی می‌پرداختند .

درهمان نزدیکیها برشت دست یافته و کونسول انگلیس ورئیس بانك انگلیس را با یکتن از آنان دستگیر کرده وبجنگل برده بودند .

دنسترویل می‌خواست با آنان جنگ نکند و بآرامش وخوشی راه گیلان را

بروی‌خود وسپاه خود باز گرداند، وبرای این‌کارهمیشه‌خوش گوییها ازمیرزا کوچك خان می‌نمود وبدلجویی ازو می کوشید واین زمان یکتن انگلیسی را بنام فرستاده بجنگل بنزد اوفرستاد که گفتگو نماید ، ولی ازهمه اینها نتیجه‌ای بدست نیامد و میرزا کوچك خان در دشمنی با انگلیسیان پا فشاری نشان داد ، ودنسترویل را چاره جز جنگ نمی‌بود .

تا این هنگام دسته های روس همگی رفته وتنها دسته قزاقان ژنرال بیچراخوف باانگلیسیان میماند ، واینان نیزبرای رفتن شتاب می‌نمودند . ژنرال دنسترویل اورابا دسته قزاقانش بجلو انداخت وسپاهی نیز از انگلیسیان باتوپخانه ودواتومبیل‌زره‌پوش همراه گردانید . نیز دوآیروپلان برای یاوری به‌آنان بر گمارد. رویهم رفته‌چندهزار سپاه آزموده با افزارهای کاری وفرماندهان کاردان میبودند .

جنگلیان در پیرامون منجیل سنگرها بسته و راه را گرفته و مترالیوزها را گزارده بودند ، وخود جایگاه استواری میداشتند ، ولی سپاهشان در شماره کمتر ، و در آزمودگی جنگی بسیار پایین تر می بودند ، وتوپخانه وآیروپلان نیز نمیداشتند ، و خود سنگربندی درستی نکرده بودند، فن پاخن‌ودیگر اتریشیان هوش و آزمودگی نیکی ازخود نشان نمیدادند .

از اینرو چون جنگ در گرفت جنگلیان ایستادگی بسیاری نتوانستند و زود شکست خوردند، ودسته‌های روس وانگلیس‌رامرا باز کرده‌بسوی رشت پیش‌رفتند وبآن شهردست یافتند . این جنگ در روز بیستم خردادماه بود .

بیچراخوف بایستی بقفقاز رود ، انگلیسیان اورا برای پیشرفت کار خود بآنجا می‌فرستادند، این بود پس از چند روزی روانه گردید، انگلیسیان شهر رابدست گرفته ودر راهها نیزدسته های پاسبانی پدید آوردند . کونسولخانهٔ انگلیس راکه جنگلیان بهم زده بودند دوباره بگشادند . جنگلیان همچنان دشمنی می نمودند و هر کجا از انگلیسیان می‌یافتند زینهار نمیدادند ، ولی شورشیان روس در انزلی که چند ماه پیش جلوگیری از پیشرفت دنسترویل کرده بودند این زمان نرمی‌نشان میدادند ودرآشکار رفتار دوستانه می‌نمودند .

بدینسان انگلیسیان تا لب در یای خزر پیش رفتند . در باکو شورشیان فرمان می‌راندند وآنان با خواست انگلیسیان همراهی نمیداشتند و دشمنی نشان میدادند ، ولی یکدسته با آنان همداستان نمی‌بودند وانگلیسیان باین دسته پشتیبانی می‌نمودند و دل بآنان میدادند .

این فیروزی انگلیسیان وشکست جنگلیان درشهرهای ایران از آوازهٔ اینان کاست ، واین زمان مردم هواداری کمتر می‌نمودند و بکارشکنی از انگلیسیان کمتر میکوشیدند ، بویژه که در تهران وتبریزازچیرگی دموکراتها بسیار کاسته بود، زیرا در تبریز عثمانیان آمده وچنانکه گفتیم‌دستگاه دموکراتهارا بهم زده بودند . درتهران نیز بر افتادن‌کابینه مستوفی زبان آنانرا کوتاه گردانیده بود . اینها زمینه میداد که انگلیسیان سختگیری بیشتر گردانند و از کارهاییکه آنزمان رخداد یکی این بود که در همدان فریدالدوله پیشوای دموکرات های آنجا را گرفته بهندوستان فرستادند .

این مرد از پیشروان آزادیخواهی ایران ودر جنگهایی که در سال ۱۲۸۹ در مازندران با دسته های محمد علی میرزا رفت پا درمیان داشته بود . ژنرال دنسترویل خود از درستکاری و ایراندوستی اوستایش نوشته وچنین می‌نماید که دستگیر کردن و از ایران بیرون راندن اویك کار ناگزیری بوده واو ازدرون خرسندی نداشته‌است .

انگلیسیان با این پیشرفت های خود که از یکسو تا انزلی‌جلو رفته واز یکسو زنجان ومیانه را دردست میداشتند میانه عثمانیان را با جنگلیان می‌بریدند.جنگلیان بدینسان در کنار می‌افتادند . با اینهمه میرزا کوچکخان ازدشمنی بازنمی ایستاد و روز بیست وهشتم تیرماه فن پاخن با یکدسته از جنگلیان که شماره آنان را دو هزار میگفتند بشهر رشت و همچنین بلشگرگاه انگلیسیان در بیرون شهر تاختن آوردند و یك جنگ سختی رو داد که در نتیجه آن یك صد تن از جنگلیان کشته شده و پنجاه تن که برخی سربازان اتریشی نیز درمیان ایشان می بودند دستگیر افتادند . از انگلیسیان پنجاه تن کشته شدند . با همه کوششهای سخت جنگلیان کاری‌نتوانسته و دوباره پس نشستند .

پس از این جنگ انگلیسیان شهر را بیکبار در دست گرفته وحکمرانی از خودشان بر گماردند وجایگاه خود راهرچه استوار گردانیدند ، وچون درهمان‌زمانها دربا کوشورش برخاسته ودسته هواداران‌انگلیس رشته شهررا بدست خود گرفتند واز انگلیسیان‌یاوری‌خواستند، بدینسان راه‌انگلیسیان بقفقازباز گردید. بویژه پس‌ازآنکه کمیته‌شورشیان را درانزلی بهم‌زده وسه تن‌باشندگان کمیته‌را دستگیر کردند وکارهای آن شهر و بندر را ازهرباره بدست خود گرفتند .

در این هنگام عثمانیان در قفقاز تا نزدیکی باکو فرا رسیده بودند وباارمنیان و دیگران جنگ می رفت . در مرداد ژنرال دنسترویل با دسته‌ای از سپاه انگلیس از دریای خزر گذشته بباکو شتافت و پس ازرفتن اوسررشته داری دسته های انگلیس در ایران به ژنرال شامپین واگزارشد . دنسترویل در باکو فیروزی نیافت وچنانکه خود او بگشادی نوشته با همه کوششهایی که بکار رفت و تا دیر زمان جنگ برپا می‌بود جلو گیری از عثمانیان نشد و آنان بشهر در آمدند و انگلیسیان بکشتی نشسته باز گشتند .

دراین میان‌در آذربایجان نیز زدوخوردمیانه‌انگلیسیان باعثمانیان‌آغاز گردید. انگلیسیان که میانه را دردست میداشتند ازآنجا نیز گذشته وتا گردنه شبلی که چند فرسخی تبریزاست پیش آمده بودند ودر اینجا هم دسته پاسبان میداشتند . عثمانیان یکدسته‌شان درتبریز می‌نشستند وچنانکه گفتیم‌بکارهایی درآن شهر ، از گماردن‌والی ازسوی خودشان واز پدید آوردن‌دسته «اتحاداسلام» می‌پرداختند ویکدسته‌دیگرشان درارومی وآن پیرامونها می‌بودند، ولی چون کار ارومی بپایان‌رسید ودراینمیان خلیل‌پاشا هم سفری بآذربایجان کرد واز هرباره زمینه آماده شد باانگلیسیان آهنگ‌جنگ کردند . انگلیسیان ازشبلی پس کشیدند ودر نزدیکی میانج ، درجایی بنام تکمه‌داش دوسپاه بهم رسیده بجنگ پرداختند . دراینجاهم عثمانیان چیره درآمدند وانگلیسیان را پس نشانده وبسوی پیش رفتند .

لیکن در این هنگام جنگ جهانگیر درمیدان بزرگ ونخستین خود که خاك فرانسه باشد بیکبار حال خودرا دیگر کرده بود و آلمانیان شکست های سخت پیاپی

بخش چهارم

می‌خوردند واین بود از نیمه های مهرماه گفتگوی دست کشیدن ازجنگ آغاز گردید وپس ازداستانهایی که بیرون از زمینه تاریخ ماست در میانه پیمان نامه آرامش وآشتی نوشته شد وجنگ جهانگیر پس از آنکه چهارسال جهان را بتکان آورده ومایه آنهمه خونریزیها وویرانیها شده بود بپایان رسید .

درنتیجه اینها عثمانیان نیز از پیشرفت باز ایستادند ودسته‌های آنان به تبریز باز گشتند که بکشور خود بروند . پس از چهارسال رنج و کوشش اکنون همه امیدهاشان ازمیان رفته وبا یك شرمساری وخواری روبه کشور خود می آوردند . این بود بسیاری از آنان نرفتند ودر آذربایجان ماندند که درداستانهای آینده ایشانراخواهیم دید . دسته «اتحاد اسلام» که پدیده آمده بود وپیاپی «بیاننامه» ها بیرون میدادبارفتن عثمانیان آن نیز از میان رفت .

پس ازرفتن اینان یکدسته ازسپاه هندی انگلیس به تبریز آمدند . خیابانی و نوبری وبادامچی که داستان گرفتاریشان را نوشتیم عثمانیان آنانرا تا قارص برده‌بودند واین هنگام رهاشان گردانیدند که به تبریز باز گردیدند .

بیاری خدا بنوشتن بخش ششم « تاریخ هیجده ساله آذربایجان » که خود داستان مشروطه است ، آغاز میکنیم . این بخش بازپسین آن‌تاریخ خواهد بود و تاریخ هجده ساله دراین بخش بپایان خواهد رسید .

اینکه در این تاریخ تنها به پیش‌آمد های هیجده ساله پرداختیم‌دوانگیزه داشت :

۱ ـ هنگامیکه من یادداشتهایی دراین زمینه پرداختم درسال ۱۳۰۲ بود که ازآغاز جنبش مشروطه هیجده سال میگذشت ، وپیداست که‌جز به‌پیش آمد های‌آن هیجده سال نتوانستمی پرداخت . همان یادداشت هاست که یکبار بعربی زیر عنوان « آذربایجان فی‌ثمانیة عشرعاما » در مهنامه « العرفان » سوریاچاپ یافته ویکبار هم فارسی‌آن بدینسان‌درشش‌بخش، همراه پیمان پراکنده گردید .

۲ ـ از همانسال ۱۳۰۲، تاریخ ایران‌بیك دوره دیگری در میآیدوشورش آزادیخواهی که‌درایران برخاسته وسپس خود آشوب ونابسامانی گردیده بود پایان یافته ، و این بار یکدولت نیرومندی پدید آمده و یکدست توانایی همه آن آشوب ها را ازمیان برده سامان وایمنی‌را درکشوربرپا میگرداند . پیداست که تاریخ این دوره جز از تاریخ آن دوره بایدبود، وبرای نوشتن این جستجوهای دیگر میباید کرد .

اینست ما تاریخ هیجده ساله را در این بخش بپایان خواهیم رسانید و امیدمندیم که یکی از یاوران پیمان چنانکه نوید داده بتاریخ این دوره آغاز کند ، و ما چنانکه پیش آمد های زمان های شورش را باگاهی خوانندگان پیمان رسانیدیم پیش‌آمد های زمان آسایش و ایمنی را نیز باگاهی آنان برسانیم .

کسروی

۷۶ـ شادروان خیابانی
(با شادروانان گنجه‌ای و بادامچی)

گفتار یکم

کابینه صمصام السلطنه

در بخش پنجم تاریخ بسر گذشت ایران و گرفتاریهای آن درزمان جنگ جهانگیر اروپا پرداخته، وآمدن ورفتن کابینه‌ها را یاد کرده و گفتیم پس از کناره‌جویی مستوفی‌الممالك و گذشتن زمانی در میانه ، در آغاز سال ۱۲۹۷ صمصام‌السلطنه (نجفقلیخان بختیاری) برای بار دوم ، سررشته دار کارهای کشور گردیده و کابینه وزیران پدید آورد .

دراین هنگام ایران یکی از آشفته‌ترین دوره‌های خودرا بسرمیبرد. پیش‌آمدهای چهار ساله زمان جنك وآمدن و رفتن سپاهیان بیگانه و نافیروزمندی کوچندگان و دیگر انگیزه‌ها دست بهم داده، وکشور ناتوان ایرانرا هرچه ناتوانتر گردانیده بود. در همین هنگام بخشی از کشور در دست بیگانگان و خود یکی از میدانهای جنك بشمار میرفت. پس‌ازرفتن روسیان انگلیسیان برای پر کردن جای ایشان ازعراق سپاه وافزار آورده وهمه شهرهای کرمانشاهان وهمدان وقزوین ورشت‌را بدست گرفته بودند ازآن‌سوی عثمانیان برای‌جنك بااینان ازمرزایران گذشته واین‌زمان همه‌آذربایجان و کردستان را در چنك میداشتند . با همه بی‌یکسویی ایران ، بدینسان کشور گرفتار جنك‌شده، وپیداست که هردسته‌ای تنها پیشرفت کاروفیروزمندی خود را میخواستند، ودراین‌راه پروای کشور و دولت ایران نمی‌نمودند .

درآذربایجان، عثمانیان مجدالسلطنه را ازسوی خود بوالی گری بر گماردند ، و او روزنامه‌ای بترکی ، بنام « آذرآبادگان » بنیاد نهاد . همچنین در تبریز وارومی و دیگر شهرها دسته اتحاد اسلام پدید آوردند و بنام آن بیانامه‌ها بیرون میدادند .

نیز چنانکه گفتیم خیابانی ونوبری و بادامچی را که ازسران دموکرات میبودند (در مردادماه) گرفته وازتبریز به‌ارومی (رضاییه) وازآنجا بفارس بردند .

در فارس دسته‌های پولیس جنوب که انگلیسیان برپا کرده بودند همچنان می‌ایستادند و آنهمه درخواستهایی که دولت دربارهٔ بهم‌زدن آنها کرده بود سودی نمی‌بخشید .

در جنگلهای گیلان میرزا کوچکخان ودسته او همچنان می‌ایستادند . اینان، با انگلیسیان جنك ودشمنی مینمودند وبدولت نیز بی‌پروایی‌نشان میدادند. این زمان روزنامه‌ای‌هم بنام «جنگل» مینوشتند . دسته‌ای از روسیان همچنان انزلی را دردست می‌داشتند .

بشهرها و استانها ، دولت جز نام فرمانروایی را نمی‌داشت . در بسیاری از آنها در بیرون دزدان وراهزنان راه‌ها را زده وآبادیها را تاراج میکردند ، ودردرون دسته‌بندیهای دموکرات وکارگر ومانند اینها رشته آسودگی را بهم میزد . دسته‌های راهزنی نایب حسین کاشانی و پسران او و جعفر قلی و دیگران همچنان در کار می بودند .

از اینسوی درخود تهران یك گرفتاری بزرگی پیش آمده بود . زیرا چنانکه گفته‌ایم درآن دواند سال که از آغاز مشروطه تا این زمان گذشته بود کم کم کسانی پیدا شده بودند که شیوهٔ سود جستن وپول اندوختن را ، از راه دسته‌بندی و روزنامه‌نویسی وهیاهو ودرآمدن بکارهای کشوری ومانند اینها ، نیك یاد گرفته بودند. در آن چند سال اینگونه کسان از شهر ها بتهران آمده ودر اینجا دسته‌ای گردیده بودند . بسیاری از نمایندگان دارالشوری از استانها آمده وپس‌ازپایان یافتن زمان‌نمایندگی دوباره بازنگشته وبی‌کاری نرفته وبدیگران پیوسته و ازاین راه بپول اندوختن‌وخوش زیستن پرداخته بودند ، این کسان که در آنزمان بنام (هوچی) شناخته شده اند یك جلوگیر بزرگی درراه پیشرفت کارها میبودند .

اینان در میان خودشان سامانی ، و یا با یکدیگر پیمانی نمیداشتند و همگی یك راه نمی‌پیمودند وبلکه هیچ راهی نمیداشتند و تنها پول و یا کار (یك کار دولتی)

میخواستند ، و این بود هرزمان برنگ دیگری در می‌آمدند وهر هنگام افـزار دست دیگری میشدند . گاهی همگی بهم پیوسته و گاهی دو دسته و سه دسته میگردیدند کسانیکه آنروزها را ندیده‌اند تنها با شنیدن وخواندن ، حال آنانرا نخواهند دریافت .

یك کابینه که بکار آمدی اینان ازو سود ها چشم داشتندی ، وچون نیافتندی ، ویا یافتندی وزمانی درمیانه گذشتی ، بآرزوی برانداختن آن افتاده ودر اینجاوآنجا گله وناخشنودی نمودندی، و کم کم‌دسته بسته وزورمند گردیده، وچنانکه‌میخواستند کابینه را ازمیان بردندی . گاهی نیز کسانیکه آرزوی وزیری میداشتند اینانرا افزار ساخته ببرانداختن‌کابینه کوشیدندی .

جنبش مشروطه کـه توده را بتکان آورد و از میان ایشان مردان جانفشان و غیرتمندی با دلهای پر ازسهش وامید برخیزانید ، کنون پس‌ازسیزده سال بجای‌آنان این سودجویان می‌نشستند . میتوان گفت پیش آمد کوچ ازتهران وآن کوششها که در برابر دو همسایه کرده شد آخرین جوش وجنبش‌آزادیخواهان می‌بود ، وچون‌آن نیز بی هیچ فیروزی بپایان رسید آزادیخواهان بیکبار نومید شدند ونیکانشان بیکبار رها کرده بکنار رفتند ودیگران بدانسان راه سودجویی وهوچیگری راپیش گرفتند. ازاین هنگام بود که جمله شوم «ما نمی‌شویم» بزبانها افتاد .

از آنسوی ملایان که در آغاز مشروطه نخست پیشگام شده وسپس بدشمنی‌بر-خاسته بودند کنون دسته انبوهی از آنان میانه دشمنی و هواداری جایگاهی گـرفته بودند . بدینسان که بامشروطه دیگردشمنی نمی‌نمودندوبرانداختن‌آنرا نمیخواستند، لیکن برای‌آنکه بیکبار نامهاشان ازمیان نرود واجاقهاشان خاموش نگردد هرچند-گاه یکبار بهانه‌ای جسته ، یك ماده‌ای راازقانون یاپیش‌آمدی راعنوان گرفته‌هایهوی بر می‌انگیختند اینان نیز یکدسته دیگری ازسود جویان و همیشه آماده می بودند که‌اگر کسی وادارشان کرد ویاخودشان عنوانی پیدا کردند بجنبش آیند وچندروزی خودرا بنمایند .

چنانکه گفته‌ایم این‌زمان ایران درسایه ناتوانی بی‌اندازهٔ دولت ودرنتیجه‌آنکه کشور ازسالها میدان جنگ و کشاکش بیگانگان گردیده‌واز هر باره رشته ازدست

رفته بود ، خود با دشواریهایی دچار می‌بود . کابینه ها که بروی کار می‌آمدند ناگزیر خود را در برابرحال دشواری دیده ودرمیماندند وجز رویه کاری وروز گزاری چاره‌ای نمیدیدند . از آنسوی این را هم گفته‌ایم که بسیاری از وزیران مردان جـانفشان و فداکاری نمیبودند و تنها بآمدن وچند ماهی وزیر بودن ورفتن بس میکردند.میخواهم بگویم که بخودی خود زمینه نا فیروزی فراهم می‌بود ، لیکن اینـان ، ایندسته سود جویان ، نیز بدی خود را نموده وبسختی کار ها بسیار می‌افزودند ، و هر کابینه ای که می‌آمد ، اگر دربرابردشواریهای دیگری ایستادگی‌نشانداده وپایداری‌میخواست، اینان خرسندی نداده وببرانداختن‌آن میکوشیدند .

کابینه صمصام‌السلطنه نیز بااین سختی و دشواریها دچـار میبود ، و از اینرو ناگزیر شد درخرداد ماه که یکماه کمابیش از آغاز کابینه می گذشت کناره جویی خواهد وروزنامه ها آنرا آگاهی دادند ، ولی چون کسی نخواست بجای اوبیاید یك هفته بیشتر همچنان گذشت ، وبا دستور شاه جلسه‌ای در دربار از وزیران پیش‌وپیشتر برپا گردید که دربارهٔ پیش آمد واینکه دوباره چه کسی کابینه پدید آورد گفتگو بمیان آمد ، ولی نتیجه‌ای نشد وشاه دوباره صمصام‌السلطنه را بپذیرفتن نخست‌وزیری واداشت ودوباره کابینه بختیاری برپا گردید .

لیکن در این میـان دسته هایی در نهان ببر انـداختن کابینه می کوشیدند و دستهایی در پس پرده آنان را بکار می گماشت ، ودرنتیجه آن در تهران ، یك شورش ننگینی پدید آمد .

چگونگی آنکه در تهران دراین روزها نان کمیاب می‌بود، نایابی وخشکی‌سال گذشته دنباله‌اش تا کنون کشیده وغله کم بدست می‌آمد ونان گرانتر فروخته میشد یکدسته از ملایان وبازاریان‌ودیگران همانرا عنوان ساخته درمسجد شاه گردآمدند، ولی از همانروز نخست خواست درونی خود را پوشیدن نتوانسته وبید گویی از دولت و کارهای آن برخاستند . کم کم دسته های‌دیگری‌به‌آنان پیوستند . دولت«حکومت نظامی» آگاهی داد وبسختگیری پرداخت‌ولی آشوبیان همچنان ایستادگی‌مینمودند و نتیجه‌آن شد که ژاندارم برسر ایشان فرستاده شدوچون میرهاشم نام پهلوان‌و کسان

دیگری ازسوی شورشیان افزارجنگ میداشتند وبرسر مناره مسجد امامزاده سید ولی جا گرفته بودند درمیانه زدوخوردی رفت .

ولی جز یك نمایش سرسری نبود وبی‌آنکه کسی کشته شود آشوبیان خود را سپردند . میرهاشم وهمدستان اورا گرفته بزندان فرستادند وپس از چندروزی همه‌را بدادگاه کشیده و بهر کدام کیفری نهادند . دیگران پراکنده‌شدند و آشوب‌ازشهر فرونشست ، ولی در این زمان آقـا سید حسن مدرس که از کوچ باز گشته بود با گروهی در بارگاه عبدالعظیم بستی می نشستند و آنان نیز با دولت بد خواهی نموده افتادن آنرا می‌خواستند . از اینرو یکدسته از شهریان نیز ، از ملایان و دیگران بایشان پیوستند .

درهنگامیکه یك بخش بزرگی از کشور در زیر پای سپاه بیگانه لگدمال‌می‌شد ، و ازبیشترشهر های ایران ، ازنا ایمنی ناله‌ها وفریادهای پیاپی میرسید . اینان در پایتخت بهوس ونادانی ویا بانگیزش دیگران باین کارها برمیخاستند .

در گرما گرم این گرفتاریهاکابینه صمصام‌السلطنه بکارهای ارجداری‌میپرداخت، بدینسان که چون دولت روس دیگرشده واین دولت نوهمه پیمانهای بسته وامتیازهای گرفته دولت کهن را برانداخته ، واین‌کار خود رابدولت ایران ودیگر دولتها آگهی داده بود دولت ایران خشنودی وخرسندی خود را ازاین پیش آمد و پیشنهاد آشکار ، و این نیزبنوبت خود بگسیختن پیمان کهن ترکمانچایی ودیگر پیمانهایی که‌بادولت امپراتوری روس بسته و امتیازهایی که بآندولت ویا بیکی از بستگان او داده بود برخاست و این‌کار خود را با پراکندن یك «تصویب نامه» به آگاهی همه رسانید ماآن « تصویب» نامه را دراینجا میآوریم :

« نظر بر اینکه معاهدات و مقاولات و امتیازاتی که از یکصد سال باین طرف دولت استبدادی روس واتباع آن از ایران گرفته‌اند یا درتحت‌فشار و جبر وزور ویابوسیله عوامل غیرمشروعه از قبیل تهدیدوتطمیع برخلاف صرفه و صلاح مملکت و ملت ایران اخذ شده است.

نظر بر اینکه دول معظمه دنیا از ابتدای جنگ حفظ و رعایت مختاریت واستقلال اقتصادی و سیاسی ملل ضعیفه رابوسایل متنوعه گوشزد جهانیان مینمایند .

نظر براینکه دولت جدید روسیه آزادی و مختاریت تام ملل‌را مقصود و آرزوی خودقرار وبالخاصه الغای امتیازات وعهودی راکه ازایران‌تحصیل کرده‌اند ازمجاری رسمی وغیر رسمی بدفعات اعلان کرده‌است.

نظر براینکه امتیازات و عهد نامجات و مقاولات مزبوره علاوه براینکه درتحت فشار و زور برعلیه مصالح مملکت اخذ و آنهاییکه بعد از اعلان مشروطیت برخلاف نص صریح قانون اساسی مملکت تحمیل شده است یا بموقع اجراگزارده نشده یابترتیب‌خیلی ناقص اجرا ومخالف موادمصرحه آنها رفتار شده نه تنها حقوق دولت استیفاء نگشته بلکه نقل وانتقال ویا سوء استعمال مدلول آنها غالباًبه بهانه‌های مضر سیاسی واقتصادی‌برضرر استقلال دولت و حوایج‌ملت‌اتخاذ شده است وبالجمله نظر براینکه‌دولت و ملت ایران هم حق دارد مثل سایر دول و ملل عالم از منابع ثروت و آزادی طبیعی خود استفاده بنماید .

لهذا هیئت دولت درجلسه‌شنبه چهارم‌اسد ۱۲۹۷ شمسی مطابق‌شوال‌المکرم ۱۳۳۶ هجری قمری الغای‌کلیه عهد نامجات و مقاولات وامتیازات فوق ـ الذکر را قطعاً تصمیم ومقررمیدارد که وزارت جلیله امورخارجه‌مأمورین و نمایندگان دول خارجه مقیمان دربار ایران و سفرای دولت علیه مقیمان خارجه را از مفاد این تصمیم مستحضر داشته و وزارت جلیله فواید عامه وتجارت وفلاحت بوسایل مقتضیه برای استحضارعموم اعلان بنمایند(کابینه ریاست وزراء)

این کار بجا بلکه بایابود . ولی دوسه روز پس از آن ، کابینه بیك کار بیجـایی برخاست ، وآن اینکه « تصویب نامه» ای نیزبرای برانداختن «کاپیتولاسیون» درباره بستگان همه دولتها بیرون داد . دولت ایران برای نخستین بار «کاپیتولاسیون» یا «پا در میان داشتن کونسولهای بیگانه را در گفتگوهای بستگان خودشان» دربرابر دولت روس پذیرفته بود . در زمان فتحعلیشاه پس از شکست بازپسین که از روسیان یافتند و بستن پیمان نامه زیانمند ترکمانچایی ناگزیر گردیدند یك فصل آن پیمان نامه در باره «کاپیتولاسیون» بود سپس دولتهای دیگری هر کدام با ایران پیمان بستند،زیر عنوان « حقوق دول‌کاملةالوداد» از همان «فصل» سود جستند. می‌باید گفت سر چشمه همگی اینها آن‌یك «فصل » پیمان نامه ترکمانچایی میبود . از اینرو اینهنگام که پیمان نامه ترکمانچایی ازمیان میرفت‌کابینه صمصام السلطنه میخواست دیگر دولتها را نیزازداشتن چنان حقی بی‌بهره شناسد .

ولی این‌کار بیجایی بود زیرا پیمان نامه های دیگر باستواری خود می‌ایستادو با گسیخته شدن پیمان نامه روس اینها گسیخته نمیشد دولت می‌بایست برای «الغای کاپیتولاسیون» از پیش ازآن ، با دولتها گفتگو کرده زمینه‌آماده گرداند . گسیختن پیمانها تنها از یکسو ، آنهم با ناتوانی بی‌اندازه‌ای که دولت را می بود جز یک کار شگفت آوری شمرده نشدی .

از آنسوی برای «الغاء کاپیتولاسیون» درخود کشور زمینه در می‌بایست . برای چنین کاری نخست می‌بایست قانونهایی که نیازافتادی نوشته شده و دادگاهها چندانکه و چنانکه می‌شایست برپا گردد و هیچیك از اینها درآن روز نمی‌بود . قانون مدنی که بخش بزرگی از قانونهاست نوشته نشده و هنوز رشته در دست ملایان می‌بود .

صمصام‌السلطنه ووزیرانش باین‌کار نا اندیشیده برخاستند وهمانا چنین خواسته بودند که دلها را بسوی خود گردانند واز کوششهاییکه برای‌برانداختن کابینه‌میرفت جلو گیرند . چنانکه دیگران به بر انداختن اینان سخت آرزومند می بودند و پا فشاری می نمودند اینان هم بباز ماندن دلبستگی نشان داده و از هر راهی به آن می کوشیدند .

هرچه بود از این کار به‌نتیجه‌ای که میخواستند نرسیدند . بلکه همین کار از جایگاه کابینه بیشتر کاست . زیرا بیك‌کاری پرداختند وآنرا بهمگی آگاهی دادند و بدینسان بیجا در آمد ومایه بدنامی گردید .

کوتاه سخن : نزدیك به نیمه های مرداد ماه صمصام‌السلطنه ووزیران او، خواه ناخواه کناره جستند . دراین هنگام که جنگ جهانگیر اروپاپس از چهارسال بپایان میرسید ، اگر ازآغاز آن شماریم تاکنون دوازده کابینه آمده و رفته بودند و کنون می بایست کابینه سیزدهم بروی کار آید. اینست یك نمونه ای از آشفتگی ایران در آن هنگامها .

گفتار دوم

کابینه وثوق الدوله

چون کابینه صمصام‌السلطنه افتاد وثوق‌الدوله نخست وزیر گردیدوکابینه پدید آورد . وزیرانی که بر گزید نصرةالدوله و صارم الدوله و مشارالملك و دبیر الملك و نصیرالدوله بودند . آن تلاش ها را برای افکندن کابینه پیش هوا داران اینان می کردند .

چنانکه گفته‌ایم دموکراتها از وثوق‌الدوله رمیده بودند ودر کابینه عین‌الدوله که این با برادرش قوام السلطنه از وزیران میبودند دموکراتهای تبریز بایستادگی برخاستند ودموکراتها بیشترشهرها وهمچنین بسیاری ازدموکراتهای تهران‌باایشان هم آوازشدند ودر نتیجه این ، وثوق‌الدوله وبرادرش ناگزیراز کناره‌جویی گردیدند. پیداست که آنان اکنون نیز بدخواه ورمیده می‌بودند . از آنسوی هواداران صمصام‌السلطنه و وزیران پیش دشمنی با اینان می‌نمودند . با اینحال وثوق الدوله نیرومند می‌بود وچنانکه دیدیم‌هواداران بسیاری‌میداشت که‌برایش میکوشیدند، برخی‌ازسران دموکراتها نیزاز هواداران این میبودند .

چنانکه دیدیم دولت بسیار ناتوان گردیدودرسراسر کشور خودسری ونافرمانی رواج داشت، واین‌ناتوانی‌دراین هنگام‌یك‌آسیب‌و گرفتاری‌بسیاربزرگی‌را درپی‌توانستی داشت . زیرا شورش روسستان باآن هیاهووآوازه سراسرشهرها رابتکان آورده‌وانبوهی از مردم بی آنکه معنی آن شورش را بفهمند وسود وزیانش را دریابند، بجنب‌وجوش افتاده بودند . ازآنسوی یکدسته از شورشیان بانزلی (بندر پهلوی)آمده وآنجا را از دست انگلیسیان‌پس گرفته واستوار نشستندومیرزا کوچك‌خان وجنگلیان که‌تاچندی

پیش از آن باعثمانیان پیوستگی داشته و«اتحاد اسلام» را دنبال میکردند کنون باینان گراییده و بهم بستگی در میانه پدید آورده بودند . باآن ناتوانی دولت اینها آشوب و آسیب سختی را در کشور پدید توانستندی آورد .

نخستین کوشش وثوق‌الدوله به نیرومندی دولت بود ونخستین گامش در این راه

۷۷- عین الدوله

بدادگاه‌فرستادن آدمکشان و کیفر دادن‌بآنان گردید زیراچنانکه نوشته ایم‌در کابینه پیشین او بود که آدم کشی آغازید ونخست میرزا اسماعیل خان رئیس انبار دولتی را

کشته و پس از آن متین السلطنه مدیر روزنامه عصر جدید را از پا انداختند . این آدمکشی ها ازیکسو مردم را سخت ترسانید وایمنی راازمیان برداشت وازیکسومایه افسوس و دریغ گردید . بویژه کشته شدن متین السلطنه که بسیارگران افتاد ، و وثوق‌الدوله‌چون کشندگان رابدست‌آوردن نتوانست کناره‌جویی کرد، سپس در کابینه علاءالسلطنه نیزآدمکشیهایی رخ دادوآقامیرزا محسن ومنتخب‌الدوله کشته گردیدند. ولی در زمان این کابینه شهربانی آدمکشانرا پیدا کرد ویکایك را بباز پرس کشید . چیزیکه هست چون کسانی هواداری از آنها می‌نمودند بدادگاه فرستاده نشدند و بودند تا این زمان وثوق الدوله دوباره سر وزیر گردید و چنانکه نوشتیم آنان را بدادگاه کشید .

بدوتن از ایشان که رشیدالسلطان وحسین‌لله بودند کیفردار زدن داد ، وبدوتن دیگر که منشی زاده وابوالفتح خان بودند کیفر بیرون کردن از تهران و بند پانزده سال ، و بدو تن بازمانده که عماد الکتاب و میرزا علی اکبر بودند کیفر پنج سال بند داد .

شب دوشنبه سوم شهریور منشی زاده وابوالفتح زاده را بچند تن ژاندارم‌سپرده از شهر بیرون راندند. فردا روز دوشنبه رشیدالسلطان‌وحسین‌لله را بابودن گروه‌انبوهی از تماشاچیان درمیدان توپخانه بدار آویختند . رئیس محکمه استیناف وطبیب‌قانونی وبرخی دیگر از کارکنان اداره هارا که بآدمکشان یاریها نموده و از کیفر دیدنشان جلوگیری کرده بودند ازاداره بیرون راندند .

این کارها بسیار بجا بوده ومایه خشنودی نیکخواهان کشور گردید . زیرااین کسان که بنام «کمیته مجازات» بآدمکشی برخاسته وروز روشن‌بی‌باك وبی‌پرواخون مردم ریخته وآشکاره در روزنامه ها «بیانیه» پراکنده گردانیده و چنین وا می‌نمودند که آن خونریزی را بنام ایراندوستی می کنند و جز بد خواهان نخواهند پرداخت سپس چون گرفتار گردیدند وپرده از کارشان برافتاد دانسته شد که بیش ازهمه افزار دست بدخواهانی بوده‌اند .

این کار نشانی بود از آنکه کابینه می‌خواهد کشور را با دلیری وتوانایی راه

برد . اندکی پس از آن داستان دیگری رخ داد ، وآن اینکه چون نان همچنان کم وخودمایه ناآسودگی مردم می‌بودوثوق‌الدوله بادارهٔ خواربارپرداخته ومولیتور بلژیکی را بنام آنکه در خشکسالی زمستان گذشته در آذربایجان رئیس کمسیون خواربار بوده وآنرا به نیکی راه برده ، رئیس آن اداره گردانید وتوانایی بسیاری باوداد یکدسته از ناخشنودان همین را دستاویز ساخته ملایان‌و دیگرانرا برآغالیدند وبهانهٔ روضه‌خوانی‌چادری برمسجد شیخ‌عبدالحسین افراشته گروهی رادرآنجا گردآوردند. ملایان پرداختن یك مسیحی را بکارنان مسلمانان «خلاف شرع» میگفتند ، وکسانی بگمارده شدن مولیتور برسر ادارهٔ خواربار معنی دیگر داده میگفتند : « میخواهند هرچه‌غله است گرد آورند و بانگلیسیان که برای سپاهیان خود در بغداد گندم می خواهند بفروشند» . با این سخنان مردم را بدشمنی کابینه برمیانگیختند . می باید گفت : همان رفتاریرا که هواداران وثوق‌الدوله با کابینهٔ صمصام‌السلطنه کرده بودند اینان دوباره بآزمایش می گزاردند . وثوق‌الدوله نیزهمان رفتار صمصام السلطنه را کرد و با فرستادن پاسبان و ژاندارم چادر را خوابانیده مردم را پراکنده گردانید ، وگروهی‌از سرجنبانان را دستگیر کرده ازتهران بیرون راند .

این کار هم نیك بود ومایه آرامشی در تهران گردید . هوچیان میدانرا تنگ دیده خودرا پس کشیدند . چیزیکه هست وثوق‌الدوله برای پاسخ دادن بهوچیان و جلوگیری ازآنان ، کسانی را از میان ایشان بسوی خود کشیده وکار و پول ازآنان دریغ نمیداشت ، و این گذشته ازآنکه خود کاربدی می‌بود مایه کینه توزی دیگران می گردید و آنان را بدشمنی با کابینه وبکوشش های نهانی وامی‌داشت .

پس از تهران وثوق‌الدوله بشهر ها پرداخت . در کاشان و پیرامونهای آن‌چند دسته از راهزنان ، هریکی دستگاه دیگری برای خود میداشت . نایب حسین کاشانی و پسرانش در کاشان نشسته ودر بیرون فرمانبرداری بدولت نشانداده و بنام قراسورانی آن پیرامونها سالانه پول هنگفتی(گویا پنجاه هزار تومان) از دولت می گرفتند ،ولی در نهان دست ازدزدی و تاراجگری‌برنداشته پیشه خود رادنبال‌میکردند . رضاجوزانی

وجعفر قلی و چراغعلیخان که هریکی دسته دیگری برسر خود میداشتند، وهمچنین رجبعلی و خلیل که تازه پیدا شده ودسته پدید آورده بودند ، درآشکار ونهان راهزنی‌و تاراجگری مینمودند .

داستان نایب حسین را نوشته ایم ، اینمرد از آغاز مشروطه بدزدی و راهزنی پرداخت ، و چون در آنهنگام چند سال در میان آزادیخواهان با محمد علیمیرزا کشاکش میرفت وحکمرانان که در شهرها جانشینان محمد علیمیرزا میبودندنه تنها از دزدان و راهزنان جلو نمی گرفتند ، بآنان نگهداری وپشتیبانی نیز می‌نمودند ، در آن چند سال نایب حسین فرصت یافته دسته ای بر سر خود گرد آورد. و پول و کاچال و افزار بسیار پیدا کرد ، و برای خود دستگاه فرمانروایی چیده در کاشان نشیمن گرفت .

پس از فیروزی آزادیخواهان وبرافتادن محمد علیمیرزا که کارها یکرویه گردید ، از تهران چند بار سپاه برسراو فرستاده شد . ولی در هربار نایب حسین‌پس از اندکی جنگ نایستاده بکوه و بیابان گریخت . و پس از باز گشتن سپاه دوباره باز آمد . چنین گفته می‌شد بختیاریان که این زمان در تهران چیره می‌بودند وسپاه وسرکرده از ایشان فرستاده میشد بر افتادن راهزن کاشان را نمی خواستند ورویه ـ کاری مینمودند .

بدینسان نایب حسین چند سال با راهزنی میزیست ودر این میان تفنگ وافزار بسیار اندوخت وازسوی دیگر پسرانش ماشاءالله خان ودیگران بزرگ شده و هریکی سردسته‌ای گردیدند .

پس از پیش‌آمد التماتوم روس وبسته شدن دارالشوری درسال ۱۲۹۱(۱۳۳۰) ، چون رشته کارها بیکبار ازهم گسیخت وناتوانی دولت بیش ازاندازه گردید نایب‌حسین با دل آسوده تر بکار پرداخت ودست ستم بداراك مردم کاشان وآن پیرامونها باز کرد. کاشانیان بناله وفریاد برخاستند و دسته‌ای از آنان در تهران بدادخواهی کوشیدند و ستم گریهای نایب وپسرانش را بروزنامه ها نوشتند . با اینهمه از تهران بجای سپاه فرستادن‌بداد مردم‌خواستن بدلجویی‌ازنایب‌وپسرانش کوشیدند. بدینسان که‌حکمرانی

کاشان ونطنز ، وهمچنین نگهداری آن راهها را بآنان سپردند .

این رفتار ازیکسو بیباکی نایب و کسانش افزود وستم آنانرا بیشتر گردانید . زیرا این بار بگرفتن دیه وزمین مردم نیز برخاسته و بیباکانه آقا علی پیشنماز کاشان راکه با ایشان همراهی نشان نمیداد نابود گردانیدند . از یکسو نیز کسان بسیاری رفتارنایب حسین را سرمشق گرفته بپدیدآوردن دسته های راهزنی پرداختند .

شگفت تر آنکه نایب وپسرانش ، بی آنکه رشك همکاری نشان دهندخودبپدید آوردن چنان دسته هایی میکوشیدند و کسانی را از پیروان خود بجدا شدن و دسته بستن وامیداشتند . همانا سود خود رادر فزونی راهزنان ودزدان میدیدند . بگفته یکی از روزنامه های تهران «کاشان دارالفنونی برای یاد گرفتن فنون دزدی وراهزنی » شده بود که کسانی پس از آنکه چند سال در زیر دست نایب کار میکردند شیوه دزدی را یاد گرفته بیرون میرفتند .

با آن چشم پوشی دولت از گناهان نایب حسین وپسرانش وباآن پولیکه سالانه بآنان میپرداخت ، وبا آن شکوه ودارائ فراوانی که خود اندوخته بودند ، باز دست از پیشهٔ خود بر نمیداشتند ،وچون با چراغعلیخان بختیاری در میانه دشمنی میداشتند و پیاپی زد وخورد میکردند ، وهریکی آن دیگری را « اشرار» نامیده از دولت توپ و سپاه میخواست که « دفع اشرار » کند ، دولت از فرصت سود جسته از تهران یکدسته ژاندارم با توپخانه بفرماندهی ماژور نیسترم سوئدی فرستادند که بکاشان رفتند و بهمدستی چراغعلیخان با نایب و پسرانش جنگ کردند و او را شکسته و از کاشان بیرون راندند .

این در پاییز سال ۱۲۹۲ بود ، وچون در همان هنگام در تهران داستان کوچ پیش آمد که دسته هایی از دموکراتها و دیگران باهنگ جنگ با روس از تهران کوچیده در قم نشیمن گرفتند نایب حسین وپسرانش نیز که بدژی پناهیده و خود را زبون میدیدند بآنان پیوستند وبدینسان دزدان بدنام بمیان آزادیخواهان ومجاهدان در آمدند .

چنانکه نوشته ایم در آن پیش آمد چراغعلی خان وجعفرقلی ورضاجوزانی نیز

هریکی بادستهٔ خود ، پیش آمده وبنام ایرانیگری یاوری بکوچندگان نمودند .

لیکن اینها جز چندگاهه نبود ، وپس از پس نشستن کوچندگان از اسپهان و آن پیرامونها اینان هردسته‌ای بجای خود باز گشته وهمچنان براهزنی پرداختند . نایب حسین و پسرانش هم که باز گشته بودند، بدستیاری پشتیبانانی که درتهران می‌داشتند از دولت آمرزش وایمنی گرفتند وبازدرکاشان نشیمن یافتند .این بارحکمرانی بایشان داده نشد وتنها قراسورانی راهها بماشاءالله خان سپرده گردید .

با اینهمه چنانکه گفتیم در نهان ازپیشهٔ خود دست برنمیداشتند وبا جعفرقلی ورضا جوزانی، وهمچنین با رجبعلی وخلیل که تازه پیداشده بودند وهریکی بادسته‌ای آشکاره راهزنی ودزدی میکردند ، درنهان بستگی میداشتند .

بدینسان چند دسته باهم یکی گردیده وتفنگ وافزار جنگ فراوانی پیدا کردهٔ و داراك وکالای بسیار اندوخته ویك نیروی بزرگی دربرابر دولت پدیدآورده وهمچون الموتیان در زمان سلجوقیان ، کشوری درمیان کشور ساخته بودند . همین بیشترازهر چیزی بآبروی دولت برمیخورد . راهها بسته شده ، وآمدورفت بریده گردیده،وایمنی از دیه ها وآبادیها برخاسته بود .

درهمان ماههای نخست کابینهٔ وثوق‌الدوله ، رجبعلی با دسته خود که نزدیك بپانصد تن‌میبودند بنطنزتاخته‌آنجا راتاراج کردند وبمردان‌وزنان آزاربسیارزسانیدند تاراجدیدگان بقم آمده با تلگراف ازتهران دادخواستند وثوق‌الدوله که میخواست آنانرا براندازد این را فرصت دانسته یکدسته ژاندارم با توپ برسر راهزنان فرستاد . چراغعلی خان نیز که همیشه هوا داری از دولت نمودی با دسته خود بآنان پیوست ، و این نیرو دزدان را دنبال کردند و زد و خورد نمودند و آنان را بشکستند . بسیاری از ایشان کشته و شصت تن دستگیر گردید . خود رجبعلی با کسانی گریخته جان بدر برد .

از دستگیران چند تن را در کلپایگان بدار زدند تا مایه دلسردی ستمدیدگان باشد ودیگران را با خود بتهران آوردند . از اینان نیز چهار تن را که از پیشروان میبودند درباغشاه بدارآویخته ودیگرانرا بزندان سپردند .

از آنسوی با دستور دولت حکمران اسپهان سپاهی از بختیاریان و دیگران پدید آورده با توپ ومترالیوز برسر رضا جوزانی وجعفر قلی فرستاد . درآن چندسال حکمرانان با راهزنیها و دزدیهای این دسته ها خو گرفته وآهنگ جلوگیری‌ازآنان نمیداشتند. وثوق‌الدوله بهمگی دستور فرستاد که دربند سختگیری باشند وبیرافتادن راهزنان بکوشند.

در این میان در اروپا دست از جنگ کشیده شده و گفتگوی آشتی میرفت . جنگ جهانگیر اروپا پس از چهار سال با شکست آلمان و همدستان او بپایان‌رسیده و نمایندگان دوسو بگفتگو از پیمان آشتی میپرداختند ودر نتیجه آن ، عثمانیان که از میانه گذشته و رو بسوی زنجان در پیشرفت میبودند ، از آنجا باز گشته و آذربایجانرا گزارده بسوی کشور خود میرفتند . بدینسان کشور بی یکسوی ایران از کشاکش جنگجویان بیگانه آزاد میگردید .

ولی در این هنگام بار دیگر ، یکرمان سختی برای ایران پیش‌میآمد.شکست آلمان و عثمانی وفیروز درآمدن انگلیس وفرانسه در آیندهٔ این کشور اثر های بسیار خواستی داشت . ایرانیان که در سایه کارندانی سررشته داران ، در چهار سال زمان جنگ از فرصت های پیاپی سود نجسته ، وباهمه بی‌یکسویی دولت کشور میدان‌جنگ گردیده و آنهمه آسیب دیده بود، وازسوی دیگریکدسته بی‌آنکه از آلمان وعثمانی بهره‌ای جویند بسوی آنان گراییده و آن تلاشهای بیهوده را کرده بودند ، کنون‌در پایان جنگ خود را در برابر چنین حالی میدیدند : دولت روس دچار آشوب گردیده و از میدان بیرون رفته ، دولت عثمانی شکست خورده وسخت گرفتار گردیده ، تنها دولت انگلیس بازمانده که میبایست راه رفتار ایران بااوروشن گردد .

لیکن که بایستی روشن گرداند ؟.. این کاری‌بود که بایستی دولت‌باهمداستانی و آگاهی سران توده انجام دهد . افسوس که در این هنگام توده حال بسیار پریشان و بدی میداشت وکسانیکه بتوان بآنان نام«سران‌توده» داد در میان نمیبودند.چنانکه گفته‌ایم آنمردان دلسوز وجانفشانی که در آغاز مشروطه درایران پیدا شدنددرنتیجهٔ پیش آمد ها ودیگر گونیها از میان رفته وکنون بجای ایشان یکدسته مردان سود-

جو می‌نشستند ، وآنانکه در پشت سراینان می‌بودند سود از زیان باز نشناخته و از چگونگی جهان آگاهی نداشته وجز پیروی از سهشهای خود نمی‌نمودند . وانبوهی از آنان خود را با چیزهای دیگری سر گرم گردانیده و پرداختن بکشور و زندگی را بد میشماردند .

در این هنگام کاریکه دولت ایران کرد آن بود که خواست نماینده‌ای برای بودن در انجمنهای آشتی باروپا فرستد وآسیب هایی راکه در چهار سال زمان جنگ بکشور ایران رسیده گوشزد دولت ها گرداند . برای این کار از یکسو دستور دادند که از هرشهری اندازهٔ‌آسیب ها وزیانها را آگاهی دهند، و ازیکسوبرگزیدن یك کسی برای نمایندگی پرداختند .

نخست نام ناصرالملك برده میشد که این زمان در اروپا میزیست ، ولی چون او نپذیرفت مشاورالممالك را برگزیدند . از آنسوی از شهرها اندازه آسیب و زیان آگاهی داده میشد، امیدی بآنکه پاداشی باین‌آسیب ها و گزند ها داده شود نبایستی داشت و تنها نتیجه‌ای که از این کار بدست آمدی آن بود که اندازهٔ زیاندیدگی کشور دانسته گردد.

چنانکه گفته‌ایم از یکسال پیش میانهٔ ایران با دولت انگلیس در بارهٔ پولیس جنوب گفتگو میرفت . در این هنگام دولت انگلیس بیك کاردلجویانه ای‌پرداخت و آن اینکه سفیر دولت نامه ای بوثوق‌الدوله نوشته دوچیز را آگاهی داد :

۱ ــ دولت انگلیس نوید میدهد که همینکه روسستان از آشفتگی بیرون‌آید و یك دولتی در آنجا برپا گردد دولت نامبرده در بارهٔ پیمان نامه ۱۹۰۷ بگفتگو پردازد و با همداستانی دولت روس آنرا تباه گرداند ، و تا چنان دولتی در روسستان پیدا نشده دولت انگلیس از سوی خود آنرا تباه شده انگاشته‌و ببند های آن کار نخواهد بست .

۲ــ همینکه راه بوشهر وشیراز برای‌آمد وشد کاروانها باز گردد،دولت‌انگلیس پولیس جنوب را بدولت ایران بازخواهد گزاشت .

از پیمان نامهٔ ۱۹۰۷ ، که بدینسان برافتادن آنرا آگاهی میدادند ، در این

تاریخ بارها سخن رانده‌ایم . این پیمان نشانه های شومی از خود بیادگار گزارده‌بود. واین زمان که بدینسان ازمیان میرفت ، در روزنامه های اروپاودیگر جاها ازبخش‌های نهان آنکه شورشیان روسستان بآشکار آورده بودند ، سخن می‌راندند ، و اکنون دانسته می شد که زیان آن پیمان بسیار بیشتر از آن میبوده که پنداشته میشد .

این پیمان که در سال ۱۲۸۶ (۱۳۲۵) میان دو همسایهٔ بزرگ ایران ـ روس و انگلیس ـ بسته گردیده بیرون افتاد نتیجهٔ گفتگوهای چند ساله‌ای بود که درنهان و آشکار ، در لندن و پترسبورگ ، در میان نمایندگان دو دولت میرفته . دولت انگلیس که سالیان دراز با امپراتوری روس در آسیا رو بـرو ایستاده و همیشه بکشاکش و همچشمی پرداخته وازچیرگی‌های آندولت بکاستن کوشیده بود،این زمان‌ازنیرومندی روز افزون آلمان بترس افتاده و یك جنگ بزرگی را با آندولت نیرومند در پیشرو میدید ، خود رانا گزیر می‌یافت که بادولت روس بچنان‌پیمانی برخاسته، بپاس‌سیاست اروپایی خود بچشم پوشیهایی در سیاست آسیایی تن‌دردهد ، واز همچشمی‌وایستادگی در برابر چیرگیهای روس در گذشته جلو اورا درآسیا باز گزارد .

در آن پیمان ، در دیباچه جداسری وآزادی کشور ایران ، نوشته می‌شد، ولی بند های پیمان بزیان ، بلکه بآخشیج آن آزادی و جدا سری میبود . با این پیمان ایران بسه بخش می‌شد : یکی در شمال برای «نفوذ» روس . دیگری در جنوب برای «نفوذ» انگلیس . آنچه در میانه میماند برای خود ایران . گذشته از این ، چون ارجی بدولت ایران ننهاده وچنین پیمانی را بی‌آگاهی از آن بسته بودند ، همین‌خود تیشه‌ای بریشهٔ جداسری کشور شمرده میشد .

در این هنگام‌درایران جنبش مشروطه خواهی تازه آغازیده ودوره یکم‌مجلس شوری برپا می‌بود . این پیش آمد کار آزادیخواهان را بسیار دشوار گردانید ، وخود یکی از نتیجه های آن پیمان بود که کارکنان روس‌درایران، آنهمه کارشکنی کردند و بمحمد علیمیرزا که بیرانداختن مشروطه میکوشید یاوریهانمودند ، وسرانجام‌بهانه جسته سپاه بشمال ایران آوردند ، و پس از همهٔ اینها داستان دلگداز التماتوم سال ۱۲۹۰ (۱۳۲۹) پیش آمد که ببسته شدن مجلس دوم وبرچیده شدن دستگاه‌مشروطه

انجامید . در همهٔ این سختگیریها و کار شکنیها که روسیان مینمودند انگلیسیان به خاموشی گراییده وبلکه گاهی همراهی نشان میدادند .

رو دادن چنین داستانی در آن هنگامیکه توده تـازه جنبیده ، و پیشروان بـا نا آزمودگی وخامی گامهایی درراه کشور داری برمیداشتند مایه اندوه همگی‌ایران‌خواهان گردید . بسیاری از نویسندگان اروپا ازدشواری کار آزادیخواهان ایـران سخن راندند ودلسوزیها نمودند .

لیکن از اینسوی رو دادن چنین داستانی در این هنگام یکسودی باخودداشت، و آن اینکه چون توده بیدار گردیده و رشته کارها را در دست خود میداشت ، با آن پیمان از در خرده گیری آمد و آزادانه و دلیرانه ناخشنودی نمود . مجلس آشکاره آنـرا نپذیرفت و دولت با دستور آن نـا خرسندی نشان داد . روسیان بسیار فشار آوردند ، ولی تا مجلس بر پا و آزادی خواهـان سر رشته را در دست می داشتند آن را نپذیرفتند .

ولی درسال ۱۲۹۰ که مجلس بسته‌شده وسررشتهٔ کار هابدست ناصرالملك‌وکابینهٔ صمصام‌السلطنه افتاده بود ، اینان بی هیچ انگیزه‌ای بآن پیمان گردن گزاردند واین بدی را از خود درتاریخ یادگار نهادند . چنانکه داستان آنرا درجای خود نوشته ایم . لیکن چون درروسستان شورش برخاست و گروه شورشیان رشتهٔ‌کارها رابدست گرفتند، چنانکه گفتیم ، همهٔ پیمانهایی راکه دولت امپراتوری با ایران و دیگر دولتها بسته میداشت برانداختند و این کار خود را بهمه جا آگاهی دادند و پیداست که‌آن‌پیمان شوم نیز تاآنجا که‌بروسیان بستگی میداشت، بی‌اثر گردید و کنون‌بااین‌نامه‌انگلیسیان نیز ازسوی خود همداستانی بابرانداختن آن نمودند .

این در بیرون نشان فیروزی کابینه شمرده میشد و روزنامهٔ ایران که‌این زمان با کمك پولی دولت بچاپ میرسید ویك روزنامه نیمرسمی وخود هوادار وثوق الدوله می‌بود ، از این فیروزی دولت سخن میراند و بفیروزیهای دیگری امید می‌بست ، ولی راستی را ایستادگیهای جانبازانهٔ آزادیخواهان بود که این زمان بنتیجه میرسید ، و چنانکه گفتیم پس از شورش روسستان این پیمـان نیز استواری خـود را از دست

داده بود و دولت انگلیس با این کار همداستانی خود را با یک کار نیمه انجامی نشان میداد .

اما پولیس جنوب ، چنانکه گفتیم ، کابینهٔ های پیش دربارهٔ آن گفتگو کرده

ادیب حسین کاشانی با پیراموبانش در تهران

ونا خرسندی خود را از چنان کاری بآشکار آورده ، وانگلیسیان همیشه واگزاردن آن

دسته ها را بدولت ایران برای زمان پس ازجنگ نوید داده بودند و کنون همان‌نوید خود را بکار می‌بستند .

ولی این پیش آمد یك چیز دیگری را می‌فهمانید ، وآن اینکه درمیان‌کابینه با نمایندگان انگلیس گفتگو میرود . این‌کار بسیار دربایست می‌بود . زیرا چنانکه گفتیم این زمان یگانه دولت همسایه‌ای که دوستی یادشمنی‌آن برای ایران‌سودمند یا زیانمند افتادی این دولت می‌بود که از یکسو در جنگ بزرگ اروپا فیروز درآمده و رشته انجمنهای آینده را که برای سامان اروپا و آسیا بر پا خواستی بود در دست میداشت و از یکسو دسته های سپاهیان آن در شهر های ایران میایستاد و تا سامانی بکار ها داده نشدی وبهم بستگی میانهٔ آن با ایران روشن نگردیدی از اینجا بآسانی بیرون نرفتندی .

راستی را وثوق‌الدوله ووزیران اواین‌زمان بگفتگوهایی بانمایندگان‌انگلیس پرداخته بودند وخواهیم دید که چه نتیجه از آنها بدست‌آمد .

جنگ با جنگلیان

تا کنون بارها نام جنگلیان را برده ایم . اینان دسته ای از ایـرانیان بودند که به پیشوایی میرزا کوچکخان رشتی بجنگلهای گیلان پناهیده وباین عنوانکه باید ایرانرا از بیگانگان پیراست بکوششهایی برخاسته بودند.

میرزا کوچکخان ازمجاهدان گیلان بوده ودر کوششهای سال ۱۲۸۸(۱۳۲۷) ودر گشادن قزوین وتهران ، و همچنین در جنگهاییکه در سال ۱۲۹۰ (۱۳۲۹) در مازندران با دسته های محمد علیمیرزا رفت پادرمیان داشته بود .

پس ازبرخاستن جنگ جهانگیر که درمیان ایرانیان جوش وجنب سختی پدید آمده و آتش دشمنی با روسیان وهمدستان ایشان در دلها فروزان میبود این با کسانی بجنگل پناهید وبگردآوردن دسته پرداخت، وچون مردم آماده می‌بودندپیشرفت تندی کرد و کسانی از پیشگامان آزادیخواهی ، همچون میرزا حسینخان و دیگران باو پیوستند . در اندك زمانی نام میرزا کوچکخان بر زبانها افتاد و گذشته از کسانیکه بر سرش گرد آمدند در همهٔ شهر ها آزادیخواهان بهواداری ازو پرداختند وبا نامه و پیام گرایش خودرا باو رسانیدند .

در زمستان سال ۱۲۹۷ که روسیان از ایران میرفتند وهنوز انگلیسیان‌درجای ایشان استوار نگردیده بودند، مردم ایران در همه جا بیرون آمدن جنگلیان را از جنگل می‌بیوسیدند و چنانکه از نوشته خود ژنرال دنسترویل آورده ایم انگلیسیان نیز این بیم را میداشتند ولی میرزا کوچکخان بیرون نیامد تا نیروی انگلیس‌فزونتر گردید و چنانکه نوشته‌ایم ، درآنهنگام چند بار زد وخورد میانهٔ ایشان باانگلیسیان

رفت . نخست انگلیسیان چیره در آمدند و آنانـرا از سر راه و از شهر های رشت و انزلی بیرون راندند، ولی پس اززمانی جنگلیان چیر گی نموده وبرشت دست یافتند .

بدینسان‌یك نیرویی بنام «جنگلی» پدیدآمد که در همه جای ایران‌هواداران میداشتند و روزنامه‌ای‌بنام «جنگل» براهبری میرزا حسینخان کسمایی چاپ کردند، ورویهمرفته با دولت ازدر بی‌پروایی ونافرمانی میبودند وهمیشه بکار های تهران‌خرده می گرفتند .

ما از داستان اینان از نزدیك آگاهی نمیداریم و اینست داوری از روی بینش نخواهیم توانست . آنچه می‌باید گفت اینست که کار نخست میرزا کوچکخان و بر خاستن او به نبرد با بیگانگان بسیار نیك بوده : یکمردمیکه بـزیر دستی افتادند و بیگانگان بآنان چیر گی یافتند نباید آنمردم آرام نشینند و بـایداز هـر راه کـه توانند با دشمن بکوشند . ما در همه این تاریخ اینگـونه کوشش هـا را ستوده‌ایم و بایستی بستاییم .

ولی بمیرزا کوچك خان و همراهان او یك ایرادی هست ، وآن اینکه راهی برای خود نمیداشتند و این بود کارهاشان نابسامان درمیآمد . آنگاه گروهیکه برای نبرد با بیگانگان برخاسته بودند افزار دست بیگانگان میشدند . چنانکه گفته‌ایم ، این جنگلیان برای دشمنی با انگلیسیان با آلمان و عثمانی بستگی پیدا کرده بودند و سر کردگان اتریشی در میان خود میداشتند . این کارا گر بنام سودجویی‌ازدشمنی آلمان و عثمانی با انگلیسیان بودی زیانی نداشتی . جای افسوس اینست که آلمان و عثمانی ازدشمنی اینان با روس وانگلیس سود می‌جستند .

از آنسوی جنگلیان تا دیری پیروی از « اتحاد اسلام » می‌نمودنـد و میرزا ـ کوچکخان بهمین نام نمایندگانی بتهران فرستاد ، ولی سپس با شورشیان روس کـه بانزلی دست یافته بودند بهم بستگی پیدا کـرده پیروی از راه ورفتار آنـان نمودند . اینهـا هیچ سازشی نتوانستی داشت و خود دلیل است کـه پیروی از یك راه روشنی نمیداشته‌اند . تنها دشمنی با انگلیس را میخواسته‌اند اگرچه‌با پیوستن بیك بیگانهٔ

دیگری باشد . این میرسانید که مردان کوتاه بین وساده ای هستند و ازدور اندیشی و شناختن سود وزیان کشور بی بهره می‌باشند .

این کار ها از نیك نامی آنان میکاست . این زمان روزنامهٔ ایران بنکوهش از آنان پرداخته بسیاری از یاران میرزا کوچك‌خان را بتاراجگری ستوده وچنین می - نوشت که هریکی از تاراج ، پول و گوهر بسیار اندوخته و در جنگل در این گوشه و آنگوشه نهان ساخته اند .

هرچه هست یکی از اندیشه های وثوق‌الدوله جنگ باآنان می‌بود باآنحالیکه پیش آمده بود میبایست کار آنان نیزیکسره گردد . آنان نیز کشوری درمیان کشور پدید آورده ومایهٔ گرفتاری دولت میبودند .

کابینه های پیش ، از گرایشیکه مردم رابجنگلیان میبود ترسیده وروی‌دشمنی بایشان نشان نداده بودند ، ولی این کابینه که راه دیگری پیش گرفته وبسهشها و گرایشهای مردم کمتر ارج مینهاد وآنگاه بنیرومندی دولت دلبستگی‌بسیار مینمود خود را ناگزیر می‌دید که به برانداختن جنگل کوشد ، بویژه با فشاریکه از سوی انگلیسیان میدید ودر چنین هنگامی چاره جز خوشرفتاری باآنان نمیبود .

با آن راهیکه جنگلیان پیش گرفته وبا آن کارهاییکه کرده بودند می‌بایست یا چندان نیرومند گردند کـه سررشتهٔ کشور را بدست گیرند و یـا نابود شده از میان روند .

از تهران دسته های قزاق را فرستادند . وثوق‌الدوله‌فرمانیرا که برای فرستادن این دسته ها نوشته و در آن بدرفتاریها و زیانکاری های جنگلیان باز نموده بود ، در روزنامه ها بچاپ رسانید . این وزیر این شیوه رامی‌داشت که برای هر کاریکه‌میکرد « بیانیه » بیرون میداد و مردم را از کار خود و از انگیزه های آن آگاه گردانیدن می خواست .

این دسته ها با سپاهیان انگلیس همراه شده بجنگهای سختی بـا جنگلیان پرداختند . جنگلیان دلیریهای نیکی ازخود مینمودند ، و این زمان گذشته‌ازمیرزا کوچکخان سردستگان دیگری درمیانشان می‌بودند ، لیکن درسایه فشار های سختی

که از اینسو آورده میشد پراکندگی بمیانشان افتاد . اسکندر خان نامی از آنان به دولتیان پیوست . حاجی احمد کسمایی که از همراهان نخستین میرزا کوچکخان بود با دسته‌اش خود راسپرد . دکترحشمت ومعزالسلطنه وموفق‌السلطان ومیرزا علی‌اکبر خان که از سردستگان می‌بودند با هزارتن بیشتر دستگیر افتادند . رشت و لاهیجان گشاده گردید . این درخرداد ماه۱۲۹۸ بود .

کلنل روسی که سر کرده قزاقان‌لشگرمی‌بود این فیروزیها رابتلگراف بتهران آگاهی میداد و روزنامه ایران آنها را باآب و تاب بچاپ میرسانید . دکتر حشمت (یا میرزا ابراهیمخان طالقانی) را با دیگر دستگیران ، از لاهیجان برشت‌آوردند، و در اینجا دادگاهی‌برپا کرده برسیدگی پرداختند . بدکتر حشمت سزای مرگ‌داده شده با بودن تماشاییان بسیار بدارش زدند .

بدینسان بسیاری ازسر کردگان میرزا کوچکخان ازدست او در رفتند و از نیرویش‌کاست. (همچنین‌نام وآوازه‌اش کمتر گردید). خوداوبااحسان‌الله‌خان‌ودیگران بدرون جنگل رفته بنگهداری خود کوشیدند .

در این میان یکی از کارهای وثوق الدوله فزودن بدسته هـای ژاندارم بـود . خوانندگان تاریخ اندوه آمیز این رشته سپاهیان ایرانرا میدانند . مجلس دوم کـه بایمنی کشور ونیرومندی دولت می کوشید در میان دیگرکارهایش یکی‌هم‌پدیدآوردن این رشته سپاه را خواست وبرای آن سر کردگانی ازسوید طلبید ، این سر کردگان چون به ایران آمدند هنگامی بود که مجلس بهم خـورده و کشور سخت آشفته ، و آنان با دشواری های بسیار توانستند یك اداره آبرومندی پدید آورند . هـر چه بود نتیجه های نیکی از دسته های‌ژاندارم دیده شد ومایه امید همگی گردید.لیکن‌چندی نگذشت که داستان کوچ پیش آمد و در آن داستان بخش بزرگی از ژاندارمها نابود شدندوآنگاه خودآن‌اداره ازدیده دولت‌افتاد. درکابینه‌سپهسالارنام آنرادیگر گردانیده و «امنیه» نامیدند وشمارهٔ آنها رویهمرفته به‌سه هزارتن پایین افتاد .

وثوق‌الدوله نام ژاندارم را بر گردانیده وبرآن شد که بفزونیش کوشد و برای امسال بودجه یازده هزار تن را بسیجید .

چنانکه روزنامه ایران می‌نوشت دولت می‌خواست قراسورانها را بردارد و همه راهها را به ژاندارمها بسپارد ، وباین آهنگ، نخست دسته‌ای را ازآنان با بسیج وافزار روانه کاشان واسپهان گردانید .

در همان هنگام یکدسته از ژاندارم رمضان باصری را که از راهزنان شناخته می‌بود واز چند سال باز درخراسان براهزنی ودزدی می‌پرداخت دنبال کردند و او را ازپا انداخته تا جندگ وبیابانگ که پناهگاه آندسته می‌بود پیش رفتند . نیزآندسته بختیاری که به سر کردگی امیراکرم(پسرسردار محتشم) ودیگران بهمدستی‌ژاندارم ها از اسپهان بسر رضا جوزانی و دیگران فرستاده شده و از چند ماه باز زد و خورد می نمودند کم کم بآنان چیره در آمده همه را از پا در آوردند . رضا با گروهی از پیروان خود دستگیر گردید که همه را به اسپهان آوردند و در برابر چشم تماشاچیان بدار زدند .

بدینسان از چند سو پیشرفتهایی رونموده و ایمنی در راهها پدید آمد و مایه استواری دولت گردید . نایب حسین و پسرش ماشاء الله خان که درکاشان نشسته وبنام قراسورانی دسته هایی ازسواران برسرخود گرد میداشتند وراستی رارشته‌فرمانروایی آن پیرامونها در دست آنان می‌بود وسران اداره ها وحکمرانانی که از تهران‌فرستاده میشد می‌بایست زیردست ایشان باشند ، ورویهمرفته یکدستگاه فرمانروایی بزرگی چیده و افزار وداراك فراوان اندوخته بودند ، ازاین پیش‌آمد بیمناك گردیده و گزند را بخود نزدیك دیده بدست و پا افتادند ، ودر نتیجه گفتگو هایی با دولت ماشاءالله بتهران آمده فرمانبرداری نمود .

این نیز فیروزی دیگری بود وثوق‌الدوله در «بیانیه ای» که بهنگام گرفتاری ماشاءالله خان‌بروزنامه ها داده ،(ویادآن خواهدآمد) ، دراین باره آگاهیهای‌سودمندی داده . برای آنکه دانسته شود این دزدان چه ریشه‌ای دوانیده وچه دوراندیشی هایی برای نگهداری خود میکرده‌اند برخی ازآنرا دراینجا می‌آوریم :

پس از یاد دزدیها وراهزنیهای سیزده ساله نایب حسین وپسرانش می گوید : چون دولت نیرومند شده بود ماشاءالله خان بخود بیمناك گردیده درخواست ایمنی

کرد . پاسخ داده شد : اگر آنچه افزار جنگی میدارد بسپارد وپیرامونیان خود را بپراکند دولت اوراخواهدآمرزید. ولی‌ماشاءالله خان‌بااین‌پاسخ رام‌نگردیده کسانی را بتهران فرستاد که کوششهایی کنند . وثوق‌الدوله باو نوشت : اگر بیدرنگ بتهران آید وفرمانبرداری نماید از گناهان گذشته اوچشم پوشی خواهد شد .

۷۹ـ صمصام‌السلطنه

نماینده‌اش با این نوشته باز گردانیده شد ، ولی از ماشاء الله خان تکانی دیده نشد ، وپس از دوماه تلگرافی فرستاد که بآمدن آماده است ولی برای برخی کارهای خودش باید چند روزی در کاشان بماند . در اینمیان باز کسانی را بتهران فرستاد که

بکوششهایی پردازند و دولت را از اندیشه او بازدارند . اینهنگام لشکر ژاندارم که باسپهان فرستاده میشد بقم رسید . ماشاء الله خان باز بترس افتاده بـا دولت بگفتگو پرداخته باز ایمنی خواسته نوید آمدن بتهران را داد و خواستش آن بود که سپاه ژاندارم باو نپرداخته یکسر باسپهان شتابد . وپس از رفتن آنان باز میدان برای این گشاده گردد .

وثوق‌الدوله خواست اورا دریافته بژاندارم که بکاشان رسیده بودند دستورفرستاد که در آنجا بایستند و بماشاءالله فشار آورند که روانه تهران گردد ، و چون تا این ـ هنگام رضا جوزانی ودیگران برافتاده ودسته دیگر ژاندارم ازدنبال رمضان باصـری تا جندگ و بیابانگ پیش آمده بودند ماشاءالله ازهرسو راه را بروی خود بسته یافت و با یکدسته سواران برگزیده از کاشان بیرون آمد . لیکن چون بقم رسید در آنجا ایستاده باز بتهران تلگرافهایی فرستاد وباز کسانی را فرستاد از دولت « ایمنی نامه » نوینی طلبید . وثوق‌الدوله بفرستاده او پاسخ داده گفت : می‌باید بیدرنگ بتهران بیاید وسواره نیز همراه نیاورد .

پس از دو روز ماشاءِ الله خان بتهران آمد . سوارگانرا در عبد العظیم گزارده وخود بشهردرآمد وبه نزد وثوق‌الدوله رفته فرمانبرداری نمود .

بدینسان دولت به نیرو میفزود . مـردم بوثوق الدوله میگـرایبدند و از شماره دشمنانش بسیار می‌کاست ، چیزیکه هست در گوشه و کنار گفتگوی پیمانی میرفت که گفته میشد با نمایندگان انگلیس بسته می شود و کسانی در باره آن بد گمانی می نمودند .

در اینمیان شهرها به برگزیدن نمایندگان میکوشیدند که با نمایندگان برـ گزیده شده از تهران مجلس را برپا گردانند . از آنسوی یك چیزتازه‌ای در ایران روان گردانیدن قانون «سجل احوال» میبود . دولت مردم را ناگزیر میساخت که هر خاندانی نامی برای خود برگزیند ، درایران چنین چیزی نمیبود . دراینجا هر کسی با نام نخست خود خوانده شدی وبرای شناخته بودن ازمیان دیگر همنامان‌نام‌پدرش یا زادگاهش نیز آورده شدی . مثلا : «احمد پسرحسن» یا «رستم کرمانشاهی» کسانی

لقبهایی نیز ازفلان‌السلطنه وبهمان الوزاره وفلان‌الشریعه و بهمان‌الدین ومانند اینها داشتندی که بآنها شناخته گردیدندی . یك چیزشگفتی آن فزونیها میبود که به‌پیش یاپس نامها افزوده شدی ، همچون میرزا ، سید ، شیخ، آخوند ، ملا ، ارباب ،خواجه، حاجی ، مشهدی ، کربلائی، خان ، بیك ومانند اینها، رویهمرفته یك‌آشفتگی‌بزرگی در این زمینه پدیدار میبود .

کنون بی‌آنکه بآن‌آشفتگی چاره کرده شود دستور برگزیدن یك‌نام‌خاندانی داده میشد ونتیجه آن میبود که یکمیدان نوینی برای هوسبازی باز گردد و هر کسی تواند یك کلمه دیگری از با معنی وبی معنی بروی کلمه های بسیار نام خود بیفزاید. برای مردم وروزنامه ها سر گرمی تازه پیدا شده بود .

این قانون ازاروپا گرفته شده وبرگزیدن یك نام خاندانی دوسود با خود می‌ـ دارد : یکی آنکه از کدام خاندان بودن‌هر کسی ازنامش شناخته شود ، دیگری‌آنکه ناشناختگی درمیان نباشد ، زیرا دریك شهری که صد تن احمد نام هست‌چون بگوییم «احمد» شناخته نخواهد بود ولی چون بگوییم : «احمد فرامرزی» چون یکتن‌بیشتر نیست ناگزیر شناخته خواهد بود .

قانون سودمند است ، ولی بایست در آنمیـان آشفتگیهای دیگـر را از میان بردارند وبرای روان کردن این نیز راهنماییهایی نمایند .

در مرداد ماه پیمانی که وثوق‌الدوله و وزیرانش با نمـایندگان انگلیس بسته بودند بیرون آمد . ازپیش از آن در روزنامه ایران زمینه سازیهایی میشد ونویسنده آن روزنامه که از دموکراتها بوده واین زمان یکی از هواداران نزدیك وثوق الدوله شمرده میشد سخنانی برای‌آماده گردانیدن اندیشه هانوشته بود، بااینهمه وثوق‌الدوله خود را ناگزیر دید یك «بیاننامه»ای بیرون دهد و آن پیمان نامه با این «بیانیه» در یکجا پراکنده شود .

چون «بیاننامه» دراز است ، وهرچه کمتر هشت یانه صفحه ازتاریخ ماراخواهد گرفت ما آنرا نیاورده وتنها آن پیمان نامه را دراینجا مینویسیم :

قرارداد بین دولت انگلستان و دولت ایران

« نظر بروابط محکمه دوستی و مودت که از سابق بین دولتین ایران وانگلستان موجود بوده است ـ ونظر باعتقاد باینکه مسلماً منافع مشترکه و اساسی هر دودولت در آتیه تحکیم و تثبیت این روابط را برای طرفین الزام مینماید .

و نظر بلزوم تهیه وسایل ترقی وسعادت ایران بحداعلی بین دولت ایران از یکطرف و وزیر مختار اعلیحضرت پادشاه انگلستان به نمایندگی از دولت خود ازطرف دیگر مواد ذیل مقرر گردید :

۱) دولت انگلستان با قطعیت هر چه تمامتر تعهداتی را که مکرر در سابق برای احترام استقلال مطلق و تمامیت ایران نموده است تکرار مینماید .

۲) دولت انگلستان خدمات هر عده مستشار متخصص را که برای لزوم استخدام آنها در ادارات مختلفه بین دولتین توافق حاصل گردد بخرج دولت ایران تهیه خواهد کرد .

این مستشار ها با کنترات اجیر ، و بآنها اختیارات متناسبه داده خواهد شد . کیفیت این اختیارات بسته بتوافق بین دولت ایران و مستشار ها خواهد بود .

۳) دولت انگلیس بخرج دولت ایران صاحب منصبان و ذخایر و مهمات سیستم جدید را برای تشکیل قوه متحدالشکل که دولت ایران ایجاد آنرا برای حفظ نظم درداخله وسرحدات درنظردارد تهیه خواهد کرد. عده ومقدار ضرورب صاحبمنصبان و ذخایر و مهمات مزبور بتوسط کمیسیون که از متخصصین انگلیسی وایرانی تشکیل خواهد شد و احتیاجات دولت را برای تشکیل قوه مزبور تشخیص خواهند داد ، معین خواهد شد.

٤) برای تهیه وسایل نقدی لازمه بجهت اصلاحات مذکوردرماده ۲ و ۳ این قرارداد دولت انگلستان حاضر است که یك قرض کافی برای دولت ایران تهیه و یا ترتیب انجام آنرا بدهد .

تضمینات این قرض باتفاق نظر دولتین از عایدات گمرکات یاعایدات دیگری که دراختیار دولت ایران باشد تأمین میشود تا مدتی که مذاکرات استقراض مذکور خاتمه نیافته دولت انگلستان بمنظور مساعده وجوهات لازمه که برای اصلاحات مذکوره لازم است خواهد رسانید .

٥) دولت انگلستان با تصدیق کامل احتیاجات فوری دولت ایران بترقی وسایل حمل ونقل که موجب تأمین و توسعه تجارت و جلوگیری از قحطی در مملکت میباشد حاضر است که با دولت ایران موافقت نموده اقدامات مشترکه ایران و انگلیس را راجع بتأسیس خطوط آهن و یا اقسام دیگر وسایل نقلیه تشویق نمایند. دراین باب باید قبلا مراجعه بمتخصصین شده و توافق بین دولتین در طرحهایی که مهمتر وسهلتر و مفیدتر باشد حاصل شود .

٦) دولتین توافق مینمایند درباب تعیین متخصصین طرفین برای تشکیل کمیته که تعرفه گمرکی را مراجعه و تجدید نظر نموده وبامنافع مملکتین وتهیه وتوسعهٔ وسایل ترقی تطبیق نمایند.

رونویس نامه‌ای که همراه پیمان نامه بوده

جناب مستطاب اجل اشرف افخم امیدوارم که حضرت اشرف در دوره زمامداری باموفقیت خودتان درامور مملکت ایران یقین کرده‌اید که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان همیشه سعی نموده است که آنچه درقوه دارد کابینه حضرت اشرف را برای اینکه از یکطرف اعادهٔ نظم و امنیت را در داخله مملکت تکمیل واز طرف دیگر روابط صمیمانه بین دولتین ایران و انگلستان محفوظ باشد تقویت نماید .

برای ابراز جدید این احساسات که همواره مکنون خاطر کابینه لندن بوده است من حالا مأذون هستم که بحضرت اشرف اطلاع بدهم که در موقع امضای قرار دادی که مربوط برفورماهاییست که کابینه حضرت اشرف اجرای آنرا در نظر گرفته‌اند دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان حاضر خواهند بود با دولت علیه ایران برای اجرای تقاضا های ذیل موافقت نمایند .

۱) تجدید نظر درمعاهدات حاضره بین دولتین .

۲) جبران خسارات مادی وارده بر مملکت ایران بواسطه دول متخاصم دیگر .

۳) اصلاحات خطوط سرحدی ایران در نقاطی که طرفین آنرا عادلانه تصور نمایند .

انتخاب ترتیب قطعی و زمان و وسایل مقتضیه تعقیب مقاصد فوق دراولین موقع امکان موضوع مذاکره بین دولتین خواهد گردید . این موقع را

برای اینکه احترامات فایقه خود را بحضرت اشرف تقدیم نمایم مغتنم میشمارم (پ.ز.کاکس)

چنانکه بیم میرفت بیرون آمدن این پیمان نامه ناخشنودی سختی در مردم پدید آورد ودر هر کجا تکانی پیدا شد. وثوق‌الدوله گذشته از «بیانیه» خود دیگرانرا واداشت در روزنامه های ایران ورعد گفتار های بسیار دور ودرازی در پیرامون پیمان و اینکه ایرانیان ناگزیر از بستن آن میباشند نوشتند. بلکه برای رویه کاری برخی را واداشتند خرده گیری بآن پیمان کردند ومیخواستند نشان دهند که هر کسی هر ایرادی میدارد تواند آنرا بروزنامه ها نویسد.

ولی اینها سودی نداد، وراستی آنست که گذشته از خود پیش آمد و برخورد آن بهمه کس، انگیزه هایی در میان می‌بود که بسختی شور وهیاهو میافزود:

نخست یکدسته از آزادیخواهان از بیکاری دلتنگ گردیده وافتادن کابینه رابا ناشکیبایی آرزو میکردند. دوم هوچیان که گفتیم با هر کابینه دشمنی مینمودندی و افتادن آنرا خواستندی، یا وثوق‌الدوله که یکسال بیشتر برسرکار مانده واز آنسوی گروهی از آنانرا بسوی خود کشیده وسود بسیار بآنان میرسانید دشمنی‌بیش ازاندازه میداشتند و بیك چنین بهانه‌ای نیازمند میبودند. سوم یك گروه کوتاه اندیش چون از کوششی نتیجه برنگیرند ویا در کشاکشی شکسته بیرون آیند در پی کسی باشند که گناه را بگردن او گزارند و با شور وهیاهو برسر اوپرند وخشم خودرا فرو ریزند و بدینسان اززیر شرمساری بیرون‌آیند. توده ایران دراینهنگام چنین‌حالی‌میداشتند و بداشتن یك کسی که همه گناهها را بگردن اواندازند نیازمند و آرزومند می بودند وآنکس وثوق‌الدوله رایافتند و بیکباره برسر اوپریده زبان به بدگویی و کینه‌جویی باز کردند.

در تهران کسانی همچون مستشارالدوله وممتازالدوله وحاجی محتشم‌السلطنه و دیگران بایستادگی برخاستند. ملایان بمیان افتاده باز درمسجد شیخ‌عبدالحسین‌بنام روضه خوانی چادر افراشتند. وثوق الدوله فرستاد شبانه چادر را خوابانیده و بنام «حکومت نظامی» از گرد آمدن مردم جلو گرفت. مستشارالدوله و همراهانش را

دستگیر ساخته بکاشان فرستاد ومیرزا حسین‌خان صبا نویسندهٔ روزنامه ستاره ایرانرا

۸۰- حاجی مخبرالسلطنه

باچند تنی بقزوین روانه گردانید. بدینسان از آشوب جلو گرفت، ولی‌چاره‌بناخشنودی مردم نتوانست.

در روزنامه های ایران و رعد پیاپی گفتار ها نوشته می‌شد ولی در مردم کارگر نمی افتاد.

در گرما گرم این پیش آمد ها ، در شهریور ماه داستان گرفتن ماشاءالله خان و بدار زدن او پیش آمد . چنانکه گفتیم این راهزن بنام‌ناگزیر شده بتهران آمد و فرمانبرداری آشکار ساخت . ولی ازدرون نرم نگردیده ، و چون همیشه سست کاری وزیرانرا دیده بود با همه گرفتاری امید نبریده همچنان سر کشی‌می‌نمود.وثوق‌الدوله در «بیانیه» خود چنین می گوید :

آنروزیکه بتهران آمد با من گفت هر فرمانیکه دولت دهد برای پذیرفتن آماده ام . من گفتم اگر همه افزار های جنگی خود را چه در تهران و چه در کاشان بسپارد دولت باو زینهار جانی ودارا کی داده‌بنگهداری خواهد کوشید . ولی بایدچند ماهی در ایران نبوده به «عتبات» سفر کند . باین دستور خشنودی نمود ونوید بکار بستن داد . لیکن درانجام کار بفریبکاری پرداخت وبامروز وفردا انداخت ، چند بار غدغن کردم کار گر نیفتاد . من برای آنکه هراسناك نگردد فشار بیشتر نیاوردم .

لیکن از چند روز پیش آگاهیهایی در بارهٔ اومیرسید که مایه بدگمانی‌دولت می‌شد ، سواران او در عبدالعظیم بنگهداری خود پرداخته تفنگرا از دست رها نمی - کردند وکاروانسرای نشیمنگاه خود را استوار گردانیده هوشیار میایستادند . همچنین ازکاشان با آنکه « حکومت » در آنجا « نظامی » بود آگاهیها از دژ رفتاری های پیروان او می‌رسید . نایب حسین پدرش گذشته از دژخویی های دیگر گوش کسی را بریده بود .

میبایست باین حال پایان داد . من چند روزی ایستادگی نمودم ، ولی دانسته شد خود وسوارانش بسیج گریختن میکنند وبرآنند که با ژاندارم ها بجنگند . باو دستور داده شد که آنچه افزارهای جنگ واسب ودیگر چیزها خودش وسوارانش می- دارند بژاندارمری‌دهند. ویکتن راازسوی‌خود بشناساند که همراه یکی‌ازسر کردگان ژاندارم بکاشان رود وچیزهای آنجا راهم بسپارد . این دستور را نپذیرفته بهانه هایی آورد وسرانجام گفت : دولت اگرمیخواهد من افزارها وچیزهای خود را باو دهم باید دربرابر صد هزار تومان بمن بپردازد .

این بود دستور دادم اورا دستگیر کرده بندنهادند وبباغشاه بردند و ازسوارانش

افزار جنگی گرفتند . آن سپاهیانش درعبدالعظیم بزد وخورد ایستادند ، ولی پس از زخمی گردیدن سه تن ژاندارم ، خود را سپردند ویکصد ودوازده تن‌ازایشان دستگیر افتادند . همان ساعت برئیس‌ژاندارمها درکاشان دستور دادم که‌ازهمه بستگان‌اوتفنگ وافزار بگیرد وسوارانش‌را دستگیر گرداند .

چنانکه ازاین گفته های وثوق‌الدوله نیز فهمیده میشود بنایب حسین‌وپسرانش گمان افزار های جنگی فراوان و پول وزر وسیم انبوه میرفت . اینان ازسالیان دراز براهزنی و دزدی پرداخته و کاروانهای بزرگی را زده و آبادیهای بسیاری را تاراج کرده ، و در کاشان و نطنز در خاندانها آنچه سراغ می داشتند برای خود گرفته بودند . گذشته از پول های گزافی که بنام « حقوق » فراسورانی از دولت در - یافته بودند .

در کاشان اینان کاخهای شاهانه آراسته و ظرف و افزار سیمین و زرین فراوان اندوخته و بهمان اندازه گاو و گوسفند واسب و مانند اینها میداشتند . گفته می شد گنجینه‌هایی در کوه وبیابان نهان کرده‌اند . تفنگها و افزار های جنگیرا در دز ها اندوخته بودند ، وبجاهای نهان دیگری نیز گمان میرفت .

از اینرو وثوق الدوله بگرفتن و کشتن ماشاءالله خان شتاب نمی نمود و چنین می خواست که با نرمی افزار های جنگی را از ایشان بگیرد و باندوخته هاشان نیز راه یابد .

پس از گرفتاری او ، درکاشان پدرش نایب حسین بدست نیفتاد وبکوه بگریخت ولی کسانشان گرفتار گردیدند واز هرجا بگرد آوردن دارا کیهای آنان پرداختند . از کسانشان جستجو درباره اندوخته های نهان میکردند. رویهمرفته چیزچندانی‌بدست نیامد و دانسته نشد آیا کسانی بنادرستی از میان بردند و یا راه باندوخته ها نیافته بدست آوردن نتوانستند دشمنان وثوق‌الدوله همین را داستان درازی ساخته سخنان بسیاری میگفتند .

یکی از یاران ماشاءالله خان پهلوان رضا نامی بود ، چون می خواستند او را بگیرند خود رابشهر رسانیده میخواست بخانه یکی‌ازبزرگان برساند . لیکن‌نتوانست

واورا هم‌دستگیر کردند وبباغشاه نزد ماشاء الله خان‌فرستادند .

در باغشاه از اینان بازپرسهایی میرفت وماشاء الله ازدادن آگاهیهایی‌خودداری نشان میداد . چون بازپرس وداوری بپایان رسید « دیوان حرب » که از سر کردگان ژاندارم برپا شده بود دستور دار کشیدن ماشاءالله‌خان ورضا را داد .

روزشنبه هفتم شهریور (سوم ذی حجه ۱۳۳۷) آنانرا بدار خواستندی زد . چوب دار را در میدان توپخانه در جلو شهربانی بر پا کردند ، و یکدسته ژاندارم و پولیس در گرداگرد میدان بنگهبانی گماردند . انبوهی از مردم برای تماشا گرد آمدند . « هیئت متظلمین کاشان » که از چند سال باز ، برای داد خواهی از نایب و پسرانش در تهران می‌بودند ، و این چند روزه در شهر بتکاپو پرداخته و شادمانی ها و سپاسگزاری ها نموده بودند ، امروز هم با دسته ای از کاشانیان برای تماشا بمیدان آمدند .

ماشاء الله‌خان و رضا را در یك درشگه پهلوی سر کردگانی از ژاندارم‌نشاندند، و صد سوار گرداگرد درشگه را گرفته از باغشاه روانه گردانیدند ، و از خیابان مریضخانه وجلیل آباد باداره کمیسری سوار آورده ودرآنجا چگونگی راباآنان آگاهی دادند تا اگر وصیتی دارند بکنند وبرای مرگ آماده باشند . ماشاءالله « وصیت » کرد اورا در «زاویه مقدس حضرت عبدالعظیم» بخاك سپارند .

از آنجا آنانرا باداره شهربانی آورده در «اطاق اجرا» نگهداشتند . مردم با انبوهی بسیار در میدان ایستاده چشم براه میداشتند . نخست رضا پهلوان را بیرون آوردند . « حکم دیوان حرب » را درباره گناهکاری اینان خواندند وسپس اورابالای کرسی برده ریسمان بگردنش انداختند ، مردم بشادمانی دست زدند .

مرده اوچهل پنجاه دقیقه بالای دار میبود تاپایین‌آوردند . این بار خود ماشاءالله خانرا بیرون آوردند ، چون ازمیان انبوه مردم‌میگذشت باینسو و آنسو می‌نگریست، و چون بپای دارش رسانیدند بار دیگر « حکم دیوان حرب » را خوانده او را نیز آویزان کردند . مردم بویژه کاشانیان باز شادمانی نموده وآواز به «زنده بادمجازات» بلند ساختند .

تا هنگام نیمروز بالای دار میبود وآنگاه پایینش آورده باداره ژاندارم دادند و آنان برای خاك سپردن بعبدالعظیم فرستادند . بدینسان یك راهزن بنامی کیفر خود را دید .

کسان ماشاءالله‌خان‌همچنان دربند میبودند و ازآنان بازپرسها میرفت . لیکن دوپسر اوراکه بیگناه میبودند آزاد گردانیدند .

ازآنسوی درکاشان ژاندارمها کسان اورادنبال میکردند ودارا کهاشان‌میجستند. دزکره شاهی راکه ازسالها در دست اینان میبود بگشادند . اما نایب حسین که با یکدسته از سواران بکوه گریخته بود ژاندارمها در دنبالش میبودند تا در یکجا باو رسیده وبجنگ باگزیرش گردانیدند ، پس ازشانزده ساعت‌ایستادگی که دوازده تن ازسوارانش کشته گردیدند خودش و دوپسرش رضا خان وامیرخان که هرسه زخمی میبودند باکسانی دستگیر افتادند .

ژاندارمها آنانرا بکاشان آوردند وسپس بدستور وثوق‌الدوله در اتومبیلی نشانده روانه تهران گردانیدند . در اینجا در باغشاه از آنان نیز بباز پرس کردند و سپس دادگاهی برپا کرده بداوری کشیدند. ولی‌چون رضا خان وامیرخان زخمهاشان سخت میبود بآنان نپرداخته در باره نایب حسین دستور دار کشیدن دادند ، و این دستور را روزچهارشنبه بیست وپنجم شهریور بکار خواستندی بست .

این روز انبوهی از تماشاچیان دیگر بیشتر گردید . مردم ازپیش از درآمدن آفتاب بمیدان میشتافتند . نایب را همچنان بادرشگه ازباغشاه بیرون آوردند. نخست پروا نمینمود وخودداری نشان میداد . ولی چون به «اطاق اجرا» درآمد دراینجارشته خودداری ازدست داد و بپرسشهایی که‌میرفت بآسانی پاسخ نمیتوانست . پرسیدند:چند فرزند داشتی ؟!. نامهای فرزندان خود را فراموش کرده بود وپس اززمانی‌اندیشه‌چنین پاسخ داد : « سه دختر ودوپسر دیگردارم» .

یکساعت ونیم کمابیش به نیمروز میماند که اورابادستهای بسته ازاطاق‌بیرون آوردند . مرد تیره درون تا پای دار برسد بیکبار خود را باخت . بازور بالای کرسیش بردند وریسمان را بگردنش انداختند . تا نیمروز آویزان میبود و آن هنگام پایینش

آوردند . پس از ده و اند سال دزدی و راهزنی وخونریزی بدینسان کیفر خودرا دید .

بدینسان وثوق الـدوله در سایه کوششهای خود و با دست ژاندارمها دولت را نیرومند گردانید . ولی ناخشنودی مردم از «قرارداد» همچنان برجا میبود وروز بروز فزونتر میگردید . پس ازسالها جنبش و کوشش این زیردستی به‌بیگانگان بهمه کس

۸۱ـ وثوق‌الدوله

ناگوار میافتاد. ما نتیجه این‌ناخشنودیهارا خواهیم نوشت. دراینجا می‌بایدبآذربایجان بازگشته پیش آمدهای آنجا را بنویسیم .

گفتار چهارم

آغاز کار سیمگو

پیش آمد های آذربایجان را تا پایان جنگ جهانگیر نوشته‌ایم . پس ازپایان جنگ چون عثمانیان از تبریز بیرون رفتند یکدسته سپاه هندی بجای ایشان‌آمدند. مکرم‌الملك بعنوان « نایب‌الایاله » فرمان میراند . خیابانی ونوبری بشهر باز گشتند ولی دیموکراتهـا پراکنده میبودند و بکاری نمی پـرداختند . رویهمرفته آرامش و آسودگی بود و چنین مینمود که پس از سالها جنگ و آشوب ایمنی وآرامی در کار خواهد بود .

لیکن در این میان کم کم آشوب اسماعیل آقا یا سیمگو پدیدار گردید و نام او بزبانها افتـاد. چنانکه گفته‌ایم اینمرد سرایل شکاك میبود و نیـرویی در دست میداشت ، و داستان اورا با آسوریان نوشته‌ایم که مارشیمون بـا دست او کشته شد و آسوریان لشگر بر سر او برده چهریق را بگرفتند و سیمگو شکست سختی خورده بگریخت .

پس از در آمدن عثمانیان بآذربایجان که آسوریان از ارومی و دیگر جا هـا کوچیدند ، این نیز آسوده گردید ودر چهریق نشسته بکار های خود پرداخت وباهمه نیکی که از عثمانیان دیده بود با آنان یاری ننموده ودر جنگهایی که میان آنان با انگلیسیان میرفت خودرا کنار کشید .

همانابسیج کارخود میدید وازفرصت بهره جسته نیرومی‌اندوخت. زیراآشفتگی کار ایران وناتوانی دولت ، وفراوانی افزارجنگ ، و فرمانبرداری کردان و جنگجویی آنان ، این را بآرزو های بزرگی می‌انداخت .

کردان همیشه چون فرصت یافتندی با دولت نافرمانی نمودندی ، بـرادر این جعفر آقا ، وپدرش محمد آقا درزمان خود بارها نافرمانی نموده بودند . ولی سیمکو اینزمان ، برای کردستان جداسری (استقلال) میخواست ودر راه این آرزو بود کـه بآمادگیهایی میپرداخت . یکی ازتخمهای آشوب و زیانکاری که اروپـاییان در شرق افشانده‌اند این آرزوی جداسریست . کارکنان آنان سالها گردیده و بمیان کردان و ارمنیان و ترکمانان وآسوریان و بختیاریان ودیگران رفته ، و این تخم را در دلهـای آنان کاشته‌اند .

کردان نیز ازسالها چنین سخنیرا شنیده وهوسمندانی ازآنان این آرزوی خام را دنبال کرده و گاهی نیز کتابها یا گفتار هایی نوشته بودند. کنون سیمکو آن آرزو را بکار بستن میخواست ، و به پیروی از آزادیخواهان عثمانی که « ژن ترک » پدید آورده و آن کار ها را کرده بودند به پدید آوردن دسته ای بنام « ژن کرد » می کوشید .

چنین می گفتند : اورا باین کار مستر داد امریکایی واداشت . مسترداد که بـا آمریکاییان دیگر ، همراه آسوریان از ارومی کوچیده وبهمدان رفته بود ، در همان روزها به تبریز باز گشت وبار دیگر بارومی رفت، وچنین گفته میشد که چندبار بدیدن سیمکو رفت . این سخن اگرهم دلیل نداشت ، چون با بدخواهی و کینه توزی که از مسیونرهای امریکایی دیده شده بود ، ساز گار میآمد کسان بسیاری اینرا میپذیرفتند و چنین میگفتند : «امریکاییان چون با دست آسوریان کاری ازپیش نبردندمیخواهند با دست کردان کاری ازپیش برند».

هرچه هست ، این آرزو را دیگران بدل سیمکو انداخته بودند وهم آنان دلش دادند و دلیرش گردانیدند . دراینمیان چون عثمانیان از آذربایجان میرفتندیکدسته از سپاهیان وتوپچیان آنان که بچند صد تن میرسیدند بکشور خود نرفتند وباتفنگها و توبهای خود آهنگ چهریق کردند وزیر دستی سیمکو را پذیرفتند . این پیش‌آمد دلیری اورا چند برابر گردانید وبدینسان خود را آماده دیده بیرق نافرمانی‌افراشت . یکی از همدستان او دراین کارسید طه نوهٔشیخ عبیدالله بود که خاندانشان‌در کردستان

بنام ، وخود سید طه یك مرد کوشا وبکاری می‌بود .

کنون سیمکو آماده گردیده وبیرق افراشته «آزادی کردستان» می‌خواهـد . چه کار میکند ؟.. آیا کنفرانس داده کردان را برای زندگانی آزاد و سر رشته داری آماده میسازد ؟ . . آیا قانون اساسی برای کردستان مینویسد ؟ . . آیا به بـرداشتن پراکندگیها که درمیان کردانست میکوشد ؟.. نه ! «آزادی کردستان» که با اینها نیست . پس چه کار میکند ؟.. دیه ها راتاراج میکند، کشت ها رالگد مال‌میگرداند، به مردم تاراج دیده وبینوای لکستان پیام فرستاده پول می‌خواهد .

مردم بیچاره سلماس وآن پیرامونها که از آسوریان گزند های جانگزا دیده‌و پراکنده گردیدند ، کنون که‌بآبادی های خود باز گشته ومیخواهند دوباره‌بزندگی پردازند ناگهان خود را گرفتار چنگال کردان یغماگر وآدمکش سیمکو می‌یابند . اینست معنی « آزادی کردستان » . همین است نتیجه ای کـه سیاستگران اروپا می خواستند .

سلماس وآن پیرامونهاهمه بدست کردان گرفتار افتاده ونوبت بآبادیهای‌ارومی میرسید . کردان باینها نیز دست انداخته گزند وآزار دریغ نمیگفتند . دیه هـای ویرانه که تازه روبآبادی گذاشته ودرهریکی جز گروه‌اندکی‌ازمردم نمی‌بودندهرزمان آسیب دیگری ازتاراجگران سیمکومیدید .

پس از رفتن عثمانیان حاجی شهاب‌الدوله نامی حکمران ارومی شده بود ، ولی او مرد بکاری نمی‌بود ودربرابر تاخت وتاراج کردان جزنشستن ودست روی‌هم گزاردن چاره‌ای نمی‌شناخت .

در بهمن ماه ۱۲۹۷ (جمادی‌الاول ۱۳۳۷) سردار فـاتح از تبریز بحکمرانی ارومی فرستاده شد . این مرد که در زمان صمد خان یکی از همدستان اوبوده وپس‌از بازگشتن آزادی دموکراتها دنبالش کرده واز شهر بیرونش رانده بودند ، این زمان بار دیگر از کارکنان دولت گـردیده ، و در چنین هنگامی بحکمرانی ارومی فرستاده می‌شد .

کردان همچنان در تاخت و تاراج میبودند . سردار فاتح چاره‌ای که اندیشید

آن بود که خود بچهریق نزدسیمگو رفته باپند واندرز اورا رام گرداند وایمنی برای دیهیان ارومی گیرد . این رفتار ننگ‌آلود نتیجه آنرا داد که سیمگو بیباك تر گردد و کردان درتاخت وتاراج دلیرتر باشند .

بدینسان سلماس وارومی باردیگر گرفتار شد وهرروزتلگراف های ناله‌وفریاد از مردم بیچاره میرسید . مردم لکستان دست بهم داده‌بکردان راه نمیدادند ولی‌هرروز بیم تاخت میرفت وپیاپی به تبریزنامه نوشته وچاره میطلبیدند .

مکرم‌الملك (نایب‌الایاله) چون‌سپاهی که برسر کردان فرستد دردسترس نمی‌داشت ناگزیر چاره دیگری اندیشید وآن اینکه بمبی برای اسمعیل آقا فرستد واو را نابود گرداند . چون درسال۱۲۸۷در هنگام جنگهای تبریزحیدرعمواغلی و کسان دیگری از آزادیخواهان این شهر برای کشتن شجاع نظام این چاره را اندیشیده و جعبه‌ای بنام«امانت» ازپست برایش فرستاده واورا کشته بودند مکرم‌الملك‌میخواست همانرا باسیمگو بآزمایش گزارد .

دراین کار همسکالان ورازداران او ارمنیان می‌بودند وبمب را هم‌اینان‌ساختند مکرم‌الملك‌آنرا بخوی فرستاد . ازآنجا ، چون مادر زن اسماعیل‌آقا دریکی ازدیه‌های خوی می‌نشست ، بنام آنکه جعبهٔ شیرینی است و آنرن برای داماد ونوه اش فرستاده بچهریق نزد اسماعیل‌آقا فرستادند .

لیکن سیمگو هوشیارتر ازشجاع نظام بود وخود را رها گردانید . اززبان او چنین میگویند: چون جعبه را آوردندپسرم‌بنام‌آنکه‌شیرینیست ومادر بزرگش‌فرستاده پا فشرده باز کردن‌آنرا میخواست . من بیادداستان شجام‌نظام افتاده بدگمان گردیدم وهوشیار میبودم ، وچون بروی چمنی نشسته بودم گفتم همانجا بازش کنند ،وهمینکه نخش را پاره کردند واندك روشنی ازآن برجست من فرصت نداده باپایم زده آنرادور انداختم وپسرم را بآغوش گرفته بروی سبزه ها دراز کشیدم ودر زمان آوای ترکیدن بمب درچند گام دورترازما برخاست.

بدینسان سیمگو از مرگ رها گردید ولی بمب در جایی که ترکید برادر او علی آقا و چند تن دیگری را از کردان نابود گردانید و این بهانهٔ دیگری بدست

سیمگو داد . نظام‌السلطنه درسال ۱۲۸٤ (یکسال پیش از جنبش مشروطه) بجعفر آقا برادربزرگتر سیمگو ایمنی داده وبقرآن سوگند خورده واو را به تبریزآورده بود . سپس دست یافته او را با دو تن از همراهانش بکشت ، و دیگران گریخته جان بدر بردند .

سیمگو دراین خیزش خود آنرابهانه ساخته ودولت ایرانرا خونی‌خودمینامید، وپیمان شکنی وزینهار خواری دولتیان‌را برخ کردان کشیده آنانرا بنافرمانی‌پافشارتر میگردانید . اکنون این پیش‌آمد بهانهٔ دیگری برای اوپدید آورده نیزنمونهٔدیگری اززینهار ناشناسی ونیرنگ‌کاری دولتیان بدست اومیداد .

این پیش‌آمد در اردیبهشت ماه ۱۲۹۸ (شعبان ۱۳۳۷) بود. سیمگو پس‌ازاین سنگدلی بیشتر گردانیده وکردان بآشوب وتاخت وتاراج افزودند . کینه‌مکرم‌الملك را ازمردم بیچاره می‌جستند ، شهر خوی درسایهٔ استواری خود ودلیری مردمش ایمن میبود ، لیکن برای ارومی ولکستان بیم سختی میرفت . مکرم الملك بچنان کار بیباکانه‌ای پرداخته وبجای کشتن بیدادگر بخشم وکینه او افزوده بود وکنون نمی‌دانست چه چاره کند . فرستادن بمب را بگردن نمیگرفت وازآن بیزاری‌نشان‌میداد، لیکن ازاین چسودی توانستی بود ؟!.

در همان روزها سپهدار (یا سپهسالار) بوالیگری آذربایجان آمد. وثوق‌الدوله که‌به‌نیروی دولت میکوشید، این راکه یکمرد بنامی‌می‌بودبرای والیگری‌آذربایجان برگزیده بسامان گردانیدن آنجا را بدست این سپرد . لیکن سپهدار در سفر پیشین در آذربایجان کاری نتوانسته بود واین بارهم امید فیروزی نمیرفت .

یکی از کارهای او این بود که کسان بسیاری با خود همراه میداشت وچون به تبریز رسید هریکی را بحکمرانی جایی فرستاد . ازجمله ضیاءالدوله نامی را بارومی ومکرم‌الدوله نامی را بخوی گسیل گردانید .

چنانکه گفتیم سیمگو داستان بمب را دستاویزی ساخته گله از دولت مینمود و پیاپی میفرید . سپهسالار بجای آنکه سپاهی بسیجد و سر او کوبد بشیوه زمان

خود کامگی بدلجویی ازو برخاست و یك سیاهکاری ازو سر زد که کمتر مانندش توان پیدا کرد.

چگونگی آنکه جهانگیر میرزا که یکی از سردستگان مجاهدان و آزادی‌خواهان می‌بود و درسال ۱۲۸۷ (۱۳۲۶) درخوی بهمدستی حیدر عمواغلی و دیگران با کردان وهواداران خودکامگی جنگهای بسیاری کرده، وسپس بهمراه عمواغلی به‌

۸۲- میرزا کوچکخان

گیلان رفته ودر شورش آنجا همدستی داشته و تا گشادن تهران همراهی نموده، واین زمان درخوی میزیست وبه بنیاد نهادن دبستان ومانندآینها میپرداخت، چون کسانی از ملایان ودیگران ازاین کار های اودلتنگ می‌بودند وپی فرصت میگشتند که کینه جویند،این زمان فرصت یافتند، وچون بمب ازخوی بچهریق رفته بودچنین‌پرا کندند که سازندهٔ بمب و فرستندهٔ آن جز شاهزاده نبوده، واین سخن را در چهریق بگوش سیمگو رسانیدند.

سیمگو چون از جهانگیر میرزا رنجیده می‌بود، وهمچنین از میرهدایت‌پسر میر اسدالله که درهمان روزها با سواران وی جنگیده و کسانی را از آنان کشته بود دل پر از کینه میداشت، وروبهمرفته بودن چنین کسان جنگجو وجانفشانی را درآن نزدیکی بزیان کار خود میشناخت، نام این دوتن را بزبان آورده بگله وبدگویی از اینان پرداخته کینه جویی ازایشانرا میطلبید.

چنین میگویند سپهسالار خود نیز از جهانگیر میرزا دلتنگی میداشته، از سفر گیلان رنجیدگی درمیان می‌بوده، از اینرو درخواست سیمگو را پذیرفته به‌مکرم‌الدوله دستور میفرستد که در پیرامون پیش‌آمد بازجوییها کند. مکرم الدوله کسانی را بخانه شاهزاده می‌فرستد، وچون‌درخانه اوبمبهایی دیده می‌شود که‌شاهزاده از شرفخانه آورده بوده همین را دلیل گرفته، بادرخواست سیمگو اورا با میرهدایت دستگیر می گردانند. محمد علیخان سرهنگ که از سر کردگان قزاقخانه بوده و از آنجا کناره جسته و بخوی آمده و میهمان شاهزاده می بوده او نیز گرفتار می گردد.

مکرم‌الدوله هرسه را بند میکند. گفتگو می‌شده که به تبریز فرستند تا در آنجا بازپرس و رسیدگی شود. سیمگو پافشاری مینماید که بچهریق به نزد وی فرستند که خود بازپرسی کند، وسپهسالار ومکرم‌الدوله بی غیرتانه باین درخواست اوتن درمیدهند.

شبانه آنانرا بسیزده تن‌سواران قره‌داغی سپردند که بنام تبریز بچهریق‌رسانند. میرهدایت چنین می گفته: «من چگونگی را دریافتم وبشاهزاده گفتم مارا بچهریق

می‌فرستند ، بیا ایستادگی نموده نرویم . ساده دلانه گفت : « حاکم قول داده که به تبریز فرستد » . چون ما را بیرون آوردند واز راه جنوب شهر که هم بسلماس و هم به ارونق می‌رود روانه گردیدند گفتیم : چرا ازاین راه ؟!. گفتند : ازراه ارونق به تبریز خواهیم‌رفت. درمیان راه من‌بار دیگر بشاهزاده گفتم‌ما رابه چهریق‌می‌برند بیا بگریزیم باور نکرده نپذیرفت ، ومن ناگزیر گردیده خودم تنها گریختم وآنان را بردند » .

میر هدایت چنانکه جنگ آزموده و دلیر می بود از هوش و زیرکی بهره شایان می‌داشت . چون چگونگی را فهمید در نیمه راه ، در نزدیکی دیهی بنام امام - کندی ، سواران را فریب داده از دستشان بگریخت و از شکنجه و مرگ دردناک رها گردید .

لیکن شاهزاده را با محمد علیخان بچهریق رسانیده باسماعیل آقا سپردند ، که تا سه روز دربند می‌بودند وسپس باشکنجه هایی کشته گردیدند . جهانگیرمیرزا را میگویند نخست باتبریابا لته چهار دست وپایش راجدا کردند وسپس ازسنگ‌بلندی بدره‌اش انداختند . سیزده تن سواره که اینانرا آورده بودند سیمگو بعنوان آنکه قره داغیند و کشندگان برادرش جعفرآقا میباشند (*) آنانرا نیزرها نکرده ودستور داد ازسنگ بدره انداختند . این درآخرهای خرداد ماه بود .

این بود سرگذشت دلسوز یکی از پیشگامان آزادی . این جوان گرانمایه با غیرت که زمانی در جنگها جانبازی نموده وزمانی بفرهیخت نوجوانان کوشیده و رویهمرفته زندگی درراه کشور وتوده بسر آورده بود بدینسان قربانی سیاهکاری های سیمگو و سپهدار و مکرم الدوله گردیده و بدینسان با شکنجه های دلگداز بدرود زندگی گفت .

سپهدار که درسفر پیش خود به تبریزحاجی حسینخان مارالانی را گرفته‌بدست روسیان سپرده و بد نامی برای خود بسیج کرده بود در این سفر بد نامی زشت - تری بسیجید .

(*) جعفر آقا را با دستور نظام السلطنه ضرغام نظام قره داغی کشته بود و از آن روسیمگو همه قره داغیان را خونی خود می شمرد .

ازاین رفتار او دولت پاك بی‌آبرو گردید ومردم بیکبار نومید شدند .اماسیمگو بجای آنکه نرمی نماید بدرشتی افزود وبا کشتن سیزده تن سواره که کارکنان دولت می‌بودند بدترین دشمنی رابا دولت‌آشکار گردانید . این بدتر که سپهدار ومکرم‌الدوله بخشم نیامدند وبازخواستی یا بازپرسی ازسیمگو برنخاستند و تو گفتیی هیچ چیزی رخ نداده سرپایین انداخته بکار های خود پرداختند .

دراین میان در ارومی نیز داستانهایی میرفت . چنانکه گفتیم سپهدارضیاءالدوله را بحکمرانی آنجا فرستاد . این مرد دویست سرباز مراغه‌ای و یك تیر توپ همراه خود میداشت ویك شهری را با پیرامون هایش بااین نیروی کم نگه بایستی داشت . دراین هنگام گذشته از آسیب کردان که پیاپی بدیه ها می‌تاختند یك‌کانون آشوبی در میان شهرپدید آمده مایه بیم مردم می‌بود . چگونگی آنکه دکتر پاکاردامریکایی از چندی پیش بارومی باز گشته ودر همان عمارت‌امریکاییان جا گرفته وبازماندگان مسیحیان راکه ازاینجا وازآنجا پیدا گردیده و در شهر گرد میآمدند در آن عمارت نشیمن داده نگهداری می‌نمود .

مسلمانان با همه گزند هایی که ازمسیحیان و امریکاییان دیده بودند به اینان نپرداخته آزاری نمیرسانیدند ، وسردار فاتح درحکمرانی خود پرستاری بسیار بآنها می‌نمود . با این حال مسیحیان دل پاك نکرده جز درپی بدخواهی نمی‌بودند ، چنانکه از دیرگاهی دکترپاکارد سران کرد رابه پیش خود میخواند وبآنان پذیرایی ومهربانی بسیارمینمود وپولها بآنان می‌بخشید ، وبدینسان کردان را بسوی‌مسیحیان گرایانیده با مسلمانان دشمن وبدخواه میگردانید .

هرروز سران کرد به نزد دکتر پاکارد رفته ونام های خود نویسانیده پول ازو میگرفتند . مردم ازاین رفتار دکتر بدگمان گردیده می گفتند : این آمادگی جز برای یك جنگ یا کشتاری نیست و بسیار بیم میکردند . این بود چون ضیاءالدوله درآمد و باری دویست سرباز ویك توپ با خود میداشت مردم شادمان گردیدند و از بیم کاستند .

ضیاءالدوله ، نه همچون مکرم‌الدوله ، مرد غیرتمند وکاردانی می‌بود واز همان

روزهای نخست کشاکش وزد وخورد مبانه اوبا اسماعیل آقا درگرفت و ضیاءالدوله غیرت وتوانایی شایان ازخود نشان داد . چون این داستان از گفتهٔ آقای توفیق است نوشته های خود اورا می‌آوریم :

« چون اسماعیل آقا سمتفو رسیدن حکومت جدید را بارومیه شنید بخیال افتاد که حاکم را گرفته تا سپهدار والی جدید آذربایجان حساب خود را ببرد . پس از پنجروز از ورود حکومت صبح یکدفعه در حدود شصت نفر ازاکراد اطراف خانه‌های حاکم را گرفته وبه صحن و حجرات مقبره که نزدیك خانه های حکومتی است وارد شده آنجا را سنگرنموده شروع بشلیك نمودند . ازاینطرف حکومت نیزسربازان خود را بدورخود جمع نموده‌با کمال جدیت دفاع کرده واهالی ارومی که تاحال همچو قدرتی ازحاکمی ندیده‌بودند ودر همچومواقع دست وپای ایشانرا بسته بدست دشمنان میدادند چون آن شهامت را از ضیاء الدوله دیدند فوراً اشخاصی که اسلحه داشتند بامداد حکومت برآمدند ودر نتیجه اکراد را ازمقبره خارج وبعدجنگ کنان ازشهر نیز بیرون راندند . اکراد با دادن تلفات مقهورازشهربیرون رفتند .

۲۷ شعبان ۱۳۳۷ اهالی ارومی چون این تجاوزات وغوغای آخری‌راازتحریك دکتر پاکارد تصور می‌نمودند و پول دادن دکتر باکراد نیز تأثیرات عمیقی در دلها بخشیده بود عده‌ای از تفنگچیان ، پس از بیرون کردن اکراد بدون اطلاع حکومت بعمارت امریکاییان هجوم آورده درب را شکسته بصحن عمارت آنها وارد گردیده و بمردان وزنانی که در اطاق های آنجا اعاشه می‌شدند حمله نموده بکشتارمی‌پردازند، وخود حکیم صاحب (دکترپاکارد) را عده‌ای ازعقلابا زحمت از دست ایشان‌نجات‌داده بحکومت میآورند .

ضیاء الدوله پس از اطلاع ازقضیه فوری سرباز فرستاده آن‌اشخاص راازعمارت آمریکاییان اخراج ، ومسیحیان را بازن وبچه و مردان ایشان وبا مجروحین باداره حکومتی انتقال داده در تحت نظر خود دکتر پاکارد مجروحین معالجه و دیگران باخرج حکومت اعاشه شدند . عده کشتگان مسیحیان امروز بطور تحقیق به‌شصت‌نفر بالغ گردید .

با این اقدام غیر منتظر کانون فساد درشهر منحل گردید و کنون یگانه کار مهم ضیاءالدوله‌حفظ شهر از اکراد میباشد. برای این فوری کمیسیون جنگی ازخود اهالی تشکیل داده با دست آنها عده‌تفنگ وتفنگچیان شهررا احصائیه کرده دروازه‌های شهر را به تفنگچیان تقسیم کرده این تفگچیان با کمال ترتیب ومواظبت‌مشغول حفظ شهر و کمیسیون با جدیت مشغول تعمیر دیوارهای آن میباشد .

از آنطرف وقتیکه خبر مغلوبیت کردها باسماعیل آقا رسید فوراً یکدسته از شکاك را بریاست طاهربیك به‌بندر گلمانخانه مأمور نمود که قبلاآنجا را بدست‌آورند تا مبادا از تبریز ازراه دریا کمك برای ارومیه برسد . اینها رفته گلمانخانه را که بی‌ساخلو بود گرفته و کلیه مال‌التجاره راکه در انبار های آنجا بود بچهریق حمل کردند، ازطرف دیگر دسته‌های انبوه اکراد برای محاصره‌شتافتند، همچنین گروهی از ایشان بدهات هجوم برده بنای قتل و غارت را نهادند . ساکنین دهات ناگزیر شدند چندین ده در یکجا بیك قلعه محکمی پناه برده به نگهداری خود پردازند ..»

تا اینجاست آنچه از نوشته های‌آقای توفیق آوردن میخواستیم . کوتاه سخن: آنکه کردان ارومی را گرد فرو گرفته وهر زمان بتاخت وفشار بر میخاستند که‌بدرون آیند ، وازآنسوی مردم پافشاری نموده باجنگ بنگهداری شهرمیکوشیدند.بدینسان دوباره ارومی گرفتار جنگ وسختی گردید ، مردم تلخیهای زمان آسوری را فراموش نکرده دچار این گرفتاری وتلخی شدند .

چنانکه توفیق نیزنوشته‌ضیاءالدوله‌نه‌همچون بیشترحکمرانان غیرت‌ومردانگی ازخود نشان داده بدستیاری مردم جلو کردان رامی گرفت، ولی سپهسالار که میبایست سپاهی یا افزارهایی برای اوفرستد ویا از راه دیگری پشتیبانی نماید بی پروایی نشان میداد ، و تنها کاری که ازو در اینهنگام سرزد این بود که مسیحیان را که در سختی و گرسنگی با مردم همباز میبودند ازآنجا بیرون آورد ، وپیداست که این کاررا بپاس دلخواه انگلیس وامریکا کرد .

بیچاره مردم ارومی ، هنگامیکه ازچند هفته‌باز گرفتار جنگ وبیم‌و گرسنگی میباشند وشب وروز چشم براه یاوری از سوی دولت میدارند یکروز می‌بینند سردار

فاتح بامیرزا علی‌اکبرخان وبا یك تن آمریکایی با اتومبیل بجلو دروازهٔشهر رسیدند. گمان می کنند اینان برای رهانیدن شهر آمده‌اند وبا سیمکو گفتگو کرده واورا رام گردانیده وبرای گفتگو با مردم ارومی باینجا شتافته‌اند . با یك شادمانی دروازه را

۸۳ - این پیکره درسال ۱۲۸۸ (۱۳۲۷) درخوی باسلطان برداشته شده وچون جهانگیر میرزا را نشان میدهد در اینجا آوردیم آنکه درمیان نشسته امیر حشمت است . جهانگیرمیرزا در دست چپ در کنار نشسته

برای‌اینان‌باز کرده‌اتومبیل را بشهرمی‌آورند ولی‌چون می‌پرسندندانسته می‌شود که‌برای رهانیدن مسیحیان آمده‌اند وکاری با شهر ومردم نمیدارند . ببینید نومیدی‌تاچه‌اندازه

بمردم چیره گردد ؟ این یك نمونه‌از بیچارگی مردم وازبیکارگی ودرماندگی کارکنان دولت میباشد .

چهل روز کمابیش جنگ و کشاکش در پیرامون ارومی بر پا می‌بود و در این میانه دیه ها پایمال میگردید،تا درنیمه های تیرماه ۱۲۹۷ بود که‌یکدسته ازلشگریان هندی بهمراهی کنسول انگلیس بآن شهر درآمدند و دراینهنگام بود که کردان نیز دست ازجنگ برداشته بجهریق باز گردیدند

گفتار پنجم

بار دیگر جنبش دموکراتها

گفتیم خیابانی و نوبری چون از دست عثمانیان رها گردیده بشهر باز گشتند خاموشی و بر کناری گزیده بکاری برنخاستند . دموکرات ها نیز خاموش وپراکنده می بودند .

این دو انگیزه میداشت : یکی رنجیدگی بسیاری از دموکراتها ، از خیابانی وهمدستانش که دیگر همراهی باآنان نمی‌خواستند . دیگری نایب‌الایالگی مکرم‌الملك که با ایندسته دشمنی سختی می‌نمود و میدان کار نمیداد .

این مکرم‌الملك آدمکشانی را که خیابانی ونوبری‌وهمدستان ایشان بکار گمارده بکشتن امام جمعه و دیگران واداشته بودند دنبال کرد و چند تن را از آنان گرفت و بدار کشید ، وچون میخواست نوبری را بگیرد اوازشهر گریخته بقره داغ وازآنجا بهمدان رفت .

شگفت آن بود که بخیابانی هیچ سخنی نمی گفت و آزاری نمیرسانید ، و از آنسوی خیابانی دربرابراینکار های اوبی‌پروایی وبی‌یکسویی نشانداده‌بهیچ تلاش‌درباره نوبری ودیگران برنمیخاست . ازاینجا کسانی بگمان افتاده می گفتند : « خیابانی با مکرم‌الملك همدست میباشد واین بانگیزش‌اوست که مکرم‌الملك نوبری ودیگران را دنبال می کند » .

باری بااین‌خاموشی میگذشت تاسپهسالارآمد ودست مکرم‌الملك کوتاه گردید، واز آنسوی در تیرماه « انتخابات » آغاز یافت . انتخابات از دوسال پیش در تهران

آگهی داده شده ونمایندگان آنجا برگزیده گردیده ، ونوبت به آذربایجان اکنون می رسید .

این پیش‌آمد خیابانی وهمدستان اورابکاربرانگیخت ، واین بودهمه‌دموکراتها را برای روزیکشنبه بیست ویکم تیرماه (۱۳شوال) برای گفتگو خواندند ، و چون آنروز رسید گروه بس انبوهی‌درحیاط تجدد گردآمدند . خیابانی بپابرخاسته گفتاری آغاز کرد بدینسان :

«امروز میدان «مبارزه حزبی» بروی ما بازشده وما می‌باید تامی‌توانیم‌بکوشیم» دراین زمینه سخنانی رانده سپس چنین گفت : « ولی من‌بینم بسیاری ازشناختگان و بزرگان همراهان ما ازدو سال باز پاازحزب کشیده وباینجا نیامده‌اند » . با این گله گفتار خود را بپایان رسانید .

در این نشست نویسنده نیز می‌بودم و نخستین بار بود که میخواستم بدیهای خیابانی وهمدستانش را برویشان بشمارم ، واین شگفت بود که پیش از من یکی بپا خاست که سپس شناختم دکتر زین‌العابدین خانست ، و بایك سنگینی ودلیری چنین گفت : «یکی‌از کسانیکه ازحزب پا کشیده‌اند منم . من فاش می گویم : این کناره‌گیری نتیجه غلط‌کاریها و کجرویهای آن چند تن است که بنام پیشوای حزب از هیچ بدی باز نمی ایستند . » این را گفت و آغاز کرد بشمردن بد رفتاریهای‌خیابانی و همراهانش .

پس ازوی من برخاسته چنین گفتم : «آنچه را که من گفتن میخواستم دکتر گفت . همین اندازه میگویم که گفته های او همه راست است و این کار های بد چند تن است که مایه رنجش نیکان و پاکدامنان می گردد و آنان را بسرو گردانی وا میدارد» .

ازاین گفته ها همراهان خیابانی رنجیدند و آزردگی نشان دادند . لیکن‌خود اوزیرکانه بپا برخاسته چنین گفت : « یکدلیلی به پاکی و نیکی همراهان ما اینست که آنچه ایراد در دل میدارند نهان نداشته آشکاره میگویند ، لیکن اینها در بارهٔ گذشته است که گذشته ، اکنون می باید بآینده پرداخت ، ما چون کسانی را برای

نمایندگی دارالشوری ازمیان حزب خواهیم برگزید وبرای آنکه این کسان با رأی همگی همراهان شناخته ودانسته گردند، می‌باید کمسیونی برپا کنیم ، من برای آنکه خشنودی خود را ازاین ایرادها نشان دهم پیشنهاد میکنم ایندو همراه ارجمند بآن کمسیون برگزیده شوند» .

با این گفته ها جلو نا خشنودیها را گرفت ، و در همان نشست کمسیونی برگزیده شد که دکتر و من نیز بودیم و این کمسیون در چند هفته نامزدهای حزب دموکرات را برای نمایندگی پارلمان که یکی از آنان خود خیابانی بود پدید آوردند .

ازاین نشست و از گفته هایی که بمیان آمد چنین پنداشته می شد خیابانی از گذشته پشیمانست وبرای آینده رفتار خود را دیگرخواهد گردانید . این بود کسانی که رنجیدگی پیدا کرده بودند گذشته رافراموش ساخته‌چنین میخواستند که‌پاکدلانه بکارآیند وهمدستی نمایند .

ولی چند هفته نگذشت که کارهایی پیش آمد و باز رنجشهایی رخ داد : یکی اینکه میرزا تقی‌خان رفعت که بهنگام در آمدن عثمانیان بآذربایجان به‌پیش آنسان رفته، وسپس با دستورآنان روزنامه «آذرآبادگان» رابترکی بنیادنهاده ودرآن گفتارهایی بزیان ایران نوشته بود ودموکراتها در یکی از نشستهای همگانی خود او را ، بدخواه ونادرست خوانده و از حزب بیرونش کردند ، خیابانی دوباره اورا آورد ، و نویسندگی روزنامه تجدد را که دوباره پراکنده می گردید ، بوی سپرد . پیداست که این بی‌پروایی ازخیابانی مایه رنجش همگی گردید .

دیگری آنکه زمان « کمیته ایالتی » بسرآمده بود ، وبا اینحال خیابانی و همدستانش بنام آن بهرکاری بر میخاستند ، وچون کسانی ایراد میگرفتند میگفت : « تا کمیته دیگری برگزیده نشده اوبجای خود پایدار است » . گفته می‌شد : « پس کمیته تازه برگزینیم» می گفت : «اکنون صلاح نیست» .

دیگری آنکه کسان نادرست وبدنامی را پیش کشیده وآنانرا بکارهایی برمی‌گماشت ، وچون ایراد میگرفتند پاسخ میداد : «من آنها را دوست میدارم» .

رویهمرفته می‌خواست چیرگی کند وفرمان راند . این باور او می‌بود که باید مردم را زیر دست گردانید وبسود خود بکارانداخت . ازفلسفه داروین چیزهایی‌خوانده و چنین نتیجه گرفته بود که باید نیرومند گردید وبر ناتوانان فرمان راند . این را گاهی نیز بزبان می‌آورد وخواست خود را بی‌پرده میگردانید . بارها در گفتارهای خود چنین میگفت : «افراد حزب باید مطیع محض باشند .» گاهی مثل زده میگفت: « فرد حزب چون خانه شاگرد است که همینکه خودرا شناخت باید او را بیرون کرد » . میرزا تقیخان و دیگران از سوی او گفتار رانده همین سخنان را بگوشها میرسانیدند وبنام «حفظ‌دیسپلین» ازمردم‌پیروی وفرمانبرداری کورکورانه میخواستند.

اینهامیرسانید خیابانی‌اندیشه‌دیگری میدارد ویکدسته‌نیززیردست وفرمانبردار او میباشند. بسیاری ازنیکان دموکراتها رنجیده‌وزبان‌بایراد باز میداشتند، ولی‌خیابانی جز بی‌پروایی نشان نمیداد وروز بروز بچیرگی می‌افزود .

یکروز نویسنده درحیاط تجدد با اوبودم . چون بامن مهربانی نمودی وهمیشه ستایش وسپاس ازپاکدلی وبی‌یکسویی من کردی گفتم : « یك ایرادی که بشما می‌گیرند ومن نیز آنرا بد میشمارم آنست که مردانی راکه ازآغاز جنبش مشروطه در این راه کوشیده‌اند شما دور میرانید وبجای‌آنان کسان بدنام ودشمنان دیروزی‌آزادی را میآورید . گفت : «آنکسانیرا که شما میگویید می آیند و در برابر آدمی ایستاده باور خود را پیش می کشند ، لیکن این کسان هرچه ما بگوییم بی‌چون و چراپیروی می نمایند . »

گفتم : « ولی اگر یکروز سختی پیش آید آنکسان چون خود باوری میدارند وپابند آن باور می‌باشند ایستادگی می‌نمایند وجانفشانند ، ولی این کسان چون‌دربند هیچ نیستند همینکه دشمن را نوانانر ازشما یافتند بسوی اوشتابند .»

این سخن را بااین روشنی بپذیرفت و چنین گفت : « شما هنوز جوانید و ناآزموده میباشید .» ولی خواهید دید که این گفته های من بسیار بجامی‌بودواینمرد کشته همین یك لغزش خود گردید .

یکروز دیگری کسانی از شناختگان دموکراتها نزد من آمدند ، چون مرا

بی‌یکسو می‌شناختنداز خیابانی وهمراهانش گله بسیار نمودند. من گفتم شماایرادهاتان را بنویسید تامن بآقای خیابانی بدهم وپاسخ خواهم . آنان این کاررا کردند ویکرشته ایراد هایی نوشتند ، ولی خیابانی بجای آنکه ازاینکار خشنودی نماید آزردگی‌نشان داد وپاسخی بآن نوشته نفرستاد . ازاینجا من نومید شده با چند تنی که همیشه بامن میبودند خودرا دور گرفتیم .

آنچه رنجیدگی ما ودیگران را ازخیابانی‌فزونتر میگردانید بد زبانیهای‌چند تن از همراهان اوبود . اینان هرکه را باخود نمیدیدند بد میگفتند وخوارمیداشتند وپیام های بیم‌آمیز میفرستادند . جزازخود بهرکسی نام «اشرار» میدادند .

یکی ازایراد هایی که در اینهنگام بخیابانی گرفته‌می شد آن بود که با آن دشمنی که دوسال پیش دموکراتهای آذربایجان با وثوق‌الدوله نموده وبسودن او را در کابینه عین‌الدوله نپذیرفتند ، کنونکه اوخود سروزیر می‌بود و با یك بی پروایی رشته کارها را در دست میداشت خیابانی بجای دشمنی باوی هواداری نشان میداد . پیمانی که وثوق‌الدوله با انگلیسیان بست ودر تهران آنهمه ایرادها گرفتند وهایهوی کردند و روزنامه ها گفتارهانوشتند ، درتبریز دستهٔ خیابانی باخاموشی گذرانیدند ودرروزنامه تجدد کمترین ناخشنودی ازچنان پیمانی نموده نشد .

چون‌این ایراد رامیگرفتند خود خیابانی پاسخی‌نداده ویارانش چنین‌میگفتند: «شناختن آنکه این پیمان بسود یا بزیان ماست‌کارآسانی نیست» .

با این رنجیدگیها چند زمانی گذشت ، خیابانی سرگرم «انتخابات» می بود وبه برگزیده شدن خود ویارانش میکوشید . من وکسان بسیاری بازکناره گرفتیم . گویا درشهریور ماه بود که گفتگوی برگزیده شدن کمیته هابمیان آمد .چون‌یکی ازایراد ها همین می‌بود خیابانی خواست بدلجویی‌ازخرده گیران یکی‌ازدرخواستهای ایشان راپذیرد . این بودبنام «کمیته ایالتی» ازهمه جانماینده خواستند وبشهرهای دیگر نیز آگهی دادند . چون نمایندگان از هرکجا آمدند با نمایندگان شهری یکروز آدینه درحیاط تجدد فراهم شدند .

باین نشست مرا نیز خوانده بودندوبا یاران خود می‌بودیم ، واینست‌چگونگی

را بگشادی خواهم نوشت : چنانکه آگهی داده بودند می‌بایست چهار بغروب نشست گشاده گردد و گفتگو آغازیابد . درچهار بغروب چند صد تن همگی فراهم بودند ،

۸۴ ـ قوام‌السلطنه

ولی خیابانی و یارانش در حیاط دیگری در بالا خانه نشسته بمیان مردم نیامدند دراینمیان دیده می‌شدزیردستان‌خیابانی‌ازآقامیرکاظم فرشچی ودیگران درمیان رده‌های باشندگان میگردند و بگوشهای کسانی سخنانی میگویند من پرسیدم‌چه‌رخ‌داده؟ پاسخی‌ندادند، ولی دانسته شد برخی‌ازهم چشمان خیابانی از رنجیدگی مردم از و فرصت‌یافته و گروهی‌راازدموکراتها بسوی خود کشیده‌اند ، و خیابانی که‌این رادانسته خشمناك گردیده، چه او میخواسته برای کمیته جز خودش ویارانش برگزیده نشوند .

ازاینروست که‌پایین نمی‌آیند تانشست را بگشایند واین سخنان‌سرگوشی‌پیامهاییست که ازسوی او برای کسانی میرسد .

همگی ازاین بدرفتاری رنجیدیم . دراینمیان یکساعت بغروب‌خیابانی‌بایارانش آمدند نخست وی برخاسته باگفتار کوتاهی نشست را بگشاد . سپس آقا میر آقا «رابط» کمیته محلی جمله های کوتاهی بنام گزارش دوساله بزبان راند سپس میرزا ابوالقاسمخان فیونات که یکی ازیاران وراز داران خیابانی شمرده میشد، واینزمان باکوشش او بنمایندگی پارلمان برگزیده شده ، وخود ازکسانی‌میبود که با درشت‌خوییها و تلخگوییهای خود دلها را می‌خستند و بشماره دشمنان خیابانی میافزودند ،

بپا برخاسته یاد کسانی کرد که «دشمن دموکراسی» هستند ، وبی آنکه نامهای آنکسان را بگوید دشنامها شمرد وبیمها داد ، و پس از این گفتار نابجا چنین پیشنهاد کرد که نشست چندآدینه پی‌هم برپا گردد وسخنرانیهایی «دراطراف مرام مقدس دموکراسی» شود ، وپس از آن باشد که کمیته ها برگزیده گردد .

چون این گفتار بپایان رسید من جای نشستن ندیده ، با دوتن ازیاران : میرزا رضا سلطانزاده و میرزا علی اصغر خان خازن زاده بپا برخاستیم . کسان بسیاری نیز برخاستند ، وچون بیرون آمدیم درهمان کوچه گرد ما را گرفتند و بگله پرداخته چنین گفتند : « تا کی باید بشکیبیم ؟!. آن یاوه گوییهای فیوضات بهرچه بود ؟ ! . . چرا پاسخش را ندهیم ؟! . شما پیش افتید ما همه با شماییم .» این را گفته خواستار گردیدند بخانه یکی از ایشان که نزدیك میبود رویم ، وچون رفتیم من چنین گفتم : « سخنان شما راست است ، اینان براه دیگری افتاده اند ومیباید بجلوگیری کوشید. شما دکتر را (*) که مرد سالمند وآبرومندیست به پیشوایی برگزینید ، من نیز با شمایم وآنچه توانم همراهی خواهم کرد» : این پیشنهاد راپذیرفتند وازاینجادموکراتها بدودسته گردیدند .

درهمان روزها سپهسالار روانه تهران گردید . وثوق‌الدوله بنام اینکه «بتهران بیایید تا در بارهٔ آذربایجان با شما سکالش رود» اورا باز خواست ، وجای اورا بسردار معتضد « رئیس قشون» سپرد یك بدی رفته بدتری جای اورا گرفت .

این سردار معتضد بکارهای شگفتی می‌پرداخت . چنانکه ماهانه سرباز ها را خورده وازرخت آنان بریده، و برای پرده کشی باین سیاهکاریهای خود دینداری‌ازخود نشان میداد ملایان را برسرخود گرد آورده آنچه درخواست آنان بود بکار میبست. باداره معارف پیام میداد که کتابهای دبستانها را بفرستید ازدیده علما بگذرد .چون درهمان روزها محرم فرا رسید مرد سیاه درون از سربازان دسته پدید آورد و ببازار فرستاد . بهنگامیکه کردان در ارونق‌وانزاب ودر پیرامون ارومی خونهای بیچارگان میریختند وشاهسونان تا نزدیکیهای تبریز تاخت وتاراج میکردند ، سربازان دردرون

(*) دکتر زین‌العابدین خان که درشت می‌بود .

شهر بیاد کشتگان هزار وسیصد سال پیش سینه میکوفتند .

درسایهٔ این ناشایستی که ازونمودار شد حال آذربایجان بدتر گردیده کاربجایی رسید که گروهی از بازرگانان ودیگران درتلگرافخانه گردآمده وبسروزیرتلگراف فرستاده چاره طلبیدند . ازتهران بیش ازاین پاسخ نرسید که عین‌الدوله بوالیگری برگزیده شده وبزودی روانه خواهد گردید .

ولی در همان روزها مظفر خان سردار انتصار بجای سردار معتضد بسرلشگری (رئیس قشون) آمد ، واو چون ازمجاهدی برخاسته و خود مرد بسیار کوشایی میبود از روزیکه رسید با یك چابکی وهوشیاری که کمتر دیده شده بودبگرد آوردن‌سرباز وسواره وآراستن سپاه پرداخت . اینکار او مایه امیدی برای مردم گردید ، چنانکه خواهیم آورد دراین روزها سیمگو پافشاری در تاخت وتاز نشان میداد ، سردارانتصار بآمادگی‌هایی برای جلوگیری ازوپرداخت .

در همان روزها یکداستانی درتبریز رخ داد که چون شیرینست بگشادی آنرا خواهیم نوشت : چنانکه گفتیم سردار معتضد از ماهانه ورخت سربازان دزدیده بود . بنام ماهانه ششماهه دویست وهشتاد هزار تومان ازمالیه گرفته وبسربازان تنها ماهانه سه ماه را داده بود ، ازاین گذشته شماره سربازانی راکه در شهر میبودند ۱۹۶۰ تن بازنموده وروزانه بنام هرسربازی سه عباسی پول نان دریافته بود . درجاییکه‌سربازان را چون شمردند بیش از ۱۱۰۰تن نبودند . این نا درستیهای او بآشکار افتاده ولی او خود پروایی نمی نمود . سربازان لخت و گرسنه بسر میبردند و او بروی خود نمی آورد .

روزشنبه بیستم آذر میرزا غفار خان زنوزی که یکی از مجاهدان بنام آغاز مشروطه وخود مرد سخنگویی میبود و این زمان رخت سپاهی در برو دارای پایگاه «ماژوری» میبود بسربازخانه میآید ، سربازان جلو اورا گرفته از گرسنگی ولختی خود بگله میپردازند ، میرزا غفارخان پاسخی نداده ودرمیان سربازخانه بسروی یک بلندی میآید ، وبدانسان که دررسیدن بگورستان میکنند با آوازبلند دعای « اللهم اغفرللمؤمنین والمؤمنات ...» میخواند. سپس دوبسربازان که درپیرامون اوفراهم‌شده

بودند گردانیده میگوید : «خواهید گفت مگر اینجا گورستانست ؟! آری گورستانست وشما مردگانید . شما میگویید : رخت نمیداریم ، مگر مرده هم رخت خواهد ؟ ! . . میگویید: کفش نمیداریم، مگرمرده کفش بپا کند ؟! . آیاشمانمرده‌اید ؟!..اگر نمرده‌اید آنکسیکه پول شما راخورده وبدینسان گرسنه ولخت‌تان گردانیده یکتن بیشتر نیست، بروید وبکشید وبیاورید و«حقوق» خودرا بگیرید» .

اینسخنان او درسربازان چندان کارگر می‌افتد که‌همگی روبخانهٔسردارمعتضد نهاده اورا بامرأت السلطنه حسابدار سپاه کشیده وبا صد خواری آورده در سربازخانه بازمیدارند . درگرماگرم این شورش وهیاهو سردار انتصار (که فرستنده میرزا غفار-خان بسربازخانه اومیبود) خودرا بآنجا رسانیده بآرام گردانیدن سربازان میکوشد ، وخود بگردن میگیرد که بحساب سردار معتضد و مرأت السلطنه رسیدگی کند و آنچه از ماهانه و جیره سربازان پس افتاده تا سه روز دیگر گرفته بآنان برساند . بدینسان شورش را فرو نشانده آن دو تن را از دست سربازان گرفته بخانه هاشان می فرستند .

درنتیجهٔ اینکار جا نشینی والی هم ازسردار معتضد گرفته شده و بسردار انتصار واگزارده شد . سردار معتضد با یك رسوایی وخواری درخانهٔ خود نشسته به پس دادن حساب ناگزیر گردید.

گفتار ششم

جنگ باسیمکو

سردار انتصار چون‌بآرزوی خود که نایب‌الایالگی میبود رسید بایك چاپکی‌بکار پرداخت . در همانروزها داستان لکستان رخ داده همگی را افسرده گردانید .

لکستان بخشی از پیراموننهای سلماس است که دارای نه پارچه آبادی میباشد. لکستانیان بگردنفرازی ودلیری شناخته میبودند وسیمکو از تاختن بآنجا خودداری مینمود ، ولی چنانکه گفته ایم فشار آورده پول میخواست . چنانکه یکبار پنجهزار تومان طلبید ، بتازگی هم پانزده هزار فشنگ میخواست . لکستانیان بتهران وتبریز تلگراف فرستاده دادخواهی مینمودند ، ولی پاسخی نمی‌شنیدند .

ازنیمه های آذر اسماعیل آقا بسیج تاختن بآنجا میکرد و بمیان کردان آواز انداخته آنانرا بهمدستی میخواند . لکستانیان چون این را شنیدند آماده جنگ و ایستادگی شدند ، بدینسان که ازنه آبادی دردوجا که یکی «سلطان احمد» ودیگری «قره قشلاق» بود گرد آمدند که بجنگ وایستادگی پردازند، زنان وفرزندان خود را نیز همراه آوردند . رویهمرفته هشت هزار و هفتصد تن بودند ولی بیش‌ازسیصد وچهل تن افزارجنگ نداشتند . بااین نیروی کم دل بیافشاری وایستادگی نهادند .

سیمکو گذشته ازسپاهیان عثمانی وتوپخانه وکسان خود نزدیك بچهارهزارتن نیز از کردان را فراهم کرد ، و با آن دسته های انبوه رولکستان آورد . روز آدینه بیست وهفتم آذرماه بود که اینان بکنار «سلطان‌احمد» رسیدند ودرآنجاجنگ سختی درگرفت . لکستانیان دلیرانه جنگیدند ، ولی بیش از دوساعت پافشاری نتوانستند . کردان ازهرسو بآبادی ریختند ودست‌بتاراج وکشتار گشادند. بسیاری ازمردان کشته

گردیده وزنان وفرزندان دستگیر افتادند . آنانکه بگریختند خود را بقره قشلاق رسانیدند. برخی ازاینان نیزدرمیان دودیه کشته شدند .

سیمکو ازسلطان‌احمدوبقره قشلاق آورد. دراینجا جنگ سخت تروخونریزتر گردید . دراین دیه سه برادر که صادق خان و مسعود خان وابراهیم خان باشند از سرکردگان سرباز وخود مردان جنگدیده ودلیری میبودند وبمردم دل میدادندوخود جنگ کرده وآنان را بجنگ وامیداشتند . درنتیجه دلیریها و کاردانیهای اینان جنگ یازده ساعت (تاهشت ساعت ازشب گذشته) کشید ودر اینمیان صادقخان و دو برادرش غیرت ومردانگی شایانی ازخود نشان دادند ، ولی چون در پایان جنگ مسعود دیوان کشته گردید واز آنسوی کردان درسایه فزونی شماره ونیکی افزارخود رابکوچه‌های آبادی رسانیدند ، اینها مایه نومیدی لکستانیان گردید و کسانیکه زنده مانده بودند باندیشه رها گردانیدن زنان وفرزندان خودافتادند .

درآن نیمه شب درسرمای سخت زمستان زنان وبچگان ، پراکنده وپریشان رو به بیابان نهادند . آنانکه در دیه ماندند بدست کردان دستگیرافتادند ودچار صدرنج ورسوایی گردیدند . ازاین گریختگان هم گروه انبوهی ازترس پیش‌آمد ویا ازآسیب برف وسرما ازپا درافتاده دربیابانها ماندند . آنانکه زنده ماندند پس از دو روز رنج و سختی خودرا بشرفخانه رسانیدند .

درتلگرافی که این گریختگان به تبریز کرده بودند چنین گفته می‌شد که دوهزار تن از مرد وزن درجنگ کشته شده وهزار و پانصد تن در راه ازآسیب ترس و سرما مرده‌اند .

این آگاهی درتبریز تکان سختی پدید آورد . مردم سخت بشوریدند و از بی - پروایی دولت رنجیدگی نشان دادند . این داستان پرده از روی کار سیمکو برداشته میرسانید که میخواهد هرروز بیکسویی تازد که هم کشتار و تاراج کند وهم میدان حکمرانی‌خودراپهناورتر گرداند.داستان‌شیخ عبیدالله‌و برخاستن‌اودرزمان‌ناصرالدینشاه وخونریزیهایی که کرده بود بیادها می‌افتاد .

سردار انتصار برای فرونشاندن خشمها با چابکی بسیاری بکار برخاسته بسیج

سپاه کوشید که برسر اسماعیل آقا فرستد . درهمان روزها نخست ماژورمیرحسینخان را با ژاندارمها روانه گردانید . سپس دسته قزاق را فرستاد . نیز از هرسو سوار ها خواست و روانه گردانید . این کوششهای دلسوزانه او مایه امیدی برای مردم تبریز گردید . از مجاهدان تبریز میرزا نور الله خان یکانی با یکدسته داوطلب شده روانه گردید .

از آنسوی ازتهران‌فیلیپوف نامی راازسرکردگان روسی قزاق خانه‌بفرماندهی این لشگر برگزیدند واوباشتاب بتبریزآمده پس ازدیدن سردارانتصار روانه شرفخانه گردید که بکار پردازد .

بدینسان در زمان کمی لشگری آماده گردید وجنگ آغاز یافت . سپاهیان‌چه ژاندارم وچه قزاق ، ازنامردیهای کردان خشمناك بوده ازدرون دل میکوشیدند و این بود از گام نخست پیشرفت وفیروزی درسوی دولتیان بود . سردارانتصارنیك میکوشید واز رسانیدن کمك وافزار بازنمی‌ایستاد . پس ازچند روزی خود نیز روانه گردیده به لشگرگاه پیوست .

با همه زمستان جنگهای سختی در میانه می‌رفت و کردان تاب نیاورده پیاپی پس می‌نشستند . روزچهارشنبه پنجم اسفند در پیرامون دیلمقان یك جنگ سختی‌رخ داد که چهار تن ازسرکردگان قزاق وچند تن ازسرکردگان ژاندارم بخاك افتادند . با اینهمه چیرگی ازسوی دولتیان بود که کردان را شکست دادند وشهر دیلمقان را که کرسی سلماس است ازدست آنان درآوردند .

این فیروزی مایه خشنودی بود . اسماعیل آقا با این شکست همه جاهایی را که درآن چند سال با کشتار و تاراج گرفته بود از دست میداد و تنها چهریق دردست او می‌ماند که در آنجا بنگهداری خود کوشد . دولتیان دیه های نزدیك را سنگر ساخته نشیمن گرفتند وچهریق را به‌تنگنا انداختند . سردار انتصار به‌تبریز باز گشت وفیلیپوف در آنجا ماند تاکاررا بپایان رساند .

کردان درچهریق بسختی افتادندوچون خود رادربرابر دولتیان ناتوان‌میدیدند بسیاری ازایشان ازسیمکو رو گردانیده بجاهای خودرفتند . دراینهنگام سردارانتصار

بیك‌کار نیکی برخاست ، وآن اینکه نامه‌ای بترکی عثمانی برای سپاهیان وتوپچیان ترك که درنزد سیمگو بودند نوشت وبآنان‌نکوهش کرد که با تاراجگران کردهمدست گردیده‌اند ونوید داد که اگر به تبریز بیایند از گذشته بازخواستی نکند ومهربانی دریغ نگوید . این‌کار اثر خوبی داشته ویکدسته ازآن سپاهیان وتوپچیان ازسیمگو جدا گردیده به تبریز آمدند وارکار خود پشیمانی نمودند . سردار انتصار نوید خود را بکاربسته بآنان مهربانی نمود وبخانه‌های خودشان روانه گردانید .

بدینسان پروبال سیمگو کنده میشد وگمان میرفت که بزودی بدست افتد و گرفتار کیفر خونریزیهای چند ساله خود گردد ، ولی در اینمیان یکداستان دیگری رخ نمود ، وآن اینکه اسماعیل آقا چون خود را درجای بیمناکی‌دیدبشیوهمیشگی خود ومانندگانش ازدر فریبکاری در آمد . بدینسان که تلگرافی بعین‌الدوله والی آذربایجان که این زمان در زنجان می نشست فرستاده از در فروتنی در آمد و گناهان خودرا بگردن نگرفته دیگران را گناهکار نشانداده و بدینسان درخواست آمرزش وزینهار کرد .

درزمان خودکامگی‌این شیوهٔ گردنکشان بود که‌چون فرصتی میبافتندبنافرمانی برمیخاستند وخونهای بیگناهانرا می‌ریختند ، ولی چون دولت را توانا میدیدندوخود را درتنگنا می‌یافتند اینزمان از در چاپلوسی درآمده خود را « چاکر قدیم دولت » و «خانزاد جان نثار» خوانده بهانه ها می‌آوردند که فلان حکمران چون بامن دشمنست با دروغ مرا نافرمان بازنموده ، و سرانجام آمرزش و زینهار میخواستند و در اینمیان پولهایی برای درباریان فرستاده آنانرا بمیانجیگری برمیانگیختند وبدینسان کارخود را پیش میبردند . چون رشته دردست یکتن پادشاه میبود همینکه او بااین لابه ها و چاپلوسیها خشمش فرونشستی کار بپایان رسیدی ودیگر کسی بیاد خونهای بیگناهان نیفتادی وپروای کشور وایمنی آنرا نکردی .

اسماعیل آقا که از گردنکشان کهن می‌بود این شیوه را بکار بست وعین‌الدوله که از بازماندگان زمان خودکامگی میبود درخواست را پذیرفت ، و شگفت این بود که دراینمیان فیلیپوف وسردارانتصار هردو بمیانجیگری پرداختند .

بدینسان گفتگوی دست برداشتن ازجنگ بمیان آمد و فیلیپوف با سیمگو بگفتگو پرداخته چنین نهاده شد که سیمگو : ۱) تاراجهایی را که از لکستان آورده باز گرداند وخونبهای کشتگان را بپردازد ،۲) بازماندگان سپاهیان عثمانی را از نزد خود بیرون راند ۳) ازدست درازی بکارهای سلماس وارومی خودداری کند ،٤) تاوان لشگرکشی دولت را بپردازد ، ٥) آنچه افزار جنگ دارد بدولت واگزارد ، ٦) برادر خود احمد آقا را به‌تبریز فرستد که در قزاقخانه در میان سرکردگان باشد . با این شرطها دولت از گناه او درگذرد و باو زینهار دهد که درچهریق نشیند و بنگهداری مرز پردازد .

با این شرطها گفتگو را بپایان رسانیدند وجنگ هم بپایان رسید . عین الدوله با تلگراف بسیمگو زینهار فرستاد . تا دیری این سخن را نهان میداشتند ، ولی‌سپس آشکار گردانیدند .

درتبریز نخست آوازه افتاد که سیمگوبلشگرگاه دولتی‌آمده بزیر توپ‌پناهیده وخودرا سپرده . مردم این را شنیده شادمان گردیدند ، ولی اندکی‌نگذشت که دانسته شد سیمگو درجای خود باز میماند وعین‌الدوله با شرطهای بالایی باوزینهار داده . از این‌آگاهی مردم افسرده گردیدند .

بدتر این بود که کم کم دانسته شد آن شرطها همه سخن بوده است وهیچیکی بکار بسته نخواهد شد . زیرا سیمگو چندان دارائی نداشت که خونبهای کشتگانرا دهد وآنگاه تاوان دولت را پردازد . درباره افزارجنگ هم گفته میشد چون اسماعیل آقا در مرزایران وعثمانی می‌نشیند تهیدست نتواند بودودولت سزا نمی‌شماردافزارهای جنگی را ازدست اوبگیرد .

تنها شرطی که گفته میشد بکار بسته خواهد شد آمدن برادر او احمد آقا به تبریز بود که نوایی در دست دولت باشد وباری جلوگیری از نافرمانی آینده سیمگو کند . جای افسوس بود که پس از چند روزی فیلیپوف با لشگر به تبریز بازگشت و دانسته شد که آن شرط را نیز بکار نبسته‌اند . بدینسان اسماعیل آقا را پس از آنکه

پروبالش را کنده ودرتنگنایی بگیر انداخته بودند رها کردند وهمه دررفتها ورنجها را هدر گردانیدند .

این پیش‌آمد به تبریزیان بسیار گران افتاد وبار دیگر ناخشنودی های‌سختی

۸۵- سیمکو با پسر و کسانش با چند تن از بلشویکان ایران
(این پیکره چند سال دیرتر از آن تاریخ پرداخته شده)

از دولت نمودند . نخست گفته میشد : فیلیپوف یك پول گزافی از سیمکو گرفته و در نتیجه رشوه این کار را کرده . این بود نویسنده که در آنروز ها در تبریز میبودم و با

سردار انتصار آشنایی میداشتم بدیدن اورفتم و پرسشهایی کردم ودانسته شد او نیز در کار دست داشته است وفیلیپوف بسر خود کاری نکرده . گفته میشد : از پول باو نیز رسیدی داده‌اند، ولی اینسخن بی‌پا بود زیرا سپس دیده شد که عین‌الدوله ودولت نیز ازچگونگی آگاه بوده اند واین نشدنیست که همگی پول گرفته باشند . از آنسوی سردار انتصار مردی پول گیرنده نمیبود ، درآن چند ماه ماویرا شناخته بودیم . ازاین گذشته چنانکه نویسنده ، سپس ازسید طه ودیگر نزدیکان سیمکو پرسیده وشنیده‌ام اسماعیل آقا این اندازه پولدار نمیبود . بهرحال پیشامد رنگ‌دیگری داشته‌وبیگمان پای سیاست برخی ازهمسایگان درمیان میبوده .

هرچه بود همینکه سپاهیان باز گشتند سیمکو دو باره بکار آغاز کرد و باز کردان درآبادیهای نزدیك بدست درازی پرداختند این پیش‌آمد بجای‌آنکه‌اسماعیل آقا راازمیان بردارد اورا تواناتر گردانید زیرا تاکنون‌انبوهی از کردان باونگراییده پاس دولت میداشتند ، بلکه دسته هایی از کردان ساوجبلاغ و دیگر جـا ها در این لشگر کشی همراه دولتیان میبودند ، ولی چون این داستان رخ داد وسیمکو درتنگ ـ ترین هنگام گرفتاری رها گردید وسپاهیان بدانسان باز گردیدنداین‌کارها ازارج‌دولت در دیده آنان کاست واز آنسوی این دانستند که سیمکو یك پشتیبانی از دیگـران میدارد واینست پروای اورا بیشتر کردند .

گفتار هفتم

داستانهایی که زمینه به‌برخاستن خیابانی داد

در اینهنگام در آذربایجان یکرشته داستانهای دیگری در کار رخ دادن بود و برخی تکانهایی پدید میآمد وچنانکه خواهیم دید این داستانها بود که زمینه برای خیزش خیابانی آماده گردانید.

چگونگی آنکه چون در اینهنگام بالشویکها در روسستان نیرومند گردیده و بدشمنان‌خود چیرگی نموده بقفقاز نزدیك میشدنداین وثوق‌الدوله رابتلاش‌انداخته از رسیدن بالشویکی بآذربایجان بیمناك میگردانید. در آذربایجان در این هنگام یك کانون بالشویکی کوچکی پیداشده وبیم آن می‌بود که ازرسیدن بلشویکها بقفقاز این کانون نیرومند گردد وببرخی کارهایی برخیزد.

آن کانون کونسولخانه آلمان در تبریز وداستانش این بود که در ماههای آخر جنگ جهانگیر که عثمانیان درتبریزمیبودند وباسپاه انگلیس‌درمیانه می‌جنگیدندیك کونسول آلمانی بنام «کرت وستورو» با افزار جنگ وقورخانه بسیار به تبریزآمد. همانا این افزار وقورخانه را برای عثمانیان آورده بود ولی چون همانروزها گفتگوی آشتی بمیان آمد وجنگ از میان برخاست و ازآنسوی در آلمان شورشی پدید آمده دولت پیشین بکنار رفت کرت وستورو که خود مرد گردنفراز وبیباکی میبود افزار وقورخانه را بعثمانیان نداده درکونسولخانه درانبار چید ونگهداشت. سپس‌چون‌سپاه عثمانی از آذربایجان بیرون رفتند ویکدسته هندی بجای آنهاآمدند کونسول‌پروایی ننموده و همچنان درجای خود نشست. مکرم‌الملك که نایب‌الایاله‌می‌بود انگلیسیان باو نامه‌ای‌نوشتند که ازروی پیمان ماباآلمان بایدآن افزار وقورخانه ازدست کونسول

گرفته شود ومکرم‌الملك نامه‌ای بکونسول نوشت و کونسول گردن نگزاشت وچنین پاسخ داد که اگر بخواهند زور آزمایی نمایند قورخانه را آتش زده خود وهمه آن پیرامونها را بهوا خواهد پراند، وبرای آنکه راستی آنگفته را بفهماندبخلیفه گری ارمنیان آگاهی فرستاد که من قورخانه را آتش خواهم زد وشما بارمنیانیکه در این پیرامونها خانه میدارند آگاهی دهید که خانه های خود را تهی گردانند. چون مرد بیباك ودیوانه واری میبود وبیم میرفت که بچنانکاری پردازد انگلیسیان بخاموشی گراییدند ومکرم‌الملك هم اورا بحال خود گزاشت.

ولی کرت وستورو آسوده نمی‌نشست واین زمان کومونیستی ازخود نشان‌میداد، وکسانی را ازتبریزیان برسرش گردآورده بکوششهایی می پرداخت. گفته می شد کونسول کسانی را بسوی خود میخواند که چون دسته انبوهی شدند یکروزی‌باتفنگ وبمب ومترالیوز بیرون ریزندودر شهرآشوبی برپا گردانند واداره ها را بدست گیرند و آیین بلشویکی را روان گردانند.

این سخنان گرچه گزافه آمیز می‌بود بیکبار بی‌بنیاد نمیبود و یکدسته ای چنان آرزویی را دردل میداشتند. از اینرو در اینهنگام دولت میترسید بلشویکی از قفقاز بآذربایجان رسد واین بود بتلاش افتاده اندیشه جلوگیری میکرد. برای این کار چنان خواستند که شهربانی تبریز را نیرومند گردانند وسران آن اداره‌رایکسره از تهران فرستند. این بود ماژور لئوپولد بیورلینك راکه یکی ازسرکردگان‌سوئدی شهربانی تهران بود برای سرشهربانی آذربایجان بر گزیدند وچنین پیدا بود که بیورلینك اداره تبریز را بهمزده آنرا ازسرنو خواهد ساخت. زیرا این آگاهی را در روزنامه رعد و دیگر روزنامه های تهران چنین نوشتند که بیورلینك «با یکنفر صاحبمنصب سوئدی و چهل و سه نفر صاحب منصب و صاحبمنصب جزو ایرانی و عده مأمورین تأمینات برای تشکیلات نظمیه آذربایجان» بر گزیده شده و بزودی روانه خواهند گردید.

در ایران پس ازجنبش مشروطه نخستین شهربانی بسامان درتبریز برپا گردید. درسال ۱۲۸۶ (ذیحجه۱۳۲۵) که در تبریز درمیان دوچی ودیگر کویها جنگی بر-

خاست وچند هفته درشهر زد و خورد بود و برای آرامش و ایمنی رشته کارها بدست اجلال‌الملك سپرده گردید. اودراندك زمانی یك شهربانی آراسته وبسامانی‌پدیدآورد. بدینسان که بپاسبانها رختهای پاکیزه یکسانی ازماهوت مشکی پوشانید وتفنگ‌بآنان داد وبمشق واداشت وبسر کردگان رختهای زیبا وسردوشها داد. رویهمرفته یك اداره بسیار بسامان وآراسته‌ای پدید آورد که درایران مانندش نمیبود.

ازهمان هنگام شهربانی آذربایجان بنیاد یافت، ولی چون سپس در تهران سر کردگان سوئدی بآیین اروپا شهربانی بنیاد نهادند چون شهربانی تبریزپدیدآورده خودشان نبوددرآن با دیدهٔ بیگانگی مینگریستند وباآنکه چند سال پیش‌آقا میرزا عبدالله خان بهرامی بسر شهربانی تبریز آمده واوسر ورویه دیگری باین شهربانی‌داده بود سر کردگان سوئدی بآن اندازه بس نمی کردند واین هنگام که بیورلینك‌آهنگ تبریزداشت چنین‌میخواست که اداره را بهمزده ازسرنوسازد.

ولی این آگاهی درتبریز مایه رنجش سران شهربانی گردیده آنانرابتکان‌آورد زیرا بسیاری ازآنان سالها در آنراه زیسته و کوشیده بودند واکنون می بایست بیکار گردند ودرپی کاردیگری باشند.

در همان روزها یك آگاهی دیگری رسید، وآن اینکه ترجمان‌الدوله پیشکار مالیه آذربایجان گردیده واونیز پنجاه وشصت تن همراه میآورد که اداره مالیه تبریز را بهمزده ازسرنو بسازد، واین نیز مایهٔ‌رنجش کارکنان مالیه گردید و آنان نیز بتکان آمدند.

از آنسوی این رفتار دولت یك گونه بدخواهی بآذربایجانیان شمرده میشد، و چون داستان لکستان وآن نتیجه زشت ونابیوسان آن از آبروی دولت در پیش مردم بسیارکاسته بود، این رنجشها نیز بآن افزوده گردیده زبان همگانرا بگله وبدگویی ازدولت بازمیداشت.

اینها در بیرون بود. درنهان نیز برخی کارها میرفت، زیرا خیابانی وهمدستان او بودن یك اداره شهربانی نیرومندی را بدانسانکه تهران می‌خواست بزیان خودمی‌یافتند وآنان نیزرنجیده وناخشنود می‌بودند. همچنین آندسته‌ای که گفتیم‌با کونسول

خانه‌آلمان سازش میداشتند ازآمدن‌بیورلینك وهمراهانش بیمناك شده‌بودند. خیابانی که ازچند سال باز کوشیده وبا دور راندن همچشمان زمینه ای برای سر رشته داری خود آماده گردانیده بود کنون آنزمینه را درکار بهم‌خوردن میدید.

از آنسوی سردار انتصار که با برانداختن سردار معتمد بنایب الایالگی رسیده و چنین امید میداشت که بایالت نیز خواهد رسید اینزمان آگاهی می‌آمد که عین‌الدوله که بنام والیگری آذربایجان تا بزنجان آمده ودرآنجا درنگ می کردازتهران امین‌الملك را بنام نایب‌الایاله بجانشینی ازاو فرستاده‌اند وازاین آگاهی سردار انتصار هم میرنجید.

بدینسان چند دسته رنجیده و ناخشنود می‌بودند. خیابانی از این پیش‌آمد ها بسود جویی برخاسته کارکنان مالیه را واداشت که تلگرافهایی بتهران و بزنجان بوثوق‌الدوله وعین‌الدوله فرستادند. همچنین کارکنان شهربانی را بگله و داد خواهی برانگیخت. وچون سردار انتصار اینزمان با خیابانی همدست گردیده و فرمانبرداری ازو می‌نمود اونیز تلگرافهایی درباره شهربانی بتهران وزنجان فرستاد.

خواستشان ازاین کوششها آن بود که بیورلینك بتبریز فرستاده نگردد، ولی تهران از فرستادن اوچشم نپوشید. چیزیکه بود از شماره همراهانش کاست. همچنین ترجمان‌الدوله همراهانش را کمتر گردانید.

روز شنبه بیست وچهارم بهمن ماژور بیورلینك با یکتن سوئدی بنام‌فوکل کلو و یکدسته ازسر کردگان‌ایرانی وهمراهان دیگر بتبریزرسیدند وکارکنان شهربانی بپیشواز آنها شتافته ازپذیرایی باز نایستادند. ولی خیابانی وهمراهانش بیکار ننشسته کوشش های خود را در نهان و آشکار دنبال می کردند و سردار انتصار با آنان همدست می‌بود.

در همان روز ها سردار انتصار بنام کناره جویی آهنگ رفتن بتهران نمود. خیابانی بازرگانانرا واداشت که بدولت تلگراف کردند و خواستار گردیدند که دولت اورا خرسند گرداند ودر تبریز نگهدارد. ازتهران این درخواست را پذیرفتندو بسردار انتصار دستور فرستادند که در تبریز بماند.

بیورلینك اداره را بدست گرفته بکار پرداخت ، ولی خیابانی و یارانش نومید

۸۶ ـ یك نمونه از شهربانی تبریز در سال ۱۲۸۸

نگردیده کار خود را دنبال کردند . پس از چند روزی یکداستانی رخ داد که خیابانی وهمراهانش خواستند بستاویز آن بیورلینك وهمراهانش را براندازند ولی به نتیجه نرسیدند . چگونگی آنکه دریکی از تیمچه های تبریزدزدی رخ داد ویك پول بزرگی از حجره بازرگانی برده شد . شهربانی داستان را دنبال کرده باین نتیجه رسید که دزد همان نگهبان تیمچه است واو کلید هایی برای حجره هاساخته و ازچندی پیش کارش همین بوده . اینست اورا بزندان سپردند که بازپرس پردازند ، ولی‌شبانه آنمرد بگریخت وشهربانی نتوانست دوباره اورا دستگیر گرداند .

برای آنکه جای پولها را بدست آورند زن اورا باداره آورده ببازپرس پرداختند و اورا در اداره نگهداشتند . چون نخستین یاری بود که در تبریز زنی را در شهربانی نگه میداشتند واز آنسوی خواهر این زن همسر یکی از ملایان بنام و نیك تبریز (حاجی سید حاجی‌آقا) میلانی میبود این بمردم گران افتاد و ملایان بپاس همکاری با شادروان حاجی سید حاجی آقاوبا انگیزش خیابانی وهمدستان او بهیاهوبرخاستند ونشستها برپا کردند . بیورلینك پروا ننمود وملایان بخشم و دشمنی افزوده سخن را بآنجا رسانیدند که سرشهربانی جز ازمسلمانان نباید بود وازقرآن آیه هاآوردند(*) ونامه‌ای درهمین زمینه بسردار انتصار نایب‌الایاله‌نوشته خواستار گردیدند که‌بیورلینك ازسرشهربانی تبریز برداشته شود .

در همانروزها سال ۱۲۹۸ بپایان رسیده نوروز سال ۱۲۹۹ آغاز گردید . در روزهای نوروز در نشستهای ملایان همه این گفتگو بود.حاجی سیدالمحققین که‌یکی از برگزیده شدگان برای دارالشوری وخود ازهمدستان خیابانی میبود در نشستها بملایان دل میداد وآنان را بپافشاری وامیداشت ، لیکن چون در همانروزهاشهربانی آن زنرا رها کرد واز آنسوی برخی از همچشمان خیابانی با ملایان گفتگو کرده آنانرا ازچگونگی آگاه گردانیدند درنتیجه اینهاهیاهوی ملایان فرونشست‌وخیابانی وهمدستانش بخواستی که میداشتند دست نیافتند، ولی‌این‌زمینه برای کارهای‌دیگری آماده گردانید .

(*) «لن یجعل‌الله للکافرین علی‌المؤمنین سبیلا»

درهمانروزهای نوروز امین‌الملك نایب‌الایاله بتبریزرسیده رشته کارها راازدست سردار انتصار گرفت واین نزدیکی اورا باخیابانی بیشتر گردانید .

شهربانی کارهای خود را دنبال میکرد و کسانی که گمان بهم بستگی آنان با کونسولخانه آلمان میرفت میگرفت . چنانکه در همانروز ها آقا میر محمد علی فشنگچی راکه ازمجاهدان شمرده میشد با دوتن دیگر گرفته بند کردانید . نیز میرزا باقر نامی راچون میخواستند بشهربانی برند اوایستادگی نموده میگفت: «باید سرشهربانی مسلمان باشد چون بیورلینك مسلمان نیست من این اداره را رسمی نمی‌شناسم» ، وباین ایستادگی وهیاهوی اومردم برسرش گردآمدند ، ولی پاسبانان پروا ننموده اورا نیز دستگیر کردند ودریکی‌از کلانتری ها نگهداشتند .

این گویا در پانزدهم فروردین بود وچون خیابانی وهمدستانش زمینه‌کاررانیك آماده گردانیده بودند برآن شدند که همانروز ها بشورش برخیزند وچنانکه خواهیم دید همین را بهانه‌ای برای خود گرفتند .

گفتار هفتم

خیزش خیابانی

خیابانی چه میخواست وچرا برخاست ؟.. این پرسشیست که می‌باید همراهان خیابانی پاسخ دهند ، زیرا با وی همدست میبودند ، ولی از آنان نیز پاسخ درستی در این باره نخواهیم شنید، زیرا خیابانی بآنان نیزسخن روشنی نگفته بوده، واگرببرخی گفته بوده تاکنون بآشکاره نیاورده‌اند . آنچه ما میتوانیم گفت اینست که خیابانی همچون بسیار دیگران آرزومند نیکی ایران میبود و یگانه راه آنرا بدست آوردن سررشته داری (حکومت) میشناخت که ادارات رابهم زند وازنو سازد وقانونهارادیگر گرداند . چنانکه درهمان هنگام میرزا کوچکخان درجنگل بهمین‌آرزومیکوشید. آنان نیکی ایران را جز ازاین راه نمیدانستند . ازآنسوی خیابانی این کار را تنها با دست خود میخواست و کسی را باخود بهمبازی نمیپذیرفت. نیزخواهیم دید که‌یکراه روشنی دراندیشه نمیداشت وچنین میدانست که چون نیرومند گردد و رشته را بدست آورد هرنیکی راکه بخواهد درتوده پدیدخواهد آورد .

چنانکه گفته‌ایم خیابانی ازسالها بازچنین آرزویی میداشت وازچندماه باز بکار پرداخته زمینه برای آن آماده میگردانید . نیزدیدیم که در هفته‌آخر ازهرباره زمینه آماده گردید . این بودخیابانی دیگرنایستاده بکاربرخاست .

روزسه‌شنبه هفدهم فروردین (۱٦رجب) هنگام پسین درحیاط تجدد جوش و جنبی پدیدار بود وپیروان خیابانی یك بیك یادسته بدسته در آنجا گرد میآمدند . این دستور ازخیابانی داده شده بود که همه در آن هنگام با تفنگ یا تپانچه بحیاط

تجدد بیایند ، وچون انبوهی از آنان گرد آمدند فرمان رسید که یکدسته از ایشان بروند واز کلانتری نوبر میرزا باقررا کشیده بیاورند .

میرزا باقر مرد گمنامی می‌بود و بستگی چندانی هم بخیابانی نمیداشت ولی چون میخواستند بیورلینگ را بر اندازند و بکارپردازند آنرا بهانه‌ساخته‌اند .

باین فرمان یکدسته که همانا پنجاه یا شصت‌تن بیش نمیبودند آهنگ کلانتری نوبر کرده میرزا باقر را خواستند . کلانتری ایستادگی نموده ازسپردن زندانی باز - ایستاد ودرمیانه اندك کشاکشی رفت. دراین گیرودارسردار انتصار بآنجا رسیده‌بکلانتر دستور داد که ایستادگی ننموده درخواست شورشیانرا بپذیرد . چون سردار انتصار «رئیس نظام» میبود کلانتر دستور اورا پذیرفت ، ولی چگونگی را با تلفون بـه ادارهٔ شهربانی آگاهی داد .

ماژور بیورلینك از رفتار سردار انتصار رنجیده فکل کلو را که دستیارش میبود با یکدسته پولیس سوار رواند گردانید که بشورشیان رسیده میرزا باقر را باز گیرد . فکل کلو از دنبال شورشیان شتافته در نیمه راه بآنان رسید ولی گلاویز نگردید و با شمشیری آخته بدست وباحال آمادگی آنان را دنبال کرد ، و چون شورشیان بحیاط تجدد درآمدند فکل کلو درجلو در ودرآن پیرامونها قراول گماشت وچنین‌میخواست که خود با یکدسته بدرون رود، وپیداست که خونریزیهایی درکار رخ دادن میبود که ناگهان سردار انتصار ، بازحود را بجایگاه هنگامه رسانیده بجلو گیری پرداخت و بفکل کلو فرمان باز گشت داد . فکل کلو ناگزیرشده باز گشت وبدینسان کشاکش بفیروزی خیابانی وهمراهانش پایان یافت .

در اینهنگام خیابانی وهمراهانش آن توانایی ودلیری که بـا شهربانی بجنگ پردازند نمیداشتند و اگر یاوری های سردار انتصار نبودی کاری ازپیش نبردندی،ولی چون این گام را بفیروزی برداشتند همین مایه نیرومندی آنان گردید .

دراین هنگام آفتاب درافق ناپدید گردیده‌شب فرامیرسید. خیابانی‌وهمراهانش آنشب را در عمارت تجدد بسر بردند و سردار انتصار نیز بدستاویز میانجیگری بآنجا درآمد وباهم نشسته بنقشه‌کارهای خودپرداختند . همانشب یکدسته ازمجاهدان کهن

نیز که جز از دموکراتها میبودند بخیابانی پیوستند .آندسته از دموکراتها که گفتیم بخیابانی ایرادها میگرفتند وبر گرد سردکتر زین‌العابدین خان ونویسنده‌این تاریخ میبودند امشب پس ازآگاهی ازداستان خیابانی وهمراهانش برآن دورماندی‌از گزند وآسیب چنین نهادند که پراکنده‌باشند ودیگر فراهم نیایند .

فردا چون روزشد گروه انبوهی ازدموکراتها ومجاهدان و دیگران ، بـرخی بآهنگ همدستی وبرخی برای تماشا گرد آمدند . اما خیابانی و همدستانش نخست شاگردان دبیرستانها را واداشتند که ببازار ریزند وبا هیاهو وفشار بازاریان‌را به‌بستن دکانها برانگیزند . (چنانکه گفته‌ایم آقای فیوضات که یکی ازنزدیکان خیابانی‌میبود دستیاری اداره معارف را داشت واز اینرو رشته دبیرستان در دست آنان میبود).اینان در بازارها گردیده دکانها را بندانیدند وسپس به « قویون میدانی » رفته چوبه دار را که‌اززمان نایب‌الایالگی‌مکرم‌الملك‌بازمانده وخودداری‌میبود که چندتن‌ازآدمکشان خیابانی بالای آن رفته بودند کنده وآتش زدند .

پس از این نمایش و کوشش شاگردان ، چون بازاریان بتجدد رو آوردند و انبوهی بیشتر گردید گفتارهایی دربدگویی ازشهربـانی وکارهای آن رانده میشد ، و چون از چند ماه باز ماهانه برای سربازان داده نشده بود بهمداستانی سردار انتصار چنین نهادند که ماهانه‌ای برای‌آنان درحیاط تجدد پردازند وبدینسان دلجویی‌ازآنان نمایند . این بودآگاهی‌بسربازان فرستادند وآنان دسته بدسته آمده ماهانه گرفته و رفتند ، وچون پاسبانان شهربانی نیز ازچند ماه بازپول درنیافته بودند ازشنیدن‌آنکه بسربازان ماهانه داده شده بسخن‌درآمدند وآنان نیز شهربانی‌را رها کرده وبرای‌آنکه پول گیرند دسته بدسته بتجدد شتافتند وخواست خیابانی وهمراهانش نیزهمین میبود. چون بسیاری ازافسران ازرفتار بیورلینگ درآینده بیم میداشتند و ازدرون دل ماندن اورا نمیخواستند ازاینرواز‌پاسبانان جلوگیری ننموده بلکه بآنان درآنکاردل‌دادند.

بدینسان‌میانه‌پاسبانان واداره‌شهربانی‌جدایی‌افتاد.خیابانی‌وهمدستانش‌چون‌شهربانی را ناتوان یافتند پسین‌آنروز مردم‌را برانگیختند که‌بشهربانی ریزند وزندانیان‌را بیرون آورند وبیورلینگ وهمراهان‌اورا ازاداره‌بیرون کنند ، وچون مردم بدینسان‌بشهربانی

تاختند بیورلینگ وهمراهانش درکار خود درماندند وچاره جز بیرون رفتن ندیدند . بویژه که امین‌الملك‌نایب‌الایاله که ازچند روزپیش‌بشهررسیده واز درماندگی وناتوانی سر رشته را گم کرده افزاری در دست سردار انتصار و خیابانی شده بود دستور فرستاد که ماژوربیورلینگ وهمراهانش ایستادگی ننمایند واز اداره بیرون روند وآنان‌ناچار گردیده ایندستور را بکار بستند .

شورشیان در اینجا نیز فیروز آمدند و زندانیان را برداشته با یك شادمانی به تجدد باز گردیدند. بیورلینگ وهمراهانش درشهر نمانده‌آهنگ واسمنج کردند که از آنجا باسیم تلگراف با تهران گفتگو کنند . ازاینسوی امین‌الملك بدلخواه‌خیابانی شهربانی را بسردار مکرم (یکی از درباریان پیشین) سپرد . بدینسان در روزدوم‌شورش رشته همگی‌شهر بدست شورشیان افتاده کسی در برابرآنان نماند .

فردا پنجشنبه یك « بیاننامه » ای بچاپ رسیده بدیوار های شهر چسبانیده شد بدینسان :

بیاننامه

آزادیخواهان شهر تبریز ، بواسطه‌تمایلات ارتجاعی که دریك سلسله‌اقدامات ضد مشروطیت حکومات محلی تجلی مینمود ودر مرکز ایالت آذربایجان بایك‌طرز اندیشه بخشی قطعیت گرفته بود بهیجان‌آمده با قصد اعتراض و پروتست شدید ومتین قیام نموده‌اند .

آزادیخواهان تبریز اعلام میکنند که تمامت پرگرام‌آنان عبارتست از تحصیل یك اطمینان تام وکامل ازاین حیث که مامورین حکومت ، رژیم آزادانه مملکت را محترم ، وقوانین اساسیه را که چگونگی آن را معین مینماید ، بطور صادقانه مرعی ومجری دارد . آزادیخواهان کیفیت فوق العاده باریك وضعیت حاضره را تقدیر کرده مصمم هستند که نظم‌وآسایش را، بهروسیله که باشد، برقراردارند . در دو کلمه‌پرگرام آزادیخواهان عبارت ازاینست :

برقرار داشتن آسایش عمومی .
از قوه بفعل آوردن رژیم مشروطیت .

تبریز پنجشنبه ۱۹ حمل ـ ۱۸ رجب ۱۳۳۸ هیئت مدیره اجتماعات

این رادردوزبان بفارسی‌وفرانسه نوشته درشهرپراکندند . همچنان نمایندگانی برگزیده بکونسولخانه ها فرستادند که چگونگی را بآنها آگاهی دهند .

۷۸ ـ شادروانان خیابانی، وتوری ودیگران

همین نوشته را اگرنیك اندیشید بیمایگی کار خیابانی وهمدستانش پیداست

در چنان هنگامی بجای آنکه یك آرمان بزرگی رابمیان کشند وبا سخنان‌هنایندهٔ دلها را بتکان آورده توده شهر را بشورانند یك نوشته کنگی بیرون داده همین اندازه میگویند که چون‌برخی کارکنان دولتی پاس‌مشروطه‌نگه نمیداشتند ما«قیام» کرده‌ایم و خواست خود را « ازقوه بفعل آوردن مشروطه» که یك جمله کنگی میباشد نشان میدهند . این نمونه بی‌پروایی خیابانی بمردم میباشد . چنان میپنداشت که همینکه رشته را بدست آورده هرکاری را خواهد کرد ونیازی به پشتیبانی توده نخواهد داشت ، و آنچه این بی‌پروایی اورا بیشتر میگردانید آسانی کار پیشرفت میبود. چون‌درنتیجه همراهی سردار انتصار ودیگر پیشآمد ها بآسانی رشته کار های شهر را بدست گرفتند چنین پنداشتند که همچنان پیش خواهند رفت و چندان نیازی به پشتیبانی مردم نخواهند داشت .

پس از این «بیاننامه» نمایندگانی نیز برگزیده بکونسولخانه هافرستادند که خواست خود را ازخیزش بکونسولها آگاهی دهند. کونسول آلمان که‌یادش کرده‌ایم با وی گفتگوهایی درمیان میرفت وخیابانی بدستیاری یکی‌ازنزدیکان خودازودلجویی مینمود . همانروز خیابانی بیك کار بخردانه ای برخاست ، وآن اینکه برای جلو ـ گیری ازلگام گسیختگی ونابسامانی چنین نهاد که با همشی (اجتماعی) دربیرون از حیاط تجدد نباشد .

پس ازاین کارها دیگر کسی در برابر نمی‌ایستاد ودشمنی در جلو نمیبود ، ولی خیابانی بکسانیکه ازپیش‌باوی دشمنی نموده یا از درخرده گیری درآمده بودند بدـ گمان میبود . از اینرو آنان را ازاداره ها بیرون میکرد (*) وبهر یکی دیده بانی برمیگماشت . دکتر زین‌العابدین خان ونویسنده بدرفتاری بیشتر میدیدیم . باآن که از روز نخست خود را بکنار کشیدیم چاره بدگمانی خیابانی و بکینه توزی یارانش

(*) روزسه‌شنبه که داستان خیزش رخ داد نویسنده از فردای آن آمد ورفت کم کردم وجز بعدلیه که از کارکنانش می‌بودم نرفتم وروز پنجشنبه از اندیشه خیابانی وهمراهانش درباره خود و یارانم آگاهی یافته دیگر بعدلیه نیز نرفتم . ولی کسانیکه میرفتند روز شنبه پیروان خیابانی آمده از عدلیه و دیگر اداره ها بیرون راندند .

نتوانستیم . از این رو از روز چهارم خیزش بما پرداختند و سخت گیری و آزار دریغ نگفتند .

در اینمیان هر روز دسته های انبوهی درحیاط تجدد گرد میآمدند . برای سر- گرمی آنان خیابانی چنین نهاد که هرروز خود بجلو بیاید و گفتاری راند، ولی کم کم این گفتار رانی داستانی پیدا کرد . زیرا هرزمان که گفتاری رانده میشد برخی از پیروان خیابانی وبسیاری ازچاپلوسان وروبه‌کاران بنمایشهایی برمیخاستند. بدینسان که درمیان گفتار ودر پایان‌آن باسختی کف میزدند ویك آوای‌بزرگی‌پدیدمیآوردند. در روزنامه تجدد اینرا با جمله های شگفتی «کف زدنهای برق‌آسا» و «دست زدنهای رعدآسا» یاد کرده . گاهی برخی چاپلوسی بیشتر کرده خیابانی‌راازجای خودبرداشته بروی دست میگردانیدند . گاهی چنین میگفتند : «آمریکا اگر ویلسون دارد ایران خیابانی دارد» .

این گفتار های خیابانی که بترکی رانده میشد وتا پایان کارش هرروز بوده در تجدد کوتاه شده هریکی را آورده ، ولی باید گفت : میرزا تقی خان رفعت (نویسنده تجدد) دربرگردانیدن آنها بفارسی دستی درجمله ها برده . زیرا بیشتر آن ها جز سخنان ناروشنی نیست واین شگفت آوراست که خیابانی دربرابرمردمی که‌بیشترشان بیسواد میبودند باین سخنان کنگی برخاسته باشد . برای نمونه از آن گفتار ها اینك تکه ای از نخستین گفتار او را که روز بیست و هشتم فروردین رانده در پایین می‌آورم .

« دیگروقت آن رسیده است که اصلاحات رافقط از نظریات قصدنموده عملیات را نیز بطور استوار و محکم بروی یکزمینه صحیح تکیه‌واستناد بدهند ـ چنانکه معلوم است رادیکالیسم یعنی جذریت در مسالك مستلزم عملیات عمیقه واقدامات سریعه وقاطعه است که عیوبات مشهوده وموجوده را بالمره ازبیخ و بن کنده هیئت جامعه را بیك باره از اثرات نتایج سوء آن خلاص می‌بخشد ـ برعکس رادیکالیسم اوپورتونیسم با فرصت جویی و ملاحظه کاری در مسالك سیاسیه مروج مماطلات ومسامحات بیهوده که اغلب بهانه یگانه آنها عبارت از تصوریك عده اشکالات عمل و موانع موجود است ، ایندو مسلك را میتوان از چند نقطه‌نظر ملاحظه‌نمود ودر

تطبیق آنها طرق عدیده پیش بینی نمود ، ولی از مقایسه دو قول شارح فهمیده خواهد شد که در مملکتی که همه‌چیز داعی وهادی براهمال ومسامحه میباشد قاطعترین و صالحترین طریق حل مسائل معلقه و اجرای اصلاحات اساسیه فقط درسایه یك رادیکالیسم معین ولایتزلزل میتواند صورت بگیرد..»

از این سخنان مردم چه توانستندی فهمید ، و اگر هم فهمیدندی چسودی توانستندی برداشت ؟!.

چنانکه گفتیم ازچندی پیش عین‌الدوله را بوالیگری آذربایجان فرستاده بودند واو تا زنجان آمده ودانسته نبود برای چه درآنجا مینشست . باید گفت از هر باره زمینه فیروزی برای خیابانی وهمراهانش آماده میشد . زیراعین‌الدوله دراینزمان بیش از هشتاد سال زندگی کرده وبیکبار ازکار افتاده بود . از آنسوی اینمرد چون‌درآغاز جنبش مشروطه درتهران صدراعظم بوده وبا آزادیخواهان نبردها کرده وسپس‌نیزپس ازبمباران مجلس شوری برسر تبریز آمده نه ماه این شهر را بتنگنا انداخته ، و از اینرو ببدخواهی با مشروطه و کشورشناخته گردیده بود ، اینزمان میخواست باکار ـ هایی آن بدنامی‌راازخودبر گرداندوپرهیزسخت‌داشت ازآنکه باردیگر باآزادیخواهان دشمنی نماید ویا بکوشش پردازد .

از اینرو همینکه داستان شورش وخیزش تبریز را شنیدبادستور تهران‌اززنجان برخاسته روانهٔ تبریز گردید وروز سی‌ام فروردین باینجا خواستی رسید ، ولی هنوز از راه پیامها میفرستاد که رفتار من با شما رفتار پدروفرزندان‌خواهد بود ومن بشماپدری خواهم کرد. با اینحال خیابانی جایگاهی باونمیگزاشت وازاینرو دستورداد که کسی بپیشواز نرود .

عین‌الدوله باخواری بسیار بشهر درآمد ودرآلاقاپو نشیمن گرفت ، ولی خیابانی کارکنان خود را بگرداگرد او گماشت که کسی بنزدش آمدو شد ننماید و فرصت فرمانروایی باو داده نشود . عین‌الدوله از درماندگی وبیکارگی باین خواری و زبونی تن در داده آرام نشست وکاریکه کرد این بود که بتهران تلگراف فرستاده دویست هزار تومان پول خواست که بکارپردازد وشهر را آرام گرداند. چاره کارراجزخواستن پول ندانست .

گفتار هشتم

آزادیستان

درهمان روزهای‌نخست خیزش‌حاجی اسماعیل‌آقاامیرخیزی که‌ازآزادیخواهان کهن واینزمان از نزدیکان خیابانی میبود پیشنهاد کرد که آذربایجان چون در راه مشروطه کوششها کرده و آزادی را برای ایران او گرفته نامش را « آزادیستان » بگزاریم . در اینهنگام نام «آذربایجان» یك دشواری پیدا کرده بود . زیرا پس‌ازبهم خوردن امپراتوری روس ترکی‌زبانان قفقاز در باکووآن پیرامونها جمهوری کوچکی پدیدآورده‌آن را«جمهوری آذربایجان» نامیده بودند .آن سرزمین نامش در کتاب ها «آران» است ، ولی چون این نام از زبانها افتاده بود ، واز آنسوی بنیاد گزاران آن جمهوری امید و آرزوشان چنین میبود که با آذربایجان یکی گردند ، از اینرو این نامرا برای سرزمین وجمهوری خودبر گزیده‌بودند. آذربایجانیان که بچنان‌یگانگی خرسندی نداشته واز ایرانیگری چشم پوشی نمیخواستند ازآن نامگزاری قفقازیان سخت رنجیدند ، و چون آن نام گزاری شده و گذشته بود کسانی میگفتند : بهتر است ما نام استان خود رادیگر گردانیم. همانا پیشنهاد «آزادیستان» ازاینراه بوده.

هرچه هست خیابانی آن را پذیرفت وچنین دستور داد که مارك های‌کاغذها را دیگر گردانند ودر هیچ جا جز آن نام را ننویسند و نگویند . از آنسوی همین را پرده‌ای (لفافه‌ای) برای خواستهای خود گردانید . زیرا چنانکه خواهیم آورد با تهران در گفتگو چنین میگفت «باید دولت آزادیستان را برسمیت شناسد» .

چنانکه گفتیم دراین‌هنگام بالشویکها بقفقاز نزدیك میگردیدند و از آنسوی در آذربایجان یکدسته هوا خواه آنان بودند . نیز کونسول خانه آلمان یك کانون

بیمناکی برای بالشویکی شمرده میشد . از این رو خیابانی میبایست اندیشه یکسره گرداند کـه آیا ببلشویکها می گراید و با آنان همدستی مینماید یا بدشمنی برخاسته در برابرشان ایستادگی نشان میدهد ، ولی خیابانی بیك سخن روشنی بر - نمیخاست ودر همین زمینه هرزمان گرایش دیگری از سخنانش فهمیده میشد . یک روز یکی از پیروانش با گروهی در پشت سر بیرق قرمزی بـرداشته در کوچه هـا گردیدند و بیگمان این با دستور خود خیابانی بود ، ولی از فردا چنان کاری دیگر دیده نشد .

راستی اینست که خیابانی گرایش ببلشویکها نمیداشت وجز درپی اندیشه‌های خود نمیبود ، لیکن برای ترسانیدن دولت ایـران و انگلیسها (که هنوز در ایـران دسته‌های سپاهی‌واداره های‌سیاسی‌داشتند) بچنان‌نمایشی راه میداد ورشته‌را با کونسول آلمان پاره نمیکرد .

همین رفتار خیابانی نتیجه هایی درپی داشت . زیرا هم انگلیسها و هـم دولت ایران بیم افتادند وبچاره جویهایی برخاستند . آنکه انگلیسها بودند میجراد موند رئیس اداره سیاسی ایشان از قزوین بتبریز آمد وزمانی دراینجا میبود تا دوباره باز - گشت . عنوان این «دیدن حال آذربایجان ازنزدیك» بود ، ولی راستی آنست کـه میجراد موند میخواست با پیش گرفتن یکراهی جلوگیری از جنبش بلشویکی در آذربایجان بکند وچنین میخواست که اگر بتواند کسانی را در برابر خیابانی بر - انگیزد و او را براندازد ، وگرنه باخود او نزدیك بیاید و نهشی نهد . این انـدیشه نمایندهٔ انگلیس میبود، ولی دولت یا بهتر گویم : وثوق‌الدوله، میخواست ازهرراهی- است خیابانی را براندازد .

میجراد موند یکی از کسانیکه دید نویسنده بودم . در آنروز ها من با کسانی ازیاران بدیه فخرآباد دردوفرسخی شهر رفته بودم، چون‌باز گشتم کارتی‌دیدم‌بخانه‌مان داده و چنین نوشته اند : « میجراد موند رئیس اداره سیاسی انگلیس بتبریـز آمده خواهشمند است با شما ملاقاتی کند و چون موضوع کار های آذربایجانست دعوت را اجابت فرمایید» .

من همان روز بکونسولگری رفتم ومیجرادموند را با بودن کاپتین کرت که‌او نیزیکی از کارکنان سیاسی انگلیس میبود وبتازگی کارهایی در کردستان کرده بنام گردیده بود ، دیدار کردم . میجرادموند با زبان ساده ای انگـیزه آمدن خود را به

۸۸ـ آقای عطایی (یکی ازهمراهان خیابانی)
این پیکره درسال ۱۳۲۶ برداشته شده وچون آقای عطایی را که یکی از همراهان خیابانی بود نشان میدهد در اینجا آوردیم .

آذربایجان باز نموده سپس گفت : « چون شنیدم شما دارای‌دسته‌ای هستید که‌دشمنی

با خیابانی مینمایید میخواهم بپرسم : آیا شما توانید ، اگر کمکی هم دولت کند ، با خیابانی بنبرد برخیزید واورا براندازید ؟!» گفتم : شما چون با زبان بسیار ساده پرسیدید منهم با زبان بسیار ساده پاسخ میدهم : ما چنان کاری نتوانیم ، زیرا نخست همراهان ما بیشترشان کسان بازاریند وشایای زد وخورد و پیکار نمیباشند . دوم ما دسته خود را همانروز نخست خیزش خیابانی پراکنده گردانیدیم و سود ما در همان میبود . سوم خیابانی چون بنام آذربایجان برخاسته ما دوست نمیداریم دراین خیزش با او به‌نبرد پردازیم .

با خشنودی این سخنان مرا شنید . سپس چیزهایی نیز من ازو پرسیدم و همه را پاسخ گفت ، و با یك خشنودی از هم جدا شدیم . همانروز کربلایی حسین آقا قشنگچی که نماینده وثوق‌الدوله در آذربایجان میبود با من دیدار کرده چنین گفت : « از رئیس‌الوزرا تلگراف رمزی رسیده که میبایدباشما گفتگو کنم، اگرشمابتوانید با خیابانی بنبرد برخیزید وجنبشی ازخود نمایید دولت هراندازه پول بخواهید بشما خواهد رساند ، وآنگاه از بیرون دسته های سواره بیاری شما خواهد آمد » . گفتم : ما چنین کاری نتوانیم ونمیخواهیم بگفتگویش نیز پردازیم .همان روز بدیدن دکتر زین‌العابدین خان رفته هرآنچه شنیده وبا گفته بودم بوی آگاهی دادم .دکتر بسیار خشنود گردیده گفت « گزند هایی را ازمادور گردانیده‌اید» .

این رفتاری بود کهما کردیم. اما از آنسوی میجرادموند بپتردید که باخیابانی یکنار آید وبا اونهشی نهد ، وچنانکه سپس آگاهی یافتیم بمیانجیگری ورامخان که یکی از آزادیخواهان ارمنی و این زمان از نزدیکان خیابانی میبود با وی بگفتگو پرداختند ونهشی نهادند که انگلیسیان با خیابانی از درکار شکنی نیایند وخیابانی نیز از ترانه بالشویکی درگذرد و کونسول آلمان و کسانی را که از تبریزیان با وی پیوستگی میداشتند ازمیان بردارد . پس از این نهش بود که یکدسته‌ازسپاه هند که از زمان جنگ جهانگیر درتبریز می‌ایستادند آنجا را گزارده روانه‌زنجان گردیدند. از آنسوی رفتار خیابانی هم دیگرشد وخواهیم دید که با کونسول آلمان و دیگران چه داستانی پیش‌آمد .

اما نماینده وثوق‌الدوله نقشه خود را باخامی بسیاری بکار بست که نه‌تنهاسودی نبرد ، خود ودیگران را هم گرفتار گردانید ، و شگفتی آنکه خامی ایشان دامنگیر من ودکتر ودیگران نیز گردید .

ما در آنروز ازدرون کار آگاهی نیافتیم ولی سپس که دانستیم مرامایه‌افسوس گردید . چگونگی‌این بوده که فشنگچی چون ازمن نومید شد بامیرزا علی‌آقاهیئت که ازسران دموکرات شمرده میشد وبا خیابانی همچشمی وهمسری مینمود گفتگو کرده ، و اوبکوشش وهمدستی گرایش نموده وچنین نهاده‌اند که هیئت جنبشی در شهر پدید آورد وعین‌الدوله ازو نگهداری نماید واز آنسوی سوارانی ازقره‌داغ بشهر درآیند و بیاری اینان خیابانی وبارانش را بگیرند ، وچون محمد حسینخان سردار عشایر که یکی ازسرکردگان قره داغ بشمار میرفت با عین‌الدوله بشهر آمده بود او را نیز در این نهش همدست گردانیده‌اند واز یاران ما سلطانزاده که با هیئت مهر می ورزید نیز همراهی نموده . اینان در این نقشه میبوده اند که یکداستانی رخ داده و عنوان بدست ایشان داده ، بدینسان که کسان خیابانی در بازار سلطان زاده را کتك سختی زده‌اند .

من و دکتر ازاین کار ها بیکبار ناآگاه میبودیم وچون گماشتگانی‌ازخیابانی همیشه در دنبال ما میبودند ازخانه گامی‌بیرون نمیگزاردیم ولی روزی دیدیم‌فرستاده آقا هیئت آمد که سلطان زاده راکتك زده‌اند بیایید ببینیم چکار باید کرد . چون رفتیم چنین گفتند: ما میخواهیم فردابایالت برویم وبا عین‌الدوله این پیشآمدرا گفتگو کنیم ، وچون ما را ایمنی درشهر نمانده در همان جا بست نشینیم تا دولت چاره ای بما کند .

باما بیش از این گفتگو نکردند ، و ما با آنکه از درون خرسند نبودیم بپاس نام سلطان زاده پذیرفتیم . گذشته از آنکه رفتار کسان خیابانی با یکایك ما بسیار ناستوده میبود وبارها رخ میداد که درجایی از کوچه که رهگذری دیده نمی شد جلو من ویا دیگری را گرفته رولور خود را نشان میدادند . سلطانزاده را کتك سختی‌زده سپس برای شورانیدن بازاریان گفته بودند : چون بزنی دست یازید ازاینرو زدیمش .

برای پیشرفت خواستهای بی‌ارج خود از اینگونه دروغبندیها نیز باز نمی‌ایستادند.

فردا دوشنبه بیستم اردیبهشت (۲۱ شعبان) در خانه هیئت گرد آمدیم، ولی پنجتن بیشتر نبودیم: هیئت، دکتر زین‌العابدین خان، میرزا باقر طلیعه‌سلطانزاده، من. هیئت نتوانسته بود دسته‌ای پدید آورد. با این کمی روانه عالی قاپو شدیم‌وچون بآنجا در آمدیم همگی دانستیم بکار بیهوده‌ای برخاسته‌ایم. در عالی‌قاپو چیزیکه‌مایهٔ امیدی برای ما باشد نمودار نمیبود و چشممان جز بعین الدوله هشتاد ساله افسرده و پسرش شمس‌الملك وچند تنی از پیرامونیانشان که بیکارگی از سر و روی همگیشان میبارید نمی‌افتاد. عین الدوله در برابر سخنان ما، بایك افسردگی چنین پاسخ داد: «من از دولت پولی خواسته‌ام تاآن نرسد بهیچکاری دست نتوانیم زد.» و با زبانحال فهمانید که نگهداری ازما نخواهد کرد.

ما این را دیده ازآمدن پشیمان شدیم ودرنگی‌نکرده برخاستیم که باز گردیم. آن سه تن ازدر بزرگ که درآمده بودیم بیرون رفتند. دکتر بامن از دردیگری که بخانه دکتر میرفت روانه شدیم. در راه چند تنی دنبالمان کردند ولی داستانی رخ‌نداد وبخانه دکتر رسیده بنهار خوردن نشستیم ودرمیان ناهار بود که‌آگاه شدیم آن سه‌تن را بهنگام بیرون رفتن ازعالی‌قاپو دستگیر کرده‌اند.

خیابانی ازسازش‌فشنگچی‌وهیئت وسردارعشایر آگاه‌میبودومارانیزهمدست‌ایشان میدانسته این بود همینکه ما بدرون عالی قاپو رفته‌ایم بازجویان بسیار گرد آنجا را فراگرفته‌اند وچون آنان بیرون آمده‌اند هرسه را دستگیر گردانیده‌اند که همان‌روز هیئت را باطلیعه در درشکه نشانیده روانه‌تهران ساخته اند ولی‌سلطان زاده‌را بشهربانی فرستاده بند کرده اند. نیز همانروز فشنگچی وسردار عشایر وصدق‌السلطنه وحاجی معتمد همایون را دستگیرساختند.

فردای آن روز دکتر و میرزا علی اکبر حریری را نیز گرفتند و بشهربانی برده بند کردند و پس از یکی دو روز با سلطان زاده بدرشکه نشانیده بکردستان فرستادند. دیگر سرشناسان ازیاران ما هرکدام بجایی گریختند و یا در شهر پنهان شدند. اما من چون درخانه دکتر ازچگونگی آگاه شدم با دکتر بدرود گفته‌بخانه

خود رفتم وچشم براه پیشآمد نشستم. تا شام کسی نیامد شبانه یکدسته بدرخانه‌آمدند چون کسی از شهربانی همراهشان نمیبود نخواستم شبانه خود را بدست آنان دهم‌واز پشت بام بخانه همسایه رفتم. فردا باز کسی نیامد. این بود نهانی ازخانه بیرون‌رفتم وچندی درخانه دوستان می‌زیستم تا خود ازشهر بیرون رفته ازراه صایین قلعه روانه تهران شدم.

این بود کوشش نابخردانه دولت در برابر خیابانی که نتیجه وارونه داد و کار خیابانی را هرچه استوار تر گردانید. شگفت ترآنکه درتهران این داستان را بنام ما شناختند. درجاییکه ما ازآن‌آگاهی نمیداشتیم وراست سخن همانست که‌نوشتیم، ما با خیابانی پیش از خیزش دشمنی مینمودیم و پس از خیزش نیز رنجش میداشتیم، ولی در اندیشه کوشش بزیان او نمیبودیم. دراین باره یاران من بیگناه زیان دیدند. بویژه دکتر زین العابدین خان که مرد بسیار بی آزار و پاکدلی میباشدو بی هیچ انگیزه‌ای آن همه زیان دید ورنج کشید. خیابانی بکار بزرگی برخاسته بود ولی‌برای آن یاران شاینده‌ای کمتر میداشت، بیشتریاران او در چنین هنگامی جز درپی کینه‌توزی نمیبودند.

بهر حال ازاین پیشآمد خیابانی باستواری کار خود افزود. زیرا از یکسو با انگلیسیان راه خود را روشن گردانید واز یکسو نقشهٔ دولت را بهم زد، و گذشته از اینهابسیاری همچشمان وبدخواهان خود را ازمیان برداشت. چون‌بدینسان‌فیروزی‌هایی یافت چنانکه ماژور بیورلینك ودیگران را با دست امین‌الملك بیرون گردانیده بود، با دست عین‌الدوله نیز امین‌الملك را بیرون گردانید، واز نمایندگان‌دولت کسی جز خود عین‌الدوله نماند که اوهم بیکبار خودرا کنار کشیده بیش از این کاری نکرد که دویست هزار تومان‌پول ازتهران خواست وباپافشاری‌آن را گرفت.سستی‌عین‌الدوله باندازه‌ای میبود که دستورهای تهران را نیز بکار نمی‌بست.

این بود رشته فرمانروایی درسراسر آذربایجان بدست خیابانی افتاده این‌زمان بآن پرداخت که بشهر ها حکمران از سوی خود فرستد و باداره ها رئیس از کسان خود گمارد. ترجمان‌الدوله پیشکار مالیه را بیرون کرده ناظم‌الدوله رابجای او گمارد

وچون او هنگام رفتن پولهایی همراه خود برده بود کسانی از دنبالش فرستادند ، ولی باو نرسیدند . رکن‌الملك چون ازلرستان نماینده مجلس شده بود واین هنگام‌مجلس باز می گردید همین را عنوان گرفته روانه تهران شد وخیابانی بجای اوامیر خیزی را برای ریاست استیناف بر گزید .

مظفر خان که آنهمه یاوریهای سودمند بخیابانی نموده و خود مـایه پیشرفت کارش شده بود ، چون دیگر نیازی باو نمانده و از آن سوی عنوان نمایندگی دولت میداشت خیابانی ماندن او را در تبریز نپسندید و بتهران روانه‌اش گـردانید . مظفر خان پس از آنهمه چشم‌پوشی را که از بایای خود کرده ونادرستیها که با دولت نموده بود بسودی از رهگذر خیابانی نرسیده تهیدست بتهران باز گردید .

اکنون در سراسر آذربایجان کسی که با خیابانی نافرمانی نماید نمی‌بودمگر سردار ارشد (برادر سردار عشایر) درقره داغ وبریکاد قزاق در تبریز که داستان اینها را خواهیم آورد . دیگران همگی خواه وناخواه‌فرمانبرداری مینمودند درهمانروزها بود که کریم آقا صافی که یکی ازپیروان گرمدل خیابانی بودشعرهایی ساخت که در کنسرت خواندند ویکی از آنها این بود :

بهلاکت رسد امروز ز نادانی خویش — دست بیعت ندهد هر که خیابانی را

از اینسو نیز یکی از همراهان ما آقا میر باقر اسلامبولچی شعر هایی سروده بود که من چند بیت پایین را بیاد میدارم :

دریغ و درد که آزادگان اسیر شدند — بدست بی هنری چند دستگیر شدند
خوشا زمان سلاطین و دور استبداد — که خلق یکسر ازاین روز گارسیرشدند
گذشت عمر و ندیدیم روی آزادی — هزار ها ز جوانان ز غصه پیر شدند
چه گرگها که‌دراین گله‌پاسبان گشتند — چه دزد ها که در این‌کاروان امیر شدند
بگو بشیخ حصیر و پلاس پاره نو — چه شد مبدل با قالی حریر شدند

یکی از کارهای نیکی که در آن روز ها رخداد این بود کـه با دستور خیابانی یك «گاردن پارتی» برپا نمودند که از درآمد آن خاکهای کشتگان راه مشروطه را

بالا آورند ودر آن میان یادی از باسکرویل جوان آمریکایی کـرده شد وخیابانی و دیگران گفتار هایی راندند ، وچنین نهاده شد که یك فرش گرانبهای ارجداری که دارای پیکره باسکرویل باشد ببافانند وبرای مادرآن جوان بآمریکا فرستند .

۸۹ ـ باسکرویل

گفتار نهم

رفتن خیابانی بعالی‌قاپو

در این میان که آوازه خیزش تبریز بتهران رسیده میان مـردم پراکنده شده بود ناگزیر باد آواز هایی دیده میشد . تهران در این هنگام کانون پراکنده اندیشی میبود ، ودر این باره نیز نمایشهای گوناگون دیده میشد . یکدسته ازدموکراتها بنام دیموکراتی ویا از روی دلبستگی بآذربایجان و از اینرو که آزادیخواهان هرجنبشی را که بزیان دولت بود آزادیخواهی میشماردند هواداری بسیار نشان میدادند . نیز گروهی از آذربایجانیان به پشتیبانی ازخیزش وخیابانی می کوشیدند ، ولی‌دسته‌هایی نیز دشمنی‌نشان میدادند . زیرا بسیاری ازسران‌دموکرات این برنمیتافتند که‌خیابانی بکار بزرگی برخیزد وبنام گردد و از روی رشک خرده گیری می‌نمودند . کسانی‌هم با وثوق الدوله پیوستگی میداشتند و بهواداری ازو از بد گویی باز نمی ایستادنـد . همچنین امین الملک و دیگران که از تبریز رانده شده بودند در تهران بکینه‌جویی می کوشیدند .

این دو دستگی در روزنامه ها نیز نمودار گردید و دو روزنامه رعد وایران که پول از دولت میگرفتند گفتار هایی نوشتند ، وچون اینها به تبریز رسید بخیـابانی گران افتاد ، واین بود در یکی ازسخن رانیهایش (روز چهارم خرداد) بآنها پرداخته سخنان بسیاری گفت که ما اینك برخی جمله ها را میآوریم :

« امشب نظر بموضوع دیگر داشتم . ولی حراید تهران مرا وادار مینمایـد که امشب مدتی با آنها اشتغال ورزیم ، رعد بیانات امین‌الملك را درج کرده . ایران نیز با مقاله مخصوصی اظهار رأی ووجود نموده . تاکنون مقالات جرائد تهران درنظر

ما اهمیتی نداشته وبعد ازاین هم نخواهد داشت وبالاخره نور تبریز چشم این شب‌پره ها را خیره خواهد ساخت ... در یکجای دیگر امین‌الملك میگوید : «عین‌الدوله در اینکار ها مداخلاتی‌دارد» . نه امین‌الملك ونه تهران هنوز مارا نشناخته‌اندوهرگز ملتفت نخواهند شد که ما این را هشت ماه قبل ازاین تصمیم کرده‌مشغول‌فراهم‌آوردن اسباب آن شده‌ایم . عین‌الدوله خودش را درپیش یك امر واقع پیدا نمود و مخـالفت نکرد واحترام او محفوظ ماند . اگر اونیز مثل دیگـران رفتار مینمود او هم مثل دیگران مقابله میدید . دست هیچکس دراین قیام نیست .

هرگز تهران پی به مقاصد این قیام نخواهد برد . . بلی اگر میفهمیدند درآن محیط فاسد و ملوث زندگی نمیکردند ... تهران بخودی خود این آمال را نمیتواند فهمید وما خواهیم فهمانید .

ولی روزنامه ایران ، آن جریده بیوفا و حقیقت ، از طریقی مستقیم تر از رعد بمطالعه این قیام پرداخته ولاعن شعور حرف زده است ... درآخر مقاله‌خودش‌نویسنده ایران ، یکحرف خیلی سقیم وسخیفی را بزبان آورده است . باید آن قلم لاابالی که این جسارت را کرده است عذربخواهد وترضیه بدهد . میگوید :

نرسم نرسی بکعبه‌ای تبریزی این ره که تومیروی بترکستانست

بدبخت ! تبریز قصد هیچ کعبه‌ای را نکرده است .. تبریز این مرکز سر بلند آزادیستان خودش کعبه آمال آزادیخواهان است ...

شعرای تهران دیگر شعر برای ما نخواهند سرود. عجب ! چه‌تصورمیفرمایند؟! ما درسر آن شعرای مداهن که قابل خرید و فروش هستند با هیچکس طرف نخواهیم شد و هیچ انتظاری هم نداریم . شما بروید رباعیهای نفرت انگیز خودتان را بر خاك‌پای خائنین تقدیم نمائید . . . بگذارید تبریز این جهاد را بدون قصیده هـای شمـا انجام دهد ...»

اینهاست نمونه هایی از پاسخهای خیابانی بروزنامه های تهران . درهمانروزها داستان کونسولگری آلمان یکرویه سختی بخود گرفته بود . چنانکه گفته‌ایم این کنسول نشیمنگاه‌خود راکانونی برای رواج کمونیستی گردانیده کسانی‌هم‌ازتبریزیان

بنزد او آمد وشد میداشتند وچون کنسول میکوشید که گروهی را با خود همدست گرداند وافزار جنگ بآنان دهد که یکروزی بشهر درآیند وآشوبی بنام کمونیستی پدیدآورند ، وگاهی نیز بیم میداد که اگر فشاری باو آورند ، به بمبها و افزار های جنگی که در کنسولخانه آکنده میداشت آتش زده سراسر آن پیرامونها را بهوا خواهد پرانید ، از هر باره بیم هایی میرفت ، و از اینرو خیابانی در اندیشه از میان برداشتن او میبود ، بویژه پس از گفتگو هایی که با نماینده انگلیس در میان رفته بود .

کسانیکه بنام کمونیستی با کنسولخانه بهم بستگی میداشتند کم کم دلیر گردیده برای خیزش درجلو خیابانی آماده میگردیدند. برخی از آنان بکونسولگری پناهنده شده در آنجا نوشته هایی بزبان خیابانی مینوشتند و در شهر می پراکندند . از اینرو خیابانی دستور داد که یکدسته پاسبان درپیرامون کونسولخانه نگهبان ایستند وکسی را بآنجا راه نداده وهر که را که بیرون میآید دستگیر گردانند .

این رفتار بکونسول آلمان برخورده وخود بیرون میآمد و بپاسبانها پرخاش میکرد، وبیم میداد که اگر بازایستند تفنگهای ایشان را خواهد گرفت، وچون پاسبانها پاسخی نمیدادند بازمیگشت . ازپس خشمناك وبیمناك میبود از پشت بام بشلیك شصت تیر میپرداخت . گاهی بشهربانی نامه نوشته بیم میداد که اگر پاسبانها را برندارند بجنگ خواهد برخاست .

ازجمله روزچهارشنبه سیزدهم خرداد نامه‌ای ازو بشهربانی رسید که اگر تا فردا بیمروز پاسبانها را بر ندارند در زمان بکار خواهد برخاست . و چون خود مرد بیمناك و دیوانه میبود بیم هر کاری ازو میرفت . از اینرو خیابانی بسیج کار را دیده کسانی را از تیر اندازان مجاهدان بآنجا فرستاد که در پشت بامها جا گرفتند و آماده ایستادند .

دراین هنگام در تهران سفارت آلمان از بدرفتاری کونسول آگاهی یافته و « تذکره سفر » برای او از وزارت خارجه خواسته و گرفته بکارگزاری تبریز فرستاده بود که باوداده شود.این تذکره در این گرما گرم کشاکش بتبریز رسیدهوروزپنجشنبه

چهاردهم‌خرداد بود که فرستاده‌کارگزاری آنرا برداشته‌بنزد کونسول برد، ولی کونسول پروا ننموده با یك خشم آنرا باز گردانیده وساعت خود را بیرون آورده چنین گفته بود : « پنجدقیقه ازسروقت میگذرد». فرستاده‌کارگزاری باشتاب بیرون‌آمد ودرهمان هنگام ازپشت بام کونسولخانه شصت تیر آغاز گردید .

خویش دراینجا بود که کارکنان کونسولخانه پیروی از کونسول نمیکردند و فرمان ازو نمیبردند . این بود کونسول خود بتنهایی درپشت بام بجنگ و شلیك می ـ کوشید . باز خویش دراینجا بود که یکی ازتیراندازان اورا آماج گردانیده با یك تیری که ازدهانش زد ازپایش انداخت .

بدینسان جنگ گرم نشده بپایان رسید و شلیك بریده شد و سپس کارکنان کونسولخانه کشته شدن کونسول را آگاهی دادند وپاسبانان و مجاهدان نیزدست‌از جنگ کشیدند .

کونسول از دیوانگی وبیباکی سیم بانبار بمب وقورخانه کشیده بوده که اگر خود را درتنگنا دید بآنها آتش زند وخود را ودیگران راباآن پیرامونها بهواپراند، ولی خوشبختانه فرصت پیدا نکرد .

خیابانی دراین هنگام نیز دوراندیشانه رفتار کرد . بدینسان که کونسولخانه را بدهانحال باز گزاشت . شهربانی چند تن‌پزشکی فرستاد که کشته کونسول راببینند و دو تن از آنان (یکی روسی و دیگری ایرانی) که بدرون رفتند چنین گفتند که گلوله بدهان او بر خورده و از بالا بپایین فرو رفته و از دوش چپ او بیرون‌آمده از اینرو داستان را «خودکشی» وانمودند ودر روزنامه تجدد نیزهمین را نوشتند .

چنانکه گفته‌ایم نام این کونسول « کرت وسترو » (*) می‌بود . گوراو که اکنون در تبریز در گورستان آمریکائیان پدیدار است بروی سنگش می نویسد : « زاییده شد در ریکا در سال ۱۸۷۸ ، مرد در تبریز ۳جون۱۹۲۰ چهاردهم رمضان » .

این یك فیروزی دیگری از خیابانی بود و راستی را یك آسیبی از سر تبریز

(*) Curt Wustrouo

برداشته شد . کسانیکه در کونسولخانه بست‌نشین میبودند یکایك بیرون آمده خودرا سپردند ویانهانی بگریختند .

اکنون درتبریز یگانه نیرویی که سر بخیابانی فرو نمی‌آورد «قزاقخانه»میبود. این دسته از سپاه که زیردست سرکردگان روس راه برده‌میشد ، ویکه های آن بیشتر جوانان دژآگاه وبدرفتاری می‌بودند که جز زیردستان خود از کسی فرمان نمیبردند و پروایی نمی‌نمودند ، جنبش خیابانی وهمراهانش درآنان نهنابیده گرایشی از آنان بسوی خیزش دیده نمیشد ، بجای خود که دشمنیهاوبدخواهیها نیز نمودارمیگردید. در همین روزها یکدسته دیگری از اردبیل به تبریز آمد ، واینان بقزاقخانه نرفته در کاروانسرا ها درمیان شهر نشیمن گرفتند ، ویکه هاشان در بازار ودیگر جاها بامردم زمختی ودژخویی آغاز کردند ، که تو گویی فرماندهان‌دستورهایی داده‌بودندوقزاقخانه میخواست بودن خودرا بخیابانی بفهماند .

از اینرو خیابانی درسخنرانی خود بیاد ایشان پرداخت که ازجمله روزدوشنبه یکم تیرماه در گفتار خود چنین گفت : « دو روزاست تجلی این تصمیم ما که‌میخواهیم حاکمیت ملیه را برقرار داریم در دشمنان ما مؤثر افتاده و سرخود را می جنبانند . با تشویقات وترغیبات آنان افراد قزاق .. بنای شرارت را گزارده باهالی پیچیدگی‌می‌کنند . اهالی تا امروز بواسطه اخطارات سخت ما دست و پا بسته و مغلول بود . . . امروز اخطار می کنیم : بعد از این هرگاه یکنفرقزاق بیکنفر اهالی تعرض کندباید جسد بیروح او در کوچه بماند . قزاقخانه باید راحت بنشیند وموجودیت خود را بما احساس نگرداند ... قزاقها وقتی که وارد شهر وبازار می‌شوند باید غیر مسلح باشند ، در کاروانسرا های داخل شهر اقامت نکنند . هرگاه این اخطاررا فوراً تلقی نکرده‌از کاروانسرا ها خارج نشوند هیچ نوع آذوقه بآنان داده نخواهد شد و محصور خواهند ماند تا وقتیکه مقدرات قزاقخانه یکمرتبه حل گردد» .

اینهاست جمله هایی از گفتار درازی که خیابانی دربارهٔ قزاقها رانده و همانا در نتیجه این گفتار قزاقها از شهربرداشته شدند که همگی در قزاقخانه گرد آمدند، ولی خواهیم دید که همینان چه گزندی بخیابانی رساندند.

بدینسان خیابانی در کارهای خود فیروزی می‌یافت ، وچون ولیعهد این هنگام در تهران میزیست وشمس‌العماره یا عالی‌قاپو که کاخ پادشاهی ونشیمنگاه ولیعهد های ایران میبود زنان وبستگان اومی‌نشستند خیابانی خواست آنان را بیرون کند وآنجا را نشیمنگاه خود وکانون خیزش گرداند و بزنان ولیعهد دستور بیرون شدن داده روز سوم تیرماه را برگزید که از تجدد بآنجا روند ، ودر این میان‌خواست آنروزیك‌جشن با شکوهی باشد وهواداران خیزش نیروی خود را بمردم نمودار گردانند ، و این بود دستور بسیج داد .

زنان ولیعهد وپیرامونیان اویك کاروانی بستند ، وچون عین‌الدوله نیزنه کاری‌از پیش میبرد ونه سودی برمیداشت واز درنگ در تبریز نتیجه‌ای ندیده در آهنگ رفتن‌میبود ، او هم باپیرامونیان خود بباسمنج رفت ، واز آنجا همگی‌همراه گردیده‌کاروان‌بزرگی‌پدیدآوردند ورو بتهران روانه گردیدند . بدینسان تبریز از نمایندگان دولت‌تهی گردید و کسیکه دربرابر «قیام» ایستادگی نماید نماند .

۹۰ ـ سلطانزاده

ازآنسوی خیابانی‌دستورداد روزپنجشنبه سوم تیرماه اداره ها ازآغاز روز، وبازار ها پس ازنیمه روز، بسته گردد ودستگاه «قیام»باشکوه ونمایش ازتجدد برخاسته درعالی‌قاپو جا گیرد . درآنروز اداره ها وبازار ها بسته گردید . خود خیابانی‌با پیرانیامون در عالی قاپو جا گرفتند وموزیك بنوازش پرداخت ومردم درآنجا ودرسرراهها انبوه شدند. ازآنسوی همگی پیروان ، ازمجاهدان وکارد ملی ودیگران که نیروی « قیام » شمرده میشدند تفنگها بدوش در عمارت تجدد گرد آمدند و دسته ها بستند وموزیك بجلو انداختند وپای کوبان روانه گردیدند ، واز بازار ها گذشته بعالی قاپو درآمدند ودر آنجا سان داده بنمایشهایی پرداختند . همچنان شاگردان دبیرستانها دسته دسته آمده سرودها

خواندند . خود خیابانی و میرزا تقیخان ودیگران گفتار ها راندند وامید ها نمودند و نویدها دادند .

امروز رویه‌کاریهای بسیاری رفت . پیاپی‌بانگ «زنده‌باد دموکراسی» و«زنده‌باد خیابانی» بلند میشد ، پیاپی دست می‌زدند ، سرودهای گوناگون (ازجمله «مارسیز») میخواندند ، شادیها مینمودند . امروزخیابانی خود رادراوج فیروزی‌دیده‌از گناهکاران سیاسی درگذشت (عفو عمومی داد) .

درروزنامه تجدد این‌جشن ونمایش‌رابزرگ نشان داده وبازاز«کفزدنهای رعدآسا» یاد ها کرده ، لیکن چنانکه تبریزیان میگویند ، دراین روز بود که انبوه مردم بهسستی کار خیابانی پی بردند . زیرا پس ازچند ماه خیزش و کوشش ، پس از آنهمه فیروزیهای پیاپی که خیابانی را در برابر دشمنان رخداده بود ، امروزشماره کسانیکه بایستی تفنگ بدوش اندازند ویکرنگی خود را با «فیام» بهمگی نشان دهند بسیار کمتر ازآن بودند که امید میرفت .

همانا خود خیابانی وپیرامونیانش اینرا دریافته بوده‌اند که میبینیم در روزنامه تجدد مینویسد : «قائدین قیام خواسته بودند حدود این جشن را حتی الامکان محدود ساخته این‌آیین انقلابی رابایك نوع محرمیت ودرداخله‌یك دایره خصوصی وخودمانی بر پا دارند ...»

گفتار دهم

پایان کار خیابانی

بدانسان که گفتیم خیابانی تبریز را ازنمایندگان دولت و از بد خواهان تهی گردانید ، وخود رخت بعالی قاپو کشیده در کاخهای آراسته و دلگشای آنجا که ولیعهد ها برای خوشگذرانیهای خود ساخته و آراسته بودند نشیمن گرفت ، و چنانکه می گویند از همان هنگام رفتارش نیز دیگر گردید وبه پیرامونیان‌بیپروایی نشان داد .

ازآن‌سوی بشهرهای آذربایجان پرداخته برای‌هریك‌فرمان‌روایی‌ازپیرامونیان خود فرستاد . چون امیر ارشد درقره داغ گردنکشی نشان میداد باندیشه کوفتن‌سراو افتاد . چنانکه گفته‌ایم سردار عشایر را در تبریز گرفته با دستور خیابانی بند کرده بودند . از اینرو برادرش امیرارشد دشمنی مینمود وایستادگی نشان میداد .ازآنسوی برخی از خان های قره داغ که باوی همچشمی میداشتند بخیابانی گراییده پیامها و نوید ها می‌فرستادند .

این بود خیابانی دسته‌ای از ژاندارم و دیگران را جدا گردانیده بنام «قوه اعزامیه» با یکی دوتن از پیرامونیان خودروانه‌قره‌داغ گردانید که درآنجا بهمدستی خانانی که نوید همدستی داده بودند با سواران امیر ارشد بجنگند . ما ازکار های‌این سپاه آگاهی‌نمیداریم، ولی درروزنامه تجدد می‌بینیم خیابانی درروزهای‌اخیرزندگانی خود از فیروزی این سپاه سخن زانده و چنین گفته که امیر ارشد زینهار خواسته‌است واز در فروتنی درآمده .

درخود تبریز که از قزاقان بدرفتاریها دیده میشد وخیابانی بارها از ایشان بد

میگفت اینزمان از آنسو نیز بدرفتاری کمتر گردید ورئیس قزاقها که یك کولونل روسی میبود با خیابانی ازدر دوستی درآمده ایمنی‌ها داد. از اینرو خیابانی نیز زبان از بد گفتن بازداشت.

رویهمرفته کار خیابانی در آذربایجان از هرباره در پیشرفت وشکوهش‌هرزمان در فزونی می‌بود، لیکن ازسوی تهران بیمها میرفت.

در همان روزها که خیابانی رخت بعالی‌قاپو می کشیدازتهران آگاهی رسید که وثوق‌الدوله کناره جسته وکابینه‌اش ازمیان رفته وخیابانی آن را بسود خود شمرد ودر گفتارهایش چند باریاد کرد. پس ازوثوق‌الدوله مشیرالدوله سروزیر گردید. خیابانی باو خوشگمان بود وازاو جز نیکی درباره خود امید نمیداشت.

راستی هم مشیرالدوله با آن ترسناکی وبا آن پروایکه به نیکنامی خودمی‌داشت جزنیکرفتاری باخیابانی نمیخواست وبیگمان برنجش آزادیخواهان آذربایجان خرسندی‌نمیداد، لیکن درخواستهای خیابانی‌درخورپذیرفتن‌نمیبود. چنانکه گفته‌ایم خیابانی این میخواست که آذربایجان دردست او باشد کـه جداسرانه فرمان راند و سپس که نیرومند گردید بسرتهران رفته آنجا راهم «اصلاح» کند.

این می‌بود آرزوی خیابانی، ولی چون نمیتوانست آن را بزبان آورد بتهران می گفت:

«بایدآزادیستان رابرسمیت شناسید». دولت آگهی میداد که برای‌آذربایجان والی فرستاده خواهد شد. خیابانی پاسخ میداد: «بوالی نیازی نیست. شما پول برای ما بفرستید». پیداست که این درخواستها درخور پذیرفتن نمیبود. اینها چیز هایی میبود که خیابانی بایستی بازور ونیرو بدست آورد و گرنه چشم پوشد.

در گفتار هاییکه هرروز در عالی‌قاپو میراند دیده میشود که گاهی سخن رانده که به تبریز «حمله» خواهدشد، و گاهی گله کرده که تهران «هنوزاسم‌آزادیستان را قبول نکرده است».

اینها میرساند که خیابانی‌ازتهران بیم میداشته. بااینحال خواهیم دید که به بسیجی در این باره نپرداخت. ما از گفتگوهایی که میانه خیابانی وکابینه‌مشیرالدوله

رفته آگاه نگردیده‌ایم. این اندازه میدانیم خیابانی پا میفشرد که «قیام» همچنان برپا، ودست او در آذربایجان گشاده باشد از آنسو مشیرالدوله در کار خود درمانده چاره نمیدانست. سرانجام چنین نهاده شد که مخبرالسلطنه را کـه در آن کابینه از وزیران میبود بنام والیگری بآذربایجان فرستند و باو توانایی دهند که هرچه بهتر شناسد بکار بندد. مخبرالسلطنه کهسالها درآذربایجان‌والیگری کرده وبهوش‌وکاردانی خود بسیار دلگرم میبود بدلخواه این کاررا پذیرفته بگفته خودش «بایك کیف» از تهران روانه گردید وجزچند نوکری همراه نداشت.

خیابانی باین نیزخرسندی نمیداد. این بود ازمخبرالسلطنه به‌پیشوازوپذیرایی نپرداخت. مخبرالسلطنه با همان کسان خود بشهر درآمده، چون عالی‌قاپو در دست خیابانی میبود بشکلان رفته در آنجا در خانه‌ای نشیمن گرفت. خیابانی میخواست دست اورا ببندد و بهیچ کاری آزادش نگزارد که خود بستوه‌آید وهمچون‌عین‌الدوله و دیگران از آمدن پشیمان شده راه تهـران را پیش گیرد. باین اندیشه در پیرامون نشیمنگاه اوجاسوسان گماشت ومیدان را باوتنگ گردانید.

ولی درهمانحال گاهی کسانی ازپیرامونیان خیابانی ازناظم الدوله وحاجی‌سید‌المحققین ودیگران در نزد او می‌رفتند وبسخنانی میپرداختند. خیابانی میخواست او را بباز گشتن خشنود گرداند، ولی سستی کار خیابانی بیش از همه از رهگذربی‌ارجی پیرامونیانش میبود. چنانکه گفته‌ایم بسیاری از نزدیکان خیابانی دلبستگی باو وکار‌هایش نمیداشتند و این شیوهٔ کهن ایشان میبود که بهرجنبشی درآیند وسودجویند. تنهاچند تن دلبستگی میداشتند وآنان نیز دراینهنگام ازرفتار خیابانی که‌جداسرانه بکار ها میپرداخت آزردگی مینمودند. ما شنیده ایم برخی از آنـان که بـا دستور خیابانی یا باآگاهی اوبنزد مخبرالسلطنه میرفتند از خیابانی بیزاری مینموده سستی کارهای اورا آگاهی میدادند.

ازآنسوی‌خیابانی‌بمخبرالسلطنه خوش گمان‌بوده‌باورنمیکرد که‌باآزادیخواهان بدشمنی آشکار پردازد و رفتار نامردانه اورا باستارخان وباقرخان در دوازده سال پیش ازآن فراموش گردانیده بود.

باری پس ازنیمه شهریور بود که مخبرالسلطنه به تبریز رسید وچون ده وچند روز درشهر گذرانید وازچگونگی کارخیابانی آگاه گردید روزیکشنبه بیست و یکم شهریور (۲۸ ذی‌الحجه) شهر را رها کرده بقزاقخانه رفت ، و شبانه در آنجا با رئیس قزاقخانه وبا سر کردگان بشور پرداخته‌نقشه تاختن بشهر و گرفتن آنرا کشید .

دانسته نیست خیابانی باین رفتن اوچه معنایی داد که بدگمان نگردید وبهیچ آمادگی نپرداخت . چنانکه گفتیم نیروی جنگی خیابانی گذشته از پیروان خود ژاندارمهای تبریز ودسته‌ٔ گارد خیابانی‌ٔ میبودند . از ژاندارمها یك گروهان بقره داغ فرستاده شده بود وبازمانده که با رئیسشان یاور میرحسینخان درشهر میبودند ، چون یکرشته بارهای بازرگانی بدیه حاجی آقا (چند فرسخی تبریز) رسیده واز آن‌جااز ترس شاهسونان که راه را بسته بودند پیش آمدن نمیتوانست ، همان روز بیست و یکم شهریور میرحسینخان با ژاندارمها برای باز کردن راه وآوردن بارهای بازرگانی از شهر بیرون رفتند وخیابانی‌ازبس بیباکی مینمودنه تنهاآنان رانگه نداشت‌چنانکه گفته میشود خود پافشاری نموده آنان را روانه گردانید .

فردادوشنبه بیست ودوم شهریورهنوزآفتاب درنیامده دسته‌های قزاق‌ازقزاقخانه در آمده روبشهر آوردند . کسی برای جلوگیری نمیبود . تنها در عالی‌قاپو وشهربانی کسانی از گارد خیابانی وپیروان خیابانی اندك ایستادگی نشان دادند وباندك جنگی برخاستند، ولی‌چون دوسه تن کشته گردیدآنان‌نیزرها کرده هر کسی‌بجایی گریختند. قزاقان بسراسرشهردست یافتند ودستگاه «قیام» یکباره بهم خورد . قزاقان بخانه های سران «قیام» ریخته دست بتاراج نهادند .

خیابانی که شب رابخانه خود رفته بیباك وآسوده‌خوابیده بود بامدادان‌هنگامی برخاست که قزاقان بشهر درآمده بودند ، وچون بیم گرفتاری میرفت بخانه یکی از همسایگان رفته درآنجا نهان گردید . ازنزدیکان او کسانیکه با مخبرالسلطنه ازپیش راه میداشتند آسوده ماندند. دیگران ناچار شدند رونهان کنند وبرخی نیزشهررارها کرده بیرون رفتند. خانه‌های بسیاری ازایشان تاراج یافت .

مخبرالسلطنه‌بشهردرآمده درعالی‌قاپونشست. اما خیابانی، قزاقان‌به نهانگاه‌اوپی

برده چند تن بسرش رفتند ، واو را با چند تیر کشته جنازه‌اشرا بروی نردبانی‌انداخته بیرون آوردند . دراینباره سخن دو گونه است : مخبرالسلطنه میگفت قزاقان چون نزدیك شده‌اند خیابانی خودش خود را کشته میگفت : نوشته‌ای دراین باره ازجیب او درآمده ولی‌دیگران‌میگفتند:خیابانی‌درزیرزمینی‌میبوده وتفنگی‌بدست‌میداشته،قزاقان آنرا دیده ازبیرون شلیك کرده خیابانی را ازپا انداخته‌اند وهمانا این‌راست تراست .

۹۱ ـ میرزاتقیخان رفعت

بدینسان شادروان خیابانی کشته گردیده از میان رفت . میباید اورا کشتهٔ آن نمایشهای رویه کارانه مردم وآن کف زدن ها و «زنده باد» گفتنهای دروغی دانست . یك پستی فراموش نشدنی که در داستان خیابانی ازاین دسته مردم نمایان گردید آن بود که چنانکه درپای گفته های خیابانی کف زده بودند در گرداگرد جنازه او نیز کف زدند ودژ رفتاری بسیار ازخود نشان دادند .

چنانکه گفته‌ایم یکی از نزدیکان خیابانی میرزا تقیخان رفعت میبود . این مرد باچند تنی‌ازشهر گریخته بآرونق وانزاب‌رفته‌بود ودرآن‌جا خود را کشت (یا دیگران کشتند) ، وما ازداستان اونیك آگاه نگردیده‌ایم .

همان روز دوشنبه مخبرالسلطنه نوشته‌ای بچاپ رسانیده درشهر پراکند که در پایین نسخه آنرا می‌آوریم :

اخطار عمومی

«از دور تصور میرفت قیام آقایان در تبریز واقعاً از برای تحکیم قانون اساسی است . اینجانب که خود را درتبریز از هر گونه معرفی مستغنی میدانم کمر خدمت اهالی را بمیان بسته بعجله هرچه تمامتر با یك شوقی،بآذربایجان آمدم . از جمال آباد تا تبریز آنچه مطالعه‌شد ازدمکراسی اثری ندیدم همه جا رنجبر درعذاب‌ورعیت پریشان بود وفریاد رسی نداشتند . در میانج حال رقت آوری مشاهده شد . تا امنی تا یك فرسخی شهر حکمفرما است . ولایات همه بلاتکلیف، درشهر دلها خون وزبان ها بتهدید موزر مهراست .

درظرف هفته گذشته بهر زبان وهروسیله خواستم مطالب آقایان را بفهمم جز نظریات شخصی چیزی مفهوم نشد . آنچه نصیحت کردم جواب منطقی نشنیدم وروزی که فقط اتحاد بدرد مملکت درمان است آقایان جاده افتراق میروند . نشستن و اصلاحات کردن بهتر از قیام وهرج ومرج درمملکت انداختن است . نظمیه گرسنه ژاندارم بی‌معونه، راهها ناامن ،آقایان درباغ دولتی نطق میکنند . ادارات رسمی را به اوتکاب بی‌قانونی مجبور کرد. چرخها را ازمحور بدرانداخته .

لهذا بیش ازاین تأمل وتحمل مقتضی نبود . بموجب اختیاری که داشتم بفراق امرشد شهر را ازاین‌حال‌اسف‌آور خلاص کنند تابتوان‌به‌اصلاحات امور داخل‌وخارج پرداخت . ادارهٔ نظمیه باید کماکان فقط مشغول نظم باشد . اداره ژاندارمری راه را تأمین نماید ، لازم است محاسبات خودرا ترتیب داده بیاورند که حقوق آنها پرداخته وتعلیمات آنها داده شود .

مخبرالسلطنه

کشته شدن خیابانی‌درتهران ودیگر شهرها اثر بدی داشت. روزنامها درهمه‌جا زبان بدگویی بمخبرالسلطنه باز کردند . سپس که مجلس چهارم گشاده شد قانونی گذشت که ماهانه پولی ببازماندگان اودهند .

از آن سو در آذربایجان چند تن ازیاران او بنام کینه‌جویی ازمخبرالسلطنه بیك کاربدی برخاستند، وآن اینکه بااسماعیل آقا (سیمکو) بهمبستگی پیدا کرده اورا دوباره به‌آشوب برانگیختند ، وارشد الملك نامی را بنزد اوفرستادند . اسماعیل آقا که با دولت دو رویه راه میرفت وخود خواهان آشوب می‌بود فرصت رارها نکرده دوباره بکار پرداخت . ارشدالملك که خود ازمردم ارومی میبود با دستور اسماعیل آقا بآنجا رفته بانیرنگ شهررا گرفت واین در زمستان ۱۲۹۹ بود .

بدینسان دوباره ارومی گرفتار گردید ودوباره آذربایجان دچار آشفتگی شد . مخبرالسلطنه که در داستان خیابانی زیرکی ازخود نشان داده کار راباآسانی پیش‌برده بود . در اینجا جز نافهمی ازودیده نشد ودر نتیجه کارندانی او چند بار سپاهیان دولت در برابر کردان شکست خوردند ودر هربار یکدسته ازجوانان کشته شدند و از میان رفتند . مخبرالسلطنه در تبریز درون اطاق نشسته با تلگراف وتلفون فرمانهای‌جنگی بسر کردگان میفرستاد واین کار خام اومایه نابودی جوانان میشد .

در زمستان سال ۱۳۰۰ اسماعیل آقا آهنگ ساوجبلاغ کرد وسپاهی که مخبرالسلطنه بآنجا فرستاده بود درسایه ناشایستی فرماندهشان که ملك زاده نامی می بود کاری نتوانستند و کردان بآسانی شهر را بدست گرفتند . دراین جنگ بود که اسدآقا فشنگچی ، آن کرد دلبر آزادی ، کشته گردیده ازمیان رفت . کردان سیصد تن از ژاندارمها را دستگیر گردانیده بودند که سیمکو دستور داد همگی را بشصت تیر بسته از پا انداختند .

سپس در یك جنگ دیگری از سوی شرفخانه باز سپاهیان دولت شکست خوردند و سامخان امیر ارشد قره داغی که فرمانده این سپاه می بود کشته گردید که بدینسان اسماعیل آقا از ضرغام که کشنده برادرش جعفر آقا می‌بود کینه‌جسته برادر اورا کشت .

کوتاه سخن : آنکه مخبرالسلطنه پیاپی دسته های ژاندارم و سوار را بکشتن میداد وآشوب اسماعیل آقا روزبروز بزرگتر گردیده مایه گرفتاری برای آذربایجان شده بود ، ولی چون دراین هنگام سردار سپه (رضا شاه پهلوی) بنام وزیر جنگ بکار برخاسته سپاه ایرانرا نیرومند میگردانید ودسته دسته آنانرا بسر سوکشان میفرستاد، ودر این هنگام آشوب گیلان فرونشانیده شده بود سردار سپه میتوانست بآذربایجان بهتر پردازد . از اینرو دست مخبرالسلطنه را ازکار کوتاه گردانید وفرماندهان سپاهی برای سرکوب کردان فرستاده میشد تاپس ازیکرشته جنگهای دیگری سیمکو ناتوان گردید وشکست خورده ازایران بگریخت . (که سپس نیز بایران بازگشته با دست سپاهیان کشته گردیده ازمیان رفت) . ازآنهنگام آذربایجان روبایمنی نهاده آشفتگی‌های هیجده ساله پایان پذیرفت .

چون داستان سردار سپه یا رضاشاه پهلوی وکارهای او جداست دراینجا بآنها نپرداخته بهمین چند جمله بس میکنیم ودر اینجا تاریخ هیجده ساله آذربایجان را بپایان میرسانیم .

پایان

فهرست نامها

در این فهرست تنها نامهای کسان آورده شده

الف

آبراهام ۵۱۹
آتاکشی بیك (حاجی) ۴۳۵
آجودان باشی ۶۷
آخوند آملی ۶۸
آخوندوف ۱۹۴ ـ ۱۹۸
آرشیدوك (فرانز فردنیناند) ۵۸۸
آرلوف ۵۹۱
آصف‌الدوله ۱۵ ـ ۴۶۹ ـ ۳۷۳
آقابالاخان سردارافخم ۷ ـ ۹ ـ ۱۰ ـ ۳۵۰ ـ ۳۵۱ ـ ۳۵۲ ـ ۳۵۳ ـ ۳۸۷
آقابالاخان (میرزا) ۲۱۶
آقا بالا ۱۳۳
آقامکافات (میرزا) ۲۰۸
آقا (میر) ۴۰۵
آقا ۲۶۷
آقا (ملا) ۴۷۵
آقاخان ۹۱
آقا مدیر نالهٔ ملت (میرزا) ۲۸۸
آقا عواغلی ۵۰۸
آقا بلوری (حاج میرزا) ۸۵ ـ ۹۰ ـ ۱۴۵ ـ ۱۶۵ ـ ۱۷۶ ـ ۱۷۷ ـ ۲۰۷ ـ ۲۶۷ ـ ۲۸۰ ـ ۲۸۴ ـ ۲۸۷
آقازاده ۷۰۳ ـ ۷۰۹
آندرونیك ۷۵۲ ـ ۷۵۳ ـ ۷۵۵
ابش ۲۸۸ ـ ۴۳۷ ـ ۴۴۳
ابراهیم آقا ۱۴۶ ـ ۴۳۷ ـ ۴۴۰ ـ ۵۹۵
ابراهیم آقا (حاجی میرزا) ۷۶
ابراهیم آقاقارصی ۲۰۱ ـ ۲۰۲ ـ ۲۰۴ ـ ۲۱۲ ـ ۲۱۳ ـ ۲۸۸
ابراهیم اردبیلی ۲۱۳
ابراهیم معمار ۴۷۱
ابراهیم خوئی (حاجی میرزا) ۳۳۰
ابراهیم پیراهن‌دوز ۴۷۳
ابراهیم زنجانی (شیخ) ۴۸۱
ابراهیم حکیمی ۴۸۱
ابراهیم مجتهد (میرزا) ۷۳۰
ابراهیم‌خان ۷۲۳ ـ ۸۱۵ ـ ۸۵۲
ابوالحسن پیرنیا ۴۷۷ ـ ۴۸۱
ابوالحسن (حاجی میرزا) ۴۰۴ ـ ۴۱۷ ـ ۵۷۶
ابوالحسن خان زند (میرزا) ۶۵۱ ـ ۶۵۲
ابوالفتح‌خان ۸۰۱
ابوالقاسم‌خان بختیاری ۱۱ ـ ۱۶۹
ابوالقاسم‌خان ۳۹۹
ابوالقاسم ۴۶۱ ـ ۴۶۲
ابوالقاسم (دکتر) ۴۷۵
ابوالقاسم‌خان نوری ۲۵
ابوالقاسم (میرزا) ۴۰۴
ابوالقاسم (حاجی میرزا) ۴۳۱

ابوالقاسم فیوضات ۸۴۷
ابوالقاسم (حاجی) ۷۰۰
ابوترابخان (میرزا) ۲۴
ابوطالبخان (میر) ۴۷۱
ابوطالب علیزاده (میرزا) ۴۳۵
۴۳۷ ـ ۴۴۳
اجلال‌الملك ۴۴ ـ ۴۹ ـ ۸۸ ـ ۴۳۴
۴۳۵ ـ ۴۴۲ ـ ۴۴۷ ـ ۴۷۴ ـ ۷۱۲
۷۱۳ ـ ۷۱۴ ـ ۷۱۵ ـ ۷۱۷ ـ ۷۳۲
۷۴۰ ـ ۷۵۲ ـ ۸۶۰
اجلال خلوت ۴۴۷
احتشام‌السلطنه ۴۵۷
احسان‌الله‌خان ۸۱۵
احمدشاه ۵۵۸ ـ ۵۹۰ ـ ۶۰۹
احمد صادقوف ۱۲ ـ ۱۶ ـ ۱۸
احمد ترك (حاج) ۲۵
احمد نقاش(حاج) ۲۶۷ـ ۳۴۶ـ ۳۴۷
۳۴۸ ـ ۳۴۹ ـ ۳۵۰ ـ ۳۵۱
احمدخان میرشکار ۱۲۲
احمد سهیلی (میرزا) ۲۱۶ ـ ۳۳۱
۳۳۲ ـ ۳۳۵ ـ ۳۵۲
احمد خان‌مشایخی (میرزا) ۳۵
احمد ناصری (میرزا)۲۰۸
احمد میرزا ۶۱ ـ ۶۲
احمدخان (میرزا) ۲۸۸ ـ ۴۳۷
احمدطباطبائی ۴۵۸
احمد خیابانی (میرزا) ۳۳۱ ـ ۳۴۴
۳۷۳
احمد قوام ۴۸۱
احمد امام (میر) ۴۷۵
احمدآقا ۴۰۶ـ۸۵۵
احمدآقا (مشهدی) ۳۲۶
احمدآقا بالا زاده (مشهدی) ۷۰۹
احمدآقا (حاجی‌میرزا) ۳۱۴
احمد کلاه‌دوز ۴۷۵
احمد احسانی (شیخ) ۳۱۴
احمد نانوا (مشهدی) ۳۶۸ ـ ۳۴۴
۳۷۳
احمد قهوه‌چی (یوزباشی) ۳۷۳
۷۰۱
احمد قزوینی (میرزا) ۳۹۹ ـ ۵۰۸
احمد علیخان ۴۷۵
احمدزاده دهقان ۴۴۳
احمدکسائی (حاجی) ۸۱۵
احمد مختاربیك ۶۰۴
احمد (میرزا) ۷۳۰
احمد خان‌صفا (میرزا) ۷۷۶
احمد (مشهدی) ۷۰۱
ادوارد گری (سر) ۲۲۳ ـ ۲۳۵
۳۸۹ ـ ۵۴۳ ـ ۵۴۴
ادیب‌التجار ۲۴ ـ ۷۹
ادیب‌السلطنه ۶۳۹ ـ ۶۶۲
اردبیلی ۵۴۵ ـ ۵۵۸ ـ ۵۵۹ ـ ۶۶۵
ارشدالدوله (علیخان) ۷۲ ـ ۱۷۳
۵۲۲ ـ ۵۲۸ ـ ۵۳۲ ـ۵۷۳
ارشد همایون ۶۰۷
ارشدالممالك ۷۲۲ ـ ۸۹۵
ارفع‌السلطان ۷۰۱
ازولسلی(مسیو) ۱۲۴
اسدالله (میرزا) ۷۸
اسدالله (میر) ۸۳۵
اسدالله خوئی (میر) ۴۰۵
اسدالله (ملا) ۴۱۹
اسدالله آقاخان ۲۶۳ ـ ۲۷۴ ـ ۲۷۶
۲۸۸
اسدالله‌خان ۷۶
اسد آقاخان ۳۰۴ ـ ۴۳۷ ـ ۴۳۸
۴۴۰ ـ ۴۴۳ ـ ۵۰۳ ـ ۶۴۰ ـ ۷۰۹
۸۹۵
اسماعیل آقاسیمیتقو(سیمگو دیده‌شود)

اسماعیل خوئی ۲۱۳ ـ ۵۴۲
اسماعیل‌خان یکانی(میرزا) ۴۶ ـ ۸۸
۹۴ ـ ۱۱۳ ـ ۱۳۳ ـ ۱۳۷ ـ ۱۴۰
۱۵۶ ـ ۲۸۷ ـ ۳۵۷ ـ ۴۳۷ ـ ۴۳۸
۴۴۲ ـ ۶۴۰ ـ ۶۵۲ ـ ۶۵۳ ـ ۶۵۴
۶۶۵
اسماعیل‌خان ۶۵ ـ ۶۶ ـ ۳۳۳ـ۳۷۹
اسماعیل ۷۴۴
اسماعیل نوبری (میرزا) ۱۱۳ـ ۱۷۷
۲۷۵ ـ ۳۶ ـ ۴۵۶ ـ ۶۹۰ ـ ۶۹۴
۶۹۷ ـ ۷۳۵ ـ ۷۴۵ ـ ۷۴۸ ـ ۷۴۹
۷۷۳ ـ ۷۸۸ ـ ۷۹۳ ـ ۸۲۹ ـ ۸۴۲
اسماعیل هشترودی (میرزا) ۱۳۸
۱۵۸ ـ ۴۷۷ ـ ۴۹۱
اسماعیل آقا امیر خیزی (حاج) ۸۸
۱۱۳ ـ ۱۳۷ ـ ۲۸۷ ـ ۴۳۸ ـ ۴۴۱
۴۴۲ ـ ۸۷۳ ـ ۸۸۰
اسماعیل سعیدگر ۳۱۰
اسماعیل خان سرابی (حاج) ۸۸
۶۸۸ ـ ۶۹۵
اسماعیل (حاجی) ۴۱۸
اسماعیل (مشهدی) ۴۳۲ ـ ۴۳۳
۴۳۵ ـ ۵۳۹
اسماعیل خان (میرزا) ۷۶۸ ـ ۷۶۹
۸۰۰
اسماعیل عسالو (ملا) ۷۳۰
اسماعیل مدیرالتجار (حاجی) ۵۷۶
۵۷۷
استونس (مستر) ۵۳ ـ ۳۹۲
استانلی مود (ژنرال) ۶۶۶
استارسکی (ژنرال) ۳۷ـ۴۸
اسلان گرجی ۲۱۳
استبانیان ۱۱۵ ـ ۵۵۲ ـ ۷۲۲
اسکندر خان ۸۱۵
اسرائیل (دکتر) ۷۶۱
استوکس(ماژور)۵۳ ـ ۱۶۱ ـ ۲۳۰
اسکندرآقا ۴۷۵
اسحاق اردبیلی ۴۱۰
اسحاق ۴۷۲
اسعدالحکماء ۴۶۵
اسعد همایون ۷۲۲ ـ ۷۳۷
اسعدالسلطان ۱۶۲ ـ ۱۶۴
اشرف (سید) ۴۶۴ ـ ۴۷۲
اشرف‌زاده ۶۶۸
اصغرخان ۶۴۰
اصغرخان مسکین ۳۵۵ ـ ۴۵۶
اصغر پسر مراد ۷۰۰
اعتلاءالدوله ۵۱۳
اعتمادالدوله ۳۰۱ ـ ۴۲۱ ـ ۵۸۰
۶۰۱ ـ ۶۰۷ ـ ۶۱۳ ـ ۶۱۸ ـ ۶۷۳
۶۷۴ ـ ۶۷۸ ـ ۷۰۲
اعظم‌الدوله ۵۱۰ـ ۵۱۱
افصح‌المتکلمین ۴۷۵ ـ ۵۱۳
اقبال‌الدوله ۲ ـ ۳ ـ ۴ ـ ۵۲
اقبال‌السلطنه ۴۵۵ ـ ۵۵۰
الکساندر ۴۲۱ ـ ۵۵۱
اکسفورد ۵۶۵ ـ ۵۶۶
امامویردی (ملا) ۷۶ ـ ۸۶ ـ ۱۹۸
امامقلی میرزا ۱۷۹ ـ ۲۱۸ ـ ۶۹۰
امامقلی ۴۱۳
امامقلیخان ۴۰۹
امامعلی‌خان ۴۴۱
امامجمعه تبریز ۶۷ ـ ۲۵۰
امامجمعه تهران ۶۸
امامجمعه رشت ۴۷۵
امامجمعه انزلی ۴۷۵
امامجمعه۵۵۳ ـ ۵۵۴ ـ ۵۷۶ ـ ۵۷۷
۶۷۶ ـ ۶۸۱ ـ ۶۸۸ ـ ۶۹۰ ـ ۷۰۴
۷۴۳ـ۸۴۲
امان‌الله‌میرزا (ضیاءالدوله دیده‌شود)

امجدالواعظین ٤٦١ - ٤٧٣
امیر ٩٠
امیرخان ٨٢٧
امیرالسلطنه ٦٨٤
امیر حشمت ١٥٥ - ١٥٦ - ١٦٤
٢٦٢ - ٢٨٨ - ٢٩٧ وبسیار جاهای
دیگر تا پایان کتاب.
امیر بهادر ١٨ .. ٢٩ - ٥٢ - ٥٥
١٧٢
امیرافخم ٢ - ٥٣ - ٥٥ - ٨٨ - ١٨٩
١٩٠ - ١٩٣
امیراکرم ٨١٦
امیر ارشد ٧٣٥ - ٧٣٦ - ٧٣٩
٨٨٩
امیر محتشم ٦٧٢
امیر مفخم ٦٥٠ - ٦٥٣
امیرمکرم لاریجانی ١٨٦
امیر مکرم ٢
امیر مجاهد (یوسفخان) ٦٠- ١٨٢
امیر ناصر ٦٦٣
امیرعشایرخلخالی ٨٩- ١١٥- ١٤٨
١٦٢ - ١٩٦ - ٢٢١
امیرنظام ١٩ - ١٨٩ - ١٩٠ - ١٩٣
امیر معزز ٨٦
امین‌الملك ٦٩٦ - ٧٧٢ - ٨٦٤
٨٦٨ - ٨٧٩
امین‌الدوله ١٧٠
اوبرون(مستر) ٢٢٦ - ٢٢٨ - ٤٨٨
ایسارلوف ٦٤٩
ایوان یگازاریانس ٤٧٥

ب

باباخان اردبیلی ٣٩٦
باباخان (حاجی) ٥٦٧ - ٦٣٨
بابایوف ٣١٨ - ٣٢١
بار نفسکی (مسیو) ٥٣-٥٩
باراتوف ٦٤١ - ٦٤٢ - ٦٤٣-٦٤٧
٦٤٨ - ٦٤٩ - ٦٥٢ - ٦٦١ - ٦٦٢
٧٦٥ - ٧٧٩ - ٧٨٠
بارون مناسکان ٧٦٢
بادامچی ٧٨٨ - ٧٩٣
باسکرویل (مستر) ٧٧- ١٥٩- ٢٣٩
٧٣٣ - ٧٦٣ - ٨٨١
باقرخان (سالار ملی) ٢ - ١٠ - ٣٤
٣٧ - ٤٥ - ٤٦ - ٤٧ - ٤٨ - ٧٧
٨٤ - ٩٢ - ٩٤ - ٩٩ - ١٠٨ - ١٠٩
١١٠ - ١١١ - ١٥٤ - ١٦٥ - ٣٢٣
٣٣٣ - ٤٠٥ - ٥٢٢ - ٥٢٤
باقرخان٤٢٦ - ٦٦٨ - ٦٦٩ - ٦٧٠
باقرآقا (حاجی‌میر) ٥٠٨
باقر (میر) ٤٧٢
باقر (میرزا) ٧٤٨ - ٨٦٤ - ٨٦٦
باقر (جوان) ٣٩٥
باقر (ملاشیخ) ٤٧٥
باقرقاضی (میرزا) ٤٠٤
باقر اسلامولچی (آقامیر) ٨٨٠
باقر طلیعه (میرزا) ٨٧٨
باقرخان (مشهدی) ٤٣٢ - ٤٣٥
٥٢١ - ٥٣٩
بالابیك حسین‌زاده ٢٨٧- ٤٣٧
بالابوزباشی٤١٤- ٤١٦
بحری‌بیك ٤٥١
بیه عیوضوف ٧٦٢
بحرالعلوم (حاج) ٢٥
بختورخان ١١٦
براون (پرفسور) ٤٠ -٤٧- ٧٨-٩٠
١٧٥ - ٢٢٣ - ٣٤٧ - ٣٧٦ - ٣٨٤
٣٨٨ - ٤٥٧ - ٥٦٥
بخشعلیخان ٤٤٢ - ٤٥٣ - ٤٥٤
٤٥٥ - ٤٥٦

بزرگ (آقا) ٤٧٥
برهان (سید) ٦٧١
بلوری ٦٠٤ - ٧٤٨
بصیرالسلطنه ٣٧ - ٤٠ - ٤٣
بلینسوف (کاپیتن) ٥٢
بهرام‌میرزا ٨٢
بهمن میرزا ١٢٢
بهادرالدوله ٥٣٤
بهاءالسلطنه ٦٠٣
بهادرالسلطنه ٦٥٢
بهری ٩١
بیوك‌آقا (جامی) ٧٠٤ - ٧٣٠
بیوکخان١٤٨ - ٢٠٧ - ٢١٩- ٢٢٠
بیزو (مسیو) ١١٩
بیورلینك (لئوپولد) ٨٥٩ -- ٨٦١
٨٦٢ - ٨٦٣ - ٨٦٤ - ٨٦٦ - ٨٦٧
٨٦٨ - ٨٧٩
بیچراخوف (ژنرال) ٧٧٩ -- ٧٨٠
٧٨٥

پ

پاخیتانوف ٢٢٥ - ٢٢٩ - ٢٣٤
پاکلیوسکی١٣٣ - ٢٣٤
پانوف‌بلغاری ١٢ - ١٣ - ١٦ - ١٧
١٨
پاشاخان ٤٧٥
پاکارد (دکتر) ٦٠٦ - ٦٠٧-٧٦٢
٨٣٧ -- ٨٣٨
پترسخان١٧٧ - ٢١٥ - ٣٤٦ - ٣٥٥
٣٥٦ - ٣٥٧ - ٣٥٨ - ٣٦٠ - ٣٦٧
پترس (آقا) ٧٢٣ - ٧٢٩ - ٧٣١
٧٣٢ -- ٧٣٦ - ٧٣٧ - ٧٤٠- ٧٤٢
٧٥٢ -- ٧٥٨ -- ٧٦٠
پرینبوزوف (کاپیتن) ٥٨
پسر حاج عبدالرسول ٨٣
پسر هاشم حراجچی ٣٦٨ - ٤٠٠
٤٠٣
پرویزخان ٦٠٣
پرستاو ٥٨٠
پول‌شیمون ٦٠٦ - ٦٠٨ - ٦٢١
پوژن (دکتر)٦٢٦ - ٦٥٧
پهلوان‌رضا ٨٢٥ - ٨٢٦
پنینکتون ٧٥٨ -- ٧٥٩
پیشنماز(حاجی) ٣٥٥- ٤٠١ - ٤٤٠
٤٥٦-٥٩٥

ت

تاوزند(ژنرال ٦٥٩-٦٦٢ - ٦٦٦
تربیت ٤٥٧
ترجمان‌الدوله ٨٦٠ - ٨٦١ - ٨٧٩
تقی (یوزباشی) ٢٨٢-٤١٤-٤١٥
تقی (مشهدی) ٢٨٨- ٤٣٧
تقی‌زاده (سیدحسن) ٨-٢٠-٣٠- ٣٤
٧٦-٧٧-٧٨-١١٩-١٢٧-٤٥٧.٤٧٤
٧٣٢
تقی قلج (میر) ٤٠٤
تقی (حاجی‌میرزا) ٤٠٤
تقیخان (میرزا) ٧٠٠ - ٧٤٨-٨٤٤
٨٤٥ - ٨٧١ - ٨٨٨ - ٨٩٣ - ٨٩٤
تقیوف ٤٠٥ - ٤٠٦ - ٤٠٧
تورنر (مستر) ٢٧٦ - ٢٧٧ - ٢٩١
٣٠٠ - ٣٠٥ - ٣٠٦ - ٣١٧ - ٣٥٨
٣٧٧ - ٤٢٨
توفیق ٧١٥ - ٧١٧ - ٧١٩ - ٧٦٢
٧٣٨ - ٨٣٩

ث

ثقةالاسلام- ١٢٤- ١٢٥- ٢١٧-٢٦٢
٢٧١ - ٢٧٤ - ٢٧٨ - ٢٧٩ - ٢٨٤
٢٨٥ - ٢٩٤ - ٢٩٦ - ٢٩٧ - ٣٠١

۳۰۲ ـ ۳۰۵ ـ ۳۰۷ ـ ۳۰۹ ـ ۳۱۰
۳۱۱ ـ ۳۱۴ ـ ۳۱۶ ـ ۳۱۷ ـ ۳۱۸
۳۱۹ ـ ۳۲۶ ـ ۳۳۰ ـ ۳۳۱ ـ ۳۳۷
۳۴۰ ـ ۳۴۲ ـ ۳۸۲ ـ ۳۸۴ ـ ۳۸۸
۴۴۲ ـ ۴۴۴ ـ ۴۴۵ ـ ۴۸۷ ـ ۴۹۹
۵۰۰ ـ ۵۰۱ ـ ۵۲۲ ـ ۵۸۳ ـ ۶۷۶
۶۸۲ ـ ۶۸۳
ثقةالاسلام ارومی ۷۳۰

ج

جاسم ۴۵۲
جعفر راسته کوچه‌ای (میرزا) ۲۸۱
۲۸۲
جعفر (میر) ۳۲۳ ـ ۴۰۵
جعفر آقا ۷۱۸ ـ ۷۲۵ ـ ۷۳۱ ـ ۸۳۰
۸۳۳ ـ ۸۳۶ ـ ۸۹۵
جعفرقلی ۶۵۸ ـ ۷۹۳ ـ ۸۰۳ ـ ۸۰۴
۸۰۵ ـ ۸۰۶
جعفرقلیخان سالار ۶۸۴
جعفرقلیخان ۵۶۸
جلال (سید) ۴۷۵
جلیل سنقری (شیخ) ۳۳۰
جلیل اردبیلی (سید) ۵۰۷ ـ ۵۲۴
۵۴۵ ـ ۶۱۹
جلال لشکر ۴۴۰
جلال (میر) ۷۳۰
جمال واعظ (سید) ۷۶
جمال بیك ۱۴۰
جمیل بیك ۱۴۰
جمال افجهٔ (سید) ۱۵۱
جواد ناطق ۵۶۲
جودت بیك ۶۰۱
جهانگیر میرزا ۲۱۹ ـ ۴۳۰ ـ ۸۳۴
۸۳۵ ـ ۸۳۶ ـ ۸۴۰
جهانگیرخان (میرزا) ۵۱ ـ ۶۱ ـ ۶۸ ـ ۵۸۳
جهانشاه‌خان ۱۹۴
جهانسوز میرزا ۳۹۲
جواد اردبیلی ۴۱۰
جوادخان ۵۳۴

چ

چاردولی ۶۹۴ ـ ۶۹۵
چراغعلیخان ۶۲۷ ـ ۶۳۲ ـ ۶۴۳
۶۵۰ ـ ۶۵۶ ـ ۶۵۸ ـ ۶۵۹ ـ ۷۷۵
۸۰۳ ـ ۸۰۴ ـ ۸۰۵
چرچیل (مستر) ۱۳ ـ ۵۳ ـ ۵۹
چرنوزوبوف ۶۰۰ ـ ۶۰۴ ـ ۶۱۰

ح

حاجی باباخان اردبیلی ۹۲ ـ ۲۶۴
۲۸۷ ـ ۳۰۴ ـ ۴۳۷ ـ ۴۴۳ ـ ۴۴۹
حاجی قفقازی (مشهدی) ۳۴۲ ـ ۳۴۳
۳۴۴ ـ ۳۴۵
حاجی آقا (میر) ۴۷۵
حاجی آقا میلانی ۸۶۳
حاجی خان ۲۷۱ ـ ۲۸۷ ـ ۳۰۷ ـ ۳۲۱
۳۷۲ ـ ۴۳۷ ـ ۴۳۸ ـ ۴۴۴ ـ ۵۸۵
۷۰۱ ـ ۷۰۲ ـ ۶۶۸
حاجی آقارضازاده (میرزا) ۱۵۶ ـ ۱۵۷
۳۶۴ ـ ۴۵۶
حاجی آقا کریموف ۴۷۱
حاجب‌الدوله ۴۲۸
حافظ افندی ۲۰۸ ـ ۳۴۶ ـ ۳۴۷ ـ ۳۵۰
حامدالملك ۵۴۷
حبیب ۵۳۴
حبیب‌الله‌خان ۱۰۶
حبیب‌الله آقازاده (میرزا) ۴۳۳
حبیب‌خان ۱۱۵
حسام‌نظام ۶۹۲ ـ ۶۹۳

حسام‌الاسلام ۷۷
حسن مجتهد (حاج‌میرزا) ۱۰ ـ ۶۷
۲۵۰ ـ ۳۳۶ ـ ۳۳۸ ـ ۳۵۳ ـ ۴۰۲
۴۱۷ ـ ۴۲۶ ـ ۵۵۱ ـ ۵۵۴ ـ ۵۶۰
۵۹۲ ـ ۵۹۳ ـ ۶۷۸ ـ ۷۰۴
حسنخان (نایب) ۲۰۴ ـ ۲۰۵
حسن شریفزاده (سید) ۷۷
حسن مدیر حبل‌المتین (سید) ۶۸ ـ ۶۹ ـ
۷۹
حسن آقاقفقازی ۲۸۷ ـ ۴۳۷ ـ ۴۴۳
حسن آقا اهری (حاج) ۸۵
حسن آقا ۶۷۰
حسن پسر علی مسیو ۲۷۱ ـ ۳۰۷ ـ ۳۰۹
۳۱۰ ـ ۳۱۱ ـ ۳۲۰ ـ ۳۲۱ ـ ۳۲۲ ـ
۳۴۰
حسن حسینی (حاج‌شیخ) ۴۷۵
حسن درزی (مشهدی) ۳۶۵
حسن فاتحه‌خوانچی (ملا) ۳۳۰
حسن (میرزا) ۵۵۱
حسن شکوهی (حاجی میرزا) ۶۰۲ ـ
۶۹۲
حسن وثوق ۴۷۷ ـ ۴۸۰ ـ ۴۸۱ ـ
۴۹۰
حسن مدرس (سید) ۵۷۰ ـ ۶۳۹ ـ ۶۵۸
۶۶۳ ـ ۷۹۶
حسین اشکریز (حاج‌شیخ) ۸
حسین واعظ (میرزا) ۲۵۰ ـ ۳۶۶ ـ
۴۱۸ ـ ۵۶۲
حسین رشدیه (میرزا) ۵۹۵
حسین (نایب) ۴۳ ـ ۴۴
حسین کاشانی (نایب) ۱۴۷ ـ ۵۰۶
۵۰۷ ـ ۵۴۵ ـ ۵۴۶ ـ ۵۴۷ ـ ۵۷۰
۶۳۲ ـ ۶۴۶ ـ ۶۵۰ ـ ۶۵۶ ـ ۷۵۷
۷۷۵ ـ ۷۹۳ ـ ۸۰۲ ـ ۸۰۳ ـ ۸۰۴
۸۱۰ ـ ۸۱۶ ـ ۸۱۷ ـ ۸۲۴ ـ ۸۲۵ ـ ۸۲۷
حسین اردبیلی (سید) ۱۰۸
حسین اردبیلی (میرزا) ۲۱۳ ـ ۲۸۷
۴۳۷
حسین تهرانی (حاج‌میرزا) ۷۷
حسین (شیخ) ۱۴۸
حسین پاسبان ۲۶۲
حسین فشنگچی (کربلائی) ۴۷ ـ ۱۵۶
۲۶۹ ـ ۳۲۷ ـ ۳۹۴
حسین کزازی (سید) ۵۰۸ ـ ۶۳۹
حسین باغبان ۵۲۲
حسین دیجویه (میرزا) ۳۴۵
حسین رئوف ۶۲۶
حسین اخمفیه‌ای (نایب) ۴۱۰
حسین ملك‌التجار (سید) ۴۳۵
حسین (آقامیرزا) ۵۶۳ ـ ۵۶۴
حسین جهانگیری ۷۱۹
حسین امام (ملا) ۷۱۹
حسین‌لله ۸۰۱
حسین آقا اسکندانی (حاج) ۸
حسین فرنیا (میرزا) ۲۴ ـ ۳۱
حسین آقا پسر علی مسیو ۳۰۷ ـ ۶۶۸
حسین آقا (کربلائی) ۵۵۱ ـ ۵۹۵ ـ ۵۹۹
۶۰۲ ـ ۶۰۴ ـ ۸۷۶
حسین‌خان باغستانی (کربلائی) ۴۵
۱۹۹
حسینخان کسمائی (میرزا) ۸ ـ ۹ ـ ۴۶۵
۴۷۲ ـ ۴۷۵
حسینخان مارالانی (حاج) ۲۶۳ ـ ۲۸۲
۲۸۴
حسینخان (میر) ۱۶۰ ـ ۲۲۰ ـ ۲۲۲
۴۰۵ ـ ۴۰۶ ـ ۷۰۹ ـ ۸۵۳ ـ ۸۹۲
حسینخان معتمدالوزاده ۴۶۰ ـ ۴۷۴
حسینخان قربانف ۴۷۵
حسینخان کرمانشاهی ۸۸ ـ ۹۲ ـ ۵۱۰
۵۳۴ ـ ۵۳۸

حسینخان فراشباشی ۳۴۲-۳۴۴-۴۵
حسینخان(حاجی)۴۲۴ -۴۲۵- ۴۲۶
۵۵۱ - ۸۳۶
حسینخان(میرزا) ۵۶۱- ۸۱۲ - ۸۱۳
۸۲۳
حسینخان ۷۰۱
حسینقلیخان ۵۳۱ -۵۳۸
حسینقلیخان نواب ۵۰۸
حشمت‌الدوله ۴۲۸
حشمت‌دیوان ۴۵۰
حشمت (دکتر) ۸۱۵
حکیم‌الملک۱۲۷-۱۶۹-۲۲۷-۲۳۵
۲۵۵
حمزه(ملا) ۱۶۵- ۲۲۰
حنیف‌حمال‌باشی ۴۷۵
حیدرعلی ۷۲۰
حیدرعمواغلی۳۳- ۱۲۹- ۱۳۱-۱۳۶
۱۴۱-۱۵۷ - ۱۵۸ - ۳۷۰-۳۸۶
۵۲۲-۵۲۴ - ۵۳۱ -۵۳۵ - ۵۸۰
۸۳۲ - ۸۳۴

خ

خادمباشی ۸۷
خزعل ۶۲۵
خزعل‌خان (شیخ) ۱۵
خسروخان ۱۳۷ - ۱۴۱
خضر (زایر) ۱۴۸
خلیل‌خان ۴۸
خلیل بغدادی۱۷۲ - ۱۸۶
خلیل (حاجی آقا) ۴۶۹- ۴۷۰
خلیل ۷۵۴ - ۸۰۳ - ۸۰۵
خلیل بیک۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۱۴- ۷۴۸
۷۸۷
خلیل کارگزار تبریز ۴۶۹
خلیل‌خان ارک ۴۸ - ۱۳۸
خمامی (حاجی) ۹ -۳۳۰

د

داد (مستر) ۸۳۰
داداش‌بیک ۵۷۸ - ۵۷۹ - ۵۹۱
داداش ۷۱۶
داراب‌میرزا۱۲۲ - ۱۲۴
داودخان کلهر۱۹۲ - ۱۹۳ - ۵۱۰
۵۲۹
دومان ۳۵۷ - ۴۴۴ - ۵۱۶
دنیکین (ژنرال) ۶۱
دبیرالملک ۷۹۹
دنسترویل (ژنرال) ۷۵۱-۷۵۸
۷۵۹ - ۷۶۳ - ۷۷۷ - ۷۷۸-۷۷۹
۷۸۰ - ۷۸۴- ۷۸۵ - ۷۸۶ - ۷۸۷
۸۱۲

ذ

ذکریا۶۰۳ - ۷۱۸

ر

رابینو (مسیو) ۴۶۲
رافب بیک ۶۰۷
رجب سرابی ۱۲۵ - ۲۶۴ - ۳۱۶
۴۴۹
رجبعلیخان ۴۵۳ - ۴۵۴
رجبعلی ۸۰۳ - ۸۰۵
رحمان (نایب) ۴۷۱
رحیم صدقیانی (میرزا) ۴۰۶
رحیم شیشه‌بر ۴۷۵
رحیم (حاجی) ۷۶۴
رحیمخان۶۵- ۸۴-۹۰- ۹۵- ۱۱۴
۱۵۴ - ۱۵۵ -۱۶۳ - ۱۷۷- ۲۰۶
۲۰۸ - ۳۱۳ - ۳۴۸ - ۳۶۲ -۳۷۲
۴۲۶ - ۵۲۲ - ۵۹۷

رحیم‌زاده ۱۳
رحیم (میرزا) ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۹۱
۶۹۰ - ۶۹۱
رستم‌آقا شکاک ۴۴۳
رسول‌صدقیانی (حاجی) ۳۳۳
رسول مؤید ۵۷۹
رشیدالملک (نقی‌خان۲۲ - ۸۶ - ۸۷
۴۰۲
رشیدبیک ۶۰۱ - ۶۰۷
رشیدالسلطان ۱۴۷ - ۱۷۳ - ۱۸۰
۱۸۶ - ۱۹۱ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۴۹۶
۷۶۹ - ۸۰۱
رشیدالممالک ۱۵۱ - ۱۶۳ - ۱۹۶
۱۹۸ - ۲۲۱
رشیدالدوله (کریمخان) ۵۵۱
رشیدنظام ۴۴۱
رضا (آقا) ۷۶
رضا (حاجی) ۴۶۲
رضا (مشهدی) ۳۶۴
رضا (میرزا) ۴۰۴ - ۴۱۸
رضا (شیخ) ۶۳۹
رضا دهخوارقانی (شیخ) ۴۷۷-۵۰۸
رضا کرجی‌بان (سید) ۴۶۱
رضاعلیوف ۴۷۱
رضا (حاجی‌شیخ) ۴۷۵
رضاقلی‌مارالانی ۳۲۸
رضا حسن‌زاده (سید) ۷۱۰
رضاشاه‌پهلوی ۸۹۶
رضا جوزانی ۶۲۷ - ۶۵۸ - ۸۰۲
۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۰۶ - ۸۱۶ - ۸۱۸
رضا سلطانزاده (میرزا) ۸۴۸
رضاخان ۷۱۸ - ۸۲۷
رفیع آقا (سید) ۴۶۱
رفیع خرازی ۴۷۴
رفیع‌الدوله۳۰۲-۳۹۸-۴۱۴- ۴۱۵
رفاییل ۵۵۲
رکن‌العداله ۶۹۱
رکن‌الدوله ۶۹۱
رکن‌الملک ۸۸۰
رمانسکی (مسیو) ۵۳
رومانوف ۵۶۰ - ۶۷۴
رمضان باصری ۸۱۶ - ۸۱۸
رویس (پرنس) ۶۴۱ - ۶۴۴ -۶۵۷

ز

زایلر (مسیو) ۶۵۷
زینال‌خان ۳۶۸ - ۳۷۴
زین‌العابدین مراغه (حاج) ۲۰۰
زین‌العابدین (حاج) ۷۴۶
زین‌العابدین (دکتر) ۲۶۷
زین‌العابدین (آقا) ۳۲۶
زین‌العابدین صحاف (شیخ) ۲۵۲
زین‌العابدین ختایی ۲۸۴
زین‌العابدین خان (دکتر) ۸۴۳
۸۴۸ - ۸۶۷ - ۸۷۶ - ۸۷۸ - ۸۷۹

ژ

ژاپولسلی (کاپیتن) ۵۸

س

سازانف (مسیو) ۴۱۱ - ۵۴۳-۵۴۴-
۵۴۵
سالار (باقرخان‌سالارملی دیده‌شود)
سالارالدوله - ازص ۱۶۳ ببعد در
بسیارجاها
سالارارفع ۴۴
سالاربهادر ۱۸۰ - ۱۸۱
سالار مکرم ۳۷۵
سالارمنصور ۵۳۴
سالارلشکر ۶۴۸ - ۶۶۲
سالارهمایون ۷۳۷

سالارمسعود ۵۶۸
سالارناصر ۶۴۶ - ۶۵۰ - ۶۵۶
سامخان (ارشد)۱۰۸ - ۱۱۱ -۲۱۹
۳۶۶ - ۴۳۹ - ۸۹۵
سامسون -۷۳۱
سپهدار ۲ - ۹ - ۱۳ - ۱۴ - ۲۸
۲۹ - ۴۹ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۷
۶۲ - ۷۸ - ۱۲۹ - ۱۳۲ - ۱۵۴ -
۱۷۰ - ۱۷۳ - ۵۵۰ - ۵۵۱-۵۵۲
۵۵۳ - ۵۵۴ - ۵۵۶ - ۵۵۷ -۵۶۸
۵۸۴ - ۶۴۰ - ۶۵۶ - ۶۶۳ - ۶۶۴
۸۳۳ - ۸۳۷ - ۸۳۹ - ۸۴۲ -۸۴۸
ستارخان ۲ - ۸ - ۱۰ - ۳۴ - ۳۷
۴۲ - ۴۵ - ۴۸ - ۷۷ - ۸۴ - ۸۸
۸۹ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۷ - ۱۰۸ -
۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ -۱۱۲ -۱۱۳
۱۲۹ - ۱۴۵ - ۱۵۴ - ۲۰۰ -۲۰۵
۲۱۷ - ۳۱۹ - ۳۲۱ - ۳۲۷ - ۳۳۴
۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۷ - ۳۸۶ -۴۱۳
۴۴۱ - ۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۳۱ -۵۳۴
۵۳۵ - ۵۸۳ - ۵۹۵ - ۵۹۶ -۶۶۸
۶۶۹
سرتیپزاده ۳۶۴ - ۷۳۵
سردار اسعد (حاج‌علی‌قلیخان دیده شود)
سردار ارشد ۸۸۰
سردار اشجع ۶۵۷ - ۶۵۸
سردار ارومیه‌ای ۴۷۴
سردارسطوت ۳۰۱ - ۳۰۲
سردارافخم (آقابالاخان دیده شود)
سردارجنك ۵ - ۹۰ - ۱۳۹ - ۱۹۲
۱۹۳
سردارخان ۹۱ - ۱۱۶
سرداربهادر ۳ - ۸۴ - ۹۵ - ۱۰۰
۱۰۲ - ۱۰۸ - ۱۱۲ -۱۱۷ -۱۴۶
۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۹۲ - ۱۹۳
سردارظفر ۵ - ۱۸۹ - ۱۹۲ -۱۹۳
سردارانتصار ۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۱
۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۷ - ۸۶۱ - ۸۶۳
۸۶۶ - ۸۶۷ - ۸۶۸ - ۸۷۰
سردارعشایر ۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۸۹
سردار کل۶۳۹
سردار فاتح ۶۸۴ - ۶۹۱ -۸۳۱
۸۳۷
سردار - سردارملی (ستارخان دیده شود)
سردارمکری ۲۲۰ - ۶۰۳
سردارمکرم ۸۶۸
سردارمحتشم ۱۸۲ - ۱۹۲ - ۱۹۳ -
۸۱۶
سردارمؤید ۴۱۲ - ۵۵۲ - ۶۰۳
سردارمجیی(معزالسلطان)۴۷۵-۵۰۷
۶۳۹ - ۶۵۰ - ۶۵۲
سردارمظفر ۵۱۰ - ۶۹۲ - ۶۹۳
سردار معتضد ۸۴۸ - ۸۴۹ - ۸۵۰
۸۶۱
سردارمنصور۶۵۶
سعدالله ۹۱
سعدالدوله ۱۹ - ۲۹- ۳۴ - ۵۱-۵۲
۶۸ - ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۵۳ - ۵۵۴
۵۵۶-۶۲۳
سعدالسلطنه ۸۰ - ۸۱
سعیدسلماسی (میرزا) ۷۶
سعید دیوان ۴۶۵
سعید (شیخ) ۴۷۵
سلطانزاده ۲۴۶ - ۸۷۷ - ۸۸۷
سلطان‌العلماء خراسانی ۷۶
سلطانعلی ۲۱۳ - ۲۶۵ - ۲۸۸
سلطان‌احمدخان ۴۹۱
سلطانعلی‌خان ۴۳۷ - ۴۴۳

سلیم(شیخ) ۲۷۵ -۳۰۷ -۳۰۹-۳۱۰
۳۱۳ - ۳۱۵ - ۳۴۰ - ۵۶۲ - ۵۶۴
۵۸۴
سلیمان‌میرزا ۵۰۷ - ۵۴۵ - ۶۳۹
سلیمان (شیخ) ۳۲۶
سلیمان‌خان (میرزا) ۶۳۹
سلیم‌خان (میرزا) ۴۶۸ - ۴۶۹
سونتاق (مسیو) ۷۱۵ - ۷۲۳ - ۷۶۱
سهام‌الدوله ۵۳۱
سهراب (دکتر) ۵۲۰
سیف‌الدوله (حاج) ۱۵
سیف‌العلماء (حاجی) ۲۵۰ - ۳۴۱
سیف‌الله (ملا) ۷۳۰
سیف‌السادات ۳۳۰ - ۳۶۴
سیف‌الممالك ۱۹۹
سیدالمحققین (حاج) ۲۷۵ - ۲۷۹
۳۰۵ - ۳۶۵ - ۸۶۳ - ۸۹۱
سیمکو (اسماعیل‌آقاسیمتقو) ۴۵۴
۴۵۵ - ۶۳۳ - ۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۷
۷۲۸ - ۷۳۱-۷۳۹- ۸۲۹ - ۸۳۰
۸۳۱ - ۸۳۲ - ۸۳۳-۸۳۵- ۸۳۶
۸۳۷ - ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۰ -۸۴۹
۸۵۱ - ۸۵۲ - ۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۵
۸۵۷

ش

شابشال ۵۱
شارل (مسیو) ۱۶
شاهجان - یخ‌فروش۴۷۱
شامپین (ژنرال) ۷۸۷
شاریانتیه ۶۱۵
شت(مستر)۷۱۴ - ۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱
۷۲۳ - ۷۲۶ - ۷۳۶ - ۷۴۱ - ۷۵۵
۷۶۳
شجاع‌الدوله (صمدخان است)
شجاع نظام ۱۷۹ -۲۰۸- ۲۱۹-۳۵۰
۵۹۷ - ۷۳۵ - ۸۳۲
شرف‌الملك ۵۱۱ - ۶۳۹
شریف (آقا) ۴۷۵
شریف الدوله ۵۵۲ - ۵۵۴ - ۵۵۶
۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۶۰ - ۵۶۴ - ۶۸۱
۶۸۴ - ۶۸۹ - ۶۹۰ - ۶۹۱
شریعتمدار رشتی ۴۷۰ - ۴۷۱
شریعتمدار گرگانرودی ۴۷۱ - ۴۷۲
شعاع‌السلطنه ۱۱- ۱۲ - ۱۶۷-۱۶۹
۱۷۳ - ۱۷۵ - ۱۷۹ - ۱۸۸ - ۲۲۵
۲۳۳ - ۲۴۴
شفیع‌آقا (میرزا) ۳۱۴
شکور خرازی ۳۴۲ - ۳۴۴ - ۳۴۵
۳۷۲
شکور (مشهدی) ۷۰۲
شموئل (دکتر) ۷۶۲
شمشه‌فرهاد ۷۴۱
شمس‌الملك ۸۷۸
شونمان ۳۶۵ - ۶۲۶ - ۶۴۴
شوستر (مستر) ۱۵۹ - ۱۶۱ - ۱۶۸
۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۸۵ - ۱۹۰ -۲۱۷
۲۲۵ - ۲۴۰ - ۲۵۳ - ۲۵۶ -۳۸۷
۴۲۹ - ۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۸۵ -۴۸۶
۴۸۸ - ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۴۹۵
شهاب‌السلطنه ۵۳۴
شهاب‌الدوله ۶۵۶ - ۸۲۱
شیخ‌الاسلام داش‌اتانی ۳۵۱
شیبلی (مستر) ۳۸۴
شیخعلیخان ۷۰۸
شیرعلیخان ۴۵۵

ص

صاحب ۹۰
صادق (مشهدی) ۱۳۹ - ۱۵۷

صادق (میرزا) ۲۵۰ - ۵۷۶
صادق آقا (میرزا) ۳۳۶ - ۴۱۷
صادق‌الملک ۳۰۷- ۳۰۹ -۳۱۱-۳۲۰
۳۴۰ - ۶۸۲
صادقخان (میرزا) ۶۳۹
صادقخان‌درویش ۶۵۳
صادقخان ۸۵۲
صارم‌الدوله ۶۵۶ - ۷۹۹
صالح‌خان (میرزا)۱۲۲- ۴۷۱-۴۷۲
صدرالاسلام(حاجی)۴۴۱-۴۴۷-۴۵۶
۴۵۷
صدر ۷۱۹ - ۲۲۱ - ۷۲۲
صدرالعلماء ۷۳۰ - ۷۷۰
صدرجهانشاهی ۶۹۱
صدرالمعالی ۶۹۰
صدق‌السلطنه ۸۷۸
صمد (حاجی) ۴۶۵ - ۴۷۱ - ۷۰۲
۷۲۲
صمددرزی(حاجی)۳۴۲ - ۳۴۳-۳۴۵
۳۷۲
صمدخان(حاج)۹۵- ۹۹- ۱۰۶-۱۱۰
۱۱۱ - ۱۷۶ - ۱۹۱ - ۱۹۴ - ۱۹۸
۲۰۰ - ۲۰۵ - ۲۲۱ - ۲۲۴ - ۲۵۰
۲۵۴ - ۲۸۱ و بسیارجاهای بخش‌دوم
تاآخر کتاب
صمصام‌السلطنه(نجفقلیخان‌دیده‌شود)
صنیع حضرت ۵۷ - ۶۴ - ۶۵ - ۷۲
صنیع‌الدوله ۱۵۳ - ۱۵۶ - ۲۳۲
صولت‌السلطان ۴۳۷ - ۴۳۸
صولت‌الدوله ۲۲۰
صوراسرافیل ۶۵۸ - ۶۶۲

ض

ضرغام ۱۰۷ - ۱۱۱ - ۲۱۹
ضرغام‌السلطنه ۴ - ۱۳۲- ۱۳۵-۱۳۹
۱۴۷ - ۴۷۵
ضرغام‌نظام ۸۳۶ - ۸۹۵
ضیاءالدوله(امان‌الله‌میرزا)۱۶۳-۱۶۵
۱۷۵ - ۱۷۶ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳
۲۰۹ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۶۲ - ۲۷۳
۲۹۷ - ۲۹۹ - ۳۱۷ - ۳۶۲ - ۳۶۵
۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۸ -۳۸۹
۳۹۳ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۶۳ - ۴۶۷
۴۸۷ - ۶۸۲ - ۶۹۳ - ۸۳۳ - ۸۳۷
۸۳۸ - ۸۳۹
ضیاءالسلطان ۵۲۹ - ۵۳۴
ضیاءالعلماء ۲۷۸-۳۰۷ - ۳۰۹-۳۱۰
۳۲۰ - ۶۸۳
ضیغم السلطنه ۱۸۲

ط

طه (سید) ۸۳۰ - ۸۵۷
طاهربیك ۸۳۹

ظ

ظفرنظام ۶۲۸ - ۶۴۶ - ۶۵۰-۶۵۶
ظل‌السلطان ۶۳ - ۱۶۷
ظهیرالاسلام ۱۷۱
ظهیرالدین (سید) ۴۶۲
ظهیرالدوله ۴۶۲ - ۴۶۵
ظهیرحضور ۴۶۰ - ۴۶۳

ع

عبادالله ۹۱
عبادالله بیك ۳۶۴
عباس (حاجی) ۳۰۸
عباس (نایب) ۴۴ -۴۵ - ۲۰۵-۳۳۸
۳۷۹
عباس‌میرزا ۳۰۵ - ۴۸۲
عباس‌خان ۱۵۲ - ۴۷۵
عباسعلی ۲۵ - ۳۳۸

عباسعلی‌قندفروش (مشهدی) ۲۱۹
۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۳۲ - ۳۷۴-۴۱۶
عباسعلی‌شاگردسلمانی ۳۵۳-۳۵۵
عباسقلی ۲۱۳
عباسقلی (حاجی) ۴۳۵
عبدالله بهبهانی (سعید) ۷۶ - ۱۲۶
۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳-۱۴۷
۱۷۹ - ۳۱۶ -۳۳۱ - ۴۷۴-۴۷۷
۴۸۴
عبدالله مازندرانی (حاج‌شیخ) ۷۶
۱۰۵ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۵۰-۲۴۱
۲۴۷ - ۲۴۸ - ۳۳۱ - ۴۷۸-۴۹۷
۴۹۸ - ۵۰۲
عبدالله‌بیك ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۴۹
عبدالله (میرزا)۷۳۰
عبدالله آقا ۷۱۰
عبدالله‌خان بهرامی ۸۶۰
عبدالله‌خان (میر) ۷۰۲
عبیدالله (شیخ) ۸۳۰ - ۸۵۲
عبدالاحد (نایب) ۳۲۷ - ۳۲۸
عبدالحسین انصاری (میرزا) ۷۳۰
عبدالرحیم (میرزا) ۶۸ - ۴۰۴
عبدالحسین (حاجی) ۴۰۴
عبدالحسین (حاجی‌سید) ۳۳۱
عبدالباقیخان ۵۱۹ - ۵۲۰
عبدالحمید (سید) ۷۶
عبدالرزاق (سید) ۱۳۲
عبدالرزاقخان (میرزا) ۴۴۳
عبدالشکور (میرزا) ۴۰۴
عبدالعلی (حاجی‌میرزا) ۴۰۴
عبدالعظیم (آقا) ۶۵۰ - ۶۵۵
عبدالغفور (میرزا) ۴۷۵
عبدالوهاب(سید)۴۶۸ - ۴۶۹-۴۷۱
۴۷۲ - ۴۷۵
عبدالوهاب (میرزا) ۴۰۴
عزت ۲۰۷ - ۴۳۷ - ۴۴۳
عزت‌الله ۴۷۵
عزیزبیك ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۷۳
عزالممالك (حاجی) ۶۳۹ - ۶۶۳
عدل‌الملك (حاجی) ۶۴۳ - ۷۰۴
عظیم‌زاده ۲۴ -۷۴ - ۸۲ -۸۳-۱۰۲
۱۰۴ - ۶۳۰ - ۷۴۲
عظیم‌السلطنه ۷۱۹ - ۷۲۳ - ۷۳۲
۷۴۱
عظیم‌خان (حاجی) ۳۷۹
عسکرآبادی ۴۳۲
عضدالملك ۶۱ - ۱۴۸
عضدالسلطان ۱۸۹
عطاءالسلطنه ۲۱۹
علاءالسلطنه ۷۲- ۵۵۴ - ۵۵۶-۵۶۵
۵۷۱ - ۵۹۱ - ۶۵۶ - ۶۶۴-۶۷۲
۷۷۰ - ۷۷۲ - ۸۰۱
علاءالدوله۱۷۶ - ۲۱۸- ۲۳۷-۲۴۰
۴۷۷
علی‌مسیو(کربلائی) ۲ - ۹۴ - ۳۲۰
۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۳۳ - ۳۳۵-۴۵۷
۵۲۲ - ۵۸۵
علی‌دوافروش (حاجی) ۱۵۶ - ۳۳۱
۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵-۳۵۲
۳۵۹ - ۴۰۸ - ۴۵۷ - ۶۸۲
علی ویجویه‌ای (میرزا) ۳۴۲ -۳۴۵
۳۷۲ - ۵۶۲ - ۷۰۱ - ۷۰۲
علی آقا اصفهانی (میرزا) ۳۵ -۱۰۹
علی آقا (میرزا) ۳۱۴- ۳۱۶-۳۱۹
علی آقا(کربلائی) ۳۵۷ -۳۹۴
علی آقا (حاج) ۱۲۱ - ۵۶۳
علی ۹۱
علی آقا ۷۲۷
علی‌عمو (حاجی) ۲۱۲ - ۳۶۴
علی‌مرتضوی (سید) ۱۲

علی‌واعظ (میرزا) ۱۷۸ - ۲۱۳
علی‌هیئت (میرزا)۳۰۵ - ۸۷۷-۸۷۸
علی‌ختایی (حاج) ۲۷۲ - ۲۸٤
علی‌یزدی (سید) ٦٦
علی(سید) ۱۰٤
علی‌توپچی (حاجی) ٤٦۰ - ٤۷۳
علی ضرغام (ملا) ٤۳۷ - ٥۹٥
علی‌قره‌باغی ۳٥٤
علی‌عباس (حاجی) ٤۷۱
علی (ملا) ۷۳۰
علی‌پیشنماز (آقا) ۸۰٤
علی‌حریری(کربلائی) ٦۹۰ - ۷۳٥
علی‌نراقی (آقا) ٥۷۰
علی‌چایچی (میرزا) ٦۷۷ - ٦۷۸
علی‌احسان ٦٦۳ - ٦٦٦ - ۷٤۹
علی‌اصغرختایی ۳٦۸
علی‌اصغر (حاجی‌شیخ) ٤۰ - ٤۱-٤۳
۳۷۲ - ۳۷۳ - ٤۱۸ - ٤٤۸
علی‌اصغر (شیخ) ٥٦۲
علی‌اصغر (حاجی) ۷۳۰
علی‌اصغرخان خازن‌زاده ۸٤۸
علی‌اکبر (حاج‌شیخ) ۱۲۱
علی‌اکبر (میر) ۸-۳٦۸ - ٥۰۲
علی‌اکبر (شیخ) ٤٦۹
علی‌اکبر (میرزا) ۸۰۱ - ۸۱٥ - ۸۷۸
علی‌اکبر روضه‌خوان (میر) ٤۱۸-
٤۱۹
علی‌اکبر مکبر (میر) ٤۱۹
علی‌اکبرصدقیانی (حاجی‌میرزا)۱۲۱
۳۹۷
علی‌اکبر (حاجی‌میرزا) ٦۸
علی‌اکبر اردبیلی۳۱۸ - ۳٥۲-۳٦۹
۳۷۰ - ۳۷٤ - ۳۹۸- ٤۱۸ -٤۲۰
علی‌اکبر خان ۲٥ - ۸۲ - ۸۳-۱۰٤
۱۰٦
علی‌اکبرخان (میرزا) ۳۱۸ - ۳۲٥
٤۲۱ - ٦۳۰ - ٦۳۹
علی‌اکبرخان عطایی (میرزا) ۸۸ -
۹۳ - ۳٦٥
علی‌اکبرخان‌سنجابی ۸
علیخان یاوراف (میرزا) ۸۸ - ۲۱۹
٦۷۰
علیخان امیرتومان ۱۲۳
علیخان ماکوئی ٤٥٥
علیخان (سرتیپ) ٤٥۰
علیخان (میرزا) ۳۲٤ - ٥۹۱
علیخان سیاه‌کوهی ٦٥۳
علیخان پستخانه ٦۷۷
علیخان ادیب‌خلوت (میرزا) ۳۰٦
علیرضاخان گروسی(حاج)۱۱٦-۱۸۹
۱۹۲ - ۱۹٤
علیزاده ٤۳۷ - ٤٤۳
علیزاده‌خیابانی ۲۸۷ - ۲۸۸
علیقلی (ملا) ۷۲۹
علیقلی‌خان‌بختیاری (سردار‌اسعد)
۳ - ٦ - ۱۳ ۲۸ - ۳۰ - ۳٥ -٤۹
٥۰ - ٥٤ - ٦۲ - ۷۷ - ۷۸ -۱۰۲
۱۱٥ - ۱۲۷ - ۱۲۹ - ۱۳۲ - ۱۳٥
۱۳۹ - ۱٤۳ - ۱٥۲ -۱٥۸-۱٦۹
۲٤٦ - ۲٥۷ - ۲٥۸ - ٤۷۹ -٤۸۱
٤۹۰
علیشاه ۳٦۸ - ۳۷٤
علیمحمدباب (سید)۳۱٤-۳٤۱-٦۲۰
علیمحمد (حاج‌میرزا) ٦۳۹
علیمحمد بصیرالرعایا ٤۷٥
علیمحمد خان‌تربیت (میرزا) ۸-۹ -
۲۳ - ۲٥ - ۲۷ -٥۷ - ۱۲٦-۱۲۹
۱۳۲ - ۱۳٦
علینقی (حاجی میرزا) ٤۷٤ - ٦۹٥
علینقی‌خان (دکتر) ۳۰۷

عمادالتجار ۷۰۱
عمادالکتاب ۸۰۱
عمیدالسلطان ۱۳ - ٤۷٥ - ٥۰۷
عمیدهمایون ٤٦۹
عنایت (میرزا) ٦٥
عیسی‌خان ٤۷٥
عین‌الدوله ۲ - ٦٤ - ۱۰۸ - ۱۷۸
۱۹٥ - ۱۹۷ - ۲۰۲ - ۲۰٤ - ۲۱۷
٥٤۳ - ٥٥٦ - ٥٥۸ - ٥۷۰ - ٥۷۲
٦۲۳ - ٦۲٤ - ٦۲٥ - ٦۲٦ - ٦٤۰
٦۹۲ - ٦۹٦ - ٦۹۷ - ۷۷۲ - ۷۸۱
۷۹۹ - ۸۰۰ - ۸٤٦ - ۸٤۹ - ۸٥٤
۸٥٥ - ۸٥۷ - ۸٦۱ - ۸۷۲ - ۷۸۷
۸۷۹ - ۸۸۲ - ۸۸۷ - ۸۹۱

غ

غریب‌خان ٦٥۷
غفارخان ۹۹
غفارخان (میرزا) ٥۹٤ - ۷٤۸ - ۸٤۹
غفارخان (مشهدی) ۳۷٦ - ٤۱۳
غفارخان سالارمنصور ۲٤
غفارخان زنوزی(میرزا) ۱٤۰ - ۱٤۱
٤۱۰ - ٤۱٤ - ٤٥٦
غفاربراز (حاجی) ۳٦۷
غفار (ملا) ۳٤۱
غفار قزوینی ٥۳٤
غلام (شیخ) ۱۸۷
غلام‌آقا ۲۸۸
غلام‌آقا ٤۳۷
غلام‌آقا ٤۳۷
غلامخان اهرابی ۲٤۷
غلامخان ۳٦۱ - ۳٦۷ - ٤۰۱
غلامعلی‌خان گروسی ٤٥۹
غلامعلی‌خان ٤۷٤
غلامحسین‌باور ٤٦۱
غلامحسین‌خان ۲٦ - ٥۳٤
غلامحسین مغازه یا رضایف ٤۷۳ -
٤۷٥
غلامحسین بختیاری یا سردار محتشم
٤۸۱
غنی‌زاده ٤٤۳
غیاث‌نظام ۳۰ - ۳۱

ف

فارس‌الملک ۲۸۷ - ٤۳۷ - ٦۰۱
فتاح (میر) ۳۰٥
فتحعلیشاه ۳۱٤ - ٤۸۳-۷٥٤ - ۷۹۹
فتح‌الله‌خان ٤٦۸ - ٤٦۹
فتوح‌الملک ۳۰۲
فرج‌الله ۲۳۱
فرج‌آقا ٦٥۳
فرمانفرما - ۹ - ۱۹ - ٦۲ - ۱۲۸
۱۳٤ - ۲۲۱ - ٥۱۰ - ٥۱٥ - ٥۱٦
٥۱۷ - ٥۲۹ - ٥۳۰ - ٥۳۸ - ٦۲٤
٦۲٥ - ٦۲٦ - ٦٤۰ - ٦٤۸ - ٦٥٦
٦٥۸ - ٦٦۳ - ۷٦٥
فریزر ۷٥
فریدالدوله ۷۸٦
فخرالمعالی ٥٥٦ - ٥۸٥ - ٦۹۰ -
٦۹۳
فسینکو ٦٤۹
فضل‌الله (حاج‌شیخ) ۱۰ - ٦٥ - ٦٦
٦۸ - ۱۰۳ - ۳۳۰ - ٤۱۹ - ۷٦۹
فطن‌الملک (حاجی) ٦۳۹
فن‌پاخن ۷۸٤ - ۷۸٥
فوکل کلو ۸٦۱ - ۸٦٦
فون‌درگولتس ٦٥۹
فلیپ‌پرایس ٦۰٦ - ٦۰۷ - ٦۰۸
۸۰۹
فیروز کرجی‌بان ٤۷۱ - ٤۷۳

فیلیوپ ۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۶ - ۸۵۷

ق

قاسم‌اردبیلی (حاج) ۳۴۳-۳۵۴
قاسم (نایب) ٤٤
قاسمخان امیرتومان ۲۵
قاضی‌اردافی ٦۸ - ۷٦ - ۵۸۳
قدیر پسر علی‌مسیو ۲٦٦ - ۳۰۷-۳۰۹-۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳٤۰
قربانعلی (ملا) ۸۱ - ۸۳ - ۱۰۵ - ۹۹ - ۱۰۹ - ۳۳۰
قربان گچیز (حاجی‌میر) ۳۳۰
قره‌بابا ٤۳۸ - ٤۳۹
قرداش ۷۱۶
قلی ۲۱۳
قوام‌السلطنه ۲۳۵ - ۲۵۵ - ۵۵٦ - ۷۷۲ - ۷۷۳ - ۷۹۹ - ۸٤۷
قنبروف ٦۸۲ - ٦۸۳
قوچعلیخان ٤٤۲- ٤٤۳- ٤۵۳-٤۵۵ - ۵۲۱ - ٦۰۷ - ٦۰۸ - ٦۲٤

ك

کاظم خراسانی (آخوندملا) ۳۰۵ - ۳۳۱ - ٤۷۸ - ٤۹۷
کاظم یزدی (سید) ٤۰٤ - ٤۷۸-٤۹۷
کاظم رشتی (سید) ۳۱٤
کاظم یکانی (سید) ۲۸۸ - ٤۳۷ - ٤٤۱ - ٤٤۲
کاظم تهرانی (سید) ۱۷۷
کاظم فرشفروش (مشهدی) ٤۱۳
کاظم فرشچی (آقامیر) ۸٤۷
کاظم‌هکماواری ۳۲۹
کاظم علیوف ٤۷۱
کاظمخان ٤۷۱ - ٤۷۲
کاظم‌آقا (حاج) ۸۸
کاظم‌زاده ٦٦۵
کاکس ۸۲۲
کریم (آقا) ۵۸٤
کریم (آقامیر) ۳٦۸ - ۳٦۹ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۳ - ٤۰۰ - ٤۱۸-٤۲٦
کریم (میر) ۵٦۲ - ۷۰۱
کریم بزاز (میر) ٤۲
کریم آقاصافی ۸۸۰
کریم دواتگر ۷٦۸
کریم‌امامجمعه (حاجی‌میرزا) ۲۹۸ - ۳۰۲ - ۳۲۰ - ۳۳٦ - ۳۵۳ - ٤۰٤ - ٤۱۷ - ٤۲۸
کریم دژخیم ۳۱۰
کریم برادر شیخ‌سلیم ۳۰۷ - ۳۰۹ - ۳۱۱ - ۳۲۱
کریم اسکندانی (آقا) ۵۱۵
کریمخان (میرزا) ۱۳۸ - ٤٦٤ - ٤۷۵ - ۵۰۷ - ٦۳۹
کریمخان چلبیانلو ۱۰۷
کریمخان (حاجی) ۳۱٤
کریمخان رشیدالدوله ٤۲٦
کریمخان برادرزاده ستارخان ۳۳۱ - ۳۳۲-۳۳۳ - ۳۵۹-٤۱٤
کریموف ٤۷۱
کرنز (مستر) ۲۲۵ - ٤۹۵
کرت (کاپیتن) ۸۷۵
کرت وستورو ۸۵۸ - ۸۵۹ - ۸۸۵
کرمعلی زمانی ۷۱۹
کرنسکی ۷۰۵
کریخان ۵۱٦ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲٦-۵۲۸-۵۳۰-۵۳۱-۵۳٤

کشیکچی باشی ۸۷
کمال (سید) ٦۵
کوچکخان (میرزا) ۱۷۱ - ۱۸۱ - ۷۸۰ - ۷۸۵ - ۷۸٦ - ۷۹۳ - ۷۹۹ - ۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۱٤ - ۸۱۵ - ۸۳٤ - ۸٦۵
کولسینکوف ٦٤۹

گ

گراهام (مستر) ٦۵۷
گرجی ۳۹٤
گرجی ۳۹۷ - ۳۹۸
گرجی ٤۰۰
گریشا ۵۲۰ - ۵۲۲
گل (آقا) ٤۷۵
گلستان ارمنی ۲۵
گنجه‌ای ۷۳۲
گوژل ۷۱۵ - ۷۳٦
گیخ (ژنرال) ٤٦۹ - ٤۷۰
گیگوگرجی ۲۱۳
گیورگی ۵۱۹

ل

لامنگتون (مستر) ۸۷ - ۱۷۵
لامبنگتون (لرد) ۳۸٤ - ۵٦۵
لشجنکو ٦٤۹
لطفعلی (حاجی‌میرزا) ٦۹۲ - ٦۹۳
لکومر (مستر) ۲۳۰ - ۲۳۵ - ۲۳٦ - ۲۵۳ - ٤۷۵ - ٤۹۳
لنچ (مستر) ۷۸ - ۱۷۵ - ۳۸٤-۳۸۸ - ۵٦۵ .
لیاخوف ۱ - ۵۱ - ۵۷ - ٦۱-۳۹۳ - ۵۹۷ .

م

ماماش - ۹۱.
ماشاءالله‌خان ۵۷۰ - ٦۲۷ - ٦۵۰ - ۷۷۵ - ۸۰۳ - ۸۰۵ - ۸۱٦ - ۸۱۷ - ۸۱۸ - ۸۲٤ - ۸۲۵ - ۸۲٦ - ۸۲۷
مارشیمون ٦۱۱ - ٦۱۹ - ٦۲۰ - ٦۲۱ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۲٦-۷۲۷ - ۷۳۵ - ۷۳٦ - ۷۵۵ - ۸۲۹
مؤتمن ٤۵٦ - ٤۵۷
مؤتمن‌الملك ۵۵٦
مؤیدالاسلام ۷٤۲
مؤمن (کربلائی) ٤۷۱
مبصرالملك ٤۷۵
مترجم‌الدوله ٦۸٤
متین‌السلطنه
مجدالاسلام ٦۸
مجدالدوله ۱۷۰
مجدالسلطنه ٦۰۷ - ٦۱۲ -
مجلل‌السلطان ۷۲ - ٦۸ - ۱۷٦ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۵۱٤ - ۵۱۷-۵۱۸ - ۵۲۱ - ۵۲۸ - ۵۲۹
محتشم‌السلطنه (حاجی) ۲۳٦-۲۵۵ - ٤۳۳ - ٤۷۷ - ٦۲۵
محسن آقا خنابی ۲۷۲
محسن‌خان ۹۷
محسن (سید) ۵۰۲
محسن (میرزا) ٤۰٤ - ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۸۰۱
محرم ۲۸۸ - ٤۳۷
محمد ۲۰٤ - ۲۰۵
محمدآقا ۷۲۵ - ۸۳۰
محمدآقا (میرزا) ۳۵۱
محمد (حاجی‌میرزا) ٤۰٤
محمد (مشهدی) ۲۰۵
محمدآقا کسمائی ٤۷۲
محمد آقا (نایب) ۱۵٦ - ۱٦٤ -

۳۱۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۳۱ - ۳۳۳ -
۳۶۱ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۹۸
محمدخیابانی (شیخ) ۱۱۳ - ۴۷۷ -
۴۹۱ - ۶۷۵ - ۶۷۸ - ۶۸۲ - ۶۹۰ -
۶۹۷ - ۶۹۸ - ۷۴۳ و بسیار جاهای
دیگر در بخشهای آخر کتاب
محمد امین رسول‌زاده ۱۲ - ۱۲۸
محمد عمو (حاجی) ۷۴۳
محمد عمواغلی (مشهدی) ۲۶۵ - ۲۷۷ -
۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۴
محمد خامنه‌ای (سید) ۱۷۸ - ۲۸۱ -
۲۸۳
محمدطباطبائی (سید) ۷۶ - ۳۱۹ -
۳۳۱ - ۴۸۹
محمد زیم بری (شیخ) ۴۷۵
محمد قفقازی (چایق) ۳۷۹ - ۴۲۲ -
محمد دژخیم ۳۳۸ - ۴۰۹
محمد دایی ۴۲۰
محمد زرگرباشی (مشهدی) ۴۶۸
محمد سیلابی ۳۴۱
محمد میراب (حاجی) ۳۶۳
محمدقره‌باغی (حاجی) ۳۵۴
محمدبالا (حاجی) ۳۲۶ - ۳۴۱
محمدکرمانشاهی (آقا) ۵۱۱
محمدگچیز (حاجی‌میر) ۳۸۰
محمدلنگرودی (شیخ) ۴۷۵
محمد پیشنماز ۷۵۶
محمد یزدی (سید) ۶۸ - ۵۰۲
محمدخان ۱۱۵
محمدخان ۱۱۰
محمدخان ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳ -
۳۵۹ - ۳۷۵ - ۴۱۴ - ۶۹۰ - ۶۹۳
محمدخان‌قفقازی ۴۰۹
محمد ابراهیم‌قفقایچی (آقا) ۳۲۰ -
۳۲۹ - ۳۴۰
محمدابراهیم (آقا) ۳۰۷ - ۳۰۹ -
۳۱۰
محمدباقر (حاجی) ۴۰۶
محمدباقر (حاج‌شیخ) ۲۵۱
محمدباقرا صطهباناتی (شیخ) ۷۵
محمدتقی بیك ۳۲۷ - ۳۲۸
محمدتقی‌خان (باور) ۶۴۳ - ۶۴۷ -
۶۴۸ - ۶۶۴
محمد جعفر سلمانی ۳۵۳ - ۳۵۴ -
۳۵۵ - ۳۵۸
محمدحسن ۹۱
محمد حسن میرزا ۵۵۸ - ۵۹۲ -
۶۰۹ - ۶۱۸ - ۶۸۸ - ۶۹۶ - ۷۰۲ -
۷۰۴ - ۷۳۴
محمدحسن مقدس (میرزا) ۶۹۲
محمدحسین‌مجتهداسترابادی(شیخ)۱۷
محمد حسین (شیخ) ۶۳۹
محمدحسین‌میرزا ۶۵۱ - ۶۵۳
محمدرضامساوات (سید) ۳۰ - ۳۴
محمدرضا (حاجی) ۴۵۹ - ۴۷۵ -
۷۵۵
محمدرضا (سید) ۶۳۹
محمدشاه ۸۰ - ۱۲۲
محمدصادق (حاجی) ۳۷
محمدصادق (میرزا) ۶۳۹
محمد علی (ملا) ۸۰
محمدعلی (میر) ۱۵۵ - ۸۶۴
محمدعلی (مشهدی) ۴۵ - ۷۴۰
محمدعلی (حاجی) ۶۷۷ - ۷۴۹
محمدعلی (حاجی‌میر) ۲۵۰
محمدعلی (میرزا) ۴۷۵
محمدعلی بادامچی (حاجی)۳۶۵
محمدعلی میلانی (حاجی) ۳۲۷
محمد علی رضایف (میرزا) ۴۷۵ -
۵۰۷

محمدعلی فروغی ۲۳۶ - ۴۷۷ - ۴۸۱
محمدعلی میرزا (در بسیار جاها)
محمدعلی نیشابوری ۱۴۶
محمدعلی مهدوی ۲۱۳
محمدعلیخان ۳۰۴
محمدعلیخان (مشهدی) ۴۲ - ۱۵۵ -
۱۵۶ - ۲۶۵ - ۲۶۷ - ۲۷۴ - ۲۸۷ -
۴۳۷ - ۴۳۸ - ۴۴۰ - ۶۴۰ - ۶۵۱
محمدعلیخان‌معازه (میرزا) ۸
محمدعلیخان (میرزا) ۶۳۹
محمدعلیخان (میرزا) ۶۴۴
محمد علیخان (میرزا) ۶۶۲
محمدعلیخان‌سرهنگ ۸۳۵ - ۸۳۶
محمدقلیخان آلارلو ۸۸
محمدقلیخان (حاجی) ۳۰۷ - ۳۰۹ -
۳۲۰ - ۵۳۳
محمدکاظم (آخوندملا) ۷۶ - ۱۲۹ -
۱۳۰ - ۱۵۰ - ۲۴۱ - ۲۴۶ - ۲۴۷
محمدکاظم‌تبریزی ۴۷۵
محمدمیرزا ۱۷۶ - ۱۷۷
محمدولیخان سپهدار ۴۰۹ - ۴۱۰ -
۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۵ - ۴۱۷ - ۴۲۱ -
۴۲۳ - ۵۵۱
محمدی (میرزا) ۴۷۵
محمود (حاج) ۴۴
محمود (نایب) ۱۶۵ - ۲۶۵
محمودخان(نایب) ۳۳۲ - ۳۹۹
محمودسلماسی (میرزا) ۳۴۶ - ۳۴۷ -
۵۳۹
محمودشوکت‌پاشا ۴۵۲
محمود (میرزا) ۴۰۴ - ۴۳۳ - ۷۱۹ -
۷۳۰
محمود (شیخ) ۴۷۵ - ۵۶۹
محمودخان اشرف زاده ۴۳۳
مخبرالدوله ۱۹
مخبرالسلطنه (مهدیقلی‌خان) ۸۴ -
۸۸ - ۱۰۹ - ۱۱۱ - ۱۴۵ - ۱۵۴ -
۱۵۶ - ۱۶۲ - ۱۶۴ - ۱۷۶ - ۲۰۱ -
۲۴۶ - ۲۵۲ - ۵۶۶ - ۷۷۳ - ۸۲۲ -
۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۹۳ - ۸۹۴ - ۸۹۵ -
۸۹۶
مخاطب‌السلطان ۳۲۴
مختارعلاف ۳۱۰
مدبرالممالك ۴۷۲
مرتضی (حاجی) ۳۰۸
مرتضی (سید) ۱۵
مرآت‌السلطان ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۷۷ -
۸۵۰
مریل(مستر) ۱۸۴ - ۲۲۵
مستوفی‌الممالك ۱۹ - ۶۲ - ۱۳۲ -
۱۳۳ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۴۵۴ - ۵۴۳ -
۵۵۶ - ۵۷۱ - ۵۹۱ - ۵۹۲ - ۶۲۳ -
۶۲۵ - ۶۳۷ - ۶۳۹ - ۶۴۱ - ۶۴۵ -
۶۸۵ - ۶۶۳ - ۷۶۵ - ۷۷۲ - ۷۷۳ -
۷۷۴ - ۷۸۱ - ۷۸۲ - ۷۸۶ - ۷۹۰
مستعان‌الملك ۵۰۷
مستشارالدوله ۷۵ - ۵۵۶ - ۶۵۲ -
۸۲۲
مسعود (میرزا) ۵۶۰ - ۸۵۲
مسعود (حاجی‌میرزا) ۲۵ - ۳۳۰
مسیب‌خان ۵۳۱ - ۵۳۸
مسیح‌حکیم (میرزا) ۲۰۸
مسیح‌خان کاکاوند ۲۵
مشارالسلطنه ۶۲
مشارالدوله ۶۳۹ - ۷۹۹
مشاورالممالك ۶۵۶ - ۸۰۷
مشیردفتر ۳۰۲
مشیرالدوله ۲۳۶ - ۵۵۶ - ۶۲۳ -
۶۲۵ - ۶۳۷ - ۷۷۲ - ۷۷۳ - ۸۹۰
مشیرالسلطنه ۱۸ - ۲۹ - ۲۴۰ - ۴۷۷

مشیرصنایع ۶۹۳
مصطفی آشتیانی (میرزا) ۶۴ - ۷۶
مصطفی‌خان خورهشتی ۲۴
مصطفی خان‌نوایی ۴۹۱
مصطفی کاظمی (سید) ۴۹۱
مظفرخان ۸۸۰
مظفرالدین‌شاه ۵۶۲ - ۷۲۵
مظهر افندی۴۴۳
معتمدالتجار ۱۳۸ - ۲۵۲ - ۶۹۵
معتمدالوزاره ۴۷۴- ۷۱۵ - ۷۱۸
۷۲۱ - ۷۳۰ - ۷۳۹ - ۷۴۰ -۷۴۲
معتمدهمایون ۸۷۸
معتمدالسلطنه ۲۱۷
معتمدخاقان ۱۵۲ - ۱۶۶
معدل‌الدوله ۶۸۸
معاضدالسلطنه ۲۳۶
معزالسلطان ۸ - ۱۳- ۲۷-۲۹-۳۳-
۵۲ - ۵۷- ۵۹- ۱۳۰ - ۱۳۵-۱۶۹-
۱۷۶ - ۱۸۰ - ۲۲۴ - ۳۴۸ - ۵۲۲
معزالسلطنه ۸۱۵
معین‌الغرباء ۱۲۷
معین‌الرعایا ۱۳۸ - ۶۹۵
معین همایون ۱۸۱
مفخم‌الدوله ۴۵۰
مقتدرنظام ۶۵
مکرم‌الدوله ۸۳۵ - ۸۳۶-۸۳۷
مکرم‌الملک ۸۲۸- ۸۳۲ - ۸۳۳ -
۸۴۲ - ۸۵۸ - ۸۵۹
ملک‌المتکلمین ۵۱ - ۶۱ - ۶۸ - ۷۶
۵۸۳
ملک‌زاده ۸۹۵
ملک خوشابه ۷۳۶
ممتازالدوله ۷۷ - ۵۵۶ - ۸۲۲
ممی (نایب) ۳۶۸ - ۳۷۴
ممی‌چوپان ۷۵۴
منتصرالدوله ۲ - ۲۵ - ۵۲ - ۵۷ -
۴۹۶ - ۶۵۸
منتخب‌الدوله ۷۷۱-۸۰۱
منتصرالسلطان ۵۰۷
مناف (ملا) ۳۶۶
موسی‌خان (حاج) ۲۱۹ ۷۳۵ - ۷۳۷
۷۳۹
موسی‌آقا (میرزا) ۳۱۴
مور (مستر) ۱۸۴ - ۱۸۵
مورنارد ۴۹۵ - ۵۰۴ - ۵۴۶
مولیتور ۸۰۲
موفق‌السلطان ۸۱۵
مولونی (مستر) ۱۸۴
موقرالسلطنه ۷۰
مهندس‌الملک۱۹
مهدی آقا (حاجی) ۱۰۸ - ۱۲۱ -
۲۰۰
مهدیخان طبیب‌زاده (میرزا) ۲۵
مهدیخان ۲۵
مهدی (کربلائی) ۴۱۹
مهدیخان (میرزا) ۳۸۸
مهدوی ۳۱۱
مهدی (میرزا) ۵۶۲ - ۷۰۹ - ۵۶۲
۷۰۹
مهدیقلی (میرزا) ۶۵۰ - ۶۵۳
میرزا (حاجی) ۳۶۴
میرزاآقا بلوری(حاجی) ۲۹۷-۳۵۵-
۳۶۳ - ۴۲۳- ۴۳۷ - ۴۴۱ - ۴۴۶ -
۴۵۷
میرزاآقا فرشی (حاجی) ۳۰۵
میرزاآقا ناله ملت۴۳۷ - ۴۴۲
میرزا ۷۲۹
میرزاآقا (حاجی) ۶۰۱
میرزا یانس ۵۳۲ - ۵۳۴
میرآقا ۸۴۷

میجرادموند ۸۷۴ - ۸۷۶
میلرقونسول روس ۴۸ - ۲۹۶-۲۹۹
۳۰۰ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۱۲ - ۳۱۷
۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۳۵- ۳۳۷ - ۳۵۸
۳۶۲ - ۳۶۴ - ۳۷۶-۴۱۱- میان
گازاریانس ۴۷۵

ن

ناپلئون ۶۲۶
ناصرالملک (دربسیارجاها)
ناصرروایی ۱۹۶ -۱۹۸
ناصر حضرت (حاجی) ۲۷۵ - ۲۸۵
۳۶۵
ناصرالدین‌شاه ۸۰ - ۴۸۳ -۸۵۲
ناصرخان ۳۱
ناصرالاسلام ندامانی ۴۷۵ - ۵۰۷
ناظم(حاجی) ۴۴۶
ناظم‌الدوله۳۰۱ - ۳۰۲- ۶۹۵-۷۴۰
۸۷۹ - ۸۹۱
ناظم‌العداله ۶۸۴
ناظم‌الملک ۲۶۲ - ۲۶۸
نایب (آقاشیخ‌ولی) ۴۴۰
نایب‌الصدر ۴۷۵
نجفی (آقا) ۲-۴
نجفقلیخان‌صمصام‌السلطنه (حاج) ۲
۳ - ۴ - ۵ - ۱۰ - ۱۳ - ۳۵ - ۶۲
۱۳۴ - ۱۴۱ - ۱۴۳ - ۱۴۶ - ۱۶۹
۱۷۰ - ۲۳۵ - ۲۴۱ - ۴۱۰ - ۴۱۱
۴۱۲ - ۴۲۷ - ۴۷۸ - ۴۸۱ - ۴۹۱
۵۴۴ - ۵۴۶ - ۵۵۳ - ۵۶۵ - ۵۶۷
۶۰۴ - ۶۸۱ - ۶۹۳ - ۷۷۱ - ۷۷۳
۷۸۳ - ۷۹۲ - ۷۹۵ - ۷۹۶ - ۷۹۷
۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۲ - ۸۱۷
نراتوف ۲۲۶ - ۲۲۹ - ۴۸۸
نرسیس نرسسیان ۴۷۵
نستور ۶۱۹
نصرت‌الله‌خان ۲۸۸ - ۴۳۷ - ۶۰۱
نصرالله‌خان یورتچی ۱۱۵
نصرالله‌خان آلارلو ۸۸
نصرالله خسروشاهی (حاجی) ۳۲۷
نصرالدوله ۱۵۸
نصرةالدوله ۷۹۸
نصیرالدوله ۷۹۹
نصرالله‌نقوی (حاج‌سید) ۷۶ - ۱۳۸
نصرالله ۸۱
نصرةالملوک ۹۱
نظرعلیخان ۱۸۸ - ۱۹۲ - ۱۹۳
نظام‌السلطان ۶۳۹
نظام‌الدوله (حاج) ۱۶۵-۳۱۵-۳۳۸
نظام‌السلطنه ۱۵۲ - ۱۵۸ - ۲۲۰
۶۵۹ - ۶۶۲ - ۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۶۶
۶۶۷ - ۷۲۵ - ۷۶۵ - ۸۳۳ - ۸۳۶
نظام‌الملک ۶۱۸
نظام‌الدین‌زاده ۵۰۲
نظربکف ۶۱۰ - ۶۱۴
نقیخان رشیدالملک ۲۲ - ۸۶ - ۸۷
۱۱۵ - ۱۴۸ - ۱۵۸ - ۱۶۲-۱۷۶
۱۷۷ - ۲۰۶ - ۲۵۱ - ۵۵۰ - ۵۹۲
۶۰۴ - ۶۱۸ - ۶۸۴
نقی (حاجی) ۳۹۴ - ۳۹۶
نعمت‌الله خان (میرزا) ۶۸۹ - ۶۹۱
۶۹۳
نکراسف ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۲-۴۶۴
۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۶۷ - ۴۷۰ - ۴۷۲
نکول ۵۲۰
نورالله ۹۱
نورالله (حاجی آقا)۲-۴-۶۵۷-۶۵۸
نورالله‌خان(میرزا)یکانی ۳۶- ۲۱۹
۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۵۳- ۴۵۴ - ۴۵۵
۵۰۳ - ۵۹۴ - ۶۰۱ - ۷۰۹ - ۸۵۳

نورالدین (آقا) ۶۵۰ ـ ۶۵۵
نوری‌بیك ۶۰۷
نوروزف ۱۴۱
نواب‌الملك ۴۷۵
نواب ۱۲۷ ـ ۱۳۳
نوز ۲۰۲ ـ ۴۹۵
نیسترم ۶۳۲ ـ ۸۰۴
نقولای‌یکم ۲۲۳
نقولای دوم ۲۲۳
نیکلا ۳۶۰ ـ ۴۳۳ ـ ۶۷۴
نیکتین ۶۰۶ـ۷۱۴ ـ ۷۲۲ ـ ۷۳۶

ه

هاشم‌دوچی (میر) ۶۷ ـ ۷۲
هاشم‌حراجچی(مشهدی)۳۶۸ـ۴۰۰
هاشم(میر) ۷۹۶
هاشم ۵۴۶
هاشمخان ۱۱۶ ـ ۲۸۸ ـ ۴۳۷ـ۶۰۱
هاشمخان (میر)۱۶۵ ـ ۳۲۳ ـ ۵۲۲
۶۶۹ـ۶۷۰
هاز (ماژور) ۱۸۳
هامبارسوم ۴۷۵
هدایت (میر) ۴۰۵ ـ ۸۳۵ ـ ۸۳۶
هزارخان ۹۱ ـ ۱۱۶
هوهانیس ۵۱۹ ـ ۵۲۰

و

واسموس ۶۲۶
واعظزاده ۴۷۳
والترتاونلی (سر) ۴۲۹
وثوق‌الدوله (حسن‌وثوق) ۷۳ ـ ۷۷
۱۶۹ ـ ۲۳۵ ـ ۲۳۶ ـ ۵۵۶ ـ۵۷۱
۶۲۵ ـ ۶۶۴ ـ ۶۶۶ ـ ۶۹۶ـ ۷۶۵
و بسیارجاهای دیگر تا پایان کتاب
وثوق‌الممالك ۷۳۱
وحیدالملك ۵۰۸ ـ ۶۳۹
ودنسکی ۲۵۳ ـ۲۶۳ ـ ۳۰۳ ـ۳۰۷
۳۱۲ ـ ۳۳۷ ـ ۳۷۶ ـ ۴۱۱ـ۵۵۰
۵۸۳ ـ ۵۹۱ ـ ۶۷۹ ـ ۶۸۰
ورامخان ۸۷۶
وریز ۳۵۸ ـ ۳۶۱
وردنف (ژنرال) ۳۰۶ ـ ۳۰۷
وکیل‌الممالك ۱۹۶
ولیکوف گرجی ۸ ـ۱۲
وزیرزاده ۷۹
وهاب‌سلطان ۶۸۵
وستاهل ۷۷۱
ویلسن ۸۷۱

ی

یارمحمدخان ۳۳ ـ ۸۸ ـ ۹۱ ـ ۹۴
۱۵۸ ـ ۱۶۹ ـ ۳۱۹ ـ ۵۰۷ ـ۵۱۰
۵۱۱ ـ ۵۱۲ ـ ۵۱۹ ـ ۵۲۴ ـ۵۲۸
۵۲۹ ـ ۵۳۱ ـ ۵۳۲ ـ ۵۳۴ ـ ۵۳۵
۵۳۶ ـ ۵۳۷ ـ ۵۳۸ ـ ۵۴۰ـ۵۴۳
۵۴۸ ـ ۵۶۹
یالمارسن ۱۵۹ ـ ۵۴۶ ـ ۵۶۶
یاکولف ۶۴۹
یبرم ۶۸۵
یحیی (میرزا) ۷۶
یلدرم‌خان ۱۸۷
یحیی (سید) ۴۷۵
یکاترین ۲۲۳
یعقوب (سید) ۶۳۹
یفرمخان ۸ ـ ۱۲ ـ ۲۳ ـ ۲۷ـ ۳۱
۳۴ ـ ۵۲ ـ ۶۲ ـ ۷۳ ـ ۷۵ ـ ۸۳
۱۰۳ ـ ۱۰۵ ـ ۱۰۷ـ ۱۱۲ ـ۱۲۸
۱۲۹ ـ ۱۳۶ ـ ۱۴۴ ـ ۱۴۸ـ ۱۶۹
۱۷۱ ـ ۱۸۲ ـ ۱۸۳ ـ ۱۹۵ ۲۲۰
۲۳۲ و بسیارجاها تاص ۵۶۹

یوسف (میرزا) ۴۰۴
یوسف (نایب) ۴۰ ـ ۴۴ ـ ۲۰۵
۳۳۸ ـ ۳۳۹
یوسف (حاجی‌میرزا) ۴۰۴
یوسفخان ۱۸۲ ـ۲۶۵ ـ ۲۸۸ـ۴۳۷
۴۴۳ ـ ۴۶۸ ـ ۴۶۹ ـ ۴۷۱ ـ۴۷۲
یوسفخان عمو ۴۷۵
یوسفخان‌هراتی ۵۰۲
یوسف‌ضیاء ۷۴۸
یمین‌الدوله ۶۷۲ ـ ۶۷۳
یونس‌اردبیلی ۴۰۹ ـ ۴۱۰
یودنیچ ۶۴۲

تاریخ هیجده‌سالهٔ آذربایجان دنبالهٔ تاریخ مشروطهٔ ایران است. و رویدادهای تاریخ مشروطه را پس از کودتای محمدعلی‌شاه تجزیه وتحلیل می کند. کسروی می‌نویسد: «... کم کم آوازهٔ ایستادگیهای تبریز پراکنده‌گردید... روزنهٔ امیدی در دلها پدید آمدو هر زمان مژدهٔ نوینی از تبریزرسیده‌براستواری آنان افزود... تبریزیان‌دولتیان را از شهر راندند». ص ۱، ۲

برخلاف عنوان کتاب، از شورشهای اصفهان وگیلان و شکست محمدعلیشاه و پذیرفتن اجباری مشروطه را و فتح تهران توسط مشروطه‌خواهان و خلع محمدعلیشاه و کشته شدن بهبهانی و دیگر رویدادهای مربوط‌به‌تاریخ‌مشروطه در دورهٔ دوم بحث‌می‌شود. جای‌جای آن از مجاهدتها و دلیریهای مردم‌وقهرمانان مشروطه در بازگرداندن حکومت قانون ستایشها رفته است. در ضمن ازنیرنگهای ضدانقلابیهایی مانند اتابک در بهم‌زدن اساس‌مشروطیت وجدال ارتجاع و انقلاب و خیمه‌شب‌بازیهای دارو دسته‌های استبدادیون واوباش پرده برداشته شده است. گرفتاریهای‌دولتها و سقوط کابینه‌ها، جنگ جهانی اول و تأثیر آن در ایران؛ زمینه‌های قیام شیخ محمدخیابانی و قتل شیخ و قلع وقمع طرفداران او؛ دسیسه‌ها و نیرنگهای مخبرالسلطنه تشریح گردیده است.

«... خیابانی به‌مخبرالسلطنه خوش گمان بوده باور نمیکرد که با آزادیخواهان به‌دشمنی آشکار پردازد و رفتار نامردانهٔ او رابا ستارخان و باقرخان در دوازده سال پیش از آن فراموش گردانیده بود.» ص ۸۹۱

بهای دورهٔ دو جلدی: ۳۹۰ ریال

شمارهٔ ثبت‌کتابخانهٔ ملی: ۲۰۳۹-۳۶/۱۱/۱۱